



انقلاب كبير فرهنگى پرولتاريائى چين،

تيورى ادامه انقلاب تحت ديكتاتورى پرولتاريا،

انديشه مائو تسه دون

و

مائوئيزم

مطالب مندرج در این سند قبلاً در سه بخش در شماره های دوازدهم، چهاردهم و پانزدهم دوره نشراتی چهارم شعله جاوید منتشر گردیده بود. از مدتی به این طرف تعداد زیادی از خوانندگان شعله جاوید مکرراً تقاضا داشتند که مجموع هر سه بخش به عنوان یک سند واحد مجدداً منتشر گردد تا مطالعه آن بهتر صورت گرفته بتواند. بنابراین بر آن شدیم که مجموعه هر سه بخش را به عنوان یک سند واحد و به صورت یک کتاب یک جلدی مجدداً منتشر نماییم.

نشرات حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان

قوس 1396

فهرست مطالب

عناوین

صفحه

- ۱..... آغاز کارزار تجلیل از پنجاهمین سالگرد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین.....
- ۱۴..... بررسی گذرا و اولیه چند سند اساسی حزب کمونیست چین.....
- ۱۵..... کنگره سراسری هفتم حزب کمونیست چین.....
- ۲۴..... کنگره سراسری هشتم حزب کمونیست چین.....
- ۳۶..... لین بیائو - گزارش به نهمین کنگره کشوری حزب کمونیست چین.....
- ۸۲..... مطالب قابل بررسی در این سند.....
- ۱۱۱..... اساسنامه حزب کمونیست چین (مصوب نهمین کنگره کشوری حزب کونیست چین بتاريخ 14 آوریل 1969).....
- ۱۱۴..... اساسنامه حزب کمونیست چین (مصوبه دهمین کنگره سراسری حزب کمونیست چین در 28 اوت 1973).....
- ۱۱۷..... مطالب مهم قابل ارزیابی و مقایسه در این دو سند.....
- اساسنامه رویزیونیستی تصویب شده در کنگره کشوری یازدهم حزب
- ۱۵۲..... "کمونیست" چین - 1982.....
- ۱۵۹..... مهم ترین مسایل مورد بررسی درین سند:.....
- ۱۵۹..... 1 - در مورد خصلت طبقاتی حزب کمونیست چین:.....
- ۱۶۱..... 2 - در مورد تیوری راهنمای عمل حزب کمونیست چین:.....
- ۱۶۵..... 3 - در مورد "مائوتسه دون اندیشه" به طور مشخص:.....
- ۱۷۱..... 4 - در مورد تضاد عمده در جامعه چین:.....
- ۱۷۹..... 5 - در مورد وظیفه مبارزاتی عمده در چین:.....
- ۱۸۵..... 6 - در مورد خصوصیات جامعه سوسیالیستی:.....

فهرست مطالب

عناوین

صفحه

- 7 - در مورد سه جنبش عظیم انقلابی: ۲۰۸
- 8 - در مورد انترناسیونالیسم پرولتری و سیاست بین المللی: ۲۱۱
- 9 - در مورد تغییر نهایی جامعه سوسیالیستی و ترقی آن به کمونیسم: ۲۱۶
- نتیجه گیری عمومی از مجموع بحث های تا کنون مطرح شده ۲۲۱
- انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین: ۲۲۱
- هدف عاجل انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی: سرنگونی رهروان ناپشیمان راه سرمایه داری ۲۲۵
- هدف اساسی انقلاب فرهنگی پرولتاریایی: ایجاد تحول مثبت در جهان بینی حزب دولت و توده های چینی ۲۳۳
- تیوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا: ۲۴۳
- اندیشه مائوتسه دون: ۲۶۱
- اندیشه مائوتسه دون به عنوان تلفیق تیوری های عام مارکسیزم- لنینیسم با شرایط
مشخص انقلاب چین..... ۲۶۱
- اندیشه مائوتسه دون به عنوان مرحله جدید در تکامل مارکسیزم- لنینیسم: ۲۶۲
- اندیشه مائوتسه دون و تیوری اضمحلال کامل امپریالیسم و پیروزی جهانشمول سوسیالیسم ۲۶۵
- مائوئیسم: سومین مرحله در تکامل ایدیولوژی و علم انقلاب پرولتری..... ۲۶۸
- تقدش جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در رسمیت بخشیدن بین المللی به مائوئیسم ۲۷۲
- مائوئیسم و مائو: ۲۸۲

سند ذیل برای بار اول در شماره هشتم دوره نشراتی چهارم شعله جاوید در ماه می 2016 (ماه ثور 1395) منتشر گردید. سپس با اصلاحات جزئی ادبی مجدداً در شماره دوازدهم دوره نشراتی چهارم شعله جاوید نشر و پخش شد تا به طور واضح نشان داده شود که نقطه آغازین حرکت ما در مورد بررسی‌ها و مباحثات بعدی مندرج در این کتاب، مواضع مندرج در همین سند و ادامه آن بوده است.

خوانندگان خواهند توانست این مواضع را با بررسی‌ها و مباحثات و نتیجه‌گیری‌های بعدی مقایسه نمایند.

آغاز کارزار تجلیل از

پنجاهمین سال گرد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین

انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین عالی‌ترین سطح ادامه مبارزه طبقاتی و ادامه انقلاب در مرحله گذار سوسیالیستی از سرمایه داری به کمونیزم برای رسیدن به جهان کمونیستی، که جنبش کمونیستی بین‌المللی تا حال تجربه کرده است، محسوب می‌گردد. این انقلاب با تجربه اندوزی از احیای سرمایه‌داری در شوروی سوسیالیستی و موجودیت قدرت‌مندان رویزیونیست در حزب کمونیست چین و دولت چین، ضرورت عاجل سرنگونی این قدرت‌مندان پانهاده در راه سرمایه‌داری و ضرورت اساسی ایجاد تحول مورد نیاز در جهان‌بینی حزب، طبقه کارگر، دولت و جامعه چین به‌خاطر ریشه‌کن کردن رویزیونیسم، راه‌اندازی و رهبری گردید و توانست مدت یک دهه از احیای سرمایه‌داری در چین جلوگیری نماید. اما تصرف قدرت توسط رویزیونیست‌های درون حزب کمونیست چین و دولت چین در سال 1976، پس از درگذشت مائوتسه‌دون، از طریق یک کودتای نظامی و ناکامی جناح انقلابی داخل حزب کمونیست چین و دولت

چین در جلوگیری از این کودتا و دست‌گیری رهبران آن جناح توسط کودتاگران رویزیونیست، به انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین پایان بخشید و باعث احیای سرمایه داری در چین گردید.

همان‌طوری که مائوتسه‌دون گفته بود، هدف عاجل انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین، سرنگونی قدرت‌مندان پانهاده در راه سرمایه‌داری در درون حزب کمونیست چین و دولت چین بود. او گفته بود:

« ستاد فرمان‌دهی بورژوازی در درون کمیته مرکزی حزب کمونیست چین است. این ستاد را به‌توپ ببندید! »

در همان اولین ایام راه‌اندازی و پیش‌برد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، ستاد فرمان‌دهی بورژوایی تحت رهبری لیوشاچی به‌سرعت افشا و سرنگون گردید و زمینه از لحاظ ایدئولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی برای برگزاری نهمین کنگره سراسری حزب کمونیست چین و تثبیت مائوئیسم (در آن زمان اندیشه مائوتسه‌دون)، به‌عنوان سومین مرحله در تکامل ایدئولوژی و علم انقلاب پرولتری و تثبیت مجدد اندیشه مائوتسه‌دون در حزب کمونیست چین، مساعد گردید.

نهمین کنگره سراسری حزب کمونیست چین - در سال 1969 - اندیشه مائوتسه‌دون (امروز مائوئیسم) را تکامل بین‌المللی همه جانبه مارکسیزم - لنینیسم در هر سه جزء تیوری‌های فلسفی، سیاسی و اقتصاد سیاسی و به عبارت دیگر سومین مرحله تکامل همه جانبه بین‌المللی ایدئولوژی و علم انقلاب پرولتری اعلام کرد.

هدف اساسی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین، ایجاد تحول در جهان‌بینی حزب، دولت، طبقه کارگر و توده‌های وسیع خلق چین به‌خاطر ریشه کردن رویزیونیسم بود. در واقع در راستای تأمین همین هدف بود که نه تنها حزب و رهبران و صفوف انقلابی آن در جریان این انقلاب بسیج شدند، بلکه توده‌های انقلابی ده‌ها میلیونی خلق چین، به ویژه جوانان انقلابی، که پس از برپایی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی در گاردهای

سرخ سازمان‌دهی و انسجام یافتند، نیز برای پیش‌برد این انقلاب به میدان‌های مبارزه کشانده شدند.

ولی چه شد که این انقلاب پیروزمند ده‌ساله، مدت زمان اندکی پس از درگذشت مائوتسه‌دون، نیمه کاره پایان یافت و در واقع به شکست کشانده شد؟

هدف عاجل انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین، با سرنگونی ستاد فرمان‌دهی بورژوازی رویزیونیستی لیوشاچی پایان نیافت. مدت زمان اندکی پس از تدویر نهمین کنگره سراسری حزب کمونیست چین، ستاد فرمان‌دهی انحرافی چپ‌نما تحت رهبری لین‌پیاو در رهبری حزب کمونیست چین و دولت چین آشکارا سربلند کرد و به سرعت به طرف سازمان‌دهی کودتا علیه مائوتسه‌دون حرکت نمود. این کودتا ناکام گردید و لین‌پیاو پس از ناکامی آن در جریان یک سانحه هوایی کشته شد. سنتریزم چوئن‌لای در خنثی کردن و به ناکامی کشاندن این کودتا نقش اساسی بازی نمود و همین امر باعث گردید که وی بتواند تین‌هسیائوپینگ رویزیونیست و در نتیجه هم‌قماشانش را دوباره به مراجع قدرت حزبی و دولتی برگرداند. جناح رویزیونیست تحت رهبری تین‌هسیائوپینگ در طی چندسال توانست به قدر کافی قدرت بگیرد و عاقبت پس از درگذشت مائوتسه‌دون علیه جناح انقلابی در حزب و دولت چین کودتا نماید.

کودتای لین‌پیاو و نقش اساسی سنتریزم چوئن‌لای در ناکام ساختن این کودتا و برگشت مجدد تین‌هسیائوپینگ رویزیونیست به مراجع قدرت حزبی و دولتی، لبه مبارزاتی تیز ضد رویزیونیستی انقلاب فرهنگی و مشخصاً جناح انقلابی تحت رهبری مائوتسه‌دون در حزب کمونیست چین و دولت چین را، چه در رابطه با هدف عاجل انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی و چه در رابطه با هدف اساسی آن، تا حدی کند نمود.

وقتی تین‌هسیائوپینگ به عنوان نماینده عالی دولت چین در سخن‌رانی خود در اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال 1973، علناً تیوری رویزیونیستی سه جهان را فرمول‌بندی و بیان نمود، کندی لبه مبارزاتی ضد رویزیونیستی مذکور بیشتر گردید. در نتیجه رویزیونیست‌ها نه تنها مواضع شان را در داخل حزب کمونیست چین تحکیم و گسترش دادند بلکه توانستند در درون دولت چین و مشخصاً در بخش سیاست

بین‌المللی دولت چین نیز به‌طور روزافزونی قدرت شان را تحکیم و گسترش دهند. رویزیونیست‌های چینی حتی توانستند تا آن حد پیش بروند که بعد از درگذشت مائوتسه‌دون، تیوری رویزیونیستی سه جهان را به مائوتسه‌دون نسبت دهند و احزاب و سازمان‌های کمونیست پیرو اندیشه‌مائوتسه‌دون در کشورهای مختلف جهان را وسیعاً به‌سوی این انحراف رویزیونیستی سوق دهند.

علاوئاً نهمین کنگره سراسری حزب کمونیست چین، علیرغم دستاورد عظیم تاریخی مبنی بر تثبیت اندیشه‌مائوتسه‌دون (امروز مائوئیزم) به‌عنوان تکامل همه‌جانبه تیوری‌های فلسفی، سیاسی و اقتصاد سیاسی ایدیولوژی و علم انقلاب پرولتری در سطح بین‌المللی، دو اشتباه فاحش تیوریک و تشکیلاتی مرتکب گردید: اشتباه فاحش تیوریک آن طرح تیوری "عصر زوال امپریالیزم" و اشتباه فاحش تشکیلاتی آن اعلام لین‌پیاو به‌عنوان جانشین مائوتسه‌دون و حتی تثبیت آن در اساس‌نامه حزب بود. این دو اشتباه فاحش مرتبط بهم، گرچه نقش فرعی و ضمنی تأثیر گذاری‌های لین‌پیاوئیستی بر جریان تدارک و تدویر نهمین کنگره سراسری حزب کمونیست چین را نشان می‌دهد، اما پس‌لگدهای بعدی آن، پس از کودتای ناکام لین پیاو، برای حزب کمونیست چین و مشخصاً انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین به‌شدت زیان‌آور بود و تا حد زیادی توان و قدرت انقلاب و مشخصاً رهبری انقلاب در بسیج حزب و توده‌ها را کاهش داد.

مائوتسه‌دون در اواخر عمر خود "گروه پنج نفر"، شامل "گروه چهارنفر" و خودش، را به‌عنوان ستاد رهبری جناح انقلابی حزب شکل داد. اما او نه تنها دورنمای تحولات سیاسی در چین بعد از خود را مخاطره‌آمیز می‌دید و درین‌مورد باری به‌طور مشخص به هم‌سرش چیان‌چین هوش‌دار داد، بلکه ضعیفی "گروه چهارنفر" را به‌عنوان یک گروه تازه شکل یافته در درون حزب کمونیست چین و دولت چین، نیز به‌روشنی می‌دید. در واقع همین ضعیفی باعث گردید که "گروه چهار نفر" بعد از درگذشت مائوتسه‌دون با قرار گرفتن هواکوفینگ در رأس حزب کمونیست چین اجباراً موافقه نماید تا حداقل رأس قدرت حزبی و دولتی تحت کنترل مستقیم و فوری رویزیونیست‌های شناخته شده

ای چون تین هسیائوپینگ و نزدیکانش قرار نگیرد. اما قرار گرفتن هواکوفینگ در رأس حزب کمونیست چین برای جناح انقلابی درون حزب کمونیست چین راه‌گشا نبود. هواکوفینگ به‌عنوان یک پل عبور توسط رویزیونیست‌ها علیه جناح انقلابی "گروه چهار نفر" مورد استفاده قرار گرفت و سپس به‌مراجعه قدرت پایین‌تر کشانده شد و نقشش فرعی گردید.

جناح انقلابی "گروه چهار نفر" در جریان کودتای رویزیونیستی نیز از خود به‌موقع قاطعیت و عکس‌العمل نشان داده نتوانست و در واقع به‌رویزیونیست‌ها فرصت داد که کودتای ارتجاعی شان را به‌سرانجام رسانند. پس از دست‌گیری و زندانی شدن "چهار نفر" مقاومت‌های مسلحانه پراکنده دسته‌های در حال فروپاشی گاردهای سرخ، که شجاعانه و قهرمانانه مدت چند سال دوام کرد، نتوانست تکامل و گسترش حاصل نماید و سرانجام به‌طور کلی شکست خورد و عاقبت رویزیونیست‌ها توانستند به‌صورت بلامنازع بر حزب و دولت چین مسلط گردند.

بنابراین روشن است که در جریان تدارک، برپایی و پیش‌برد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین نواقص و کمبودات جدی ایدیولوژیک - سیاسی و تشکیلاتی وجود داشته است. علیرغم این نواقص و کمبودات جدی، تا زمانی که مائوتسه دون حیات داشت، صرفاً با تکیه بر اتوریتته عظیم انقلابی شخص مائوتسه‌دون از شکست کلی انقلاب و احیای سرمایه داری در چین جلوگیری گردید، هرچند عقب‌نشینی‌های مهمی در عرصه‌های مختلف بر انقلاب فرهنگی و از این طریق بر کل انقلاب چین تحمیل گردید. اما وقتی آن اتوریتته عظیم انقلابی شخصی از میان رفت، رویزیونیست‌ها توانستند به‌سرعت از جناح غیر عمده به‌جناح عمده در حزب و دولت چین مبدل شوند و در نتیجه قادر گشتند با توسل به‌خشونت عریان کودتایی، جناح انقلابی را از حزب و دولت چین تصفیه نمایند.

در واقع باید گفت که کنگره هشتم حزب کمونیست چین، که قبلاً در سال 1956 دایر شده بود، تا حد زیادی باعث تحکیم و گسترش مواضع لیوشاوجی، تین هسیائوپینگ و

سایرین در حزب کمونیست و دولت چین، که بعداً در ابتدای انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی به عنوان رویزیونیست افشا شده و از قدرت به زیر کشیده شدند، گردیده بود. در مورد این کنگره، در اسناد منتشر شده کنونی توسط رویزیونیست‌های بر سر قدرت با خوش‌وقتی گفته شده است:

«این نخستین کنگره حزب کمونیست چین از زمان برسر قدرت آمدن حزب در 1949 است. این کنگره در زمانی دایر گردید که تحول سوسیالیستی در چین عمدتاً انجام یافته بود و حزب با اوضاع نوین و وظایف نوین مواجه بود. مائوتسه‌دون سخنرانی افتتاحیه را ارائه نمود. لیوشاوچی گزارش سیاسی را تقدیم کرد. چوئن لای گزارش در مورد پیشنهادات برای پلان پنجساله دوم (1958-1962) برای انکشاف اقتصاد کشور را ارائه نمود. تین‌هسیائوپینگ گزارش در مورد اصلاح اساس نامه حزب کمونیست چین را تقدیم نمود. در کنگره خاطر نشان گردید که: نظر به این که نظام سوسیالیستی اساساً در چین برقرار گردیده است، تضاد عمده در کشور دیگر تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی نیست، بلکه تضاد منتج از نیاز مردم برای انکشاف سریع اقتصادی و فرهنگی و کم‌بود مقتضیات آن‌ها است. وظیفه عمده در مقابل تمام ملت، تمرکز تمامی تلاش‌ها روی انکشاف نیروهای مؤلده، صنعتی ساختن کشور و رسیدگی تدریجی به نیازمندی‌های در حال رشد اقتصادی و فرهنگی مردم است. کنگره روی مسئله ساختمان حزب برسر قدرت تأکید نمود، روی ضرورت پاس‌داری از سانترالیزم دموکراتیک و رهبری جمعی پافشاری کرد، با کیش شخصیت مخالفت نمود، دموکراسی درون حزبی و تحکیم پیوندهای حزب با توده‌ها را اولویت داد. بنابراین کنگره راستاهای انکشاف آرمان‌های سوسیالیستی و ساختمان حزب در آینده را معین نمود.

کنگره یک کمیته مرکزی جدید، متشکل از 97 عضو اصلی و 73 عضو علی‌البدل، انتخاب نمود. در پولینوم اول کمیته مرکزی هشتم حزب کمونیست چین، بدنه‌های

رهبری متشکل از مائوتسه‌دون به‌عنوان صدر کمیته مرکزی، لیوشاوچی، چوئن لای، چوته و چین‌یون به‌عنوان معاونین صدر و تین‌هسیائوپینگ به‌عنوان منشی عمومی انتخاب گردید. هم‌چنان همین شش نفر انتخاب شدند تا کمیته دائم دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب را شکل دهند.» (برگرفته از سایت حزب کمونیست چین)

اگر عبارات نقل شده فوق را با عبارات دیگری در مورد کنگره سراسری هفتم حزب کمونیست چین مقایسه نماییم، نیرومندی وحشت‌آور لیوشاوچی و تین‌هسیائوپینگ را در جریان تدارک و تدویر کنگره هشتم، یعنی ارائه گزارش سیاسی و پیشنهادات اصلاحی در مورد متن اساس‌نامه حزب توسط آن‌ها و هم‌چنان انتخاب لیوشاوچی به‌عنوان معاون اول صدر و انتخاب تین‌هسیائوپینگ به‌عنوان منشی کمیته مرکزی و شمولیت هردوی شان در کمیته شش نفره دائم دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب را به‌خوبی مشاهده می‌نماییم. از جانب دیگر مخالفت کنگره با "کیش‌شخصیت" از یک طرف و حذف "اندیشه‌مائوتسه‌دون" از اسناد اساسی حزب از طرف دیگر را به روشنی می‌بینیم.

درین‌جا به نقل عباراتی در مورد کنگره سراسری هفتم حزب کمونیست چین می‌پردازیم:

«در کنگره: مائوتسه‌دون گزارش سیاسی در مورد حکومت ائتلافی را ارائه کرد؛ لیوشاوچی گزارش در مورد اصلاح اساس‌نامه حزب را مطرح نمود؛ چوته گزارش نظامی در مورد میدان نبرد در مناطق آزاد شده را تقدیم نمود و چوئن لای یک سخن‌رانی مهم در باره جبهه متحد ایراد نمود.

کنگره خط سیاسی حزب را که عبارت بود از «بسیج جسورانه توده‌ها و گسترش نیروهای خلق تا که آن‌ها تحت رهبری حزب ما متجاوزین جاپانی را شکست دهند، تمام مردم را آزاد سازند و یک چین دموکراتیک نوین بنا نهند» مورد تصویب قرار داد. اساس‌نامه جدید حزب که در کنگره به تصویب رسید تصریح نمود که: «حزب کمونیست

چین اندیشه‌مائوتسه‌دون را که تیوری مارکسیستی - لنینیستی را با پراتیک انقلاب چین تلفیق نموده است به‌عنوان خط راه‌نمای تمامی کارهایش پذیرفته است. این به‌حزب کمک می‌رساند که به‌طرز بی‌سابقه‌ای استحکام و وحدت حاصل نماید و بنیاد برای پیروزی کامل علیه متجاوزین جاپانی و بعدتر پیروزی سرتاسری انقلاب دموکراتیک نوین را پی‌ریزی کند.

کنگره یک کمیته مرکزی شامل 44 عضو اصلی و 33 عضو علی‌البدل انتخاب نمود. در پولینوم اول کمیته مرکزی هفتم، مائوتسه‌دون، چوته، لیوشاوجی، چوئن لای، رن‌بیشی، چین‌یون، کان‌شین، گواگان، بین‌چین، دون‌بیوو، لین‌بوقو، زان‌وینتیان و پن‌دهوای به دفتر سیاسی کمیته مرکزی انتخاب شدند. مائوتسه‌دون، چوته، لیوشاوجی، چوئن لای و رن‌بیشی به‌عنوان اعضای دبیرخانه انتخاب شدند و مائوتسه‌دون به‌عنوان صدر کمیته مرکزی انتخاب گردید.

به این ترتیب کنگره سراسری هفتم حزب کمونیست چین اندیشه‌مائوتسه‌دون را تلفیق تیوری مارکسیستی - لنینیستی با پراتیک انقلاب چین تعریف می‌کند و آن را به‌عنوان خط راه‌نما در تمامی کارهای خود می‌پذیرد. اما کنگره سراسری هشتم آن حزب، که 7 سال بعد از پیروزی سراسری انقلاب دموکراتیک نوین چین و گذار به‌انقلاب سوسیالیستی تدویر گردید، عبارت اندیشه‌مائوتسه‌دون را از اسناد اساسی حزب حذف می‌نماید.

کنگره سراسری هشتم حزب کمونیست چین، یازده سال بعد از کنگره سراسری هفتم آن حزب دایر گردید. اما کنگره سراسری نهم حزب سیزده سال پس از کنگره سراسری هشتم دایر گردید.

در کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین که پس از آغاز و پیش‌رفت چند ساله انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین دایر گردید، یک‌بار دیگر روی اندیشه‌مائوتسه‌دون تأکید صورت گرفت، اما در سطح عالی‌تر و تکامل یافته‌تر، تأکیدی که در واقع در کنگره سراسری دهم حزب بازهم تکرار گردید. در اساس‌نامه تصویب

شده در کنگره سراسری دهم حزب کمونیست چین، که در ماه اگست 1973 یعنی چهار سال بعد از کنگره سراسری نهم حزب دایر گردید، گفته شده است که:

«حزب کمونیست چین مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون را به مثابه اساس تیوریک راه‌نمای اندیشه خود به کار می‌بندد.»

بنابراین نه تنها حذف اندیشه مائوتسه دون توسط کنگره سراسری هشتم حزب کمونیست چین، از زاویه نیرومندی رویزونیست‌هایی چون لیوشاوچی و تین‌هسیائوینگ در داخل آن حزب قابل توجه است، بلکه تفاوت جدی در تعریف از اندیشه مائوتسه دون توسط کنگره سراسری هفتم حزب از یک طرف و کنگره‌های نهم و دهم حزب از طرف دیگر قابل دقت است. کنگره سراسری هفتم حزب، اندیشه مائوتسه دون را تلفیق تیوری مارکسیستی - لنینیستی با پراتیک انقلاب چین و به‌عنوان خط راه‌نمای حزب در تمامی کارهایش تعریف می‌نماید. اما کنگره‌های سراسری نهم و دهم حزب فرمول‌بندی «بکار بستن مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون را به مثابه اساس تیوریک رهنمای اندیشه خود» می‌پذیرد. در کنگره نهم کلیت مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون (امروز مائوتیسم) اساس تیوریک راه‌نمای اندیشه حزب است، اما در کنگره هفتم، اساس تیوریک حزب مارکسیزم - لنینیسم است و اندیشه مائوتسه دون صرفاً به مثابه تلفیق این تیوری با پراتیک انقلاب چین به‌عنوان "خط راه‌نما" در تمامی کارهای حزب پذیرفته می‌شود.

از جانب دیگر تعریفی که کنگره سراسری هشتم حزب کمونیست چین و کنگره‌های سراسری نهم و دهم آن حزب از جامعه سوسیالیستی ارائه می‌نماید، تفاوت کیفی عظیمی باهم دارند. کنگره سراسری هشتم حزب مدعی است که:

«در کنگره خاطر نشان گردید که: نظر به این که نظام سوسیالیستی اساساً در چین برقرار گردیده است، تضاد عمده در کشور دیگر تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی نیست، بلکه تضاد منتج از نیاز مردم برای انکشاف سریع اقتصادی و فرهنگی و کمبود مقتضیات آنها است. وظیفه عمده در مقابل تمام ملت، تمرکز تمامی تلاش‌ها روی

انکشاف نیروهای مولده، صنعتی ساختن کشور و رسیدگی تدریجی به نیازمندی‌های در حال رشد اقتصادی و فرهنگی مردم است»

اما در کنگره سراسری دهم حزب، در تشابه با احکام صادره در کنگره سراسری نهم حزب، در مورد جامعه سوسیالیستی گفته شده است که:

«جامعه سوسیالیستی یک دوره تاریخی بس طولانی را در برمی‌گیرد. در سراسر این دوره تاریخی، طبقات و تضادهای طبقاتی و مبارزه طبقاتی وجود دارد، مبارزه بین راه سوسیالیستی و راه سرمایه داری جریان دارد، و خطر احیای سرمایه داری موجود است، و خطر براندازی و تخریب و تجاوز از جانب امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم جامعه را تهدید می‌کند. این تضادها را تنها با اتکاء به تیوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا و با اتکاء بر پراتیک تحت رهبری آن می‌توان حل نمود.

به این ترتیب انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی یک انقلاب کبیر سیاسی است که پرولتاریا در شرایط سوسیالیزم، جهت تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا و جلوگیری از احیای سرمایه داری علیه بورژوازی و سایر طبقات استثمارگر به آن دست‌زده است. باید به چنین انقلاباتی در آینده بارها و بارها دست زد.»

برعلاوه آنچه در کنگره سراسری هشتم حزب کمونیست چین از زاویه مسایل تشکیلاتی حزب بیان می‌گردد، با توجه به آنچه که رویزیونیست‌های تینگ‌هسیائوپینگ بعد از تصرف قدرت، سرنگونی سوسیالیزم و احیای سرمایه داری در چین در مورد مائوتسه‌دون بیان داشتند، قدرت تشکیلاتی رویزیونیست‌ها از لحاظ تیوریک در درون حزب کمونیست چین را نشان می‌دهد:

«کنگره روی مسئله ساختمان حزب بر سر قدرت تأکید نمود، روی ضرورت پاسداری از سانترالیزم دموکراتیک و رهبری جمعی پافشاری کرد، با کیش شخصیت مخالفت نمود، دموکراسی درون حزبی و تحکیم پیوندهای حزب با توده‌ها را اولویت داد. بنابراین کنگره راستاهای انکشاف آرمان‌های سوسیالیستی و ساختمان حزب در آینده را معین نمود.»
(تأکیدات توسط ما صورت گرفته است.)

بدین ترتیب تحت تأثیر مسایل و اوضاع و احوال برشمرده در فوق، انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین گرچه موفق شد که ده سال تمام از سرنگونی سوسیالیزم و احیای سرمایه‌داری در چین جلوگیری نماید؛ اما از آنجایی که این انقلاب، به دلیل ناتوانی‌های ذاتی جناح انقلابی و وسعت انحرافات و مشکلات در درون حزب کمونیست چین، نتوانست تمامی اشباح‌ها و هیولاها را از سر راه انقلاب برود و مشکل جانشینان انقلابی را به‌طور قاطع و قدرت‌مندانه حل و فصل نماید، رویزیونیست‌های تصفیه‌شده از حزب حتی در زمان حیات مائوتسه‌دون وسیعاً به درون حزب و دولت برگشتند و مواضع قدرت‌مندی را در دست گرفتند و با اتکاء بر آن مواضع توانستند پس از درگذشت مائوتسه‌دون با استفاده از ناتوانی‌های دولتی، نظامی و تشکیلاتی جناح انقلابی "گروه چهارنفر" دست به کودتا بزنند و به‌قدرت حاکم بلامنازع در حزب و دولت چین مبدل گردند.

در واقع در همان زمان حیات مائوتسه‌دون در نیمه اول دهه هفتاد، به‌هر میزانی که رویزیونیست‌های تصفیه‌شده از حزب و دولت در نیمه اول دهه انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین (نیمه دوم دهه شصت)، به‌مواضع قدرت در حزب و دولت برمی‌گشتند، حداقل بصورت نسبی سیاست‌های انقلاب فرهنگی خدشه‌دار می‌شد و بدین معنی سرمایه‌داری در ساحات تحت نفوذ آن‌ها به‌صورت نسبی احیاء می‌گردید. بدین ترتیب در اواخر حیات مائوتسه‌دون سلطه جناح انقلابی بر حزب و دولت چین بسیار نسبی و در واقع متزلزل بود، سلطه بسیار نسبی و متزلزلی که در مدت زمان اندکی بعد از درگذشت مائوتسه‌دون از میان رفت.

علاوه بر تمامی این مسایل و مشکلات، فروکش نسبی مبارزات انقلابی در سطح جهان به‌طور کلی و به‌انحراف کشانده شدن تعداد زیادی از مبارزات آزادی‌بخش ملی از زاویه وابسته شدن به‌سیاست‌های سوسیال‌امپریالیستی شوروی، به‌عنوان شرایط تأثیرگذار بین‌المللی بر اوضاع چین، نیز در نیمه اول دهه هفتاد نقش منفی خود را بر اوضاع چین در جهت تضعیف جناح انقلابی تحت رهبری مائوتسه‌دون برجای نهاد. کل سیاست مبتنی بر عکس‌العمل منفی بیش از حد حزب کمونیست چین علیه تمرکز گرایی کمینترن، که منجر به‌نوعی کم توجهی یا حداقل عدم توجه کافی در قبال ضرورت

سازمان‌دهی کافی و قاطع جنبش کمونیستی بین‌المللی می‌گردید، نیز نقش منفی مذکور را تقویت و گسترش می‌بخشید. نقش منفی مذکور در نیمه اول دهه هفتاد طبق تیوری تقسیم دنیا به سه جهان و حتی تا حد معینی، و البته بصورت غیر مسلط، طبق تیوری رویزیونیستی سه جهان به‌طور روزافزون بر سیاست‌های حزب کمونیست چین و دولت چین تقویت و گسترش می‌یافت.

بدین ترتیب آن چه اساساً و عمدتاً باعث شکست انقلاب چین در کل و شکست انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین به‌طور خاص گردید، نادرستی‌ها و کمبودات خط رهبری کننده آن‌ها نبود، بلکه عدم کفایت نیروی جناح انقلابی در یک مبارزه و ستیز طولانی پیروزمند علیه جناح رویزیونیست بود که در سطح کشوری و بین‌المللی رقم خورد. ناگفته پیداست که نادرستی‌ها و کمبودات خط رهبری کننده انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین و در کل انقلاب چین نیز در حد خودش در برهم خوردن توازن قدرت به‌نفع جناح رویزیونیست در حزب کمونیست چین و دولت چین و سپس مسلط شدن بلامنازع جناح مذکور بر حزب و دولت نقش داشته است.

بنابراین توجه دقیق به نادرستی‌ها و کمبودات برشمرده در قسمت‌های قبلی این سطور، با تکیه بر جنبه‌های اساساً و عمدتاً اصولی، درست و مثبت انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین، یک ضرورت جدی برای جنبش بین‌المللی کمونیستی مارکسیستی-لنینیستی-مائوئیستی بین‌المللی محسوب می‌گردد. تجلیل از پنجاهمین سال‌گرد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین مستلزم تکیه بر جنبه‌های اساساً و عمدتاً مثبت این انقلاب و دفاع قاطع از آن و در عین حال توجه دقیق به نادرستی‌ها و کمبودات در این انقلاب است. آن چه در سطور فوق به‌صورت اولیه درین مورد بیان گردید، خاکه اجمالی اولیه و غیردقیقی است که می‌تواند- و باید- هرچه بیش‌تر در جریان پیش‌برد کارزار تجلیل از پنجاهمین سال‌گرد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین پروراندده شود و بسط یابد.

با تأسف باید گفت که سطح درک کل جنبش چپ افغانستان و تا حد معینی سطح درک منسوبین حزب ما در مورد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین بسیار پایین است.

به همین خاطر حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان کارزار تجلیل از پنجاهمین سالگرد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین را در طول سال جاری به صورت یک کارزار مطالعه و بررسی تیوریک این انقلاب پیش می‌برد. ما در جریان پیش‌برد این کارزار تجلیل، نه تنها به پرورش و بسط هرچه بیشتر نکات برشمرده در سطور قبلی این نوشته خواهیم پرداخت، بلکه به باز تکثیر اسناد موجود در مورد انقلاب فرهنگی و در صورت امکان به ترجمه پشتو یا دری آن اسنادی درین مورد که هنوز به این زبان‌ها ترجمه نشده اند، خواهیم پرداخت. امیدواریم این کار بتواند در ارتقای سطح درک منسوبین حزب ما و کل منسوبین جنبش چپ افغانستان از انقلاب فرهنگی و در کل از مائوئیزم نقش اصولی مثبت و مفیدی بازی نماید. هم‌چنان امیدواریم که این کار بتواند در جهت تلاش برای تدویر کنفرانس بین‌المللی احزاب و سازمان‌های مارکسیست-لنینیست - مائوئیست کشورهای مختلف جهان ممد و مددگار ثابت گردد.

بررسی گذرا و اولیه چند سند اساسی حزب کمونیست چین

آنچه در ذیل می‌آید نتایج مطالعات و بررسی‌های تا کنونی چند سند اساسی حزب کمونیست چین در مورد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین، تیوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا، اندیشه مائوتسه‌دون و مائوئیسم، به مناسبت تجلیل از پنجاهمین سال‌گرد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین است. بررسی‌ها و مباحثات کنونی فقط می‌تواند گشایش اولیه درب ورود به بررسی‌ها و مباحثات گسترده‌تر و عمیق‌تر بعدی درین موارد باشد

متن زیر ترجمه‌دری سند انگلیسی مندرج در سایت ذیل توسط ما است:

www.china.org.cn

تاریخ انتشار متن انگلیسی سند: 19 می 2011

کنگره سراسری هفتم حزب کمونیست چین

تاریخ: 23 اپریل – 11 جون 1945.

محل: ینان.

تعداد نمایندگان: 547 نماینده اصلی و 208 نماینده علی‌البدل.

تعداد اعضای حزب: 1.21 میلیون.

محتویات اصلی: در کنگره، مائوتسه‌دون گزارش سیاسی در مورد حکومت ائتلافی را ارائه کرد؛ لیوشاوچی گزارش در مورد اصلاح اساسنامه حزب را مطرح نمود؛ چوته گزارش نظامی در مورد میدان نبرد در مناطق آزاد شده را تقدیم نمود و چوئن لای یک سخنرانی مهم در باره جبهه متحد ایراد نمود.

کنگره خط سیاسی حزب را که عبارت بود از «بسیج جسورانه توده‌ها و گسترش نیروهای خلق تا که آن‌ها تحت رهبری حزب ما متجاوزین جاپانی را شکست دهند، تمام مردم را آزاد سازند و یک چین دموکراتیک نوین بنا نهند» مورد تصویب قرار داد. اساسنامه جدید حزب که در کنگره به تصویب رسید تصریح نمود که: «حزب کمونیست چین اندیشه مائوتسه‌دون را، که تیوری مارکسیستی-لنینیستی را با پراتیک انقلاب چین تلفیق نموده است، به عنوان خط راه‌نما در تمامی فعالیت‌هایش پذیرفته است». این به حزب کمک می‌رساند که به طرز بی‌سابقه ای استحکام و وحدت حاصل نماید و بنیاد پیروزی کامل علیه متجاوزین جاپانی و بعد تر پیروزی سرتاسری انقلاب دموکراتیک نوین را پی‌ریزی کند.

کنگره یک کمیته مرکزی شامل 44 عضو اصلی و 33 عضو علی‌البدل انتخاب نمود. در پولینوم اول کمیته مرکزی هفتم، مائوتسه‌دون، چوته، لیوشاوچی، چوئن‌لای، رن‌بیشی، چین‌یون، کان‌شین، گواگان، پین‌چین، دون‌بیوو، لین‌بوکو، زان‌وینتیان و پون‌ده‌هوای به دفتر سیاسی کمیته مرکزی انتخاب شدند. مائوتسه‌دون، چوته، لیوشاوچی، چوئن‌لای و رن‌بیشی به عنوان اعضای دارالانشاء (دبیرخانه) انتخاب شدند و مائوتسه‌دون به عنوان صدر کمیته مرکزی انتخاب گردید.

دو مطلب مهم قابل بررسی درین سند:

اول - ارائه گزارش در مورد اصلاح اساس نامه حزب توسط لیوشاوچی:

ارائه گزارش در مورد اصلاح اساس نامه حزب توسط لیوشاوچی، بعد از ارائه گزارش سیاسی در مورد حکومت ائتلافی توسط مائوتسه‌دون در کنگره، نشان می‌دهد که او در آن زمان شخصیت درجه دوم حزب بوده و هنوز به عنوان رهبر جناح ضد مائوتسه‌دون در حزب شناخته نشده بود.

"گزارش به نهمین کنگره سراسری حزب کمونیست چین" نشان می‌دهد که لیوشاوچی در دوره نخستین جنگ انقلابی داخلی به حزب خیانت کرده و به دشمن تسلیم شده است. همچنان همین گزارش نشان می‌دهد که او در سال 1939 یعنی در زمانی که جنگ مقاومت ضد جاپان جوشان و خروشان به پیش می‌رفت، کتاب "خودسازی" ("چگونه می‌توان یک کمونیست خوب بود.") را بیرون داد که در آن هیچ بحثی در مورد ضرورت پیش‌برد جنگ مقاومت علیه جاپان و شرکت پیش‌روانه کمونیست‌های چین در آن جنگ وجود نداشت، بلکه کتاب مذکور موضوع "خودسازی" کمونیست‌ها را به عنوان یک موضوع صرفاً نظری و مطلقاً جدا از پراتیک انقلابی، که در آن زمان عمدتاً پراتیک جنگ مقاومت ضد جاپان بود، مطرح نمود.

همین لیوشاوجی در کنگره سراسری هفتم حزب کمونیست چین شخصیت درجه دوم حزب بود. برعلاوه او نه تنها در انتخابات پولینوم اول کمیته مرکزی هفتم حزب به عنوان عضو دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب بلکه به عنوان عضو دارالانشاء کمیته مرکزی حزب نیز انتخاب شد. برعلاوه پونده‌های وقت دفاع آن وقت چین نیز، که در سال‌های بعد از کنگره‌های سراسری هفتم و هشتم حزب در رأس مخالفت خطی علیه مائوتسه‌دون قرار گرفت، در پولینوم مذکور به عنوان یکی از اعضای دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب انتخاب گردید. این وضعیت در واقع نقطه ضعف مهمی در ترکیب رهبران شامل در کنگره حزب و رهبران انتخاب شده، آن‌هم رهبران طراز اول، در آن کنگره و پولینوم متعاقب آن، بود.

دوم - درج اندیشه مائوتسه‌دون در اساس‌نامه جدید حزب به عنوان خط راه‌نمای حزب:

"اندیشه مائوتسه‌دون" به عنوان "خط راه‌نما"ی حزب کمونیست چین که در اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری هفتم حزب درج گردید، مقوله تازه‌ای بود که قبل از آن در جنبش کمونیستی بین‌المللی و جنبش کمونیستی این یا آن کشور، منجمله خود چین، سابقه نداشت.

در خود حزب کمونیست چین، خط مائوتسه‌دون در طول 13 سال اول حیات مبارزاتی حزب کمونیست چین در موقعیت رهبری کننده در حزب قرار نداشت. این موقعیت برای اولین بار در جلسه "زون یه" در سال 1935 و در جریان "راهپیمایی طولانی" تثبیت گردید. اما در طول ده سال بعدی حیات مبارزاتی حزب نیز مقوله "اندیشه مائوتسه‌دون"، به عنوان "خط راه‌نما" یک مقوله تصویب شده در اساس‌نامه حزب نبود، بلکه در کنگره سراسری هفتم حزب مورد تصویب قرار گرفت.

البته باید توجه داشت که مقوله "اندیشه مائوتسه‌دون" مندرج در اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری هفتم حزب کمونیست چین با مقوله‌های "اندیشه مائوتسه‌دون" تصویب شده در کنگره سراسری نهم و هم‌چنان کنگره سراسری دهم حزب کمونیست چین دارای یک مفهوم نیستند بلکه از هم فرق دارند.

در اساس نامه تصویب شده در کنگره سراسری هفتم حزب مقوله مذکور به گونه ذیل بیان گردیده است:

«حزب کمونیست چین اندیشه مائوتسه دون را، که تیوری مارکسیستی-لنینیستی را با پراتیک انقلاب چین تلفیق نموده است، به عنوان خط رهنما در تمامی فعالیت هایش پذیرفته است.»

اما در اساس نامه تصویب شده در کنگره سراسری نهم حزب در سال 1969 مقوله "اندیشه مائوتسه دون" به گونه ذیل بیان گردیده است:

«حزب کمونیست چین مارکسیسم-لنینیسم-مائوتسه دون اندیشه را به مثابه اساس تئوریک هدایت افکار خود می داند. مائوتسه دون اندیشه، مارکسیسم-لنینیسم عصری است که در آن امپریالیسم بسوی اضمحلال کامل می گراید و سوسیالیسم بسوی پیروزی جهانشمول گام بر میدارد.»

و در اساس نامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب در سال 1973، مقوله "اندیشه مائوتسه دون" به گونه ذیل بیان گردیده است:

«حزب کمونیست چین مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون را بمثابه اساس تئوریک راهنمای اندیشه خود به کار می بندد.»

در مورد تفاوت میان مقوله های مندرج در اساس نامه کنگره نهم و کنگره دهم حزب کمونیست چین بعداً صحبت خواهیم کرد. درین جا فقط روی تفاوتی که میان این مقوله در اساس نامه کنگره هفتم و کنگره های نهم و دهم وجود دارد، مکث می کنیم.

"اندیشه مائوتسه دون" در اساس نامه تصویب شده در کنگره هفتم، «اساس تیوریک هدایت افکار...» یا «اساس تیوریک راهنمای اندیشه» حزب نیست، بلکه «تلفیق تیوری مارکسیستی-لنینیستی با پراتیک انقلاب چین» است. به همین جهت مقوله ای نیست که به دنبال مارکسیزم-لنینیزم شامل در «اساس تیوریک» باشد، بلکه اساس تیوریک

فقط مارکسیزم - لنینیسم است و اندیشه مائوتسه دون صرفاً به عنوان «خط راهنما»ی تلفیق کننده تیوری مارکسیزم - لنینیسم با پراتیک انقلاب چین به رسمیت شناخته می شود و نه به عنوان تیوری راهنما.

در رابطه با شناخت از "تیوری راهنمای اندیشه" یا "تیوری هدایت کننده افکار" (مارکسیزم، مارکسیزم - لنینیسم، مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم یا در شکل ابتدایی تر مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون) می توانیم از سه مرحله صحبت نماییم: درک، تطبیق و تکامل.

آنچه به نام "اندیشه مائوتسه دون" در اساس نامه تصویب شده در کنگره سراسری هفتم حزب کمونیست چین تصویب گردیده است، در واقع مرحله تطبیق تیوری راهنمای اندیشه را نشان می دهد و نه هنوز تکامل در تیوری راهنما را. البته این مراحل کاملاً جدا از هم نیستند که با تمام شدن کامل یک مرحله، مرحله بعدی آغاز گردد، بلکه این مراحل در عین حالی که به صورت عمده از هم جدا هستند، در هم دیگر متداخل نیز می باشند.

مثلاً مرحله درک از تیوری راهنما که در واقع پس از راه افتادن جنبش کمونیستی در یک کشور آغاز می گردد و با تأسیس حزب کمونیست بیش تر از پیش واضح می گردد، در عین حال مرحله اولیه تطبیق تیوری راهنما با شرایط مشخص همان کشور نیز محسوب می گردد. در واقع بدون این تطبیق اولیه موضوع راه افتادن جنبش کمونیستی و تأسیس حزب کمونیست نمی تواند در میان باشد، ولی هنوز نمی توان از پختگی تطبیق تیوری انقلابی در پراتیک انقلاب آن کشور یا به عبارت دیگر از پختگی تلفیق تیوری انقلابی با پراتیک انقلاب آن کشور سخن گفت. از این تطبیق یا تلفیق فقط می توان پس از رسیدن به مرحله نسبتاً پختگی در پراتیک انقلاب آن کشور سخن گفت. حزب کمونیست چین در کنگره سراسری هفتم خود به این نتیجه گیری رسید که به این مرحله نسبتاً پخته از تلفیق تیوری انقلابی (مارکسیزم - لنینیسم) با پراتیک انقلاب چین فرا رسیده است. لذا نام معینی روی آن گذاشت (اندیشه مائوتسه دون) و در اساس نامه حزب درج و تصویب نمود.

اما فرمولبندی «اندیشه‌مائوتسه‌دون به عنوان خط راه‌نما» توانسته است یک نوع اغتشاش برای گروپ‌های معینی از جنبش مائوئیستی بین‌المللی ایجاد نماید. این گروپ‌ها مفاهیم "اندیشه" و "خط" را با هم خلط کرده‌اند و در نتیجه به‌جای استفاده از اصطلاح "خط راه‌نما" از اصطلاح "اندیشه‌ راه‌نما" استفاده می‌کنند که نادرست است.

ولی اگر به‌خوبی دقت کنیم متوجه می‌شویم که این خلط مبحث در واقع در دو پهلو بودن خود عبارت "اندیشه‌مائوتسه‌دون به عنوان خط راه‌نما" ریشه دارد. می‌توانیم "اندیشه" را "تفکر" یا "فهم" بگوییم و "خط" را هم "مشی"، که اولی به "جهان بینی" و دومی به "متود" ربط می‌گیرد. مرتبط با همین خلط مبحث بود که در سال‌های قبل بعضی‌ها در جنبش "چپ" افغانستان عبارت مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه‌مائوتسه‌دون را به صورت "مارکسیزم-لنینیسم اندیشه‌مائوتسه‌دون" (با کسر حرف آخر لنینیسم) یا "مارکسیزم-لنینیسم مائوتسه‌دون اندیشه" (با کسر حرف آخر لنینیسم) تلفظ می‌کردند که معنای آن به‌گونه‌ذیل بود: مارکسیزم-لنینیسم طبق درک یا فهم مائوتسه‌دون از آن.

برعلاوه نه‌باید ناگفته گذاشت که فرمول‌بندی «اندیشه‌مائوتسه‌دون به‌عنوان خط راه‌نما» توسط کنگره سراسری هفتم حزب کمونیست چین، "خام بازی"ها و "خام اندازی"ها در "جنبش انقلابی انترناسیونالیستی" مرتبط با "اندیشه‌گونزالو"، "راه پاراچندا" و "سنتزهای نوین اوکیان" را دامن زد، که در مورد اول به فرمول‌بندی‌های نادرست و انحرافی و در موارد دوم و سوم به‌رویزونیزم آشکار پاراچندایی و اوکیانی منجر گردیده است.

مرحله تطبیق تیوری راه‌نما و مرحله تکامل تیوری راه‌نما نیز از جهاتی در هم متداخل هستند. مثلاً در همان کنگره هفتم حزب کمونیست چین که برای اولین بار "اندیشه‌مائوتسه‌دون" به‌عنوان "خط راه‌نما" مطرح گردید، "اندیشه‌مائوتسه‌دون" عناصری از تکامل تیوری راه‌نما را نیز در خود داشت. در آن زمان فرمول‌بندی‌های

تیوریک مائوتیستی در مورد جنگ خلق از خلال برپایی و پیش‌برد جنگ خلق در چین تدوین شده و تا حد زیادی در پراتیک بعدی نیز امتحان شده بود، هرچند هنوز نه به سرحد کمال. هم‌چنان خدمات مائوتسه‌دون در تکامل فلسفه مارکسیستی-لنینیستی در مورد مونیسم قانونمند در دیالکتیک ماتریالیستی (قانون تضاد یا قانون وحدت اضداد را یگانه قانون اساسی دیالکتیک ماتریالیستی دانستن)، تضاد عمده و تفکیک آن از تضاد اساسی و سایر مسایل مربوط به قانون تضاد و هم‌چنان متکامل ساختن جوانب مختلف تیوری شناخت ماتریالیستی و غیره که تا حد زیادی در دو اثر فلسفی معروف مائوتسه‌دون یعنی "در باره تضاد" و "در باره پراتیک" فرمول‌بندی و تیوریزه شده بود. حتی در "خام بازی‌ها" و "خام اندازه‌ها"ی مرتبط به این موضوع در "جنبش انقلابی انترناسیونالیستی" می‌توان این تداخل را در سطح ادعا مشاهده کرد. "اندیشه گونزالو" و "راه پاراچندا" در حالی که در اصل به عنوان تطبیق م ل م در پراتیک انقلاب پیرو و نیپال مطرح گردیدند، در عین حال داشتن جوانبی از بین‌المللیت و تکامل جهات معینی از تیوری راه‌نما را نیز مدعی گردیدند، جوانبی که نادرست، انحرافی و حتی رویونیستی بودند.

یکی از صدمات وارده بر پیکر "جنبش انقلابی انترناسیونالیستی" از "اندیشه" و "راه" مذکور آن بود که ضربات جبران‌ناپذیری بر انقلاب پیرو و نیپال وارد آورد و صدمه دیگری آن بود که رویونیسم پسا م ل م اوکیانی را تشجیع نمود که از همان ابتدای رخ نمایاندن، خود را به عنوان مجموعه‌ای از فرمول‌بندی‌های بین‌المللی انحرافی رویونیستی مطرح نماید و نه به عنوان تطبیق تیوری م ل م با پراتیک انقلاب آمریکا، که البته چنین پراتیکی به عنوان پراتیک پخته در آمریکا وجود نداشت و هنوز هم وجود ندارد.

در هر حال فرمول‌بندی «اندیشه مائوتسه‌دون به عنوان خط راه‌نما» در کنگره سراسری

هشتم حزب کمونیست چین از اساسنامه حزب حذف گردید. فقط پس از آن که "اندیشه مائوتسه دون" به عنوان اندیشه تکامل دهنده مارکسیزم - لنینیسم در تمامی جهات فلسفی، اقتصادی و سیاسی در جریان انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین به رسمیت شناخته شد، مجدداً توسط کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین در اساسنامه حزب درج گردید. در اساسنامه تصویب شده در کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین، و همچنان در اساسنامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم آن حزب، "اندیشه مائوتسه دون" دیگر "خط راهنما"ی تلفیق دهنده تیوری مارکسیزم - لنینیسم با پراتیک انقلاب چین نیست، بلکه در فرمول بندی مارکسیزم - لنینیسم - مائوتسه دون اندیشه، اندیشه مائوتسه دون خود بخشی از تیوری انقلابی پرولتری بین المللی است.

بهر حال باید فرق میان "اندیشه راهنما" و "خط راهنما" را دقیقاً درک نمود و در نظر گرفت و هریک را در جایش مورد استفاده قرار داد.

اولاً: آن چه در این سند حزب کمونیست چین آمده است "خط راهنما" است نه اندیشه راهنما.

ثانیاً: هر حزب و حتی هر تشکیل ماقبل حزبی در صورتی که واقعاً تیوری راهنما - در حال حاضر مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم - را در این یا آن سطح با پراتیک مشخص انقلاب کشور تلفیق کرده باشد، می تواند در این سطح یا در آن سطح دارای یک خط راهنما باشد و خط راهنما را خط تشکل مربوطه یا خط شخصیت اول تشکل مربوطه بداند. مثلاً حزب ما خط رفیق اکرم یاری را به عنوان خط مؤسس جنبش مائوئیستی و جنبش دموکراتیک نوین در افغانستان قبول دارد، به رسمیت می شناسد و از آن دفاع می نماید.

بر پایه پذیرش، به رسمیت شناختن و دفاع تاریخی از همین خط مؤسس جنبش ما است که امروز حزب ما نیز دارای یک "خط راه‌نما" یعنی خط تلفیق دهنده تیوری مارکسیزم-لنینیسم-مائوئیسم با پراتیک مشخص مبارزات انقلابی در افغانستان است. ما این "خط راه‌نما" را، که در اسناد اساسی حزب وضاحت داده شده است، خط حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان می‌دانیم. اما در عین حال، نه چیزی را به نام "اندیشه‌یاری" می‌پذیریم و نه هم چیزی را به نام "اندیشه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان".

بی‌جهت نبوده است که کنگره هفتم حزب کمونیست چین "اندیشه‌مائوتسه‌دون" را به‌عنوان "خط راه‌نما" یعنی خط تلفیق دهنده مارکسیزم-لنینیسم با پراتیک انقلاب چین به تصویب رساند، ولی کنگره هشتم آن حزب اصطلاح "اندیشه‌مائوتسه‌دون" را از اساس نامه حزب حذف نمود، در حالی که کماکان از خط تلفیق دهنده مارکسیزم-لنینیسم با پراتیک انقلاب چین یعنی "خط راه‌نما" دفاع نمود.

متن زیر ترجمه‌داری سند انگلیسی مندرج در سایت ذیل توسط ما است:

www.china.org.cn

تاریخ انتشار سند: 19 می 2011

کنگره سراسری هشتم حزب کمونیست چین

تاریخ: 15-27 سپتامبر 1956

محل: پیکینگ

تعداد نمایندگان: 1026 نماینده اصلی و 107 نماینده علی‌البدل

مجموع اعضای حزب: 10.73 میلیون

محتویات اصلی: این نخستین کنگره حزب کمونیست چین از زمان برسر قدرت آمدن حزب در 1949 است. این کنگره در زمانی دایر گردید که تحول سوسیالیستی در چین عمدتاً انجام یافته بود و حزب با اوضاع نوین و وظایف نوین مواجه بود. مائوتسه‌دون سخنرانی افتتاحیه را ارائه نمود. لیوشاچی گزارش سیاسی را تقدیم کرد. چوئن‌لای گزارش در مورد پیش‌نهادات برای پلان پنجساله دوم (1958-1962) به‌خاطر انکشاف اقتصاد کشور را ارائه نمود. تین‌هسیائوپینگ گزارش در مورد اصلاح اساس‌نامه حزب کمونیست چین را تقدیم نمود. در کنگره خاطر نشان گردید که: نظر به این‌که نظام سوسیالیستی اساساً در چین برقرار گردیده است، تضاد عمده در کشور دیگر تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی نیست، بلکه تضاد منتج از نیاز مردم برای انکشاف سریع اقتصادی و فرهنگی و کم‌بود مقتضیات آن‌ها است. وظیفه عمده در مقابل تمام ملت، تمرکز تمامی تلاش‌ها روی انکشاف نیروهای مؤلده، صنعتی ساختن کشور و رسیدگی تدریجی به نیازمندی‌های در حال رشد اقتصادی و فرهنگی مردم است. کنگره روی مسئله ساختمان حزب بر سر قدرت تأکید نمود، روی ضرورت پاس‌داری از سانترالیزم دموکراتیک و رهبری جمعی پافشاری کرد، با کیش‌شخصیت مخالفت نمود، دموکراسی

درون حزبی و تحکیم پیوندهای حزب با توده‌ها را اولویت داد. بنابراین کنگره راستاها برای انکشاف آرمان‌های سوسیالیستی و ساختمان حزب در آینده را معین نمود. کنگره یک کمیته مرکزی جدید، متشکل از 97 عضو اصلی و 73 عضو علی‌البدل، انتخاب نمود. در پولینوم اول کمیته مرکزی هشتم حزب کمونیست چین، بدنه‌های رهبری متشکل از مائوتسه‌دون به‌عنوان صدر کمیته مرکزی، لیوشاوچی، چوئن لای، چوته و چین یون به‌عنوان معاونین صدر و تین هسیائوپینگ به عنوان منشی عمومی انتخاب گردید. هم‌چنان همین شش نفر انتخاب شدند تا کمیته دایم دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب را شکل دهند.



毛泽东

刘少奇

周恩来

朱德

陈云

邓小平



林彪

陶铸

陈伯达

康生

李富春

اعضای کمیته دایم دفتر سیاسی:

ردیف اول از چپ به‌راست: مائوتسه‌دون، لیوشاوچی، چوئن لای، جوده، چین یون، تین هسیائوپینگ

ردیف دوم از چپ به‌راست: لین پیاو، تاوجو، چین بودا، کانگ شینگ، لی فوچون

مطالب مهم قابل بررسی در این سند:

اول — ارائه گزارش سیاسی توسط لیوشاوجی، ارائه گزارش در مورد اصلاح اساسنامه حزب توسط تین هسیائوپینگ، انتخاب لیوشاوپی به عنوان یکی از معاونین صدر و یکی از اعضای کمیته دائمی دفتر سیاسی کمیته مرکزی و انتخاب تین هسیائوپینگ به عنوان منشی کمیته مرکزی و یکی از اعضای کمیته دائمی دفتر سیاسی کمیته مرکزی.

دوم — «این نخستین کنگره حزب کمونیست چین از زمان برسر قدرت آمدن حزب در 1949 است. این کنگره در زمانی دایر گردید که تحول سوسیالیستی در چین عمدتاً انجام یافته بود و حزب با اوضاع نوین و وظایف نوین مواجه بود... نظام سوسیالیستی اساساً در چین برقرار گردیده...»

سوم — «نظر به اینکه نظام سوسیالیستی اساساً در چین برقرار گردیده است، تضاد عمده در کشور دیگر تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی نیست، بلکه تضاد منتج از نیاز مردم برای انکشاف سریع اقتصادی و فرهنگی و کمبود مقتضیات آن ها است... وظیفه عمده در مقابل تمام ملت، تمرکز تمامی تلاش ها روی رشد نیروهای مولده، صنعتی ساختن کشور و رسیدگی تدریجی به نیازمندی های در حال رشد اقتصادی و فرهنگی مردم است.»

چهارم — «کنگره روی مسئله ساختمان حزب بر سر قدرت تاکید نمود، روی ضرورت پاسداری از سانترالیزم دموکراتیک و رهبری جمعی پافشاری کرد، با کیش شخصیت مخالفت نمود، دموکراسی درون حزبی و تحکیم پیوندهای حزب با توده ها را اولویت داد.»

اول — در کنگره سراسری هشتم حزب کمونیست چین نیز لیوشاوچی و همراه با وی تین‌هسیائوپینگ هنوز به عنوان رهبران جناح رویزیونیست مخالف با مائوتسه‌دون شناخته نشده بودند و پس از اختتام کنگره نیز چنین شناختی در مورد آن‌ها به وجود نیامد. آن‌ها نه تنها در جریان کار کنگره جزء رهبران طراز اول کنگره بودند، بلکه در نتیجه انتخابات کنگره و پولینوم متعاقب آن (پولینوم اول کمیته مرکزی هشتم حزب) نیز جزء رهبران طراز اول حزب باقی ماندند. این، نقیصه تشکیلاتی جدی و مهم اجتناب ناپذیر در کنگره هشتم و پولینوم اول کمیته مرکزی هشتم حزب بود که آشکارا ریشه‌های ایدئولوژیک-سیاسی داشت. در قسمت‌های بعدی این مبحث، آن ریشه‌های ایدئولوژیک-سیاسی را به روشنی می‌توان دید.

دوم — درین جا هم حذف "اندیشه مائوتسه‌دون" از اسناد اساسی حزبی در کنگره سراسری هشتم حزب کمونیست چین قابل مکت است و هم چگونگی برخورد آن زمان حزب و مشخصاً کنگره سراسری هشتم حزب به نظام سوسیالیستی.

اگر در زمان تدویر کنگره سراسری هشتم حزب کمونیست چین «تحول سوسیالیستی در چین عمدتاً انجام یافته بود.» و حتی بالاتر از آن اگر «نظام سوسیالیستی اساساً در چین برقرار گردیده» بود؛ مسلماً این پیش‌روی انقلابی عظیم اگر باعث ایجاد تحول کیفی در "تیوری رهنما" و تکامل آن به مرحله عالی‌تر نشده باشد، حداقل باید در نتیجه تطبیق یا تلفیق مؤفقانه تیوری مارکسیزم-لنینیسم با پراتیک انقلاب سوسیالیستی چین حاصل شده باشد. در چنین صورتی چرا باید "اندیشه مائوتسه‌دون"، حداقل به‌عنوان "خط رهنما"، از گزارش سیاسی به کنگره سراسری هشتم حزب و گزارش در مورد اصلاح اساسنامه حزب به کنگره و در نهایت از اساسنامه تصویب شده در کنگره حذف گردد؟

انقلاب دموکراتیک نوین در چین تا سال 1945 یعنی تا زمان تدویر کنگره سراسری هفتم حزب کمونیست چین پیش‌روی‌های عظیمی داشته است. ولی با وجودی که انقلاب در طول این سال‌ها توانست لشکرکشی به شمال، اولین جنگ داخلی در چین و سال‌های زیادی از جنگ مقاومت ضد جاپان را مؤفقانه پشت سر بگذارد، اما هنوز جنگ

مقاومت ضد جاپان به صورت کامل و مؤفقانه به پایان نرسیده بود و جریان و فرجام وضعیت سیاسی و جنگی پس از آن هم به آینده تعلق داشت. با وجود این، کنگره سراسری هفتم حزب کمونیست چین "اندیشه مائوتسه دون" را به عنوان "خط راهنما" یا تطبیق (تلفیق) تیوری مارکسیزم - لنینیزم با پراتیک انقلاب چین مطرح نمود، به تصویب رساند و در اساس نامه حزب داخل کرد. حالا وقتی در کنگره سراسری هشتم حزب، ادعای انجام یافتن تحول سوسیالیستی به صورت عمده در چین یا حتی برقراری نظام سوسیالیستی به صورت اساسی در چین، آن هم به صورت سرتاسری و در سطح تمام کشور، مطرح می‌گردد و به تصویب می‌رسد، چرا باید "اندیشه مائوتسه دون" از اساس نامه حزب حذف گردد؟

دلیل این حذف هیچ چیز دیگری نبوده است جز این که حزب کمونیست چین در کنگره سراسری هشتم خود به این نتیجه رسیده باشد که فرمول بندی «اندیشه مائوتسه دون به عنوان خط راهنما» یعنی تلفیق (تطبیق) مارکسیزم - لنینیزم با پراتیک انقلاب چین، یک فرمول بندی نادرست بوده است. در واقع "اندیشه مائوتسه دون"، گرچه نمی‌تواند کاملاً مساوی با "مائوئیسم" باشد، ولی یک مقوله یا یک مفهوم نزدیک و تا حد زیادی مترادف با آن است و نمی‌تواند صرفاً "خط راهنما" یا تلفیق (تطبیق) تیوری مارکسیزم - لنینیزم با پراتیک مشخص انقلاب یک کشور تلقی گردد، بلکه خود بخشی از تیوری انقلابی کمونیستی راهنما یعنی مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون است که امروز باید مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیسم نامیده شود.

آیا واقعاً تا سال 1956 «تحول سوسیالیستی در چین عمدتاً انجام یافته...» و «نظام سوسیالیستی اساساً در چین برقرار گردیده بود»؟

قبل از هر موضوعی باید تذکر داد که: «انجام یافتن تحول سوسیالیستی به صورت عمده» با «برقرار شدن اساسی نظام سوسیالیستی» را نمی‌توان دارای عین مفهوم تلقی نمود. درست به همان اندازه که "تضاد اساسی" و "تضاد عمده" از هم فرق دارند، این دو فرمول بندی نیز از هم فرق دارند.

در هر حال، اگر موضوع را صرفاً در حد دولتی ساختن صنایع، تجارت خارجی و تا حدی تجارت داخلی، و تعاونی ساختن زراعت و تا حدی تجارت داخلی خلاصه کنیم،

می‌توانیم بگوییم که بلی! تا آن زمان تحول سوسیالیستی در چین عمدتاً انجام یافته بود.

ولی آیا صرفاً با دولتی ساختن صنایع و تجارت خارجی و تا حدی تجارت داخلی و تعاونی ساختن زراعت و تا حدی تجارت داخلی، می‌توان از انجام یافتن تحول سوسیالیستی به صورت عمده، و بخصوص به صورت اساسی، صحبت نمود؟ نه، نمی‌توان صحبت نمود.

دلیل اول آن این است که تا سال 1956 زراعت در چین عمدتاً تعاونی شده بود و به صورت غیر عمده مزارع دولتی به وجود آمده بود. تعاونی‌های زراعتی در سال 1958 به کمون‌های خلق تکامل کرد. اما کمون‌های خلق نیز نسبت به دولتی ساختن کل زراعت یک گام عقب‌مانده تر بود و مائوتسه‌دون خود زمانی به این عقبماندگی اعتراف نمود. حتی می‌توان گفت که تا آخر حیات مائوتسه‌دون در سیستم زراعت چین بیشتر کمون‌های خلق حاکم بود و کم‌تر تحت مالکیت سوسیالیستی کل دولت قرار داشت.

دلیل دوم آن این است که وقتی پس از پیروزی سراسری انقلاب و افتادن قدرت سیاسی به دست حزب کمونیست، رهبری این حزب بر دولت و کل جامعه نهادینه شد، تضادهای جامعه، در رأس تضادهای طبقاتی، اساساً و حتی عمدتاً از بین نمی‌رود، بلکه حزب و دولت تحت رهبری آن به تمرکزگاه تمامی تضادهای جامعه، در رأس تضادهای طبقاتی، مبدل می‌گردد. اگر حزب و دولت عمدتاً تحت رهبری انقلابیون پرولتری باشد، می‌توان گفت که ماهیت آن‌ها عمدتاً سوسیالیستی است. ولی اگر رهبری حزب و دولت در دست انقلابیون پرولتری نباشد، یا حتی عمدتاً در دست آن‌ها نباشد، ماهیت دولت نیز سوسیالیستی یا عمدتاً سوسیالیستی نخواهد بود.

بهر حال بعد از قدرت‌گیری رویونیست‌های مدرن شوروی در حزب و دولت آن کشور، مائوتسه‌دون و سایر انقلابیون پرولتری در درون حزب کمونیست چین و هم‌چنان در سطح جنبش کمونیستی بین‌المللی مدت زمانی نیاز داشتند تا ماهیت رویونیسم مدرن شوروی را به روشنی درک نمایند و برای شان واضح گردد که منبع اصلی خطر در

اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، بروز و قدرت‌گیری ضد انقلاب در آن کشور با ماسک کمونیستی دروغین در درون حزب کمونیست و دولت شوروی بوده است و علیه آن قاطعانه و آشکار بایستند. فقط پس از آن بود که مائوتسه‌دون و سایر انقلابیون پرولتری درون حزب کمونیست چین به روشنی درک کردند که در چین نیز منبع اصلی خطر بروز و قدرت‌گیری رهروان راه سرمایه داری در چین در درون حزب و دولت بر سر قدرت است. در زمان تدویر کنگره سراسری هشتم حزب کمونیست چین چنین شناخت و درکی موجود نبود. اگر موجود می‌بود انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی در چین نه در اواسط دهه 60 گذشته بلکه در همان اواسط دهه 50 گذشته توسط مائوتسه‌دون و سایر انقلابیون پرولتری درون حزب کمونیست چین و توده‌های انقلابی چین احتمالاً ضروری دانسته می‌شد و پیش برده می‌شد. در واقع به همین جهت بود که تحلیل کنگره سراسری هشتم حزب کمونیست چین از اوضاع نوین و وظایف نوین نادرست بود.

سوم — آیا تضاد عمده در چین در سال 1956 یعنی 7 سال بعد از پیروزی انقلاب در سال 1949 واقعاً دیگر تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی نبود؟ جریان واقعی حوادث در آن سال و سال‌های بعدی واضحاً نشان داد که این تضاد کماکان تضاد عمده در چین بوده است.

«مائوتسه‌دون در آستانه تحول انقلاب چین از انقلاب دموکراتیک نوین به انقلاب سوسیالیستی در مارچ 1949 در گزارش به دومین پولینوم هفتمین دوره کمیته مرکزی حزب نشان داد که: پس از کسب قدرت سیاسی در سراسر کشور از طرف پرولتاریا، تضاد عمده کشور «تضاد بین طبقه کارگر و بورژوازی خواهد بود» و مبارزه هم‌چنان بر سر قدرت سیاسی متمرکز است.» (به نقل از گزارش سیاسی به نهمین کنگره کشوری حزب کمونیست چین)

7 سال بعد از آن، لیوشاوچی در سال 1956 مدعی گردید که:

«اکنون در چین مسئله کی بر کی، سوسیالیسم یا سرمایه داری دیگر حل شده است.»
(همان مأخذ)

کنگره با اذعان به موجودیت تضاد طبقاتی میان پرولتاریا و بورژوازی در چین، این ادعای لیوشاچی را نپذیرفت، اما این تضاد را غیر عمده دانست. غیر عمده دانسته شدن تضاد طبقاتی میان پرولتاریا و بورژوازی در چین در کنگره سراسری هشتم حزب کمونیست چین متأسفانه خود سطحی از کم‌رنگ ساختن دیکتاتوری پرولتاریا در چین آن زمان بوده است.

در آن وقت، پیشرفت تیوریک در زمینه مبارزه طبقاتی در جامعه سوسیالیستی، در رأس مبارزه طبقاتی میان پرولتاریا و بورژوازی، همین قدر بوده است و نه بیشتر از آن. در واقع برای اولین بار در کتاب "حل صحیح تضادهای درون خلق"، که در سال 1957 نوشته شد، مائوتسه‌دون تصریح نمود:

«مسئله پیروزی کی بر کی، سوسیالیسم یا سرمایه داری هنوز عملاً حل نشده است. مبارزه طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی، مبارزه طبقاتی بین نیروهای سیاسی گوناگون و مبارزه طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی در زمینه ایدئولوژیک همچنان طولانی و پریچ و خم و حتی گاهی بسیار حاد خواهد بود.» (به نقل از گزارش سیاسی به نهمین کنگره کشوری حزب کمونیست چین)

به این ترتیب در کتاب مذکور بود که ادعای لیوشاچی مبنی بر حل شدن مسئله کی بر کی، سوسیالیسم یا سرمایه داری در چین، به نحو عمیق تری رد گردید. اما حتی در این تصریح مائوتسه‌دون نیز به روشنی روی عمده بودن تضاد طبقاتی میان پرولتاریا و بورژوازی در چین آن زمان تأکید صورت نگرفت.

نادرستی تحلیل کنگره سراسری هشتم حزب کمونیست چین مبنی بر عمده ندانستن تضاد طبقاتی میان پرولتاریا و بورژوازی در چین آن زمان، از یک جنبه دیگر نیز قابل بررسی است: از این جنبه که در برابر آن کدام تضاد دیگر به‌عنوان تضاد عمده مطرح

گردید. یک بار دیگر این دو موضوع را در پهلوی هم قرار می‌دهیم تا کل مبحث به روشنی خود را نشان دهد:

«نظر به این‌که نظام سوسیالیستی اساساً در چین برقرار گردیده است، تضاد عمده در کشور دیگر تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی نیست، بلکه تضاد منتج از نیاز مردم برای رشد سریع اقتصادی و فرهنگی و کمبود مقتضیات آنها است. وظیفه عمده در مقابل تمام ملت، تمرکز تمامی تلاش‌ها روی رشد نیروهای مؤلده، صنعتی ساختن کشور و رسیدگی تدریجی به نیازمندی‌های در حال انکشاف اقتصادی و فرهنگی مردم است.»

یعنی مشکل عمده در چین دیگر طبقاتی بودن جامعه نیست، بلکه عقب‌ماندگی، آن هم عقب‌ماندگی اقتصادی و عقب‌ماندگی فرهنگی است و راه حل آن نیز رشد نیروهای مؤلده و صنعتی ساختن کشور و ازین طریق رسیدگی به نیازمندی‌های در حال انکشاف (روزافزون) اقتصادی و فرهنگی مردم. درینجا در واقع نه تنها تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی تضاد غیر عمده دانسته می‌شود، بلکه عمده بودن تمامی تضادهای سیاسی منشاء گرفته از تضاد اساسی جامعه یعنی تضاد میان نیروهای مؤلده و مناسبات تولیدی نفی می‌گردد و رأساً همان تضاد اساسی جامعه تضاد عمده دانسته می‌شود و آنهم به صورت معکوس. یعنی درینجا موضوع بر سر عقب‌ماندگی مناسبات تولیدی از نیروهای مؤلده پیشرفته نیست، بلکه بر سر عقب‌ماندگی نیروهای مؤلده عقبمانده از مناسبات تولیدی پیشرفته است. به عبارت روشن‌تر، مناسبات تولیدی پیشرفته سوسیالیستی در کشور در حالی عمدتاً برقرار گردیده است که گویا نیروهای مؤلده کشور عقبمانده و غیر صنعتی است.

طرح موضوع به این صورت در واقع اسم رمز عدم ضرورت پیشبرد انقلاب سوسیالیستی یا عدم ضرورت گذار به انقلاب سوسیالیستی بعد از پیروزی سرتاسری انقلاب دموکراتیک نوین در چین بوده است. این، بحثی بود که حتی در اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی نیز به میان آمد و به صورت عدم امکان ساختمان سوسیالیسم در یک کشور، آن هم کشوری از لحاظ صنعتی و اقتصادی نسبتاً عقب‌مانده، مثل شوروی، مطرح گردید.

بهر حال وظیفه عمده، منطبق ساختن نیروهای مؤلده عقب‌مانده با مناسبات تولیدی پیش‌رفته دانسته می‌شود که جنبه دیگر آن در واقع متوقف ساختن تلاش برای پیش‌رفته ساختن بیش‌تر و بیش‌تر مناسبات تولیدی یعنی متوقف ساختن انقلاب است.

درینجا در واقع برعکس شعار مائوئیستی «انقلاب را دریابید، تولید را افزایش دهید!»، شعار "تولید را افزایش دهید، انقلاب را متوقف سازید!" مطرح می‌گردد که «سرخ بودن» در آن نه تنها مقدم نیست بلکه حتی مطرح نیست. برعکس «متخصص بودن» در آن نه تنها مقدم است بلکه همه چیز است.

واقعیت این است که کنگره هشتم حزب کمونیست چین، مباحثات مطروحه در آن و فیصله‌های آن نشان‌دهنده این امر است که برپایی و پیش‌برد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین، به میزان فوق‌العاده ای مورد نیاز بوده است. راه افتادن آن یک دهه بعد از کنگره هشتم حزب کمونیست چین، نشان‌دهنده طی مسیر اجتناب‌ناپذیر سخت و دشوار و نسبتاً طولانی توسط مائوتسه‌دون و سایر انقلابیون پرولتری درون حزب کمونیست چین از نقد نسبتاً روشن سیاست اقتصادی شوروی در ساختمان سوسیالیسم تا شناخت روشن از رویزیونیسم مدرن شوروی و تا شناخت روشن از رویزیونیسم درون حزب کمونیست چین و درک ضرورت عاجل انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی برای سرنگونی رویزیونیست‌های درون حزب کمونیست چین و دولت چین است.

تعیین وظیفه عمده «تمرکز تلاش‌ها روی رشد نیروهای مؤلده، صنعتی ساختن کشور و رسیدگی تدریجی به نیازمندی‌های در حال انکشاف اقتصادی و فرهنگی مردم...» آن‌هم «در مقابل تمام ملت»، از جهات دیگری نیز می‌تواند مورد بررسی قرار بگیرد.

اولاً وقتی وظیفه عمده، وظیفه تمام ملت دانسته شود تضاد عمده نیز قاعدتاً باید تضاد ملی باشد، یعنی تضاد میان مناسبات تولیدی پیش‌رفته سوسیالیستی و نیروهای مؤلده عقب‌مانده غیر صنعتی به عنوان یک تضاد ملی دانسته شود. درین معنا عقب‌ماندگی نیروهای مؤلده غیر صنعتی در چین یک فاجعه ملی و چیزی در حد تجاوز و اشغال‌گری امپریالیستی دانسته می‌شود. چنین موضعی می‌تواند هم برپایی انقلاب و هم پیش‌برد آن را ناموجه جلوه دهد.

ثانیاً تعیین وظیفه «رسیدگی تدریجی به نیازمندی‌های در حال انکشاف اقتصادی و فرهنگی مردم» به‌عنوان بخشی از وظیفه عمده «ملی» به این معنا است که رفع این نیازمندی‌های در حال انکشاف حق عمده مردم دانسته شود و نه اعمال قدرت سیاسی توسط آن‌ها که باید به‌طور روزافزون مورد رسیدگی قرار بگیرد.

چهارم — درینجا لازم است روی این موضوع توجه صورت بگیرد که هم‌کنگره هشتم حزب کمونیست چین و هم‌کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی در سال 1956 دایر شده بود. تا این زمان نه موضع‌گیری‌های رویزیونیزم مدرن شوروی، مشخصاً رویزیونیزم مدرن خروشچفی در رابطه با مسایل بین‌المللی و مسایل خود شوروی، کاملاً واضح و روشن شده بود و نه مخالفت حزب کمونیست چین و سایر احزاب کمونیست، مثلاً حزب کار البانیه، با آن. برعکس، مسایل مطروحه در سند، منجمه در مورد حزب و ساختمان حزب، نشان‌دهنده آن است که حداقل اجمالاً نوعی هم‌سویی و هم‌نوایی میان‌کنگره هشتم حزب کمونیست چین و کنگره بیستم حزب کمونیست چین، مثلاً در مورد مخالفت با کیش شخصیت و پافشاری روی ضرورت پاس‌داری از رهبری جمعی، وجود داشته است.

برین مبنا باید گفت که دست‌یابی بعدی حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه‌دون، به یک موضع‌گیری درست و اصولی دفاعی از استالین بر مبنای 70٪ مثبت بودن و 30٪ منفی بودنش، نه تنها چهارچوب موضع‌گیری عمدتاً دفاعی حزب کمونیست چین از ساختمان سوسیالیزم در شوروی را روشن ساخت، بلکه موضع‌گیری مخالف غیر عمده با دوره استالین، مثلاً مخالفت بعدی با آن نظریات استالین که منکر موجودیت تضادهای طبقاتی انتاگونیستی در جامعه شوروی گردیده بود، را نیز واضح ساخت. همین نظریات بود که از یک جهت زمینه‌ساز رشد و سلطه بعدی رویزیونیست‌های مدرن شوروی بر حزب کمونیست و دولت شوروی گردید. در واقع موضع‌گیری روشن، صریح و قاطع علیه رویزیونیزم مدرن شوروی، که خود مدخلی شد برای برپایی و پیش‌برد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی در چین، بدون موضع‌گیری مخالف با آن نظریات نادرست نه اصولی بود و نه ممکن و قابل دست‌یابی.

می‌توان گفت که تأکید روی ساختمان حزب بر سر قدرت در سند به آن مفهومی مطرح

نیست که در واقع در سال‌های بعد در زمان برپایی و پیش‌برد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی مطرح گردید: «حزب کمونیست بر سر قدرت و برخوردار از رهبری نهادینه دولت و جامعه، تمرکزگاه تمامی تضادهای جامعه در حال گذار از سرمایه داری به کمونیسم است.» بلکه منظور آن است که چون حزب کمونیست چین دیگر یک حزب بر سر قدرت است باید دیگر ساختمان خود را به‌عنوان یک حزب بر سر قدرت پیش‌برد و نه یک حزبی که در مرحله قبل از تصرف قدرت قرار دارد و برای تصرف قدرت مبارزه می‌نماید. به عبارت دیگر درینجا توجه بر سر ساختار تشکیلاتی حزب است، نه بر سر ساختار ایدیولوژیک - سیاسی و خطی حزب.

مخالفت با "کیش شخصیت" در حزب کمونیست چین واضحاً به مفهوم مخالفت با کیش شخصیت مائوتسه‌دون در حزب است. آیا چیزی به نام کیش شخصیت مائوتسه‌دون در حزب کمونیست چین وجود داشته است؟ می‌توان تصور نمود که حداقل کسانی مثل لیوشا و چو، تین‌هس - یائوپینگ، پون‌ده‌هوای و هم قماشان‌شان طرح "اندیشه مائوتسه‌دون" به عنوان "خط راهنمای حزب" در کنگره هفتم حزب را نوعی کیش شخصیت برای مائوتسه‌دون می‌دانسته اند و حذف "اندیشه مائوتسه‌دون" از اساس نامه هشتم حزب را از همین دید می‌نگریسته اند. هم‌چنان منظور آن‌ها از طرح موضوع "رهبری جمعی" در کنگره هشتم آن بوده است که موقعیت‌های خودشان را در رهبری حزب تثبیت نمایند.

موضوعاتی مثل سانتالیسم دموکراتیک، اولویت دادن به دموکراسی درون حزبی و تحکیم پیوندهای توده‌ی حزب، آن موضوعاتی اند که علیرغم مثبت بودن ذاتی شان می‌توانند در ارتباط با مسایل دیگری به‌صورت دیگرگونه نیز تفسیر و توجیه شوند. با توجه به مخالفت با کیش شخصیت، به همان مفهومی که قبلاً گفتیم، و خواست رهبری جمعی، بازهم به همان معنایی که قبلاً گفتیم، و طرح مسایل دیگری از قبیل عمده دانستن رشد نیروهای مؤلده و غیره در سند، می‌توان گفت که موضوعات مذکور توجیهات و تفسیرات دیگرگونه‌ای به نفع مواضع کسانی که بعداً آشکارا علم‌بردار رویزیونیسم در حزب کمونیست چین بوده اند، نیز داشته است.

سند ذیل از روی نسخه فارسی کتاب "مجموعه اسناد کنگره کشوری نهم حزب کمونیست چین" تایپ گردیده و سپس متن تایپ شده چند بار با متن اصلی کتاب سر داده شده است تا اشتباهات تایپی آن اصلاح گردد.

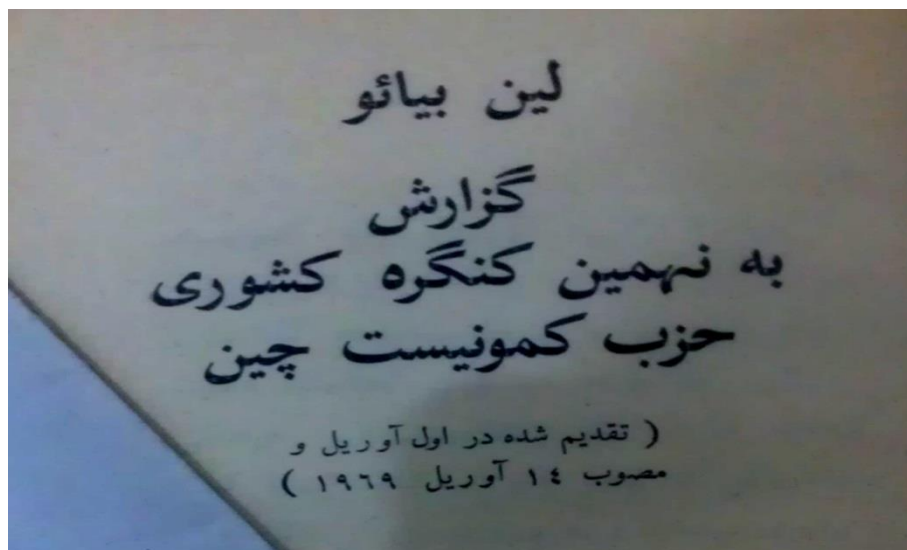
کتاب "مجموعه اسناد کنگره کشوری نهم حزب کمونیست چین" در سال 1969 توسط "اداره نشریات زبان های خارجی" چین نشر گردیده است.

لین بیائو:

گزارش

به نهمین کنگره کشوری حزب کمونیست چین

(تقدیم شده در اول آوریل و مصوب 14 آوریل 1969)



نهمین کنگرهٔ کشوری حزب کمونیست چین کنگره ای خواهد بود که در تاریخ حزب ما تأثیرات عمیق و دیرپائی خواهد گذاشت.

این کنگرهٔ ما در چنین لحظه ای دعوت گردیده است که انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریائی که صدر مائو آنرا شخصا برپا کرده و رهبری مینماید، به پیروزی بزرگی نائل آمده است. این طوفان بزرگ انقلابی ستاد فرماندهی بورژوائی بسرکردگی لیو شائوچی خائن، عامل دشمن و اعتصاب شکن را فرو ریخته، مشت قلبی خائین، جاسوس و صاحبان قدرت مطلقاً اصلاح ناپذیر گام نهاده در راه سرمایه داری در درون حزب را که لیوشائوچی نمایندهٔ کل آنها است، افشا کرده، دسایس آنها را جهت احیاء سرمایه داری خنثی نموده، دیکتاتوری پرولتاریا در کشور ما را به مراتب تقویت بخشیده، حزب ما را بمراتب نیرومند تر گردانیده و بدین ترتیب از لحاظ سیاسی، ایدئولوژیک و تشکیلاتی شرایط کافی برای این کنگره فراهم آورده است.

1- درباره تدارک انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریائی:

انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریائی کشور ما انقلابی است پر دامنه و واقعاً پرولتاریائی. صدر مائو با عبارتی فشرده در بارهٔ ضرورت این انقلاب عظیم چنین بیان داشت:

«انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریائی کنونی برای استحکام دیکتاتوری پرولتاریا، جلوگیری از احیاء سرمایه داری و ساختمان سوسیالیسم کاملاً ضرور و فوق العاده بموقع است.»

برای درک کامل این حکم علمی صدر مائو ما باید آموزش وی را در بارهٔ ادامهٔ انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا عمیقاً بفهمیم.

در سال 1957 اندکی پس از پایان هشتمین کنگرهٔ کشوری حزب، صدر مائو اثر بزرگ خود تحت عنوان (در باره حل صحیح تضاد های درون خلق) را منتشر ساخت و در

آن متعاقب (گزارش به دومین پلنوم هفتمین دوره کمیته مرکزی حزب کمونیست چین) بطور جامع نشان داد که تحت شرایط دیکتاتوری پرولتاریا تضادها، طبقات و مبارزه طبقاتی وجود دارند، آموزش خود را در باره وجود دو نوع تضاد در جامعه سوسیالیستی که خصلتاً با هم متفاوتند، یعنی تضاد بین ما و دشمن و تضاد درون خلق به پیش کشیده و تئوری کبیر خویش را در باره ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا مطرح ساخت. این اثر چون چراغ راهنمای درخشانی است که روشنگر مسیر انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم در کشور ما میباشد و برای انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریائی کنونی پایه تئوریک ریخته است. برای شناخت عمیقتر خدمات بزرگ تاریخی صدر مائو، لازم است که به تجارب تاریخی جنبش کمونیستی بین المللی نظر مختصری افگند.

در سال 1852 مارکس چنین اظهار کرد:

«مدتها قبل از من مؤرخین بورژوازی تکامل تاریخی این مبارزه طبقاتی و اقتصاد دانان بورژوازی تشریح اقتصاد طبقات را بیان داشته اند. کار تازه ای که من کرده ام، اثبات نکات زیرین است:

1) وجود طبقات فقط مربوط به مراحل تاریخی معین تکامل تولید است؛

2) مبارزه طبقاتی ناچار به دیکتاتوری پرولتاریا منجر میشود؛

3) خود این دیکتاتوری فقط گذاری است به سوی نابودی کلیه طبقات و بسوی جامعه بدون طبقات.» (مارکس و انگلس، منتخب مکاتبات، چاپ چینی صفحه 63)

آموزش مارکس در باره دیکتاتوری پرولتاریا بین سوسیالیسم علمی از یکسو و سوسیالیسم خیالی و انواع و اقسام سوسیالیسم کاذب از سوی دیگر خط فاصل کشید. مارکس و انگلس تمام عمر خود را وقف آموزش دیکتاتوری پرولتاریا و تحقق آن کردند.

بعد از درگذشت مارکس و انگلس تقریباً همه احزاب انترناسیونال دوم به استثنای حزب بلشویک به رهبری لنین به مارکسیسم خیانت ورزیدند. لنین در جریان مبارزه علیه رویزیونیسم انترناسیونال دوم، مارکسیسم را دنبال کرده، از آن دفاع نموده و آن را رشد و تکامل بخشید. نقطه آتش زاء مبارزه مسئله دیکتاتوری پرولتاریا بود.

لنین هنگام رد رویزیونیستهای کهنه بارها خاطر نشان ساخت:

«کسی که فقط مبارزه طبقاتی را قبول داشته باشد، هنوز مارکسیست نیست. مارکسیست فقط آن کسی است که قبول مبارزه طبقاتی را تا قبول دیکتاتوری پرولتاریا بسط دهد.» (لنین، کلیات، چاپ چینی، جلد 25، صفحه 399)

لنین پرولتاریای روسیه را در کسب پیروزی انقلاب کبیر سوسیالیستی اکتبر و تأسیس اولین دولت سوسیالیستی رهبری کرد. لنین براساس پراتیک بزرگ انقلابی خود در رهبری دیکتاتوری پرولتاریا، خطر احیاء سرمایه داری و خصلت طولانی مبارزه طبقاتی را مشاهده کرد:

«گذار از سرمایه داری به کمونیسم دوران تاریخی کاملی را در بر می گیرد. تا این دوران پایان نرسیده است، استثمارگران مسلماً امید به احیاء را در سر میپروراند، امیدی که به تلاش در راه احیاء می انجامد.» (لنین، کلیات، چاپ چینی، جلد 28، صفحه 235)

لنین خاطر نشان ساخت:

«..... مقاومت بورژوازی در اثر سرنگونی خود (ولو در یک کشور) ده بار افزون گردیده است، و اقتدارش تنها ناشی از نیروی سرمایه بین المللی، قدرت و استواری روابط بین المللی بورژوازی نبوده، بلکه ناشی از نیروی عادت و نیروی تولید کوچک نیز هست. زیرا تولید کوچک متأسفانه هنوز

در جهان زیاد و بسیار هم زیاد است و همین تولید کوچک است که همواره، همه روزه، هر ساعته، بطور خود بخودی و بمقیاس وسیع سرمایه داری و بورژوازی را پدید میآورد.»

نتیجه گیری لنین چنین بود:

«بنا بر مجموعه این علل دیکتاتوری پرولتاریا ضروریست.» (لنین کلیات، چاپ چینی، جلد 31، صفحه 6)

همچنان لنین خاطر نشان ساخت:

«در میان کارمندان شوروی ما "بورژوازی جدید" بوجود میاید.» (لنین، کلیات، چاپ چینی، جلد 29 صفحه 162)

لنین نشان داد که خطر احیاء هم ناشی از محاصره سرمایه داری است:

«دولت های امپریالیستی هیچگاه از هر فرصتی برای - بقول آنها - مداخله مسلحانه، بعبارت دیگر برای خفه کردن قدرت سیاسی شوروی فرو گذار نخواهند کرد.» (لنین، کلیات، چاپ چینی، جلد 31، صفحه 423)

دارودسته مرتد رویزیونیستی شوروی به این آموزش های درخشان لنین کاملاً خیانت کرده است. از خروشچف تا برژنف و نظایرش همه آنها صاحبان قدرت گام نهاده در راه سرمایه داری هستند که از مدت ها پیش در درون حزب کمونیست اتحاد شوروی به کمین نشسته اند. آنها بمجرد اینکه روی کار آمدند، "امید" بورژوازی "به احیاء" را به "تلاش در راه احیا" تبدیل کرده، رهبری حزب لنین و استالین را غضب نموده و اولین دولت دیکتاتوری پرولتاریا در جهان را به دولت فاشیستی دیکتاتوری بورژوازی از طریق "مسالمت آمیز" تحول دادند.

صدر مائو علیه رویزیونیسم معاصر که دارودسته مرتد رویزیونیستی شوروی در مرکز آن قرار دارد، بمبارزه مشت در مقابل مشت پرداخته، تئوری مارکسیستی - لنینیستی

را دربارهٔ انقلاب پرولتاریائی و دیکتاتوری پرولتاریا دنبال نموده، از آن دفاع کرده و آنرا رشد و تکامل داده است. صدر مائو بطور همه جانبه تجارب مثبت و منفی تاریخی دیکتاتوری پرولتاریا را جمع‌بندی کرده و بخاطر جلوگیری از احیاء سرمایه‌داری تئوری ادامهٔ انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا را مطرح ساخته است. هنوز در آستانهٔ تحول انقلاب چین از انقلاب دموکراتیک نوین به انقلاب سوسیالیستی یعنی در مارس 1949 بود که صدرمائو در گزارش خود به دومین پلنوم هفتمین دورهٔ کمیتهٔ مرکزی حزب با وضوح تمام نشان داد که: پس از کسب قدرت سیاسی در سراسر کشور از طرف پرولتاریا، تضاد عمدهٔ کشور «تضاد بین طبقه کارگر و بورژوازی خواهد بود» و مبارزه همچنان بر سر مسئلهٔ قدرت سیاسی متمرکز است.

صدرمائو بویژه به ما چنین هشدار باش داد:

«پس از نابودی دشمنان تفنگ بدست، دشمنان بی تفنگ هنوز برجای خواهند ماند، آنها مسلماً بر ضد ما به مبارزهٔ مرگ و زندگی دست خواهند زد و ما هرگز نباید به این دشمنان کم بها دهیم. اگر ما این مسئله را امروز بدینسان مطرح نکنیم و نفهمیم، مرتکب خطاهای بسیار بزرگی خواهیم شد.»

صدرمائو خصلت طولانی بغرنج مبارزهٔ طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی پس از برقراری دیکتاتوری پرولتاریا را پیش بینی کرد و در برابر تمام حزب وظایف رزمنده ای جهت نبرد علیه امپریالیسم، گومیندان و بورژوازی در زمینه های سیاسی، ایدئولوژیک، اقتصادی، فرهنگی و دیپلماتیک مطرح ساخت.

حزب ما در پرتو قرار دومین پلنوم هفتمین دورهٔ کمیتهٔ مرکزی و مشی عمومی حزب در دوران گذار که از طرف صدر مائو تدوین گردیده، دست به نبردهای شدیدی زد. تا سال 1956 تحول سوسیالیستی بر مالکیت وسایل تولید در امور کشاورزی، صنایع دستی و صنایع و بازرگانی کاپیتالیستی بطور اساسی تحقق یافت. این لحظهٔ حساسی بود از این نظر که آیا انقلاب سوسیالیستی میتواند به پیشرفت خود ادامه

دهد یا نه؟ صدر مائو با در نظر داشت هاری رویونیسم در جنبش کمونیستی بین المللی و روندهای نوین مبارزه طبقاتی در کشور ما، در اثر بزرگ خود "در باره حل صحیح تضادهای درون خلق" تمام حزب را متوجه این حقیقت ساخت:

«در کشور ما گرچه تحول سوسیالیستی در مورد مالکیت بطور اساسی انجام یافته است، ... ولی بقایای طبقات سرنگون شده مالکان ارضی و کمپرادورها هنوز موجود است، بورژوازی هنوز برجاست و خرده بورژوازی تازه در حال تحول است.»

در مقابل یاوه سرایی های لیوشائوچی در سال 1956 مبنی بر اینکه گویا «اکنون در چین مسئله کی بر کی، سوسیالیسم یا سرمایه داری دیگر حل شده است.» صدر مائو بویژه متذکر شد:

«مسئله پیروزی کی بر کی، سوسیالیسم یا سرمایه داری هنوز عملاً حل نشده است. مبارزه طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی، مبارزه طبقاتی بین نیروهای سیاسی گوناگون و مبارزه طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی در زمینه ایدئولوژیک همچنان طولانی و پرپیچ و خم و حتی گاهی بسیار حاد خواهد بود.»

در تئوری و پراتیک جنبش کمونیستی بین المللی برای اولین بار چنین مسئله ای صریحاً مطرح شده است: پس از تحقق اساسی تحول سوسیالیستی بر مالکیت وسایل تولید، طبقات و مبارزه طبقاتی بمرجودیت خود ادامه میدهند و پرولتاریا همچنان باید انقلاب را دنبال کند.

ستاد فرماندهی پرولتری بریاست صدر مائو در سمتی که وی نشان داده، توده های وسیع مردم را در ادامه مبارزه کبیر رهبری نمود؛ از مبارزه علیه راستهای بورژوازی در سال 1957 گرفته تا مبارزه جهت افشای دارودسته ضد حزبی پون ده هوای در جلسه لوشان در سال 1959، از مباحثه بزرگ در باره مشی عمومی حزب در ساختمان

سوسیالیستی گرفته تا مبارزه بین دو مشی در جریان جنبش تربیت سوسیالیستی، در همه آنها مسئله گام نهادن در راه سوسیالیسم یا در راه سرمایه داری و مسئله پافشاری روی دیکتاتوری پرولتاریا یا احیاء دیکتاتوری بورژوازی در مرکز مبارزه قرار داشت.

هر پیروزی مشی انقلابی پرولتری صدر مائو و پیروزی هر نبرد بزرگ که حزب علیه بورژوازی برپا کرده، فقط در اثر درهم شکستن مشی رویزیونیستی راست یا ظاهراً "چپ" و باطناً راست بنماینده گی لیوشائوچی بدست آمده است.

اکنون پس از بازرسی ثابت شده است که لیو شائوچی که در دوره نخستین جنگ انقلابی داخلی بحزب خیانت کرد و به دشمن تسلیم شد و بصورت عامل دشمن و اعتصاب شکن در آمد، سگ زنجیری جنایت بار امپریالیستها، رویزیونیستهای معاصر و مرتجعین گومیندان و نماینده کل صاحبان قدرت گام نهاده در راه سرمایه داری میباشد. وی یک مشی سیاسی داشت که بوسیله آن بیهوده تلاش میکرد سرمایه داری را در چین احیاء و چین را به مستعمره امپریالیسم و رویزیونیسم تبدیل نماید. و همچنین یک مشی تشکیلاتی در خدمت به مشی سیاسی ضد انقلابی خود داشت و طی سالیان درازی لیوشائوچی تسلیم شدگان و مرتدان را زیر بال و پر خود گرفته، گروهی از خائنین، جاسوسان و صاحبان قدرت گام نهاده در راه سرمایه داری را دور خود جمع کرده بود؛ آنها سابقه سیاسی ضد انقلابی خود را مخفی نگهداشته، از همدیگر حمایت نموده و باهم به عمل ننگین دست زده، رهبری بسیاری از واحدهای مرکزی و محلی را زیر کنترل خود در آورده و بدینوسیله برای مقابله با ستاد فرماندهی پرولتری بریاست صدرمائو یک ستاد فرماندهی زیر زمینی بورژوائی را تشکیل دادند. آنها ضمن تبنانی با امپریالیستها، رویزیونیستهای معاصر و مرتجعین گومیندان نقش تخریبی ایرا ایفا کردند که امپریالیست های امریکائی، رویزیونیستهای شوروی و مرتجعین کشورهای مختلف نتوانستند از عهده آن بر آیند.

در سال 1939 هنگامیکه جنگ آزادیبخش ملی ضد ژاپنی برهبری صدر مائو جوشان و خروشان بسط و توسعه مییافت، لیوشائوچی کتاب سیاه «خودسازی» را از چننه خود بیرون کشید. جوهر اصلی این کتاب خیانت به دیکتاتوری پرولتاریا بود. این کتاب هیچ

ذکری از شکست دادن امپریالیسم ژاپن، از مبارزه با مرتجعین گومیندان و از تصرف قدرت سیاسی بوسیله نیروهای مسلح - این حکم اصلی مارکسیستی- لنینیستی - نکرده بلکه از کمونیستها میخواست که از پراتیک بزرگ انقلابی عدول کنند و به "خودسازی" ایده آلیستی بپردازند و در واقع از کمونیستها میخواست از خود نوکران مطیعی «بسازند» که به دیکتاتوری ضد انقلابی امپریالیستی و مرتجعین گومیندان سر تسلیم فرو بیاورند.

پس از پیروزی جنگ مقاومت ضد ژاپنی، هنگامیکه امپریالیسم آمریکا ارتش ضد انقلابی چانکایشک را مسلح میکرد تا این ارتش برای حمله پردامنه به مناطق آزاد شده تدارک ببیند، لیوشائوچی بمنظور پاسخگوئی به نیازمندیهای مرتجعین آمریکا و چانکایشک با عرضه کردن مشی تسلیم طلبانه ای مبنی بر اینکه گویا «چین دیگر وارد مرحله جدید صلح و دموکراسی شده است» با بسیج متهورانۀ توده ها و بسط و توسعه نیروهای خلق تا اینکه بتوانند تحت رهبری حزب ما تجاوزکاران را درهم شکنند و چین نوینی بسازند به مخالفت برخاسته و با این رهنمود صدر مائو «مشت در مقابل مشت و مبارزه برای هر وجب خاک» که در برابر تعرض مرتجعین آمریکا و چانکایشک اتخاذ گردید، بمقابله پرداخت. لیوشائوچی تبلیغ میکرد که: «اکنون شکل عمده مبارزه در انقلاب چین از مبارزه مسلحانه به مبارزه غیر مسلحانه پارلمانی توده بدل کشته است.» وی میخواست رهبری حزب بر ارتش توده یی را ملغی سازد و ارتش هشتم و ارتش چهارم جدید، یعنی اسلاف ارتش آزادیبخش توده یی، را با "ارتش ملی" چانکایشک یکی سازد" و عده زیادی از سربازان ارتش خودی کارگران و دهقانان را که تحت رهبری حزب قرار داشتند، از خدمت نظامی مرخص کند. وی بدینوسیله عبث تلاش میکرد که ارتش توده یی را از اساس نیست و نابود سازد، انقلاب چین را تباہ و ثمره پیروزی را که خلق چین ببهای خون خود بگف آورده بود، دودستی به گومیندان تقدیم کند.

در آوریل 1949، هنگامیکه ارتش آزادیبخش توده یی چین آماده عبور از رود خانه یان تسه شده و انقلاب دموکراتیک نوین چین در آستانه پیروزی سراسری کشور بود، لیوشائوچی به شهر تیانزین شتافت و یگراست خود را به آغوش سرمایه داران انداخت.

وی جنون آمیز علیه رهنمود استفاده، تحدید و تحول در مورد صنایع کاپیتالیستی، مصوب دومین پلنوم هفتمین دوره کمیته مرکزی حزب که تازه کار خود را پایان داده بود، قد علم کرد. وی با سرو صدا موعظه میکرد که گویا: «امروز سرمایه داری چین هنوز دوران جوانی خود را طی میکند.» و باید بطور غیر محدود «پردامنه رشد بیابد» و «امروز استثمار سرمایه داری نه تنها جنایت نیست بلکه خدمتی هم هست.» وی با بیشر می تمام بورژوازی را ستایش و ادعا میکرد که: «آنها هر قدر بیشتر استثمار میکنند، همان قدر خدماتی انجام میدهند» و در باره تئوری رویزیونیستی جارو جنجال براه میانداخت که نیروی مؤلده تعیین کننده همه چیز است. وی بدینترتیب بیهوده میکوشید که چین را براه سرمایه داری بکشاند. خلاصه در بسیاری از لحظات مهم تاریخی انقلاب دموکراتیک نوین و انقلاب سوسیالیستی لیوشائوچی و امثالش دیوانه وار علیه مشی انقلابی پرولتری صدر مائو بپا خاسته و به فعالیتهای توطئه گرانه و خرابکارانه ضد انقلابی میپردازند. ولی از آنجا که آنها ضد انقلابی بودند، دساییشان نمیتوانست افشا نگردد. پس از آنکه خروشچف روی کار آمد، بویژه هنگامیکه رویزیونیستهای شوروی ضمن همدستی با امپریالیستهای امریکا و مرتجعین هند و کشورهای دیگر با اقدامات دامنه دار ضد چینی دست میزدند، آنها بمراتب هارتر شدند.

صدر مائو از همه زودتر به خطر دسایس ضد انقلابی باند لیوشائوچی متوجه شد. در کنفرانس کار کمیته مرکزی در ژانویه 1962 صدر مائو مسئله ضرورت نگهداری هوشیاری در مقابل پیدایش رویزیونیسم را مطرح ساخت. در کنفرانس کار کمیته مرکزی در بی‌دای‌هه در اوت 1962 و در دهمین پلنوم هشتمین دوره کمیته مرکزی حزب در سپتامبر همان سال، صدر مائو بطور جامعتری مشی اساسی حزب ما را برای تمام طول مرحله تاریخی سوسیالیسم عرضه داشت. صدر مائو خاطر نشان ساخت:

«جامعه سوسیالیستی مرحله تاریخی بس طولانی را در بر میگیرد. در این مرحله تاریخی سوسیالیسم، طبقات، تضاد های بین طبقات و مبارزه طبقاتی به موجودیت خود ادامه میدهند و مبارزه بین راه سوسیالیستی و راه سرمایه داری و همچنین خطر احیای سرمایه داری وجود دارند.

باید خصلت طولانی و بغرنج این مبارزه را شناخت. باید هوشیاری را بالا برد. باید تضادهای بین طبقات و مبارزه طبقاتی را بدرستی درک کرد و بطور صحیح حل نمود، باید تضادهای بین ما و دشمن را از تضادهای درون خلق بدرستی تشخیص داد و آنها را بطور صحیح حل کرد. در غیر این صورت کشور سوسیالیستی مانند کشور ما به عکس خود تبدیل خواهد شد، قلب ماهیت خواهد گردید و احیاء سرمایه داری صورت خواهد گرفت. از این پس ما باید این مسئله را هر سال، هر ماه و هر روز بخاطر بیاوریم تا اینکه بتوانیم بدرک نسبتاً روشنتری ازین مسئله دست یابیم و یک مشی مارکسیستی - لنینیستی داشته باشیم.»

این مشی مارکسیستی - لنینیستی مطروحه از طرف صدر مائو شریان حیاتی حزب ماست. متعاقب آن، در ماه مه 1963 "قرار کمیته مرکزی حزب کمونیست چین در باره مسایل مربوط به کار کنونی روستائی (لایحه)" (یعنی قرار ده ماده یی) تحت نظارت صدر مائو تدوین گردید که مشی، رهنمودها و سیاستهای حزب را برای جنبش تربیت سوسیالیستی معین کرد. صدر مائو بار دیگر به تمام حزب چنین هشدار باش داد: چنانچه طبقات و مبارزه طبقاتی فراموش شود و دیکتاتوری پرولتاری از یاد رود، «آنگاه طولی نخواهد کشید و شاید چند سال یا ده سال و اندی و یا حداکثر چند ده سال نخواهد گذشت که ناگزیر احیاء ضد انقلاب در سراسر کشور صورت خواهد گرفت، حزب مارکسیستی - لنینیستی بدون شک بیک حزب رویزونیستی یا بیک حزب فاشیستی بدل خواهد گشت و تمام چین رنگ خود را عوض خواهد کرد. رفقا خواهشمندم فکر کنید، وضع چقدر خطرناک خواهد شد!» صدر مائو بدین ترتیب به تمام حزب و خلق سراسر کشور خطر احیاء سرمایه داری را با وضوح بیشتری نشان داد. همه این هشدار باشها و مبارزات ماهیت طبقاتی ارتجاعی لیوشائوچی و نظایرش را تغییر نداد و نمیتوانست ذره ای هم تغییر دهد.

در سال 1964 در جنبش عظیم تربیت سوسیالیستی لیوشائوچی پا به صحنه گذاشته،

توده ها را سرکوب کرده و صاحبان قدرت گام نهاده در راه سرمایه داری را تحت حمایت خود گرفته و علناً به این شیوه علمی مارکسیستی یعنی تحقیق و بررسی وضع اجتماعی، شیوه ایکه صدر مائو توصیه کرده است، حمله کرده و آنرا «کهنه شده» قلمداد نمود. گزاره گوئی میکرد که گویا هر کس مشی لیوشائوچی را اجرا نکند «صلاحیت رهبری را از دست میدهد». آنها با شتابزدگی تمام کوشیدند که سرمایه داری را احیاء کنند. در پایان سال 1964 صدر مائو کنفرانس کار کمیته مرکزی را دعوت کرد که تحت نظارت وی "بعضی مسایل کنونی مطروحه در جنبش تربیت سوسیالیستی در روستا" (یعنی سند 23 ماده ای) تدوین گردید. صدر مائو مشی ارتجاعی بورژوائی ظاهراً "چپ" و باطناً راست لیوشائوچی را حسابی محکوم نمود و ادعاهای پوچ و بیمعنای لیوشائوچی را از قبیل "در آمیختگی تضادهای درون حزب و برون حزب"، "تضاد بین پاک بودن در چهار عرصه و پاک نبودن در چهار عرصه" و غیره را رد کرده و صریحاً مطرح ساخت که: «آماج عمده جنبش کنونی صاحبان قدرت گام نهاده در راه سرمایه داری میباشد.» این نتیجه گیری نوین که صدر مائو با جمع بندی تجارب تاریخی دیکتاتوری پرولتاریا در داخل کشور و در عرصه بین المللی بدان دست یافت، جنبش تربیت سوسیالیستی را براه صحیح سوق داد و سمت انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریائی را که بزودی برپا میشد، نشان داد.

با رجوع به تاریخ این دوره، ما میتوانیم دریابیم که این انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریائی که توده های انقلابی چند صد میلیونی در آن شرکت دارند، بهیچوجه حادثه اتفاقی نیست. این نتیجه اجتناب ناپذیر مبارزه طولانی و شدیدی بین دو طبقه، دو راه و دو مشی در جامعه سوسیالیستی میباشد. این «یک انقلاب بزرگ سیاسی است که پرولتاریا علیه بورژوازی و سایر طبقات استثمارگر برپا میکند، این انقلاب ادامه مبارزه طولانی حزب کمونیست چین و توده های وسیع مردم انقلابی تحت رهبری آن علیه مرتجعین گومیندان و ادامه مبارزه طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی است.» پرولتاریا، دهقانان فقیر و قشر پائینی دهقانان میانه حال، ارتش آزادیبخش توده ای، کادر ها و روشنفکران انقلابی قهرمان چین که مصمم بودند هر چه نزدیکتر دنبال پیشوای کبیر شان صدر مائو راه سوسیالیستی را در پیش بگیرند، دیگر نتوانستند فعالیتهای

لیوشائوچی و باندش را در احیاء سرمایه داری تحمل کنند و بنا بر این یک نبرد بزرگ طبقاتی اجتناب ناپذیر شد.

همانطور که صدر مائو در صحبتی در فوریه 1967 نشان داد:

«ما در گذشته در روستا، در کارخانجات و در محافل فرهنگی دست به مبارزه زدیم و به جنبش تربیت سوسیالیستی پرداختیم، ولی مسئله لاینحل ماند، زیرا ما شکل و شیوه ای پیدا نکردیم که بوسیله آن بتوانیم توده های وسیع مردم را برای افشاء جنبه های تاریکمان بطور علنی، همه جانبه و از پائین به بالا بسیج کنیم.»

اکنون این شکل پیدا کرده ایم و آن انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریائی میباشد. فقط از طریق بسیج توده های چند صد میلیونی برای ابراز آزادانه نظرات خود، نگارش دایبائو و شرکت در مباحثات جامع است که میتوان خائنین، جاسوسان و صاحبان قدرت گام نهاده در راه سرمایه داری را که به حزب رخنه کرده اند، افشا کرده و دسایس آنها را برای احیاء سرمایه داری خنثی نمود. سیمای حقیقی لیوشاوچی، این ضد انقلابی کهنه کار، خائن، عامل دشمن و اعتصاب شکن درست با شرکت توده های وسیع در بازرسی پرونده او بر ملا گردید. دوازدهمین پلنوم وسیع هشتمین دوره کمیته مرکزی حزب تصمیم گرفت لیوشاوچی را از کلیه مقامهای درون و برون حزب معزول و وی را برای همیشه از حزب اخراج کند. این یک پیروزی بزرگ توده های چند صد میلیونی است. انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریائی کنونی که آموزگار کبیر ما صدر مائو طبق آموزش در باره ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا شخصاً بر پا کرده و رهبری می نماید، برآستی «کاملاً ضرور و فوق العاده بموقع است» و برای تئوری و پراتیک مارکسیسم – لنینیسم خدمت بزرگ جدیدی محسوب میشود.

2- درباره پروسه انقلاب فرهنگی پرولتاریائی:

انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریائی کنونی، انقلاب عظیم سیاسی است که تحت شرایط دیکتاتوری پرولتاریا، پیشوای کبیر ما، صدر مائو شخصاً آنرا برپا کرده و رهبری مینماید، و انقلاب عظیمی است در قلمرو روبنا. هدف ما اینست که رویونیسم را خرد کنیم، آن بخشی از قدرت را که توسط بورژوازی غصب شده، باز بستانیم، دیکتاتوری همه جانبه پرولتاری را در روبنا منجمله در رشته های مختلف فرهنگی اعمال کنیم و زیربنای

اقتصادی سوسیالیستی را تحکیم و تقویت سازیم تا تضمین شود که کشور ما همچنان در راه سوسیالیسم با گامهای بلند به پیش برود. صدر مائو در دهمین پلنوم هشتمین دوره کمیته مرکزی حزب در سال 1962 خاطر نشان ساخت:

«بمنظور سرنگونی یک قدرت سیاسی، باید همواره قبل از هر چیز افکار عمومی را آماده ساخت و در زمینه ایدئولوژیک کار کرد. این حقیقت هم برای طبقه انقلابی وهم برای طبقه ضد انقلابی صادق است.»

این گفتار مائو درست به نقاط حساس دارودسته رویزیونیستی ضد انقلابی لیوشائوچی اصابت کرد. آنها آنقدر با جهد و جد به ایدئولوژی و روبنا چسبیده و در تمام رشته هائی که تحت نظارتشان قرار داشت، بطور جنون آمیز بر پرولتاریا دیکتاتوری ضد انقلابی را اعمال کرده، علفهای سمی را در مقیاس وسیع پخش و اشاعه میدادند، هدفشان فقط این بود که برای سرنگونی دیکتاتوری پرولتاریا افکار عمومی را آماده نمایند. اگر بخواهیم آنها را از لحاظ سیاسی از پا در آوریم، ما نیز باید نخست با افکار عمومی انقلابی افکار عمومی ضد انقلابی آنها را درهم بشکنیم.

صدر مائو همواره به مبارزه ایدئولوژیک توجه خاصی مبذول میدارد. پس از آزادی کشور صدر مائو بارها انتقاداتی را مانند انتقاد از فیلم "زندگی اوسیون" دارودسته ضد انقلابی خوفون، "تحقیق در باره رویای کابین قرمز" و غیره براه انداخته است. این بار، ایضاً صدر مائو بود که تمام حزب را در حمله به مواضع بورژوازی که لیوشائوچی و نظایرش در آنجا لانه کرده بودند، رهبری کرد. صدرمائو رساله معروفی تحت عنوان "ایده های صحیح انسان از کجا سر چشمه میگردند؟" و اسناد دیگر را به رشته تحریر در آورده و طی آنها ایده آلیسم و متافزیک بورژوائی لیوشائوچی را بباد انتقاد گرفته و شعبات ادبی و هنری تحت کنترل لیوشائوچی را مورد انتقاد قرار داد و خاطر نشان ساخت که «تا بحال تحت حکومت مردگان بوده اند»، وزارت فرهنگ «اگر تغییر نکند، باید به وزارت امپراطوران، پادشاهان، امیران و وزراء، به وزارت فاضلین و خانمهای نازنین و یا به وزارت مردگان خارجی تغییر نام یابد.» وزارت بهداشت نیز باید به «وزارت بهداشت برای آقایان شهری» تغییر نام یابد. تحت فرمان صدرمائو، پرولتاریا قبل از همه در رشته

های اپرای پکن، بالت و موسیقی سمفونی که مالکان ارضی و بورژوازی آنها را مقدس و تخطی ناپذیر می‌شمردند، انقلابی براه انداخت. این یک پیکار نیزه به نیزه بود. علیرغم آنکه لیوشائوچی و نظایرش به هر وسیله که شده، دست به مقاومت و فعالیت‌های تخریبی زدند، پرولتاریا پس از پیکار سرسختانه، سرانجام به موفقیت‌های مهمی دست یافت. تعدادی نمونه‌های تیپیک درخشنده انقلابی تئاتر به منصفه ظهور رسیده و پرستارهای قهرمان کارگران، دهقانان و سربازان بالاخره روی صحنه قد علم کرده اند. متعاقب آن، صدر مائو انتقاداتی را از علفهای سمی بزرگ مانند "حای ژوی از مقامش عزل میشود" نیز برپا ساخت و لبه تیز این انتقادات مستقیماً علیه لانه دارودسته رویزیونیستی - "قلمرو مستقل" تحت نظارت لیوشائوچی که گویا نیش سوزنی از آن عبور و قطره ای آب در آن رسوخ نمیتوانست کرد، یعنی علیه کمیته سابق حزبی شهر پکن متوجه گردید.

"بخشنامه مورخ 16 ماه مه سال 1966" که تحت نظارت شخص صدر مائو تدوین شد، برای انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریائی کنونی تئوری، مشی، رهنمودها و سیاست‌ها را معین کرد و برنامه کبیر تمام جنبش را تشکیل داد. این "بخشنامه"، "تزه‌های فوریه" را که ستاد فرماندهی بورژوائی لیوشائوچی بمنظور سرکوب این انقلاب عظیم از چپته خود بیرون آورده بود، از اساس مورد انتقاد و محکومیت قرار داده بود و از تمام حزب و خلق سراسر کشور دعوت نمود که لبه تیز مبارزه خود را علیه نمایندگان بورژوازی که بدرون حزب رخنه کرده بودند، متوجه سازند و به افشای «اشخاصی از قماش خروشچف» که «هنوز در پهلوی ما لمیده اند» توجه خاص مبذول دارند. این فرمان بسیج کبیری بود که بخاطر گسترش انقلاب عظیم سیاسی به خلق سراسر کشور صادر شد. گروه انقلاب فرهنگی کمیته مرکزی که طبق قرار مندرجه در این "بخشنامه" تأسیس یافته، با قطعیت مشی انقلابی پرولتری صدر مائو را بمرحله اجرا گذاشته است.

در پرتو مشی انقلابی پرولتری صدرمائو، توده‌های وسیع انقلابی به پیشواز پیکار شتافتند. در دانشگاه پکن یک دازبائو که به دعوت کمیته مرکزی پاسخ مثبت داده، نگاشته شد. دازبائوها برای انتقاد از ایدئولوژی ارتجاعی بورژوازی بسرعت در سراسر کشور گسترش پیدا نمود. سپس سپاهیان گارد سرخ گروه گروه پا به عرصه وجود

گذاشتند و جوانان انقلابی مبارزان پیشتاز و دلاور شدند. دارودسته لیوشائوچی سراسیمه شده و با عجله مشی ارتجاعی بورژوائی را از چننه خود بیرون آورد و بیرحمانه بسرکوب جنبش انقلابی جوانان دانشجو پرداخت. معذک آنها از این راه فرصتی زیاد برای بقای خود بدست نیاوردند. تحت ریاست صدر مائو یازدهمین پلنوم هشتمین دوره کمیته مرکزی حزب دعوت شد. پلنوم این سند برنامه ای - "قرار کمیته مرکزی حزب کمونیست چین در باره انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریائی" (یعنی "قرار 16 ماده بی") را به تصویب رساند. صدر مائو دازیبائوای تحت عنوان "ستاد فرماندهی بورژوازی را بتوپ ببندیم" صادر کرده و سرپوش از ستاد فرماندهی بورژوائی لیوشائوچی برداشت. صدرمائو طی نامه خود به سپاهیان گارد سرخ خاطر نشان ساخت:

«اعمال انقلابی سپاهیان گارد سرخ بیان انزجار و اعلام محکومیت طبقه مالکان ارضی، بورژوازی، امپریالیسم، رویزیونیسم و سگهای زنجیریشان از طرف شما میباشد که تمام آنها کارگران، دهقانان و روشنفکران انقلابی و احزاب و گروههای انقلابی را مورد استثمار و ظلم و ستم قرار میدهند، و نشان میدهد که شورش کردن علیه مرتجعین برحق است، من نسبت به شما پشتیبانی آتشین خود را ابراز میکنم.»

بعدها، صدر مائو در پایتخت، در تیان ان من، طی 8 بار سیزده میلیون نفر از سپاهیان گارد سرخ و سایر توده های انقلابی را که از نقاط مختلف کشور آمده بودند بحضور پذیرفت که اراده رزمنده انقلابی خلق سراسر کشور و جنبش کادرهای انقلابی کارگری و دهقانی و جنبش کادر های انقلابی ادارات سریعاً رشد و قوام یافتند. دازیبائوباز هم فزونی گرفت که مانند شعله های آتش سرکش در صحرا و شلیک هزاران هزار توپ بود؛ شعار «شورش کردن علیه مرتجعین برحق است» فضای سراسر کشور را فرا گرفت. نبرد توده های چند صد میلیونی که ستاد فرماندهی بورژوائی لیوشائوچی را بتوپ می بستند، با جوش و خروش دامنه پیدا کرد.

هیچیک از طبقات ارتجاعی به ابتکار خود از صحنه تاریخ خارج نخواهد شد. وقتی که انقلاب علیه آن بخشی از قدرت که بورژوازی آنها به قبضه خود در آورد بود، متوجه شد، مبارزه طبقاتی باز هم حادثر گردید. پس از سقوط لیوشائوچی، دارودسته

رویزبونیستی وی و عمال وی در نقاط مختلف، پی در پی تاکتیکهای خود را تعویض کرده، شعارهای ظاهراً "چپ" و باطناً راستی را مانند «همه چیز را مورد شک و تردید قرار دهید» و «مرگ بر همه چیز» عرضه داشته و بیهوده میکوشیدند بسرکوبی عدّه انبوهی جهت حفظ مشتی اندک یعنی خودشان ادامه دهند. آنها نیز در میان توده های انقلابی تخم نفاق و تفرقه پاشیده و بخشی از توده ها را زیر کنترل خود در آورده و آنها را فریب می دادند تا از خود شان حمایت نمایند. پس از آنکه انقلابیون پرولتری این توطئه های آنها را خنثی ساختند، آنها به حمله متقابل جنون آمیز دیگری پرداختند. این همان جریان مخالف بود که تا زمستان سال 1967 طول کشید.

این جریان مخالف لبه تیز خود را متوجه ستاد فرماندهی پرولتری بریاست صد مائو ساخت. برنامه عمومی آن در یک نکته خلاصه میشود که عبارت بود از رد تصمیمات مصوبه یازدهمین پلنوم هشتمین دوره کمیته مرکزی حزب، اعاده حیثیت ستاد فرماندهی بورژوائی سرنگون شده بسرکردگی لیوشائوچی و اعاده حیثیت مشی ارتجاعی بورژوائی که در اثر انتقاد توده های وسیع بدنام شده بود و همچنین سرکوب جنبش توده ی انقلابی و انتقام از آن. اما این جریان مخالف مورد انتقاد جدی صدر مائو قرار گرفته و با مقاومت توده های وسیع انقلابی مواجه شد. این جریان بالاخره نتوانست پیشرفت پر جوش و خروش جریان عمده جنبش توده ی انقلابی را مسدود سازد. در اثر فرازونشیبها و پس نشستهای جنبش انقلابی، توده های وسیع بیشتر به اهمیت قدرت سیاسی پی بردند: لیوشائوچی و امثالش بطور عمده از آن جهت نمیتوانستند کار شومی کنند که آنها قدرت پرولتاریا را در تعداد زیادی از واحدها و محلها غصب کرده بودند؛ و توده ی انقلابی بطور عمده از آن جهت زیر فشار قرار میگرفتند که قدرت آنها در دست پرولتاریا نبود. در بعضی واحدها بظاهر مالکیت سوسیالیستی برقرار شده بود ولی در حقیقت هژمونی در آن محل ها از طرف مشت قلیلی خائنین، جاسوسان و صاحبان قدرت گام نهاده در راه سرمایه داری غصب گردیده و یا همچنان در دست سرمایه داران سابق قرار داشت. بویژه وقتیکه صاحبان قدرت گام نهاده در راه سرمایه داری پس از آنکه توطئه شان در سرکوب انقلاب بیهانه "تولید کنید" نقش بر آب شد، باد شوم جنایت بار اکونومیسم ضد انقلابی را به وزش در آوردند، توده های وسیع باز هم روشنتر

دریافتند: تنها از طریق استرداد قدرت از دست رفته خود میتوان صاحبان قدرت گام نهاده در راه سرمایه داری را شکست اساسی داد. طبقه کارگر شانگهای که دارای سنتهای انقلابی میباشد، زیر رهبری و پشتیبانی صدر مائو و ستاد فرماندهی پرولتری بریاست صدر مائو، سینه خود را سپر ساخته و با اتحاد با توده های وسیع انقلابی و کادرهای انقلابی در ژانویه سال 1967 از پائین ببالا قدرت را از دست صاحبان قدرت گام نهاده در راه سرمایه داری در کمیته سابق حزبی و کمیته سابق توده بی آن شهر پس گرفت.

صدر مائو بموقع تجربیات طوفان انقلاب ژانویه شانگهای را ترازبندی نمود و از سراسر کشور دعوت کرد: «انقلابیون پرولتری متحد شوید و قدرت را از دست مشتکی ناچیز صاحبان قدرت در درون حزب و گام نهاده در راه سرمایه داری باز بستانید!» سپس صدر مائو دستوری صار کرد:

«ارتش آزادیبخش توده بی باید از توده های وسیع چپ پشتیبانی کند!»

متعاقب آن صدر مائو تجربیات استان حی لون جیان و بعضی از استانهای دیگر و برخی شهرها را جمعبندی نموده و رهنمود و سیاست در باره ایجاد کمیته انقلابی با شرکت نمایندگان کادرهای انقلابی، نمایندگان ارتش آزادیبخش توده بی و نمایندگان توده های انقلابی بر اساس اصل پیوند سه گانه انقلابی را معین کرده و از طریق مبارزه بخاطر گرفتن قدرت سیاسی در مقیاس سراسر کشور به پیش راند.

مبارزه بین پرولتاریا و بورژوازی در زمینه گرفتن و پس گرفتن قدرت، مبارزه مرگ و زندگی محسوب میشود. از طوفان انقلاب ژانویه شانگهای در سال 1967 تا تأسیس کمیته های انقلابی در تبت و سین جیان در سپتامبر سال 1968 که یک سال و نه ماه طول کشید، بین دو طبقه و بین دو مشی زور آزمائیهای سیاسی مکرر و بین ایدئولوژی پرولتری و ایدئولوژی غیرپرولتری مبارزه حادی جریان داشت و وضع فوق العاده بغرنج و پیچیده ای پدید آمده بود. همانطوریکه صدر مائو خاطر نشان ساخت:

«در سابق ما در جنوب و شمال جنگیدیم؛ آن نوع جنگ آسان بود. زیرا که دشمن معلوم بود. انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریائی کنونی از آن نوع جنگ بسی دشوارتر است. مسئله بر سر این است که اشخاص مرتکب اشتباهات ایدئولوژیک با اشخاصی که

تضاد بین ما و آنها از تضاد های بین ما و دشمن است، مخلوط شده اند و عجالتاً نمیتوان آنها را از یکدیگر تمیز داد.»

معذک با اتکا به رهبری خردمندانه صدر مائو ما سرانجام بر این نوع دشواری غالب آمدیم. تابستان سال 1967 صدر مائو از جنوب و شمال رودخانه یان تسه دیدن کرده و دستورات فوق العاده مهمی صادر نمود که توده های وسیع انقلابی را هدایت کرد تا توانستند رفته رفته تضاد های بین ما و دشمن را از تضاد های درون خلق تمیز دهند و بازهم بیشتر اتحاد بزرگ انقلابی و پیوند سه گانه انقلابی را عملی سازند، و حاملین ایدئولوژی خرده بورژوازی را به مدار انقلاب پرولتاریا سوق داد. بدین ترتیب در پروسه این مبارزه تنها دشمن دچار بی نظمی شد در حالیکه توده های وسیع آبدیده گشتند. مشتی قلیل خائنین، جاسوسان، مالکان ارضی و دهقانان مرفه و ضد انقلابیون و عناصر مضر و راستهای اصلاح نشده، ضد انقلابیون بالفعل، جاه طلبان و دورویان بورژوائی که همه آنها در میان توده بکمین نشستند، تا وقتیکه فرصت مناسبی فراهم نشود، از لانه خود بیرون نمیخزند. در تابستان سال 1967 و بهار سال 1968 آنها از راست و "چپ" افراطی باد شوم ارتجاعی دیگری را برای اعاده حیثیت برپا کردند. آنها لبه تیز مبارزه خود را علیه ستاد فرماندهی پرولتری بریاست صدرمائو، ارتش آزادیبخش توده ای و کمیته های انقلابی جدیدالتأسیس متوجه ساخته و درعین حال با برانگیختن توده ها علیه توده ها و تشکیل دارودسته های توطئه گر ضد انقلابی عبث تلاش داشتند قدرت را مجدداً از دست پرولتاریا باز بستانند. اما این مشتی اندک اشخاص شریر سر انجام همانند سرکرده شان، لیو شائو چی فاش و بر ملا شدند. این بود یک پیروزی مهم و بزرگ انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریائی.

3- در باره انجام وظایف مبارزه - انتقاد - اصلاح با جدیت تمام:

مسئله اساسی انقلاب عظیم کنونی در قلمرو روبنا مثل همه انقلابات دیگر مسئله قدرت سیاسی بوده و مسئله ایست که هژمونی در دست کدام طبقه قرار دارد. تأسیس کمیته های انقلابی در کلیه استانها، شهرها و نواحی خود مختار سراسر کشور (به استثنای استان تایوان) نشان میدهد که این انقلاب به پیروزی عظیم و تعیین کننده رسیده است. ولی انقلاب هنوز پایان نیافته است. پرولتاریا باید به پیشروی خود ادامه دهد،

«با جدیت تمام وظایف مبارزه- انتقاد- اصلاح را انجام دهد" و انقلاب سوسیالیستی را در قلمرو روبنا بسرانجام برساند.

صدرمائو خاطر نشان میسازد:

«مبارزه - انتقاد - اصلاح در کارخانه ها بطور کلی از مراحل زیر میگذرد: تاسیس کمیته انقلابی بر اساس پیوند سه گانه، انتقاد توده یی، تصفیه صفوف طبقاتی، تحکیم سازمان حزبی، ساده کردن دستگاه اداری، تغییر مقررات و قواعد غیر منطقی و اعزام کادرهای دفتری به کارگاه ها. در کمونها و در هر یک از واحد ها این وظایف را بطور عمیق، دقیق، موثر و منطقی انجام دهیم.

کمیته انقلابی که هزار ها کار در پیش خود دارد، باید کار اساسی را محکم بدست گیرد - باید آموزش و بکاربرد زنده مائوتسه دون اندیشه را بر همه کارها مقدم شمارد و با مائوتسه دون اندیشه بر همه چیز فرماندهی کند. دهها سال اخیر مائوتسه دون اندیشه همیشه سمت انقلاب را برای تمام حزب و خلق سراسر کشور نشان داده است. ولی از آنجا که لیوشائوچی و باند رویونیستی ضد انقلابی اش در برابر دستورات صدر مائو سد می بستند، توده های وسیع انقلابی به مشکل میتوانستند صدای مائو را بطور مستقیم بشنوند. طوفان انقلاب عظیم کنونی آن "کاخ دوزخ" را خواه بزرگ و خواه کوچک فرو ریخته و در نتیجه توده های وسیع انقلابی توانستند بطور مستقیم به مائوتسه دون اندیشه دست یابند. این پیروزی بزرگی است. پخش و اشاعه مائوتسه دون اندیشه بدین وسعت در کشور بزرگ با 700 میلیون نفر جمعیت بزرگترین موفقیت انقلاب عظیم پرولتاریائی کنونی میباشد. در جریان انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریائی خلق صدها میلیونی "نقل قولهای از آثار صدر مائو" را همیشه با خود میبرند، آنرا با جدیت میاموزند و بکار میبرند، بمحض اینکه جدیدترین دستورات صدر مائو انتشار مییابند، توده های وسیع خلق فوراً به تبلیغ آن دست زده و بحرکت در می آیند. باید یک چنین گرانبهاترین سبک را حفظ کرد و روی آن پافشاری ورزید. باید

جنبش توده‌ی‌ی را در زمینه آموزش و بکار برد زنده مائوتسه دون اندیشه بطور عمیق گسترش داده، بطور مداوم دوره‌های آموزشی گوناگون مائوتسه دون اندیشه را بنحو احسن انجام داده و طبق "دستور 7 ماه مه" سال 1966 صدر مائو، تمام کشور ما را واقعاً به مدرسه بزرگ مائوتسه دون اندیشه مبدل ساخت.

تمام رفقای انقلابی باید از ذهن روشن ببینند: مبارزه طبقاتی در زمینه‌های ایدئولوژیک و سیاسی بهیچوجه قطع نمیشود. مبارزه بین پرولتاریا و بورژوازی بهیچوجه بعثت اینکه قدرت را پس گرفته ایم، از بین نمیرود. ما باید همچنان پرچم انتقاد توده‌ی‌ی انقلابی را برافراشته نگهداشته و با مائوتسه دون اندیشه بورژوازی، رویزیونیسم و کلیه نظرات اشتباه آمیز راست و "چپ" افراطی را که با مشی انقلابی پرولتری صدر مائو مغایرت دارند، مورد انتقاد قرار داده، از اندیویدوآلیسم بورژوائی و تئوری "مراکز متعدد یعنی عدم مرکزیت" انتقاد نماییم. ما باید بطور مداوم آن فلسفه کمپرادوری چاکر منشانه و تئوری حلزون وار از پس دیگران خزیدن را که از طرف لیوشائوچی خائن، عامل دشمن و اعتصاب شکن مطرح شده مورد انتقاد قرار داده و کاملاً بی اعتبار و بدنام سازیم و ایده صدر مائو را در باره "استقلال و عدم وابستگی و اتکاء به خود" در ذهن کادرها و توده‌های وسیع بطور استوار جاگیر سازیم تا تضمین شود امر ما در سمتی که صدر مائو نشان داده است به پیشرفت خود ادامه دهد.

صدرمائو خاطر نشان میسازد:

«کمیته انقلابی باید رهبری واحد را اعمال کرده، دستگاه‌های اداری عریض و طویل را در هم شکسته، از اصل قوای بهتر و دستگاه اداری ساده تر پیروی نموده و خود را یک گروه رهبری انقلابی که با توده‌ها پیوند داشته باشد، بسازد.»

این یک اصل اساسی است که خدمت بهتر روبنا را به زیر بنای اقتصادی سوسیالیستی امکان پذیر میسازد. دستگاه‌های اداری عریض و طویل جدا از توده‌ها، شولاستیسم که شوروشوق انقلابی توده‌ها را فرونشانده و محدود میسازد و سبک طبقه مالکان ارضی و بورژوازی که عقب جلوه‌گری و فرمالیته بازی میپوید، همه اینها زیربنای اقتصادی

سوسیالیستی را تخریب کرده و میکند و برای سرمایه داری سودمند است و برای سوسیالیسم زبان بخش. کلیه ارگانهای قدرت دولتی در مدارج مختلف و سازمانهای دیگر باید طبق دستورات صدر مائو پیوند با توده ها و قبل از همه با بخشهای اساسی توده ها، طبقه کارگر و دهقانان فقیر و قشر پائینی دهقانان میانه حال و غیره، را حفظ نمایند. تمام کادرهای جدید و سابقه دار باید پیوسته گرد و خاک بوروکراسی را از وجود خود بزدايند و به عادات ناپسند "بوروکرات مآبی و ارباب منشی" معتاد نشوند. آنها باید روی اصل صرفه جوئی در انجام انقلاب پافشاری کنند، کلیه امور سوسیالیستی را با پشتکار و صرفه جوئی اداره نمایند، با ولخرجی و اسراف مخالفت ورزند و در برابر حمله گلوله های شکر آلود بورژوازی هوشیار باشند. آنها باید روی سیستم شرکت کادرها در کار تولیدی کلکتیوی ایستادگی کنند. آنها باید از زندگی توده های خلق مواظبت نمایند. آنها باید طبق آموزش صدرمائو شخصاً به کار تحقیقی و بررسی بپردازند و یک یا چند "گنجشگ" را تشریح کنند و پیوسته تجربیات را جمعبندی نمایند. آنها باید همیشه به انتقاد و انتقاد از خود بپردازند و بنا بر خواسته های پنجگانه از ادامه دهندگان امر انقلابی مطروحه از صدر مائو «علیه اندیشه بخود مبارزه کرده و رویزیونیسم را محکوم و طرد سازند» و با جدیت جهانی بینی خود را نوسازی کنند.

ارتش آزادیبخش توده یی ستون استوار دیکتاتوری پرولتاریا میباشد. صدرمائو بارها خاطر نشان ساخت: «از دیدگاه مارکسیسم عنصر عمده دولت ارتش است.» ارتش آزادیبخش توده یی چین که صدرمائو شخصاً آنرا بنیاد گذاری و رهبری نمود، ارتش خودی کارگران و دهقانان و ارتش پرولتاریا میباشد. این ارتش در جریان مبارزه بمنظور سرنگون ساختن سه کوه بزرگ یعنی امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه داری بوروکراتیک، در مبارزات بخاطر دفاع از میهن و مقاومت در برابر تجاوز آمریکا و کمک به کره و در مبارزات برای دهم شکستن تجاوزات امپریالیسم، رویزیونیسم و مرتجعین خدمات کبیر تاریخی انجام داده است. در انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریائی، عده کثیری از فرماندهان و رزمندگان در کار "سه پشتیبانی و دو نظامی" (یعنی پشتیبانی از صنایع، پشتیبانی از کشاورزی و پشتیبانی از توده های وسیع چپ، کنترل نظامی و تعلیمات سیاسی و نظامی) شرکت کرده اند. نمایندگان ارتش در پیوند سه گانه شرکت

جسته اند و همه آنها در جریان مبارزه طبقاتی آبدیده شده، پیوند خود را با توده های مردم تقویت بخشیده، کار انقلابی کردن افکار ارتش را به پیش برده و برای خلق خدمات جدیدی انجام داده اند. این هم بهترین آمادگی در برابر جنگ است. ما باید سنتهای پرافتخار "پشتیبانی از حکومت و مواظبت از مردم" و "پشتیبانی از ارتش و مواظبت از مردم" را شکوفا ساخته، وحدت بین ارتش و خلق را تقویت بخشیده، ساختمان چریک توده یی و دفاع ملی را تقویت کرده و تمام کارها را بهتر انجام دهیم. از سه سال بدین طرف خائنین، جاسوسان، صاحبان قدرت مطلقاً اصلاح ناپذیر گام نهاده در راه سرمایه داری و عناصر ضد انقلابی تلاش داشتند که این ارتش بزرگ توده های ما را تخریب کنند ولی موفق نشدند و علت آن همین بود که خلق از ارتش پشتیبانی نموده و ارتش از خلق حمایت کرده است.

در قلمرو روبنا، رشته های فرهنگ، هنر، آموزش، پرورش، مطبوعات و بهداشت و غیره جای فوق العاده مهمی را اشغال میکنند. در دومین پلنوم هفتمین دوره کمیته مرکزی، مشی «ما باید با تمام وجود به طبقه کارگر تکیه کنیم» تعیین شد. و اکنون تحت فرمان صدر مائو که «طبقه کارگر باید کلیه امور را رهبری کند»، طبقه کارگر - نیروی عمده انقلاب پرولتری و متحد پایدارش - دهقانان فقیر و قشر پائینی دهقانان میانه حال وارد صحنه سیاسی مبارزه - انتقاد - اصلاح در روبنا شده اند. از روز 27 ژوئیه 1968 طبقه کارگر با شکوه و عظمت تمام به آن جاهائیکه برای مدت طولانی تحت فرمانروائی صاحبان قدرت گام نهاده در راه سرمایه داری بوده و بتمام جاهائیکه روشنفکران در آنجاها متمرکز شده بودند، راه یافت. این یک اقدام بزرگ انقلابی است.

این مسئله که آیا پرولتاریا میتواند مواضع فرهنگ و آموزش و پرورش را محکم در دست بگیرد و آنها را با مائوتسه دون اندیشه دگرگون بسازد، مسئله کلیدی میباشد که بسرانجام رسیدن یا نرسیدن انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریائی بسته به آنست. صدر مائو برای کار در این زمینه اهمیت زیادی قائل شده و شخصاً نمونه های تیپیک را ایجاد کرده و بدین ترتیب سرمشق درخشانی برای ما برپا ساخته است. ما باید مسلماً گرایشهای اشتباه آمیز بعضی از رفقا را دایر بر کم بها دادن به جبهه های ایدئولوژیک و فرهنگی و آموزشی و پرورشی برطرف سازیم و باید هرچه نزدیکتر از صدر مائو پیروی

کرده و پیگیرانه بکارهای دقیق و پرزحمت پردازیم. «طبقه کارگر نیز باید در جریان مبارزه سطح آگاهی سیاسی خود را پیوسته بالا برد» و تجربیات خود را در رهبری مبارزه - انتقاد - اصلاح در روبنا جمعبندی کند تا پیکار در این جبهه را بنحو احسن انجام دهد.

4- در باره سیاست‌های انقلابی عظیم فرهنگی پرولتاریائی:

بخاطر ادامه انقلاب در قلمرو روبنا، باید کلیه سیاستهای پرولتری صدر مائو را با جدیت تمام بمرحله اجرا گذاشت. در "بخشنامه" مورخ 16 ماه مه سال 1966 و "قرار ده ماده بی" مصوبه در اوت همان سال سیاستهای انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریائی بروشنی معین شده است. یک سلسله جدیدترین دستورات صدر مائو از قبیل: «در مرحله مبارزه - انتقاد - اصلاح در انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریائی باید به سیاست توجه جدی مبدول داشت»، کلیه سیاستها را باز هم مشخص تر ساخته است.

در حال حاضر مسئله عمده عملاً بکار بردن آنهاست.

سیاست های حزب منجمله سیاست در باره روشنفکران، سیاست در باره کادرها، سیاست در باره «فرزندانى که ميتوانند تجديد تربيت شوند» (فرزندانى که جنایات و یا اشتباهات را مرتکب شده اند - مترجم)، سیاست در باره برخورد با سازمانهای توده بی، سیاست در باره مبارزه با دشمنان و سیاست اقتصادی - موضوع کلی تمام این سیاستها مسئله ایست مربوط به حل صحیح تضادهای بین ما و دشمن و تضادهای درون خلق - دو نوع تضاد که خصلتاً با یکدیگر متفاوتند. اکثریت و یا اکثریت عظیم روشنفکران که در مدارس قدیم پرورش یافته اند، ميتوانند و یا مایلند خود را با کارگران، دهقانان و سربازان پیوند دهند. آنها باید تحت هدایت مشی صحیح صدرمائو از طرف کارگران، دهقانان و سربازان "تجدید تربیت" شوند. باید کسانی را که با کارگران، دهقانان و سربازان خوب در آمیخته اند؛ و همچنین سپاهیان گارد سرخ و جوانان تحصیل کرده ای را که فعالانه به کوهستان و دهات رفته اند، تشویق نمود. صدر مائو بارها بما آموخته است: «باید از طریق تربیت به افراد بیشتر کمک کرد و دامنه حمله را تنگ نمود.» باید

آموزش مارکس را مبنی بر اینکه پرولتاریا تنها با آزاد ساختن تمام بشریت میتواند به آزادی نهائی نائل آید، بکار برد: در برخورد با افرادی که مرتکب اشتباهاتی شده اند، باید تکیه را روی تجدید تربیت گذاشت و بکار ایدئولوژیک و سیاسی پر حوصله و دقیق پرداخت و عملاً اصل "انتقاد از اشتباهات گذشته بمنظور اجتناب از اشتباهات آینده و معالجه بیماری بمنظور نجات بیمار" را اجرا کرد، تا آنکه به این هدف دوگانه یعنی تشخیص دادن حق از ناحق در زمینه ایدئولوژیک و متحد ساختن رفقا نائل آئیم. در برخورد با افراد خوبی که اشتباهات صاحبان قدرت گام نهاده در راه سرمایه داری را مرتکب شده اند، پس از آنکه آنها آگاهی سیاسی خود را بالا برده و مورد تفاهم توده ها قرار گرفته باشند، باید آنها را بموقع آزاد کرده و به کارمناسبی گماشته و آنها را تشویق کرد که به میان توده های کارگران و دهقانان بروند و جهانبینی خود را نوسازی بکنند. در برخورد با اشخاصی که پیشرفت اندکی کرده و تا اندازه ای آگاهی یافته اند، باید از دید وحدت همچنان به آنها کمک نمود.

صدر مائو اخیراً خاطر نشان ساخت:

پرولتاریا بزرگترین طبقه در تاریخ بشریت است. و از لحاظ ایدئولوژیک سیاسی و قدرت نیرومندترین طبقه انقلابی میباشد. این طبقه میتواند و هم باید اکثریت مطلق مردم را دور خود متحد سازد تا اینکه مشتی ناچیز دشمنان را حداکثر منفرد ساخته و مورد ضربه قرار دهد. در جریان مبارزه با دشمنان باید سیاست «استفاده از تضادها، جلب اکثریت، مبارزه با اقلیت و درهم کوبیدن یکایک دشمنان» را که صدرمائو همواره بر آن بوده است، بمرحله اجرا گذاشت. «تکیه را باید روی مدارک و شواهد، تحقیقات و بررسیها گذاشت، اکیداً قدغن است که کسی را به اعتراف واداشت و آنرا پذیرفت.» باید سیاستهای صدر مائو را مبنی بر «تخفیف کیفر نسبت به افرادی که به جنایات خود اعتراف میکنند و تشدید کیفر نسبت به افرادی که از اعتراف خود داری می نمایند» و «راه خروج دادن» بعمل آورد. ما بطور عمده با اتکاء به توده های وسیع مردم دیکتاتوری را بر دشمنان اعمال میکنیم. نسبت به کلیه اشخاص شیر و یا عناصر مظنونی که در جنبش تصفیة صفوف طبقاتی شناخته شده اند، باید سیاست «هیچیک را نکشتن و عده اکثر را توقیف نکردن» را اتخاذ نمود، به استثنای آن ضد انقلابیون بالفعل ثابت

شده از قبیل قاتلین، آتش افروزان و سمپاشان که باید طبق قانون آنها را بکیفر رساند. در برخورد با متنفذین آکادمیک مرتجع بورژوائی ما باید یا آنها را محکوم سازیم و ملاحظه کنیم و یا آنها را محکوم سازیم و مورد استفاده قرار دهیم و یا آنها را محکوم سازیم و زندگی آنها را تأمین نمائیم. در یک کلام، ما باید ایدئولوژی آنها را مورد انتقاد و محکومیت قرار دهیم و راه خروجی به آنها دهیم. حل این بخش از تضادهای بین ما و دشمن بشیوه حل تضادهای درون خلق، بنفع استحکام دیکتاتوری پرولتاریا و انشعاب و تلاشی دشمن است.

در بکار بردن کلیه سیاست های حزب باید وضع واحد خود را بطور مشخص بررسی کرد. در جاهائی که اتحاد بزرگ انقلابی هنوز کاملاً استحکام نیافته است باید به توده های وسیع انقلابی کمک کرد که طبق اصل انقلابی اتحاد بزرگ را برحسب رشته های مختلف کار، حرفه ها و کلاسهای مدرسه عملی سازند تا بدین ترتیب متحد شوند و به اتفاق یکدیگر با دشمنان پیکار نمایند. در هر واحدی که کار تصفیۀ صفوف طبقاتی هنوز شروع نشده یا تازه شروع شده، باید طبق سیاستهای حزب این کار را محکم بدست گرفت و بنحو احسن طبقاتی به پایان رساند، باید بر حسب دستورات صدرمائو در بارۀ مسایل مختلف مبارزه - انتقاد - اصلاح، کارهای دیگر را محکم بدست گرفت. در عین حال باید به روندهای جدید مبارزۀ طبقاتی توجه جدی معطوف کرد. اگر اشخاص شریب باز فتنه براه بیاندازند، چه باید کرد؟ صدرمائو گفتاری معروف دارد: «ماتریالیستها تمام عیار افرادی نترس هستند.» چنانچه دشمنان طبقاتی مجدداً آشوب و بلوا بر پا کنند، کافی است که توده ها را بسیج کنیم و بار دیگر آنها را محکوم و بی اعتبار سازیم.

همانطوریکه در "قرار 16 ماده ای" خاطر نشان میشود: «انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریائی قوه محرکه عظیمی برای رشد و تکامل نیروی مولده اجتماعی کشور ما است.» در تولیدات کشاورزی، صنایع، علوم و فنون کشور ما طی سالیان متوالی وضعیت پرجوش و خروشی پدید آمده است. شور و شوق توده های وسیع زحمتکشان در انقلاب و تولید بطور بیسابقه ای اعتلا یافته است. بسیاری از کارخانه ها، معادن و مؤسسات دیگر پی در پی رکورد های تولید را شکسته و بلند ترین سطح تولید را در تاریخ بوجود آورده اند. انقلاب تکنیکی بطور مداوم رشد و تکامل می یابد. در بازارها

رونق حکمفرماست و قیمت‌ها ثابت است. تا آخر سال 1968، ما تمام قرضه های ملی را پرداختیم. کشور ما به کشوری سوسیالیستی بدل شده است که نه وام داخلی دارد نه وام خارجی.

«انقلاب کنید و تولید را به پیش برانید!» این رهنمود کاملاً صحیح است و روابط بین انقلاب و تولید، روح و ماده، روبنا و زیر بنای اقتصادی، مناسبات تولید و نیروی مؤلده را بدرستی بیان کرده است. صدرمائو پیوسته بما میاموزد: «کار سیاسی شریان حیاتی همه کارهای اقتصادی است.» لنین با جمله زیر اپورتونیست‌ها را که با برخورد با مسائل از نظر سیاسی مخالفت میکردند، بشدت محکوم کرد: «سیاست نمیتواند بر اقتصادیات تقدم نداشته باشد. جور دیگر ادعا کردن بمعنای فراموش کردن الفبای مارکسیسم است.» (لنین، کلیات، چاپ چینی، جلد 32، صفحه 72) لنین خاطرنشان ساخت: همطراز کردن سیاست با اقتصاد، بمعنای «فراموش کردن الفبای مارکسیسم است.» (همانجا) سیاست بیان فشرده اقتصاد است، اگر به انقلاب در روبنا نپردازیم، توده های عظیم کارگران و دهقانان را بسیج نکنیم، مشی رویزیونیستی را مورد انتقاد و محکومیت قرار ندهیم، مشتى ناچیز خائنین، جاسوسان، صاحبان قدرت گام نهاده در راه سرمایه درای و ضد انقلابی را برملا نسازیم و هژمونی پرولتاریا را تحکیم نبخشیم، چگونه میتوانیم زیربنای اقتصادی سوسیالیستی را بیشتر تحکیم کنیم و نیروی مؤلده سوسیالیستی را بیشتر رشد و تکامل دهیم؟ البته این بمعنای جاگزین کردن تولید با انقلاب نیست، بلکه بمعنای آنست که باید با انقلاب تولید را فرماندهی کرد، به آن مساعدت نمود و آنرا به پیش راند. ما باید در پرتو مشی عمومی صدر مائو یعنی «طبق اصل صرف مساعی تمام جهت نیل به هدف عالی، بیشتر، سریعتر، و بهتر و با صرفه تر سوسیالیسم را بسازیم.» بنا بر ایده استراتژیک کبیر صدرمائو دایر بر «آمادگی در برابر جنگ، آمادگی در برابر آفات طبیعی و همه چیز در خدمت خلق» و بر حسب یک سلسله رهنمود ها از قبیل «کشاورزی بمثابه اساس و صنایع بمثابه عنصر رهبری کننده» بکار تحقیقی و بررسی بپردازیم و فعالانه بطور سنجیده بسیاری مسائل مربوط به سیاستها در باره مبارزه - انتقاد - اصلاح را در جبهه اقتصادی حل و فصل کنیم. باید فعالیت و خلاقیت انقلابی توده های مردم ملت‌های مختلف را کاملاً شکوفا ساخت، با تمام

قوا انقلاب کرد و تولید را با تحرک بیشتری به پیش راند، برنامه های رشد و تکامل اقتصاد ملی را به موعود و یا قبل از موعد انجام داد. میتوان بطور قطعی گفت که پیروزی بزرگ انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریائی بطور مداوم به پیدایش جهش نوینی در جبهه اقتصادی و تمام امر ساختمان سوسیالیسم در کشور ما مساعدت خواهد نمود.

5- درباره پیروزی نهائی انقلاب کشور ما:

پیروزی انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریائی کشور ما واقعاً بزرگ است. ولی بهیچوجه نباید تصور کنیم که میتوانیم در لحاف پر قو راحت بخوابیم. صدر مائو در اکتبر 1968 طی صحبتی متذکر شد:

ما به پیروزی بزرگی نائل آمده ایم. ولی طبقه مغلوب شده باز هم بدست و پا زندهای مذبحخانه خواهد پرداخت. این افراد هنوز هستند و این طبقه هنوز موجود است. از اینرو ما نمیتوانیم از پیروزی نهائی صحبت کنیم. حتی تا ده ها سال دیگر هم نمیتوانیم از آن صحبت کنیم. ما نباید هوشیاری خود را از دست دهیم. از دیدگاه لنینیسم پیروزی نهائی یک کشور سوسیالیستی نه تنها مستلزم کوششهای پرولتاریا و توده های وسیع مردم آن کشور است، بلکه به پیروزی انقلاب جهانی و همچنین به محو نظام بهره کشی فرد از فرد در سراسر کره ارضی که به آزاد شدن تمام بشریت منجر میشود، نیز وابسته است. لذا اگر نسنجیده از پیروزی نهائی انقلاب کشور ما صحبت شود، نادرست و مغایر با لنینیسم است و هم با واقعیت وفق ندارد.

در مبارزه طبقاتی پس نشستی ها روی خواهد داد. ما هرگز نباید مبارزه طبقاتی را فراموش کنیم و هرگز نباید دیکتاتوری پرولتاریا را از یاد ببریم. در زمان حاضر در اجرای سیاستها، مبارزه بین دو مشی هنوز وجود دارد و دخالت از "چپ" و یا راست موجود است. برای انجام کارها در مراحل مبارزه - انتقاد - اصلاح، مساعی زیادی صرف خواهد شد. ما باید هر چه نزدیکتر از صدر مائو پیروی و به توده های وسیع انقلابی اتکاء کنیم، بر دشواریها و پیچ و خمهایی که در راه پیشرفت وجود دارد، غلبه کنیم تا در امر سوسیالیستی پیروزیهای باز هم بزرگتر بدست آوریم.

6 – در باره تحکیم و ساختمان حزب:

پیروزی انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریائی تجارب گرانبھائی در بارهٔ چگونگی ساختمان حزب تحت شرایط دیکتاتوری پرولتاریا را برای ما فراهم آورده است. همانطوری که صدر مائو به تمام حزب خاطر نشان ساخته است:

«سازمان حزبی باید متشکل از عناصر مترقی پرولتاریا باشد و سازمان پیشاهنگ شادابی باشد که بتواند پرولتاریا و توده های انقلابی را در نبرد علیه دشمنان طبقاتی رهبری نماید.»

این دستور صدرمائو برای ما سمت سیاسی تحکیم و ساختمان حزب را معین کرده است. حزب کمونیست چین حزبی است که بوسیلهٔ پیشوای کبیر ما صدر مائو پرورده شده و ساختمان و قوام یافته است. حزب ما از تأسیس خود در سال 1921 بدین طرف از خلال مبارزه ای بس طولانی بخاطر کسب قدرت و استحکام دیکتاتوری پرولتاریا بوسیلهٔ نیروهای مسلح راه خود را پیموده است. تحت رهبری صدر مائو حزب ما همیشه در مقدمترین جبههٔ جنگهای انقلابی و مبارزات انقلابی قرار داشته و دارد. درست در پرتو مشی صحیح صدر مائو، حزب ما در برابر دشمنان داخلی و خارجی فوق العاده نیرومند و در شرایط بسیار بغرنج پرولتاریا و توده های وسیع مردم چین را رهبری کرده است که روی رهنمود استقلال و عدم وابستگی و اتکاء به نیروی خود و انترناسیونالیسم پرولتاری ایستادگی کرده و بمبارزهٔ قهرمانانه ای بپردازد، بطوری که یکی از پامیافتاد و یکی دیگر جایش را میگرفت، و از اینجهت است که حزب ما از گروه های کمونیستی تنها چند ده نفری در ابتدا به حزبی کبیر، پرافتخار و راستین رشد و تکامل یافته است که امروز جمهوری پرقدرت توده یی چین را رهبری میکند. ما عمیقاً پی برده ایم که بدون مبارزهٔ مسلحانهٔ خلق، حزب کمونیست و چین امروزه ما، جمهوری توده یی چین کنونی، وجود نمیداشت. ما باید برای همیشه این آموزش صدر مائو را بخاطر داشته باشیم:

«رفقای سراسر حزب هرگز نباید این تجربه را که ببهای خون بدست آورده ایم، از یاد ببرند.»

کلیه موفقیت‌های حزب کمونیست چین مرهون رهبری خردمندانهٔ صدر مائو بوده و پیروزی مائوتسه دون اندیشه محسوب میشود. صدرمائو طی نیم قرن اخیر، در رهبری مبارزهٔ عظیم مردم ملت‌های مختلف چین بخاطر انجام انقلاب دموکراتیک نوین، در رهبری مبارزهٔ عظیم انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم در کشور ما و همچنین در مبارزهٔ عظیم جنبش کمونیستی بین‌المللی عصر کنونی علیه امپریالیسم، رویزیونیسم معاصر و مرتجعین کشورهای مختلف، حقیقت‌عام مارکسیسم – لنینیسم را با پراتیک مشخص انقلاب تلفیق داده و در زمینه‌های سیاسی، نظامی، اقتصادی، فرهنگی، فلسفی و زمینه‌های دیگر مارکسیسم – لنینیسم را دنبال کرده، از آن دفاع نموده و آنرا رشد و تکامل و به مرحلهٔ کاملاً نوینی ارتقا داده است. مائوتسه دون اندیشه مارکسیسم – لنینیسم عصری است که در آن امپریالیسم بسوی اضمحلال کامل می‌گراید و سوسیالیسم بسوی پیروزی جهان شمول گام برمیدارد. تمام تاریخ حزب ما این حقیقت را به اثبات رسانده است: حزب ما در صورتی که از رهبری صدر مائو و مائوتسه دون اندیشه عدول کند ناگزیر دچار ناکامی و شکست خواهد گردید، در صورتیکه با قاطعیت از صدر مائو پیروی نماید و بر اساس مائوتسه دون اندیشه عمل کند، به پیش رفته و پیروزی بدست خواهد آورد. ما باید برای همیشه این تجربه را بخاطر داشته باشیم. در هر موقفی و تحت هر شرایطی هر کسی که با صدر مائو مخالفت ورزد و علیه مائوتسه دون اندیشه قد علم نماید، تمام حزب او را محکوم خواهد ساخت و تمام خلق او را به کیفر خواهد رساند. صدر مائو ضمن اشاره به تحکیم و ساختمان حزب چنین گفت:

«انسان دارای سرخ رگ و سیاه رگ است و گردش خونس بوسیلهٔ قلب صورت می‌گیرد، ضمناً با شش تنفس میکند، گاز کاربونیک را دفع و اکسیژن تازه را جذب مینماید. اینست طرد کهنه و جلب نو. یک حزب پرولتاریائی نیز باید طرد کهنه و جلب نو کند، تنها در چنین صورتی حزب

میتواند سرشار از شادابی و نیروی حیاتی باشد. در صورت عدم دفع فضولات و جلب تازه، حزب نشاط و نیروی حیاتی نخواهد داشت.»

صدر مائو به کمک این تشبیه زنده دیالکتیکی تضاد درون حزب را روشن ساخته است. «قانون تضاد ذاتی اشیا و پدیده ها یعنی قانون وحدت اضداد اساسی ترین قانون دیالکتیک ماتریالیستی میباشد.» مقابله و مبارزه درونی حزب بین دو مشی انعکاسی در درون حزب است از تضاد بین طبقات و تضاد بین نو و کهنه در اجتماع. چنانچه در درون حزب تضاد و مبارزه برای حل آن وجود نمیداشت و طرد کهنه و جلب نو نمیشد، زندگی حزب پایان مییافت. تئوری صدر مائو در باره تضاد درون حزب افکار هدایت کننده اساسی برای تحکیم و ساختمان حزب در آینده میباشد.

تاریخ حزب کمونیست چین همان تاریخ مبارزه بین مشی مارکسیستی - لنینیستی صدر مائو با مشی های اپورتونیستی راست و "چپ" در درون حزب میباشد. تحت رهبری صدر مائو حزب ما بر مشی اپورتونیستی "چپ" لی لی سان و سپس راست وان مین فایق گردیده، بر مشی جان گوه تائو مبنی بر تفرقه افگنی در ارتش سرخ غالب آمده، اتحاد ضد حزبی اپورتونیستی راست پون ده هوای، گائوگان ژائو شوشی و دیگران را شکست داده و پس از مبارزه طولانی باز مشی ضد انقلابی روبزیونیستی لیوشائوچی را درهم شکسته است. حزب ما درست در جریان مبارزه بین دو مشی و بویژه در جریان مبارزات خود برای غلبه بر سه دارودسته مرتد چن دو سیو، وان مین و لیوشائوچی که بیش از همه بحزب زیان رسانده اند، استحکام، رشد و تکامل یافته و نیرومند گردیده است.

در دوران تاریخی نوین یعنی دوران دیکتاتوری پرولتاریا، دیکتاتوری پرولتاریا و رهبری این طبقه بر کلیه امور توسط پیشاهنگ خود - حزب کمونیست - عملی میگردد. بدون دیکتاتوری پرولتاریا و بدون ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا نمیتوان مسئله ساختمان حزب و مسئله ساختمان چه نوع حزب و طرز ساختمان آنرا بدرستی حل نمود.

مشى رويز يونيستي ليوشائو چي در باره ساختمان حزب درست از ريشه به آموزش مارکسيستي - لنينيستي در باره ديکتاتوري پرولتاريا و تئوري مارکسيستي - لنينيستي در باره ساختمان حزب خيانت کرده است. در لحظات مهمي که انقلاب سوسياليستي در چين به ژرفا ميرفت و مبارزه طبقاتي فوق العاده حدت مي يافت، ليوشائو چي کتاب سياه "خودسازي" را تجديد چاپ کرد که هدفش همان برانداختن ديکتاتوري پرولتاريا در کشور ما و احياء کردن ديکتاتوري بورژوازي بود. ليوشائو چي هنگام نسخه برداري از آن عبارات لنين در باره ضرورت ديکتاتوري پرولتاريا که ما در پيش بدان استناد کرديم، بار ديگر عمداً اين مهمترين نتيجه گيري را مبني بر «ديکتاتوري پرولتاريا ضروريست» حذف نموده و بدین ترتيب سيمای ضد انقلابي خود را در خيانت به ديکتاتوري پرولتاريا با وضوح تمام فاش و برملا ساخته است. ليوشائو چي همچنين به پخش و اشاعه ادعاهای پوچ و بي معنای ارتجاعی مانند تئوري «خاموشي مبارزه طبقاتي»، تئوري «آلت مطيع»، تئوري «عقب مانده بودن توده ها»، تئوري «ورود به حزب برای کسب مقام»، تئوري «صلح در درون حزب» و تئوري «اختلاط منافع عمومي و شخصي» (يعنی «قبول زيان کم برای سود زياد») ادامه داده و بدین وسيله بيهوده تلاش داشت حزب ما را فاسد و متلاشي سازد تا اينکه اعضای حزب هر چه بيشتر به "خودسازي" بپردازند، بهمان نسبت رويز يونيستي تر شوند و حزب مارکسيستي - لنينيستي به حزب رويز يونيستي و ديکتاتوري پرولتاريا به ديکتاتوري بورژوازي بطور "مسالمت آميز" تحول يابد. ما بايد به گسترش انتقاد توده يی انقلابي ادامه دهيم و تأثيرات شوم ادعاهای ارتجاعی ليوشائو چي را کاملاً از بين ببريم.

انقلاب عظيم فرهنگي پرولتاريائی کنونی وسيعترين و عميقترين جنبش تحکيم حزب در تاريخ حزب ما ميباشد. سازمانهای حزبي درجات مختلف و توده های وسيع اعضای حزب مبارزه شديد بين دو مشی را پشت سر خود گذاشته، از بوتۀ آزمایشات مبارزه طبقاتي پر دامنه سر بلند و از محک بازرسى از طرف توده های انقلابي درون و برون حزب موفق در آمدند. بدین ترتيب اعضای حزب و کادرها با جهان روبرو شده و خود را به میان توفانها افکنده و آگاهی طبقاتي و آگاهی مبارزه بين دو مشی را ارتقا داده اند.

این انقلاب عظیم به ما نشان میدهد: تحت دیکتاتوری پرولتاریا ما باید توده های وسیع اعضای حزب را در پیرامون طبقات، مبارزه طبقاتی و مبارزه بین دوشمی و ادامه انقلاب تربیت کنیم. ما باید در درون و برون حزب علیه رویزیونیسم مبارزه کنیم و خائنین، جاسوسان و عناصری را که منافع طبقات استثمارگر را نمایندگی میکنند از حزب بزدا کنیم و عناصر واقعاً مترقی پرولتاریا را که از بوتۀ آزمایشات طوفانها سر بلند بیرون آمده اند به حزب بپذیریم. ما باید کوشش کنیم تا هژمونی سازمانهای حزبی درجات مختلف واقعاً در دست مارکسیستها قرار داشته باشد. ما باید به اعضای حزب کمک کنیم تا حقیقتاً تئوری را با پراتیک تلفیق داده و پیوند فشرده با توده ها را حفظ نمایند و جرئت انتقاد و انتقاد از خود را داشته باشند. ما باید به اعضای حزب یاری رسانیم تا برای همیشه در سبک کار خود فروتن، با حزم و عاری از هرگونه تکبر و شتابزدگی بمانند و شیوه زندگی ساده و مبارزه سرسختانه را حفظ کنند. تنها در چنین صورتی است که حزب میتواند پرولتاریا و توده های انقلابی را در بسرانجام رساندن انقلاب سوسیالیستی رهبری کند. صدر مائو به ما میآموزد:

«تجربه تاریخی قابل توجه است. درباره مشی و نظریه باید پیوسته و مکرر در مکرر صحبت کرد. نباید آنها را تنها با عده قلیلی در میان گذاشت؛ باید توده های وسیع انقلابی را با آنها آگاه ساخت.»

مطالعه و تبلیغ تجربیات اساسی انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریائی کنونی، مطالعه و تبلیغ تاریخ مبارزه بین دو مشی و مطالعه و تبلیغ آموزش صدر مائو در باره ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا را نباید تنها یک بار انجام داد بلکه باید هر سال، هر ماه و هر روز تکرار شود. تنها در چنین صورتی است که توده های وسیع اعضای حزب و مردم میتوانند مشی های اشتباه آمیز و گرایشهای اشتباه آمیز را بمحض آنکه بروز کنند بباد انتقاد گیرند و آنرا بایکوت نمایند تا تضمین شود که حزب ما برای همیشه در راه صحیح که صدر مائو نشان داده است ظفرمندان به پیش رود.

یکی از ماده های مهم دستور نهمین کنگره کشوری حزب، اصلاح اساسنامه حزب میباشد. کمیته مرکزی لایحه اساسنامه حزب را برای بحث و مذاکره به کنگره تقدیم

داشته است. این لایحه از طرف تمام حزب و توده های انقلابی سراسر کشور مشترکاً تدوین شده است. از نوامبر سال 1967 که صدر مائو پیشنهاد در باره شرکت سازمانهای اولیه حزب در اصلاح اساسنامه حزب را مطرح ساخت، تا کنون کمیته مرکزی چند هزار نسخه لایحه اساسنامه حزب را دریافت کرده است. بعد از آنکه دوازدهمین پلنوم وسیع هشتمین دوره کمیته مرکزی حزب بر این اساس، لایحه اساسنامه حزب را تنظیم کرد، تمام حزب، سراسر ارتش و توده های وسیع انقلابی کشور بار دیگر آنرا بگرمی و مجدانه مورد بحث قرار دادند. میتوان گفت لایحه اساسنامه جدید حزب محصول تلفیق رهبری خردمندانۀ پیشوای کبیر صدر مائو با توده های وسیع مردم میباشد که در آن اراده تمام حزب، سراسر ارتش و توده های وسیع انقلابی کشور انعکاس یافته است و همچنین مظهر زنده سانترالیزم دموکراتیک و مشی توده یی میباشد که حزب همواره روی آنها ایستادگی کرده است. نکته بویژه مهم اینست که در لایحه اساسنامه حزب مجدداً با وضوح تمام قید میشود که اساس تئوریک هدایت افکار حزب مارکسیسم - لنینیسم - مائو تسه دون اندیشه است. این یک پیروزی کبیر انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریائی در خرد کردن مشی رویزیونیستی لیوشائوچی در زمینه ساختمان حزب بوده و همچنین پیروزی عظیم مارکسیسم - لنینیسم - مائوتسه دون اندیشه محسوب میشود. کمیته مرکزی یقین دارد پس از بحث و تصویب اساسنامه جدید حزب در کنگره، حزب ما مسلماً میتواند طبق مقررات قید شده در این اساسنامه، خود را باز هم کبیرتر، پرافتخار تر و راستین تر سازد.

7- درباره مناسبات کشور ما با کشورهای خارجی:

اینک ما به ویژه به بحث در باره مناسبات کشور ما با کشورهای خارجی می پردازیم. مبارزات انقلابی پرولتاریا، خلقها و ملل ستمدیده جهان همواره از یکدیگر پشتیبانی مینمایند. حزب کار آلبانیا و سایر احزاب و سازمانهای برادر مارکسیستی - لنینیستی واقعی، توده های وسیع پرولتاریا و خلقهای انقلابی سراسر جهان، بسیاری کشور های دوست، سازمانها و شخصیتهای دوست، با حرارت انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریائی کشور ما را ستایش کرده و از آن پشتیبانی کرده اند. من در اینجا به نمایندگی از

پیشوای کبیر صدر مائو و نهمین کنگرهٔ کشوری حزب به آنها صمیمانه ابراز سپاسگزاری مینمایم. ما با قطعیت اطمینان میدهیم: حزب کمونیست چین و خلق چین مصممند وظیفهٔ انترناسیونالیستی پرولتری خود را انجام داده و باتفاق آنها مبارزهٔ عظیم را علیه امپریالیسم، رویزیونیسم معاصر و مرتجعین کشورهای مختلف به آخر رسانند.

گرایش عمومی جهان کنونی همانطوریکه صدر مائو آنرا در دو جمله خلاصه کرده، از اینقرار است:

«دشمن روز بروز پوسیده تر میشود، در حالیکه ما روزبروز بهتر میگردیم.»

از طرفی جنبشهای انقلابی پرولتاریای سراسر جهان و خلقهای کشورهای مختلف طوفان آسا اوج میگیرد. مبارزات مسلحانهٔ خلقهای بخش جنوبی ویتنام، لائوس، تایلند، برمه، مالایا، اندونزی، هند، فلسطین و سایر کشورها و مناطق آسیا، افریقا و امریکای لاتین بطور روز افزون نیرومند تر میگردند. این حقیقت که: «قدرت سیاسی از لولهٔ تفنگ بیرون می آید» هر روز بیشتر از طرف توده های وسیع خلقها و ملل ستمدیده فرا گرفته میشود. جنبشهای عظیم و بیسابقهٔ توده یی انقلابی در "قلب" قلمرو سرمایه داری-ژاپن، اروپای غربی و امریکای شمالی برپا شده اند. تعداد روز افزونی از خلقها در حال بیداری هستند. احزاب و سازمانهای برادر مارکسیستی - لنینیستی واقعی در جریان تلفیق مارکسیسم - لنینیسم با پراتیک مشخص انقلاب کشورهای خود تدریجاً رشد و تکامل میابند. از طرف دیگر امپریالیسم امریکا و سوسیال امپریالیسم رویزیونیستی شوروی غرق در بحرانهای سیاسی و اقتصادی گردیده با دشواریهای داخلی و خارجی دست بگریبان بوده و به بن بست افتاده اند. آنها بیهوده تلاش دارند جهان را مجدداً بین خود تقسیم نمایند و بدین منظور درعین اینکه با هم همداستانی میکنند با یکدیگر رقابت و کشمکش نیز مینمایند. آنها در مبارزهٔ ضد چینی، ضد کمونیستی و ضد خلقی و در سرکوب جنبشهای آزادیبخش ملی و در انجام جنگ تجاویزی با هم هماهنگی و زدوبند میکنند. آنها در زمینه های تصرف مواد خام، بازارها، کشور های وابسته، نقاط مهم استراتژیک و حیطة نفوذ علیه یکدیگر توطئه چینی

نموده و بجان یکدیگر می افتند. آنها برای عملی ساختن تمایلات آزمندانۀ خود سرگرم توسعهٔ تسلیحات و تدارک جنگ هستند. لنین خارط نشان ساخت:

«امپریالیسم به معنای جنگ است. بر چنین پایهٔ اقتصادی تا زمانیکه مالکیت خصوصی بر وسائل تولید موجود است، جنگهای امپریالیستی مطلقاً اجتناب ناپذیر است.» (لنین، کلیات، چاپ چینی، جلد 22، صفحهٔ 182)

علاوه بر این لنین متذکر شد:

«جنگ امپریالیستی آستانۀ انقلاب سوسیالیستی میباشد.» (لنین، کلیات، چاپ چینی، جلد 25، صفحهٔ 349)

این حکمهای علمی لنین بهیچوجه کهنه نشده است.

صدر مائو خاطر نشان ساخت:

«در بارۀ مسئلهٔ جنگ جهانی بیش از دو امکان وجود ندارد: یکی اینکه جنگ موجب انقلاب میشود، دیگری اینکه انقلاب از جنگ جلوگیری میکند.»

علت آن اینست که در جهان کنونی چهار تضاد اساسی موجودند که عبارتند از:

تضاد بین ملل ستمدیده از یکطرف و امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم از طرف دیگر؛

تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی در کشورهای سرمایه داری و رویزیونیستی؛

تضاد بین کشورهای امپریالیستی و کشور سوسیال امپریالیستی و بین خود کشورهای امپریالیستی

و

تضاد بین کشورهای سوسیالیستی از یکطرف و امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم از طرف دیگر.

وجود و تکامل این تضادها ناگزیر موجب انقلاب می‌گردد. طبق تجربیات تاریخی حاصله از جنگ جهانی اول و جنگ جهانی دوم به یقین میتوان گفت: چنانچه امپریالیسم، رویزیونیسم و مرتجعین جنگ جهانی سوم را به گردن خلقهای جهان تحمیل کنند، آنگاه این امر تنها میتواند تکامل این تضادها را بمراتب تسریع نموده و خلقهای سراسر جهان را برای انجام انقلاب بحرکت در آورده و امپریالیسم، رویزیونیسم و مرتجعین را تماماً به گور بسپارد.

صدر مائو بما می‌آموزد: «کلیه مرتجعین ببر کاغذی هستند.» «از نظر استراتژی یک ما باید به تمام دشمنان کم بها دهیم، ولی از نظر تاکتیکی ما باید تمام دشمنان را جدی بگیریم.» این حقیقت بزرگ که صدر مائو خاطر نشان ساخته است، ارادهٔ رزمندهٔ انقلابی خلقهای سراسر جهان را تقویت میبخشد و ما را برای کسب پیروزی‌های پی در پی در مبارزه علیه امپریالیسم، رویزیونیسم و مرتجعین راهنمایی کرده و میکند.

ببر کاغذی بودن امپریالیسم امریکا مدتهاست که توسط خلقهای سراسر جهان فاش و برملا گردیده است. امپریالیسم امریکا، این غدار ترین دشمن خلقهای سراسر جهان، روز بروز بیشتر در سراسر انحطاط می‌غلند. نیکسون پس از آنکه روی کار آمد، با وضعی فوق العاده آشفته و درهم برهم و بحران اقتصادی حل نشدنی، با مقاومت پرتوان توده‌های خلق داخل کشور و خلقهای سراسر جهان، با وضع دشواریکه در آن کشورهای امپریالیستی از هم پاشیده شده و باتون امپریالیسم امریکا روز بروز بی اثر تر میشود، مواجه گشته است. نیکسون که هیچ چاره‌ای برای حل این مسائل در جنته خود نمی‌یابد، ناگزیر همانند اسلاف خود همچنان تاکتیکیهای دوگانهٔ ضد انقلابی را بازی میکند و در ظاهر خود را "صلحدوست" جلوه میدهد، ولی در حقیقت دامنه دارتر به توسعهٔ تسلیحات و تدارک جنگ می‌پردازد. هزینهٔ نظامی امریکا سال بسال افزایش می‌یابد. امپریالیسم امریکا تا بحال سرزمین کشور ما تایوان را تحت اشغال خود نگهداشته، نیروهای تجاوزی خود را به تعداد زیادی از کشورها اعزام داشته و بعلاوه در مناطق مختلف جهان صدها و هزارها پایگاه نظامی و تأسیسات نظامی برپا ساخته است. امپریالیسم امریکا آنقدر زیاد هواپیما و توپ، بمب هسته‌یی و راکت هدایت شونده تولید کرده و میکند. همهٔ اینها برای چیست؟ برای اینکه خلقها را بترساند، سرکوب

کند و بقتل برساند و جهان را به انحصار خود درآورد. ولی در نتیجه این اعمال، در همه جا بصورت دشمن خلقها درآمده و در حلقه محاصره توده های وسیع پرولتاریا و مردم سراسر جهان افتاده و مورد ضربات سنگین آنها قرار گرفته است و این هم حتماً موجب انقلاب دامنه دارتری در سراسر جهان خواهد گردید.

دارودسته مرتد رویزیونیستی شوروی هم ببر کاغذی است. چهره سوسیال - امپریالیستی آن روز بروز روشنتر فاش و برملا گردیده است. هنگامیکه رویزیونیسم خروشچفی تازه سر میزد، پیشوای کبیر ما صدر مائو به زیان جدی ای که رویزیونیسم معاصر به امر انقلاب جهانی خواهد رساند، متوجه گردید. صدر مائو تمام حزب را رهبری کرده و به اتفاق حزب کار آلبانی به ریاست مارکسیست - لنینیست بزرگ رفیق انور خوجه و مارکسیست - لنینیست های واقعی جهان در زمینه های ایدئولوژیک، تئوریک و سیاسی علیه رویزیونیسم معاصر که رویزیونیسم شوروی در مرکز آن قرار دارد، مبارزه قاطعانه ای بعمل آورده است و این امر به خلقهای سراسر جهان امکان داده است که در جریان مبارزه بتدریج یاد بگیرند که مارکسیسم - لنینیسم واقعی را از مارکسیسم - لنینیسم کاذب و سوسیالیسم واقعی را از سوسیالیسم کاذب تمیز دهند و این امر نیز رویزیونیسم خروشچفی را به ورشکستگی دچار ساخت. درعین حال صدر مائو حزب ما را در انتقاد قاطع از مشی رویزیونیستی لیوشائوچی مبنی بر تسلیم در برابر امپریالیسم، رویزیونیسم و مرتجعین و فرونشاندن آتش جنبشهای انقلابی کشورهای مختلف و همچنین در خرد کردن دارودسته ضد انقلابی رویزیونیستی لیوشائوچی رهبری نموده است و بدین ترتیب حزب ما وظیفه انترناسیونالیستی پرولتری خود را انجام داده است.

پس از روی کار آمدن برژنف، دارودسته مرتد رویزیونیستی شوروی بعلت آنکه باتونش روز بروز بی اثر تر شده و دشواریهای داخلی و خارجیش هر روز شدت می یابد، با جنون هرچه بیشتر سوسیال امپریالیسم و سوسیال فاشیسم را اعمال میکند. آنها در داخل کشور، سرکوب خلق شوروی و احیای همه جانبه سرمایه داری را تشدید میکنند. در خارج از کشور، آنها تباری خود با امپریالیسم امریکا، سرکوب مبارزات خلقهای کشور های مختلف، کنترل و استثمار کشورهای مختلف اروپای شرقی و جمهوری توده ای مغولستان، رقابت با امریکا بر سر خاورمیانه و سایر مناطق و همچنین تهدید

تجاوز کارانه خود علیه کشور ما را شدت میبخشند. اشغال چکسلواکی با اعزام چند صد هزار نفر سرباز و تحریکات مسلحانه در خاک چین، جزیره جن بائو، دو نمایش زشت اخیر رویزیونیسم شوروی میباشد. دارودسته مرتد رویزیونیستی شوروی بمنظور توجیه تجاوز خود با جاروجنجال در باره اصطلاح تئوری "حق حاکمیت محدود"، تئوری "دیکتاتوری بین المللی" و تئوری "خانواده بزرگ سوسیالیستی" موعظه میکند. این یاهو سرائیها چه معنی دارد؟ این بمعنای آن است که حق حاکمیت آنها "محدود" است، ولی حق حاکمیت آنها محدود نیست. ایا شما از آنها اطاعت نمیکنید؟ آنها "دیکتاتوری بین المللی" را بر شما اعمال خواهند نمود، یعنی اعمال دیکتاتوری بر خلقهای کشورهای مختلف تا اینکه "خانواده بزرگ سوسیالیستی" تحت تسلط تزارهای نوین، یعنی مستعمرات سوسیال امپریالیستی را تشکیل دهند، مانند "نظم نوین اروپا"ی هیتلر، "قلمرو شگوفان مشترک آسیایی خاور کبیر" میلیتاریستهای ژاپنی و "خانواده بزرگ جهان آزاد" امریکا.

لنین خائنین انترناسیونال دوم را سخت محکوم ساخت:

«سوسیالیسم در گفتار، امپریالیسم در کردار و تکامل اپورتونیسم به امپریالیسم.»
(لنین، کلیات، چاپ چینی، جلد 29، صفحه 458)

این گفتار برای دارودسته مرتد رویزیونیسمی شوروی کنونی که متشکل از یک مشت ناچیز صاحبان قدرت گام نهاده در راه سرمایه داری میباشد، کاملاً صادق است. ما اطمینان راسخ داریم: پرولتاریا و توده های وسیع خلق شوروی که دارای سنن پرافتخار انقلابی هستند، برای سرنگون ساختن [این دارودسته] مسلماً به پا خواهند خاست. همانطوریکه صدرمائو خاطر نشان ساخته است:

«اتحاد شوروی اولین دولت سوسیالیستی بود و حزب کمونیست اتحاد شوروی حزبی بود که لنین آنرا پایه گذاری کرد. گرچه رهبری حزب و دولت شوروی اکنون بوسیله رویزیونیستها غضب شده است، من به رفقا توصیه میکنم اطمینان راسخ داشته باشید که توده های وسیع خلق شوروی، اعضای حزب و کادرها خوب هستند و میخواهند انقلاب کنند، سیادت رویزیونیستی دیری نخواهد پایید.»

از آنجا که دولت شوروی حادثه تجاوز مسلحانه به خاک چین، جزیره جن بانو را ایجاد کرد، مسئله مرزی بین چین و شوروی توجه سراسر جهان را بخود جلب کرده است. مسئله مرزی بین چین و شوروی همچون مسایل مرزی بین چین و بعضی از کشورهای همجوار، از تاریخ باقی مانده است. در مورد این مسایل حزب و دولت ما همواره بر آن بوده اند که از طریق دیپلماتیک جهت نیل به حل و فصل عادلانه و منطقی آنها مذاکرات بعمل آید. تا زمانیکه این مسایل حل نشده اند، بمنظور جلوگیری از بروز تصادمات وضع مرزی موجود باید حفظ گردد. طبق این اصل، دولت ما مسایل مرزی را به ترتیب با کشورهای همسایه خود مانند برمه، نپال، پاکستان، مغولستان و افغانستان بطور رضایت بخش حل کرده است و فقط مسایل مرزی بین شوروی و چین و بین هند و چین تا کنون لاینحل مانده است. دولت ما بارها با دولت هند در باره مسئله مرزی بین چین و هند مذاکره کرد. بعلت اینکه دولت ارتجاعی هند سیاست تجاوزی امپریالیسم انگلستان را به ارث برده بود، نه تنها میخواست ما را به قبول "خط ما کماخون" غیر قانونی وادار سازد که حتی دولتهای ارتجاعی سابق چین کهن هم آنرا قبول نکرده بودند، بلکه پا فراتر نهاده و بیهوده تلاش میکرد منطقه "اکسایچن" را که همواره در قلمرو حکومت چین واقع است، نیز بتصرف خود درآورد و بدین ترتیب مذاکرات چین و هند در باره مسئله مرزی را بشکست منجر ساخت. این برهمگان روشن است. مسئله مرزی بین چین و شوروی، در اثر تجاوز امپریالیسم روسیه تزاری به چین ایجاد شد. در نیمه دوم قرن نوزدهم، در زمانیکه خلقهای چین و روسیه از قدرت محروم بودند، دولت تزاری به فعالیتهای تجاوزکارانه امپریالیستی جهت تقسیم چین پرداخته و یک سلسله قراردادهای غیرمتساوی بر گردن چین تحمیل نمود و قطعه بزرگی از خاک چین را تصاحب کرد و همچنین در بسیاری از نقاط، از خط مرزی قید شده در قرار دادهای غیر متساوی عبور کرده و بیش از پیش خاک چین را متصرف گردید. مارکس، انگلس و لنین با خشم و انزجار اینگونه عملیات راهزانه را محکوم ساختند. روز 27 سپتامبر سال 1920 دولت شوروی تحت ریاست لنین کبیر رسماً اعلام داشت:

«کلیه قرار دادهائی که دولتهای سابق روسیه با چین منعقد کرده بودند، باطل و بی اعتبار شمرده میشود و از کلیه سرزمینهای اشغال شده چین و تمام نواحی تحت امتیاز روسیه واقع در چین صرفنظر میشود و تمام چیزهائی که دولت تزاری و بورژوازی

روسیه بیرحمانه از چین بغارت برده بودند، بلاعوض و برای همیشه به چین مسترد میگردد.» (رجوع شود به "اعلامیه دولت جمهوری شوروی فیدرال سوسیالیستی روسیه با دولت چین")

بعلت شرایط تاریخی آزمان، این سیاست پرولتری لنین نتوانست عملی شود.

دولت چین طبق موضع همیشگی خود در پیرامون مسئله مرزی، 22 اوت و 21 سپتامبر سال 1960 دوباره بابتکار خود به دولت شوروی پیشنهاد کرد که مذاکراتی بخاطر حل مسئله مرزی بین چین و شوروی بعمل آید. در سال 1964 مذاکرات طرفین در پکن شروع شد. با وجود اینکه قرار دادهای مربوط به مرز کنونی چین و شوروی، قراردادهای غیر متساوی اند که از طرف تزارها بر خلق چین تحمیل شده بودند، ما از روی تمایل حفظ دوستی انقلابی بین خلقهای چین و شوروی همچنان بر آن بودیم که قراردادها بمثابه اساس حل مسئله مرزی تلقی گردد. ولی دارودسته مرتد رویونیستی شوروی به سیاست پرولتری لنین خیانت کرده و روی موضع سوسیال - امپریالیستی تزارهای جدید پافشاری نمودند و از قبول نابرابر بودن این قرار دادهای خود داری و اصرار ورزیدند که کشور ما قبول کند که تمام سرزمینهای از چین که آنها برخلاف قرار دادهای اشغال کرده بودند و یا تلاش داشتند اشغال کنند، از آن شوروی باشد. این موضع شوونیسم عظمت طلبانه و سوسیال - امپریالیستی دولت شوروی باعث ناکامی مذاکرات گردید.

پس از روی کار آمدن برژنف، دارودسته مرتد رویونیستی شوروی وضع موجود مرزی را با شدت بیشتری برهم زده مکرراً حوادث مرزی ایجاد کرده، ماهیگیران و دهقانان بی سلاح ما را کشته و به حاکمیت کشور ما تجاوز کرده اند. در این اواخر، آنها حتی پی در پی به جزیره جن بائو، سرزمین کشور ما تجاوز مسلحانه نموده اند. واحد های مرزبان ما که دیگر از حد تحمل خارج شده بودند، برای دفاع از خود به آنها پاسخ داده، ضربات شایسته ای به تجاوزکاران وارد ساختند و از خاک مقدس کشور ما پیروزمندانه دفاع نمودند. کاسیکین برای رهائی خود آنها از وضعیت دشوار، 21 مارس پیشنهاد کرد که با رهبران کشور ما تلفوناً صحبت نماید. در 22 مارس دولت ما بلافاصله بوسیله تذکاریه ای به آنها جواب داد و طی آن یادآور شد:

«با در نظر گرفتن مناسبات کنونی بین چین و شوروی تماس گرفتن بوسیله تلفون دیگر

نامناسب است و چنانچه دولت شوروی حرفی داشته باشد که بگوید، خواهشمند است از راه دیپلماتیک رسماً به دولت چین اظهار کند.»

روز 29 مارس دولت شوروی اعلامیه ای صادر کرد که در آن از یکطرف بازهم روی موضع لجوجانه تجاوز کار خود پافشاری کرده و از طرف دیگر تمایل خود را به آغاز مجدد "مشورت" ابراز نموده بود. دولت ما در نظر دارد که به آن پاسخ دهد.

سیاست خارجی حزب و دولت ما پیگیر است که عبارت است از: بسط و توسعه روابط دوستی، کمک متقابل و همکاری با کشورهای سوسیالیستی بر اساس اصول انترناسیونالیستی پرولتری، کمک به مبارزات انقلابی کلیه خلقها و ملل ستمدیده، سعی و کوشش در راه همزیستی مسالمت آمیز با کشورهای دارای نظامی اجتماعی گوناگون بر اساس اصول پنجگانه یعنی احترام متقابل به تمامیت ارضی و حق حاکمیت، عدم تجاوز متقابل، عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر، تساوی حقوق و منافع متقابل و همزیستی مسالمت آمیز، و مبارزه علیه سیاست تجاوز و جنگ امپریالیسم. سیاست خارجی پرولتری ما تدبیری مؤقتی نیست بلکه سیاستی است که برای مدت طولانی ما آنرا پیگیرانه اجرا میکنیم. ما در گذشته اینطور عمل کردیم و در آینده نیز اینطور عمل خواهیم کرد. ما همواره طرفدار آن بوده ایم که امور داخلی کشورهای مختلف باید توسط خود خلقهای آن کشورها حل شوند. کشورها اعم از بزرگ و کوچک، باید مناسبات بین خود را بر اساس اصول برابری و عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر برقرار سازند. حزب کمونیست چین برای حفظ این اصول مارکسیستی - لنینیستی علیه شوونیسم عظمت طلبانه ننگین دارودسته مرتد رویونیستی شوروی دست به مبارزه طولانی زده است. این واقعیت بر هیچکس پوشیده نیست. دارودسته مرتد رویونیستی شوروی با چرب زبانی از "احزاب برادر" و "کشورهای برادر" صحبت میکنند، ولی در واقع خود را حزب پدرشاه و تزارهای جدید میدانند که میتوانند بمیل خود سرزمین کشورهای دیگر را اشغال کنند. آنها نه تنها علیه حزب کمونیست چین و حزب کار آلبانی و سایر احزاب سیاسی مارکسیستی - لنینیستی واقعی به فعالیتهای خرابکارانه و واژگون سازنده میپردازند، بلکه در برخورد با کلیه آن احزابی که کمی اختلاف نظر با آنها داشته باشند و با کلیه کشورهایی از به اصطلاح "خانواده بزرگ سوسیالیستی" آنها که کمی اختلاف نظر با آنها داشته باشند، قیافه تهدید آمیزی از

خود نشان داده و از هر کار بدی کوتاهی نمیکنند، مانند سرکوب، خرابکاری و انجام فعالیت‌های واژگون سازنده و حتی اشغال به اصطلاح "کشورهای برادر" شان از طریق اعزام نیروهای مسلح و ربایش اعضای به اصطلاح "احزاب برادر" شان. اینگونه رفتار راهزنانۀ فاشیستی آنها خودشان را محکوم به نابودی ساخته است.

امپریالیسم امریکا و رویزیونیسم شوروی همواره در صدد "منفرد ساختن" چین هستند. این برای چین افتخار است. مبارزۀ جنون آمیز ضد چینی آنها هرگز قادر نیست کوچکترین زبانی بما برساند، بلکه در خلق چین روحیۀ استقلال و عدم وابستگی و اتکاء به نیروی خود و روحیۀ مبارزۀ سرسختانه برای شکوفائی و نیرومندی میهن خویش را بر انگیخته است و به جهانیان نشان میدهد که چین بین خود از یک طرف و امپریالیسم امریکا و رویزیونیسم شوروی از طرف دیگر مرز دقیقی کشیده است. امروز این امپریالیسم، رویزیونیسم و مرتجعین نیستند بلکه پرولتاریا و خلقهای انقلابی کشورهای مختلف هستند که سرنوشت جهان را تعیین میکنند. احزاب سیاسی و سازمانهای مارکسیستی - لنینیستی واقعی کشورهای مختلف که از عناصر مترقی پرولتاریا متشکل اند، نیروهای نوظهور و دارای آیندۀ بسیار درخشانی میباشند. حزب کمونیست چین مصمم است با آنها متحد شده و دوشادوش آنها پیکار کند. ما از مبارزۀ ضد امپریالیستی و ضد رویزیونیستی خلق آلبانی قاطعانه پشتیبانی میکنیم؛ از خلق ویتنام در بفرجام رساندن جنگ مقاومت خلق ویتنام علیه تجاوز امریکا و بخاطر نجات میهن بطور قطعی پشتیبانی مینمائیم؛ از مبارزات انقلابی خلقهای لائوس، تایلند، کامبوج، مالایا، اندونزی، هند، فلسطین و کشورها و مناطق دیگر آسیا، افریقا و امریکای لاتین با قطعیت پشتیبانی میکنیم؛ از مبارزۀ عادلانۀ پرولتاریا و جوانان دانشجو و توده های سیاهان امریکا علیه هئیت حاکمۀ امریکا بطور قطعی پشتیبانی میکنیم؛ از مبارزۀ متحدانۀ پرولتاریا و زحمتکشان شوروی در راه سرنگون ساختن دارودستۀ مرتد رویزیونیستی شوروی قاطعانه پشتیبانی میکنیم؛ از مبارزات عادلانۀ خلق چکسلواکی و خلقهای دیگر علیه سوسیال امپریالیسم رویزیونیستی شوری با قطعیت پشتیبانی میکنیم؛ از مبارزات انقلابی خلق ژاپن و خلقهای کشورهای اروپای غربی و اقیانوسیه قاطعانه پشتیبانی میکنیم؛ از مبارزات انقلابی خلقهای کشورهای مختلف جهان با قطعیت پشتیبانی میکنیم و از کلیه مبارزات عادلانه بمنظور مقاومت در برابر تجاوز،

ظلم و ستم امپریالیسم امریکا و رویزیونیسم شوروی قاطعانه پشتیبانی نمیکنیم. کلیه کشورها و خلقهای مورد تجاوز، کنترل، مداخله و تضييق امپریالیسم امریکا و رویزیونیسم شوروی متحد شوید، وسیعترین جبهه متحد را تشکیل دهید و دشمنان مشترک مانرا از پای درآورید! ما بهیچوجه نباید از اینکه پیروز شده ایم، هوشیاری انقلابی خود را از دست دهیم و بهیچوجه نباید خطر برپا ساختن جنگ تجاوزی پردامنه از طرف امپریالیسم امریکا و رویزیونیسم شوروی را از نظر فروگذاریم. ما باید آمادگی کامل داشته باشیم - آمادگی در برابر آنکه آنها جنگ پردامنه ای برپا سازند و یا به جنگ دامنه دار هسته ای بپردازند. خلاصه کلام ما باید آماده باشیم. مدتها پیش صدر مائو گفت: تا زمانیکه دیگران به ما حمله نکنند، ما بديگران حمله نمیکنیم؛ چنانچه بما حمله کنند، ما مسلماً به آنها پاسخ خواهیم داد. اگر آنها اصرار کنند با ما بجنگند، آنوقت ما تا پایان جنگ خوب از خدمتشان درخواهیم آمد. پیروزی انقلاب چین از طریق پیکار بدست آمده است. خلق صدها میلیونی چین و ارتش آزادیبخش توده یی چین که با مائوتسه دون اندیشه مسلح و در انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریائی آبدیده شده اند، با اطمینان کامل به پیروزی مصممند که سر زمین مقدس کشور خود، تایوان را آزاد سازند و مسلماً کلیه تجاوزکاران را که جرات تجاوز به مارا داشته باشند، با قطعیت، از بیخ و بن و تام و تمام نابود خواهند ساخت!

پیشوای کبیر ما صدر مائو خاطر نشان ساخته است:

رویزیونیسم شوروی و امپریالیسم امریکا ضمن ساخت و پاخت با یکدیگر آنقدر زیاد کار ننگین و زشت انجام داده اند که خلقهای انقلابی سراسر جهان آنها را نخواهند بخشید. خلقهای کشورهای مختلف جهان به پا میخیزند. عصر نوین تاریخی مبارزه علیه امپریالیسم امریکا و رویزیونیسم شوروی دیگر آغاز شده است.

چه جنگ موجب انقلاب شود و چه انقلاب از جنگ پیشگیری نماید، روزگار امپریالیسم امریکا و رویزیونیسم شوروی دیری نخواهد پائید! پرولتارهای سراسر جهان متحد شوید! پرولتاریا، خلقها و ملل ستمدیده جهان متحد شوید! امپریالیسم امریکا، رویزیونیسم شوروی و سگهای زنجیری شان را بگور بسپارید!

8- تمام حزب و خلق سراسر کشور در راه کسب پیروزی

باز هم بزرگتری متحد شوید!

نهمین کنگرهٔ کشوری حزب در لحظهٔ مهم رشد تاریخی حزب ما، در لحظهٔ مهم تحکیم و تکامل دیکتاتوری پرولتاریا در کشور ما و همچنین در لحظهٔ مهم بسط و توسعهٔ جنبش کمونیستی جهانی و انقلاب جهانی دعوت شده است. در میان نمایندگان کنگرهٔ ما هم رجال انقلاب پرولتری نسل پیر و هم تعداد زیادی خونهای تازه یافت میشوند. تعداد نمایندگان اعضای حزب از کارگران صنعتی، نمایندگان اعضای حزب از دهقانان فقیر و قشر پائینی دهقانان میانه حال و نمایندگان زن بقدری زیاد است که در کنگره های حزب ما سابقه نداشته است. در میان نمایندگان اعضای حزب از ارتش آزادیبخش توده یی هم رزمندگان ارتش سرخ گذشته و هم رزمندگان جدیدی مشاهده میشوند. نمایندگان اعضای حزب از سپاهیان گارد سرخ برای اولین بار در کنگرهٔ کشوری حزب شرکت کرده اند. این واقعیت که این همه نماینده از نقاط مختلف کشور به پکن آمده و دور پیشوای کبیر صدر مائو گرد آمده اند تا در بارهٔ امور حزبی و دولتی با هم مشورت کرده و تصمیم بگیرند، نشانهٔ آن است که کنگرهٔ ما کنگره ای است سرشار از حیات و شادابی و کنگرهٔ وحدت و کنگره پیروزی میباشد.

صدر مائو بما میاموزد که: «وحدت کشور، همبستگی خلق و یگانگی ملیتهای مختلف کشور - اینها ضامن اساسی پیروزی حتمی امر ما هستند.» در اثر انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریائی و در پرتو درفش سرخ کبیر مائوتسه دون اندیشه، میهن ما وحدت بیسابقه ای یافته و در میان خلق کشور ما همبستگی بزرگ انقلابی بسیار وسیعی حکمفرماست. این همبستگی بزرگ تحت رهبری پرولتاریا و بر اساس اتحاد کارگران و دهقانان استوار بوده و شامل افراد زیر است: ملیتهای مختلف برادر، دموکراتهای میهن پرستی که در مدت طولانی برای انقلاب و امر ساختمان میهن ما کارهای نیکوئی انجام داده اند، مهاجرین میهن پرست وسیع چینی مقیم در خارج از کشور، و هموطنان میهن پرست تایوان که تحت فشار و تضییق مرتجعین آمریکا و چانکایشک بسر میبرند و همه کسانی که از سوسیالیسم پشتیبانی میکنند و میهن سوسیالیستی خود را دوست دارند. ما اطمینان داریم که پس از این کنگرهٔ کشوری حزب ملیتهای مختلف سراسر کشور ما

تحت رهبری پیشوای کبیر صدر مائو مسلماً با هم فشرده تر متحد شده و در مبارزه علیه دشمنان مشترک مان و در امر ساختمان میهن مقتدر سوسیالیستی مان پیروزی بازهم بزرگتری بدست خواهند آورد.

صدرمائو در سال 1962 گفت:

پنجاه سال تا صد سال آینده که از هم اکنون شروع میشود، دوران بزرگی خواهد بود که در آن تحولات ریشه‌ی در نظام اجتماعی در جهان رخ خواهد داد، دورانی که زمین و آسمان را بلرزه در خواهد آورد و هیچ دوران تاریخی گذشته نمیتواند با آن مقایسه شود. ما که در چنین دورانی زندگی میکنیم، باید آماده بشایم بمبارزات عظیمی بپردازیم که از لحاظ شکل خصوصیات بسیاری را دارا میباشد که این مبارزات را از مبارزات دوران گذشته متمایز میسازد.

این دورنمای عظیمی که صدر مائو با دور اندیشی و بصیرت آنرا نشان داده است، روشنگر راه آینده ما بپیش میباشد و تمام مارکسیست - لنینیست های واقعی را ترغیب و تشویق مینماید که بخاطر تحقق آرمان بزرگ خود - کمونیسم - قهرمانانه مبارزه کنند. تمام حزب متحد شوید، خلق سراسر کشور متحد شوید، درفش سرخ کبیر مائوتسه دون اندیشه را بر افراشته نگهدارید، عزم راسخ داشته باشید، از قربانی نهراسید، بر هر مشکل غلبه کنید تا پیروزی بدست آورید!

زنده باد پیروزی کبیر انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریائی!

زنده باد دیکتاتوری پرولتاریا!

زنده باد نهمین کنگره کشوری حزب!

زنده باد حزب کبیر، پرافتخار و راستین کمونیست چین!

زنده باد مارکسیسم - لنینیسم - مائوتسه دون اندیشه کبیر!

زنده باد پیشوای کبیر ما صدر مائو!

طولانی و طولانی باد عمر صدر مائو!

مطالب قابل بررسی در این سند

1 - در مورد اهمیت تاریخی کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین:

درین مورد در همان ابتدای سند تأکید گردیده است:

«رفقا! نهمین کنگره کشوری حزب کمونیست چین کنگره ای خواهد بود که در تاریخ حزب ما تأثیرات عمیق و دیرپائی خواهد گذاشت.

این کنگره ما در چنین لحظه ای دعوت گردیده است که انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریائی که صدر مائو آنرا شخصا برپا کرده و رهبری مینماید، به پیروزی بزرگی نائل آمده است. این طوفان بزرگ انقلابی ستاد فرماندهی بورژوائی بسرکردگی لیو شائوچی خائن، عامل دشمن و اعتصاب شکن را فرو ریخته، مشت قلبی خائین، جاسوس و صاحبان قدرت مطلقاً اصلاح ناپذیر گام نهاده در راه سرمایه داری در درون حزب را که لیوشائوچی نماینده کل آنها است، افشا کرده، دسایس آنها را جهت احیاء سرمایه داری خنثی نموده، دیکتاتوری پرولتاریا در کشور ما را به مراتب تقویت بخشیده، حزب ما را بمراتب نیرومند تر گردانیده و بدین ترتیب از لحاظ سیاسی، ایدئولوژیک و تشکیلاتی شرایط کافی برای این کنگره فراهم آورده است.»

در درستی آنچه در این تأکید دیده می شود جای شکی وجود ندارد، ولی این تأکید یک جانبه بوده و صرفاً در محدوده حزب کمونیست چین و انقلاب چین قید مانده است. واقعیت این است که کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین به همان میزانی که از لحاظ تاریخی برای حزب کمونیست چین و انقلاب چین دارای اهمیت است، به همان میزان برای جنبش کمونیستی بین المللی نیز دارای اهمیت است. این کنگره وظیفه

مهم تاریخی رسمیت بخشیدن به خدمات عظیم مائوتسه دون در تکامل مارکسیزم-لنینیسم به مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون (امروز مائوتیسم) را اجرا نموده و بدین وسیله خدمت تاریخی بزرگی برای کل جنبش کمونیستی بین المللی انجام داد. سند با وجود این که در لابلاهای سطور خود به این جنبه از کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین، انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین و خدمات عظیم مائوتسه دون باربار اشاره می نماید، اما در عین حال از این کم بود نیز رنج می برد که اهمیت بین المللی شایسته آن را به قدر کافی در نظر نمی گیرد.

مشکلی که درین جا وجود دارد این است که: سند از یک طرف به درستی مطرح می نماید که مائوتسه دون مارکسیزم-لنینیسم را در تمامی ابعاد سیاسی، نظامی، اقتصادی و فلسفی به مرحله کاملاً جدیدی تکامل داده است، ولی از طرف دیگر این مرحله تکاملی کاملاً جدید را چیزی در حد مارکسیزم و لنینیسم در نظر نمی گیرد بلکه پایین تر و کم اهمیت تر در نظر می گیرد و آن را "اندیشه مائوتسه دون" می داند. در واقع حزب کمونیست چین در کنگره سراسری دهم خود نیز قادر نشد این مشکل را حل نماید و ناگفته پیدا است که بعد از افتادن قدرت به دست رویزیونیست ها و سرنگونی انقلاب در چین راه حل این مشکل کلاً مسدود گردید.

در جای دیگری از "گزارش به کنگره" گفته می شود:

«نهمین کنگره کشوری حزب در لحظه مهم رشد تاریخی حزب ما، در لحظه مهم تحکیم و تکامل دیکتاتوری پرولتاریا در کشور ما و همچنین در لحظه مهم بسط و توسعه جنبش کمونیستی جهانی و انقلاب جهانی دعوت شده است.»

رشد تاریخی حزب، از لحاظ رسمیت بخشیدن به مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون به عنوان اساس تیوریک راه نمای حزب، و تحکیم و تکامل دیکتاتوری پرولتاریا، از لحاظ برپایی و پیش برد انقلاب فرهنگی و رسمیت بخشیدن به تیوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا، مسلم و واضح بوده است. اما در قسمت دوم به جای طرح ادعای بسط و توسعه جنبش کمونیستی جهانی و انقلاب جهانی در زمان تدویر کنگره سراسری نهم حزب، که یک ادعای نادرست بود- زیرا شکست

انقلاب در شوروی در یک دهه قبل از برپایی انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریایی در چین را به عنوان یک شکست بزرگ کیفی و کمی برای انقلاب جهانی پرولتری در نظر نگرفته بود- باید روی خدمات مائوتسه دون و حزب کمونیست چین از لحاظ متکامل ساختن مارکسیزم- لنینیزم به مارکسیزم- لنینیزم- اندیشه مائوتسه دون (امروز مائوئیسم) و به خصوص دستیابی تیوریکی و پراتیکی راه جلوگیری از احیای سرمایه داری و سرنگونی سوسیالیسم توسط رویزونیست‌های درون حزب و ایجاد تحول در جهان بینی کل جامعه از طریق برپایی و پیش برد انقلاب فرهنگی و ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا، تأکید صورت می گرفت.

2- در مورد تکامل مارکسیزم - لنینیسم توسط مائوتسه دون:

در گزارش گفته شده است: «صدر مائو طی نیم قرن اخیر، در رهبری مبارزه عظیم مردم ملیت‌های مختلف چین بخاطر انجام انقلاب دموکراتیک نوین، در رهبری مبارزه عظیم انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم در کشور ما و همچنین در مبارزه عظیم جنبش کمونیستی بین المللی عصر کنونی علیه امپریالیسم، رویزونیسم معاصر و مرتجعین کشورهای مختلف، حقیقت عام مارکسیزم- لنینیسم را با پراتیک مشخص انقلاب تلفیق داده و در زمینه های سیاسی، نظامی، اقتصادی، فرهنگی، فلسفی و زمینه‌های دیگر مارکسیزم- لنینیسم را دنبال کرده، از آن دفاع نموده و آن را رشد و تکامل و به مرحله کاملاً نوینی ارتقاء داده است.»

درینجا نیز در درستی آنچه بیان گردیده است جای شکی وجود ندارد. عرصه های مبارزاتی مختلف خدمات مائوتسه دون به ترتیب ذیل بیان گردیده است:

الف - انقلاب دموکراتیک نوین چین.

ب - انقلاب سوسیالیستی چین و ساختمان سوسیالیسم در چین.

پ - مبارزه علیه امپریالیسم، رویزونیسم معاصر (مدرن) و مرتجعین کشورهای مختلف.

خدمات مائوتسه دون به صورت مشخص به ترتیب ذیل بیان گردیده است:

الف - تلفیق حقیقت عام مارکسیزم - لنینیزم با پراتیک مشخص انقلاب. درینجا صرفاً از انقلاب چین صحبت نگردیده بلکه از انقلاب بطور عام صحبت گردیده است.

ب - دنبال کردن مارکسیزم - لنینیزم در زمینه‌های سیاسی، نظامی، اقتصادی، فرهنگی، فلسفی و زمینه‌های دیگر.

پ - دفاع از مارکسیزم - لنینیزم در همان زمینه‌ها.

ت - رشد، تکامل و ارتقای مارکسیزم - لنینیزم به مرحله‌ی کاملاً نوین در همان زمینه‌ها.

ولی آن‌چه درین جا کم بود بسیار جدی محسوب می‌گردد این است که نقش انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی در رشد و تکامل مارکسیزم - لنینیزم و ارتقای آن به مرحله‌ی کاملاً نوین توسط مائوتسه‌دون نادیده گرفته شده است. گرچه با توجه به مجموع گزارش سیاسی به کنگره‌ی سراسری نهم حزب کمونیست چین و هم‌چنان اساسنامه‌ی تصویب شده در این کنگره، اهمیت انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی و مشخصاً تیوری "ادامه‌ی انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا" اجمالاً از مدنظر نیفتاده و در نظر گرفته شده است، ولی روی اهمیت فوق العاده‌ی آن در تکامل مارکسیزم - لنینیزم به مارکسیزم - لنینیزم - مائوئیزم (آن زمان اندیشه‌ی مائوتسه‌دون) تأکید کافی صورت نگرفته است و به‌طور مشخص در پاراگراف نقل شده‌ی فوق از گزارش سیاسی به کنگره‌ی سراسری نهم حزب، نادیده گرفته شده است.

3 - در مورد اساس تیوریک هدایت افکار حزب:

«نکته‌ی به ویژه مهم این است که در لایحه‌ی اساسنامه‌ی حزب مجدداً با وضوح تمام قید می‌شود که اساس تیوریک هدایت افکار حزب مارکسیزم - لنینیزم - مائوتسه‌دون اندیشه است. این یک پیروزی کبیر انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریایی در خرد کردن مشی رویزیونیستی لیوشاچی در زمینه‌ی ساختمان حزب بوده و هم‌چنان پیروزی عظیم مارکسیزم - لنینیزم - مائوتسه‌دون اندیشه محسوب می‌گردد.»

همان طوری که قبلاً گفتیم کنگره سراسری هشتم حزب کمونیست چین، "اندیشه مائوتسه دون" را از اساس نامه حزب حذف نمود. قید مجدد "اندیشه مائوتسه دون" در لایحه اساس نامه حزب، که به کنگره سراسری نهم حزب ارائه شد و مورد تصویب قرار گرفت، آن هم به عنوان بخشی از کلیت مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون و به عنوان اساس تیوریک هدایت افکار حزب یک پیروزی عظیم انقلاب فرهنگی پرولتاریایی و مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون محسوب می‌گردد.

اما در عین حال باید توجه داشت که مفهوم اندیشه مائوتسه دون در اساسنامه تصویب شده در کنگره سراسری هشتم حزب کمونیست چین، که در کنگره سراسری هشتم حزب از اساس نامه حزب حذف گردید، با مفهوم "اندیشه مائوتسه دون" مورد تصویب قرار گرفته در کنگره سراسری نهم حزب یک چیز نبوده و کیفیتاً از هم متمایز بوده اند. مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون در اساس نامه تصویب شده در کنگره سراسری نهم حزب، اساس تیوریک هدایت افکار حزب است. اما "اندیشه مائوتسه دون" تصویب شده در کنگره سراسری هشتم حزب کمونیست چین، تلفیق تیوری مارکسیزم - لنینیسم با پراتیک انقلاب چین است و به عنوان "خط راهنما" معرفی می‌گردد، نه جزئی از مجموعه مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون و بخشی از اساس تیوریک هدایت افکار حزب.

متأسفانه روی متمایز بودن این دو کیفیت در "گزارش به کنگره کشوری نهم حزب کمونیست چین" تأکید صورت نگرفته است. در نتیجه، "اندیشه مائوتسه دون" گاهی به عنوان "خط راهنمای" حزب کمونیست چین و به عنوان تلفیق تیوری مارکسیزم - لنینیسم با پراتیک انقلاب چین در نظر گرفته می‌شود و گاهی هم به عنوان بخشی از اساس تیوریک هدایت افکار حزب در مجموعه مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون. در نتیجه، "اندیشه مائوتسه دون"، چه در سطح چین و حزب کمونیست چین و چه در سطح جنبش کمونیستی بین‌المللی، گاهی هم سطح با "مارکسیزم" و لنینیسم در نظر گرفته می‌شود و گاهی در سطح پایین تر از آن‌ها. مثلاً در نقل قول ذیل از مائوتسه دون که جدا و قبل از متن اصلی گزارش در یک صفحه با

خط روشن جلب نظر می‌کند، صرفاً مارکسیزم - لنینیسم اساس تیوریک هدایت افکار دانسته شده است:

«نیروی مرکزی ای که امر ما را رهبری می‌کند، حزب کمونیست چین است. اساس تیوریکی که افکار ما را هدایت می‌کند، مارکسیسم - لنینیسم است.»

همچنان همین عبارات از گفته‌های مائوتسه‌دون که مدت‌ها قبل از انقلاب فرهنگی کبیر پرولتاریایی چین بیان شده است در "نقل قول‌هایی از آثار مائوتسه‌دون" که در زمان انقلاب فرهنگی... ترتیب و نشر شده است، بدون هیچ‌گونه تبصره و توضیحی گنجانده شده است.

4 - در مورد تاریخ حزب کمونیست چین:

«تاریخ حزب کمونیست چین همان تاریخ مبارزه بین مشی مارکسیستی - لنینیستی صدر مائو با مشی‌های اپورتونیستی راست و "چپ" در درون حزب می‌باشد.»
درینجا "اندیشه‌مائوتسه‌دون" به‌عنوان چیزی در حد "خط راهنما" یا مشی راهنما یعنی تلفیق تیوری مارکسیزم - لنینیسم با پراتیک انقلاب چین در نظر گرفته شده است. هم‌چنان در "گزارش" از «آموزش مارکسیستی - لنینیستی در باره دیکتاتوری پرولتاریا» و نه آموزش مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی (آن زمان مائوتسه‌دون‌اندیشه) در باره دیکتاتوری پرولتاریا صحبت می‌گردد.

درین‌جا نیز اهمیت بسیار عظیم تیوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا در مجموعه آموزش مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی در باره دیکتاتوری پرولتاریا نادیده گرفته می‌شود و کلیت آموزش در باره دیکتاتوری پرولتاریا صرفاً مارکسیستی - لنینیستی دانسته می‌شود. به عبارت دیگر درین‌مورد مشخص "اندیشه‌مائوتسه‌دون" (اکنون مائوئیسم) به‌عنوان تیوری راهنمای اندیشه در نظر گرفته نمی‌شود؛ در حالی که مائوتسه‌دون خود در جریان انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی گفت که:

«ناروشنی درین مورد [– تیوری ادامهٔ انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا–] به رویونیوم می‌انجامد.»

و امروز می‌دانیم که:

«مارکسیست فقط کسی است که نه تنها مبارزهٔ طبقاتی و دیکتاتوری پرولتاریا بلکه موجودیت طبقات و مبارزات طبقاتی انتاگونیستی در طول دوران سوسیالیزم تا رسیدن به کمونیزم و ادامهٔ انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا را قبول داشته باشد.» (بیانیهٔ جنبش انقلابی انترناسیونالیستی)

و نیز در "گزارش" از «تیوری مارکسیستی – لنینیستی در بارهٔ ساختمان حزب» و نه تیوری مارکسیستی – لنینیستی – مائوئیستی (آن زمان مائوتسه‌دون‌اندیشه) در بارهٔ ساختمان حزب صحبت می‌گردد.

گو این که "اندیشهٔ مائوتسه‌دون" در بارهٔ ساختمان حزب کلاً فاقد تیوری است و از این حیث صرفاً تلفیق دهندهٔ تیوری مارکسیستی – لنینیستی با پراتیک انقلاب چین (خط راهنما) تلقی می‌گردد.

برعلاوه در "گزارش"، حزب کمونیست چین «حزب مارکسیستی – لنینیستی» و نه حزب مارکسیستی – لنینیستی – مائوئیستی (آن زمان مائوتسه‌دون‌اندیشه) دانسته می‌شود.

امروز با توجه به مجموع آموزش‌های مائوتسه‌دون راجع به حزب و ساختمان حزب می‌دانیم که مائوتسه‌دون آموزش لینی "چه باید کرد"ی حزب طبقهٔ کارگر و پیش‌آهنگ طبقهٔ کارگر را تکامل داده و آموزش "حزب مائوئیستی" را ارائه کرده است. "حزب مائوئیست" حزب چه باید کردی با مشی توده‌یی است که هم "نخبه‌گرایی" و "توده‌گرایی" اصولی، معقول و مناسب را در خود دارد و هم از "اراده‌گرایی" آوانتوریستی و "دنباله‌روی" و پوپولیزم مبرا است.

5 - در مورد جنبش کمونیستی بین‌المللی:

در "گزارش.." گفته می‌شود که:

«احزاب و سازمان‌های برادر مارکسیستی-لنینیستی واقعی در جریان تلفیق مارکسیزم-لنینیزم با پراتیک مشخص انقلاب کشورهای خود تدریجاً رشد و تکامل می‌یابند.»

درین جا به نظر می‌رسد که جنبش کمونیستی بین‌المللی یک جنبش مارکسیستی-لنینیستی دانسته شده و نه یک جنبش مارکسیستی-لنینیستی-مائوتسه‌دون اندیشه (امروز مائوئیستی). این مشکل و کم‌بود سال‌های سال دامن جنبش کمونیستی بین‌المللی را گرفته بود. در سال‌های زمان انقلاب کبیر فرهنگی و سال‌های متعاقب آن احزاب و سازمان‌های کمونیستی‌ای که در سطح بین‌المللی علیه رویزیونیزم معاصر شوروی و سوسیال‌امپریالیزم شوروی و برلّه حزب کمونیست چین موضع‌گیری می‌کردند، علیرغم این که معمولاً در اسناد شان خود را مارکسیست-لنینیست-مائوتسه‌دون اندیشه می‌نامیدند، ولی هویت‌شان را با اضافه کردن پسوند "مارکسیست-لنینیست" در آخر نام‌شان مشخص می‌نمودند. حتی کنفرانس بین‌المللی احزاب و سازمان‌های مدافع "اندیشه مائوتسه‌دون"، که در عین حال مخالف موضع‌گیری‌های ضد مائوئیستی حزب کار آلبانیه و انور خوجه نیز بودند، در سال 1980، خود را "کنفرانس بین‌المللی احزاب و سازمان‌های مارکسیست-لنینیست" نامید. برعلاوه، حتی "کنفرانس مؤسس جنبش انقلابی انترناسیونالیستی" در سال 1984 نیز نتوانست صریحاً یک "کنفرانس بین‌المللی احزاب و سازمان‌های مارکسیست-لنینیست-مائوئیست" باشد.

جنبش انقلابی انترناسیونالیستی فقط پس از برگزاری نشست عمومی جنبش در سال 1993 و تصویب سند "زنده باد مارکسیزم-لنینیزم-مائوئیزم" در آن نشست توانست به یک جنبش بین‌المللی مارکسیست-لنینیست-مائوئیست ارتقا نماید.

6 - در مورد مسکوت گذاشته شدن نقش منفی کنگره سراسری هشتم حزب کمونیست چین در گزارش:

"گزارش..." در مبحث «تدارک انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریایی» از کتاب "درباره حل صحیح تضادهای درون خلق"، که در سال 1957 منتشر گردید، آغاز می‌کند و سابقه این کار تدارکی مبارزاتی را صرفاً به "گزارش به دومین پولینوم هفتمین دوره کمیته مرکزی" در مارچ 1949، یعنی چند ماه قبل از آزاد شدن پیکنگ و تقریباً 8 سال قبل از انتشار کتاب مذکور، می‌رساند.

در حالی که در جریان این 8 سال پیروزی سرتاسری انقلاب دموکراتیک نوین در چین حاصل گردید، گذار سریع از انقلاب دموکراتیک نوین به انقلاب سوسیالیستی، که در گزارش به دومین پولینوم هفتمین دوره کمیته مرکزی به نام "دوران گذار" نامیده شده است، مؤفقا نه طی گردید و «تحول سوسیالیستی بر مالکیت وسایل تولید در امور زراعتی، صنایع دستی و صنایع و تجارت کاپیتالیستی بطور اساسی تحقق یافت» و در سال 1956 کنگره سراسری هشتم حزب دایر گردید.

بطور مشخص می‌توان به روشنی دید که "گزارش..." در مورد نقش منفی یا مثبت کنگره سراسری هشتم حزب در تدارک انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی ساکت است و هیچ چیز مشخصی بیان نمی‌کند. قدر مسلم است که نقش این کنگره در تدارک انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی یک نقش منفی بود و همین نقش منفی کنگره مذکور در جریان تدارک، برپایی و پیش‌برد انقلاب فرهنگی و حتی پس از آن یک تکیه‌گاه حزبی نسبتاً نیرومند برای مخالفین آن انقلاب و به‌عبارت روشن‌تر برای رهروان راه سرمایه‌داری که آماج این انقلاب بودند، فراهم کرده بود. می‌توان به خوبی دید که کنگره سراسری هشتم حزب کمونیست چین و فیصله‌های آن شرایط بسیار سخت و پیچیده‌ای برای جناح انقلابی حزب به رهبری مائوئسه‌دون در مبارزه علیه رویزونیسم معاصر، مخصوصاً رویزونیسم معاصر شوروی، و سپس در مبارزه علیه رویزونیسم درون حزب کمونیست چین و کلاً تدارک، برپایی و پیش‌برد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی

به وجود آورده بود. قدر مسلم این است که بدون مبارزه علیه شرایط سخت و پیچیده مذکور و عوامل ایجاد کننده آن شرایط، نه فعالیت‌های تدارکی انقلاب فرهنگی می‌توانست اصولی و موفقانه پیش برود، نه انقلاب مذکور می‌توانست اصولی و موفقانه به راه بیفتد و نه هم می‌توانست اصولی و موفقانه پیش برود. البته در جریان عمل، مبارزه مذکور به راه افتاد و پیش برده شد. اما این موضوع در "گزارش..." دور زده می‌شود و به صورت صریح و روشن بیان و توضیح نمی‌گردد.

شاید در آن موقع برآورد این بوده باشد که طرح این موضوع به صورت صریح در "گزارش به کنگره" مفید واقع نخواهد شد و مثلاً گرایشاتی مبنی بر انحلال حزب را دامن خواهد زد و یا مثلاً تبلیغات رویزیونیست‌ها علیه کیش شخصیت مائوتسه‌دون و بی‌توجهی او به اصول انضباط حزبی را حداقل تا حدی پایه خواهد بخشید.

جریان قضیه هرچه بوده باشد، سکوت مطلق "گزارش به کنگره" در مورد نقش منفی کنگره سراسری هشتم حزب برای کل تاریخ حزب کمونیست چین و مشخصاً مبارزه علیه رویزیونیسم بین‌المللی معاصر و رویزیونیسم درون حزب کمونیست چین چیزی نبوده است که باید اتفاق می‌افتاد. اگر واقعیت‌های ناخوشایند، ان‌هم واقعیت‌های ناخوشایند بزرگ و روشن، به صورت رکوراست و صریح، روشن و واضح و به قدر کافی، در تیوری و پراتیک، مورد مواجهه و آماج قرار نگیرند می‌توانند پس از زده شدن دوباره احیاء شوند و برگردند.

مثلاً می‌توان پذیرفت که همین سکوت مطلق "گزارش به کنگره" در مورد نقش منفی تاریخی کنگره سراسری هشتم حزب کمونیست چین، حداقل تا حدی، باعث گردید که رویزیونیست‌ها و رهروان راه سرمایه داری معروفی چون "تین‌هسیائوپینگ" توانستند پس از کنگره سراسری نهم حزب به آسانی و با استفاده از شرایط پس از کودتای ناکام لین‌بیائو علیه مائوتسه‌دون مجدداً به حزب و دولت برگردند و موقعیت‌های مهمی را اشغال کنند.

7- موضوع "پیشوا" و "پیشوای کبیر":

در نسخهٔ فارسی "مجموعهٔ اسناد نهمین کنگرهٔ کشوری حزب کمونیست چین" از مائوتسه‌دون در همه جا، منجمله در "گزارش به کنگره..." به نام "پیشوا" و "پیشوای کبیر" یاد می‌گردد. اگر موضوع صرفاً در همین حد محدود می‌بود می‌توانستیم آن "پیشواگرایی" را به مترجمین فارسی مجموعهٔ مذکور نسبت دهیم. ولی متأسفانه این گونه نیست. در قسمتی از "گزارش به کنگره..." گفته شده است که:

«انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریایی که صدر مائو آن را شخصاً برپا کرده و رهبری می‌نماید».

آیا واقعاً کسی در کل تاریخ بشریت پیدا خواهد شد که شخصاً توانسته باشد انقلاب، آن هم انقلابی عظیم، برپا نموده و شخصاً آن را رهبری کرده باشد؟ انقلاب کار توده‌ها و سرنگونی یک طبقه توسط طبقهٔ دیگر است و اصولاً نمی‌تواند شخصاً توسط کسی برپاگردد و شخصاً پیش برده شده و رهبری گردد. یقیناً مائوتسه‌دون اولین طراح انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی بوده و کسی بوده که برای برپایی انقلاب فرهنگی فراخوان داده و حزب و توده‌ها را برای برپایی آن فراخوانده است. اما رهبری انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریایی، انقلابی که کمونیست‌های انقلابی و توده‌های انقلابی ده‌ها میلیونی چین را در بر گرفت، کار کلکتیو رهبری جناح انقلابی حزب کمونیست چین تحت مسئولیت شخص مائوتسه‌دون بوده است. بنابراین در مورد رهبری این انقلاب نیز باید گفته شود که این رهبری یک رهبری جمعی بوده و نه یک رهبری شخصی.

مائوتسه‌دون در ابتدای تلاش‌ها برای برپایی انقلاب فرهنگی در جلسهٔ دفتر سیاسی کمیتهٔ مرکزی حزب در اقلیت ماند، اما در آن موقعیت نیز یک شخص منفرد نبود، بلکه جمعی از اعضای دفتر سیاسی کمیتهٔ مرکزی حزب را با خود داشت. این ناکامی یک ناکامی جمعی بود و مسئولیت آن هم به دوش شخص مائوتسه‌دون. سپس این جمع در جلسهٔ بعدی پولینوم کمیتهٔ مرکزی حزب در اکثریت قرار گرفت و توانست فراخوان

برپایی انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریایی را صادر نماید. این پیروزی نیز یک پیروزی جمعی تحت مسئولیت شخص مائوتسه دون بود. اما صادر شدن فراخوان پولینوم کمیته مرکزی حزب برای برپایی انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریایی هنوز به مفهوم برپایی انقلاب نبود بلکه فراخوان برای برپایی آن بود. انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریایی چین حتی تا زمانی که صرفاً در محدوده روابط حزب کمونیست چین محدود باقی مانده بود، هنوز یک انقلاب به مفهوم واقعی کلمه نبود، بلکه صرفاً یک سلسله فعل و انفعالات درون حزبی بود. فقط پس از آن که توده‌های ده‌ها میلیونی جوانان - گاردهای سرخ - در امر پیش‌برد آن دخیل شدند و نیروهای منسجم اردوی آزادی‌بخش خلق چین از آن حمایت کردند و در پیش‌برد آن دخیل گشتند، یک انقلاب واقعی سرتاسری در چین برپا گردید.

در هر حال، در این فرمول‌بندی مندرج در "گزارش به کنگره" نشانه زنده‌گرایش لین پیائوئیستی "کیش شخصیت" را می‌توان به روشنی مشاهده نمود.

برعلاوه در قسمت دیگری از "گزارش به کنگره..." در مورد کل تاریخ حزب کمونیست چین گفته می‌شود که:

«تمام تاریخ حزب ما این حقیقت را به اثبات رسانده است: حزب ما در صورتی که از رهبری صدر مائو پیروی نماید و بر اساس مائوتسه‌دون‌اندیشه عمل کند، پیش رفته و پیروزی به دست خواهد آورد. ما باید برای همیشه این تجربه را به خاطر داشته باشیم. در هر موقعی و تحت هر شرایطی هرکسی که با صدر مائو مخالفت ورزد و علیه مائوتسه‌دون‌اندیشه قد علم نماید، تمام حزب او را محکوم خواهد ساخت و تمام خلق او را به کیفر خواهد رساند.»

درین جا چند موضوع قابل دقت است:

اول این که: رهبری مطلقاً یک امر شخصی متعلق به مائوتسه‌دون دانسته شده است و نه یک امر جمعی و کلکتیوی.

دوم این که: مثبت بودن تجربهٔ تاریخ گذشتهٔ حزب در مورد یک شخص، درین جا به‌طور مشخص در مورد مائوتسه‌دون، نمی‌تواند صد در صد تضمین نماید که همین شخص نه تنها در آینده بلکه در خود کنگرهٔ سراسری نهم حزب دچار خطا و اشتباه نخواهد شد. بنابراین مثبت بودن تجربهٔ گذشته در مورد یک شخص نمی‌تواند مثبت بودن دایمی و همیشگی او را صد در صد تضمین نماید.

سوم این که: ممنوعیت همیشگی مخالفت با مائوتسه‌دون «در هر موقعی و تحت هر شرایطی» به‌صورت مطلق نادرست، غیر علمی و دگماتیستی است و این گونه فرمول‌بندی‌ها جلو تکامل بیشتر علم انقلاب پرولتری را می‌گیرد.

چهارم این که: تجارب بعدی، تجارب بعد از درگذشت مائوتسه‌دون، نشان داد که رویزیونیست‌های مکار ظاهراً علیه مائوتسه‌دون اندیشه‌قدعلم نکردند ولی آموزش‌های او را از مضمون پرولتری تهی ساختند، حزب را قلب ماهیت دادند و انقلاب و سوسیالیسم را سرنگون کردند، ولی هنوز پس از سه دهه هم‌چنان بر حزب و دولت چین حاکمیت دارند.

درین جا "کیش شخصیت" واضح‌تر به‌چشم می‌خورد. طنز تاریخ این است که مبلغ اصلی این "کیش شخصیت" یعنی لین‌پیانو، که قرائت‌کنندهٔ "گزارش به کنگره" بود، فقط مدت زمان اندکی پس از کنگرهٔ سراسری نهم حزب که او را به‌حیث‌جانشین مائوتسه‌دون تعیین نمود، می‌خواست علیه "پیشوای کبیر" خود دست به یک کودتای نظامی بزند. اما توطئه‌اش ناکام گردید و در جریان فرار به طرف "شوروی" طیارهٔ حاملش در فضای مغولستان سقوط کرد و کشته شد. پس از آن تا زمان درگذشت مائوتسه‌دون یکی از مبارزات ایدیولوژیک مهم در چین "مبارزه علیه لین‌پیانو و کنفوسیوس" بود.

8 - در مورد تیوری عصر زوال امپریالیزم:

در گزارش گفته شده است:

«مائوتسه دون اندیشه مارکسیزم - لنینیزم عصری است که در آن امپریالیزم به سوی اضمحلال کامل می‌گراید و سوسیالیزم به سوی پیروزی جهانشمول گام بر می‌دارد»

درین جا چند موضوع قابل دقت است:

الف - استالین در جریان مبارزه برای تثبیت "لنینیزم" به عنوان مرحله تکاملی دوم ایدیولوژی و علم انقلاب پرولتری بیان داشت:

«لنینیزم مارکسیزم عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری است.»

درست همان گونه که "لنینیزم" به عنوان مرحله دوم تکامل ایدیولوژی و علم انقلاب پرولتری وسیعاً توسط جنبش کمونیستی بین‌المللی به رسمیت شناخته شد، "تیوری عصر" استالین نیز مورد پذیرش قرار گرفت. در حقیقت "تیوری عصر" استالین پروسه تکاملی مارکسیزم تا آن زمان را مورد پذیرش قرار داده و از آن دفاع نمود. از این لحاظ تیوری مذکور در اصل نه راه تکامل آینده ایدیولوژی و علم انقلاب پرولتری را مسدود اعلام کرده بود و نه هم "لنینیزم" را در برگیرنده تمامی جهات شناخت از "عصر". اما متأسفانه بعدها همین فرمول‌بندی درست استالینی تفسیرات و توجیحات عجیب و غریبی به خود گرفت، تفسیرات و توجیحات عجیب و غریبی که مضمون پیشرونده تکاملی نداشت و فرمول‌بندی علمی استالینی را به صورت یک فرمول‌بندی دگماتیستی ضد علمی ارائه می‌کرد. این تفسیرات و توجیحات نیز وسیعاً در جنبش کمونیستی بین‌المللی شایع شد و باید گفت که حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه دون نیز تا آخر در چنبره تفسیرات و توجیحات مذکور، حداقل تا درجه معینی، گیرماند و نتوانست خود را کاملاً از تأثیرات سوء آن نجات دهد.

"گزارش به کنگره..." از یک طرف تکامل مارکسیزم - لنینیزم در عرصه‌های مختلف سیاسی، نظامی، فرهنگی، اقتصادی و فلسفی و سایر عرصه‌ها توسط مائوتسه دون را مطرح می‌نماید و از جانب دیگر هنوز در بند تفسیرات و توجیحات معمول در جنبش کمونیستی بین‌المللی از "تیوری عصر" استالین قرار دارد. در نتیجه نه می‌تواند از این

تکامل مارکسیزم - لنینیسم توسط مائوتسه‌دون بگذرد و نه می‌تواند آن تفسیر از تیوری عصر استالین را نادیده بگیرد.

از این جا است که "گزارش به کنگره" مرحله اول بنیان‌گذاری ایدیولوژی و علم انقلاب پرولتری توسط مارکس را به‌درستی (مارکسیزم) می‌داند و می‌نامد، مرحله دوم تکاملی آن توسط لنین را با هم به درستی "لنینیسم" یا به بیان بهتر "مارکسیزم - لنینیسم" می‌داند و می‌نامد، ولی مرحله سوم تکاملی آن توسط مائوتسه‌دون را "مائوتسه‌دون‌اندیشه" یا به بیان بهتر "مارکسیزم - لنینیسم - مائوتسه‌دون‌اندیشه" می‌داند و می‌نامد.

ولی از جانب دیگر برای "مائوتسه‌دون‌اندیشه" نیز یک عصر جدید، غیر از "عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری"، در نظر می‌گیرد: «...عصری... که در آن امپریالیسم به‌سوی اضمحلال کامل می‌گراید و سوسیالیسم به سوی پیروزی جهان‌شمول گام برمی‌دارد.» یا به عبارت دیگر "عصر زوال امپریالیسم".

در واقع عصری به نام "عصر زوال امپریالیسم" وجود ندارد، بلکه عصری که وجود دارد کماکان "عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری" است. امپریالیسم آخرین مرحله سرمایه‌داری و سرمایه‌داری طفیلی، گنبدیده و در حال احتضار است. یک موجود در حال احتضار نمی‌تواند یک "عصر در حال احتضار" داشته باشد و سپس یک "عصر در حال زوال". منتها تجارب تاریخی ثابت کرده است که "عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری" یک عصر پر از فراز و نشیب و مملو از پیچ و خم و شامل روندهای پیچیده‌ای از ضد انقلاب، انقلاب، احیاء ضد انقلاب و ضد احیاء است و نه عصری که به‌سرعت و با یک خط مستقیم به طرف اختتام تاریخی خود در حرکت باشد. در هر حال "تیوری عصر زوال امپریالیسم" در کنگره سراسری دهم حزب کمونیست چین، از اسناد حزب حذف گردید.

ب - عصری که در آن امپریالیسم به‌سوی اضمحلال کامل بگراید و سوسیالیسم به‌سوی پیروزی جهان‌شمول گام بر دارد، نه تنها در سال 1969 یعنی سال تدویر کنگره کشور نهم حزب کمونیست چین فرانسیده بود بلکه هنوز نیز که تقریباً پنج دهه از آن زمان می‌گذرد فرانسیده است.

در آن وقت مدت کمی از زمان قدرت‌گیری رویزیونیست‌های معاصر در شوروی و در نتیجه سرنگون شدن سوسیالیزم در کشور شوروا گذشته بود. سرنگون شدن سوسیالیزم در شوروی و احیای سرمایه داری در آن که در واقع کل بلوک تحت رهبری رویزیونیست‌ها و سوسیال امپریالیست‌های شوروی را دربر گرفت، شکست عمیق و وسیعی بود که موازنه قدرت میان سوسیالیزم و امپریالیزم سرمایه داری را در جهان به‌نحو گسترده‌ای به‌نفع امپریالیزم تغییر داد. "گزارش به کنگره" بدون این که این شکست تلخ عمیق و گسترده را به‌عنوان یک واقعیت دردناک ولی موجود در نظر بگیرد، آن‌چنان بی‌خیال و بی‌پروا آن را نادیده می‌گیرد و در محاسبات خود نمی‌گنجانند که گویی اصلاً چنین چیزی اتفاق نیفتاده باشد. در حالی که رویزیونیستی شدن و سوسیال امپریالیستی شدن شوروی و بلوک تحت رهبری‌اش به مفهوم فروپاشی اردوگاه سوسیالیستی یا حداقل محدود شدن آن اردوگاه، که شامل اتحاد شوروی، کشورهای اروپای شرقی، البانیا، یوگوسلاویا، کوریا شمالی، ویتنام شمالی، چین و مغولستان، یعنی یک سوم قلمرو کره زمین و یک سوم نفوس آن می‌شد، به دو کشور چین و البانیا بود.

پ - وقتی انقلاب شوروی به پیروزی رسید و اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی تشکیل گردید، تضاد میان نظام‌های سوسیالیستی و امپریالیستی در عرصه جهانی به‌وجود آمد. تبارز شوروی به‌عنوان یکی از قدرت‌های پیروزمند در جنگ ضد فاشیسم همراه با آزادسازی قلمرو وسیع کشورهای اروپای شرقی و سپس پیروزی انقلاب چین در سال 1949 باعث به‌وجود آمدن اردوگاه سوسیالیستی در جهان گردید. اما شگوفایی این اردوگاه یک "دولت مستعجل" بود و حتی یک دهه نیز دوام ننمود. نمی‌توان ادعا نمود که حتی آن وضعیت باعث قرار گرفتن اردوگاه سوسیالیستی در موقعیت "تعرض استراتژیک" علیه امپریالیزم در جهان شده باشد. البته می‌توان با یک محاسبه دست‌و‌دل‌باز آن وضعیت را یک وضعیت مبتنی بر یک "تعادل استراتژیک" متزلزل و ناپایدار میان سوسیالیزم و امپریالیزم در جهان در نظر گرفت. اما قدرت‌گیری رویزیونیست‌های مدرن در شوروی، احیای سرمایه داری در آن کشور و سوسیال امپریالیستی شدنش، توأم با احیای سرمایه داری در کل بلوک و کشورهای تحت رهبری شوروی، آن حالت "تعادل استراتژیک" ناپایدار را وسیعاً ضربه زد و

یک بار دیگر سوسیالیزم را در مقابل امپریالیزم در موقعیت و حالت "دفاع استراتژیک" قرار داد، آن هم با قرار گرفتن چین و البانیه در مقابل امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم. به عبارت دیگر حالت "دفاع استراتژیک" سوسیالیزم در مقابل امپریالیزم نیز ضعیف تر از گذشته بود، چرا که چین و البانیه از هیچ لحاظی نمی توانستند از توان مندی و مؤثریت "دفاع استراتژیک" اتحاد شوروی سوسیالیستی برخوردار باشند، کما اینکه قدرت سوسیال امپریالیستی و بلوک تحت رهبری اش را علاوه بر بلوک امپریالیست های غربی تحت رهبری امپریالیست های امریکایی نیز در مقابل خود داشتند.

"گزارش به کنگره" به جای پذیرش این واقعیت تلخ، ولی مسلم و روشن، به دامن خوش بینی خوش خیالانه پناه می برد و سوسیالیزم را در جهان در حال "تعرض استراتژیک" می پندارد. در حالی که مهم ترین جبهه این "تعرض استراتژیک" جهانی سوسیالیزم در آن زمان، برپایی و پیش برد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین بود، که خود در واقع خصلت دفاعی داشت و هدف عاجل آن سرنگونی "خروشچیفیست" های رویونیست چینی و جلوگیری از افتادن قدرت سرتاسری توسط آن ها و جلوگیری از احیای سرتاسری سرمایه داری در چین بود.

جبهه بالقوه دیگر این "تعرض استراتژیک" مبارزات آزادی بخش خلق ها و ملل تحت ستم علیه استعمار امپریالیستی بود. اما در این جبهه دو مشکل وجود داشت: یکی این که اکثریت جبهات کشوری شامل در این جبهه وسیع، تحت رهبری انقلابیون پرولتری قرار نداشت و از مواضع قاطع و بنیادی ضد امپریالیستی برخوردار نبود و دیگر اینکه نقش سوسیال امپریالیزم شوروی در به انحراف کشاندن شان یک نقش عمیقاً و وسیعاً منفی بود، حتی در مورد آن جبهات کشوری معدودی که تحت رهبری "کمونیست ها" قرار داشت.

ت - با تأسف باید گفت که علیرغم زدوده شدن خوش خیالی های کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین مبنی بر "تعرض استراتژیک سوسیالیزم در مقابل امپریالیزم" در سال های بعد و انعکاس حتی قسمی منفی و غیراصولی آن در کنگره سراسری دهم آن حزب، جنبش کمونیستی بین المللی هنوز هم از آن خوش خیالی بی پایه رنج می برد. فرمول بندی هایی چون "تعرض استراتژیک انقلاب جهانی" و "عمده بودن روند انقلاب

در جهان " نتیجه دوام و بقای خوش خیالی بی پایه متذکره است. بهتر است این موضوعات را کمی بیشتر مورد ارزیابی قرار دهیم:

در واقع خوش خیالی هایی چون "تعرض استراتژیک انقلاب جهانی" و "عمده بودن روند انقلاب در جهان" بیان های دیگری از همان حکم خوش خیالانه «امپریالیزم به سوی اضمحلال کامل می‌گراید و سوسیالیزم به سوی پیروزی جهان شمول گام برمی‌دارد.» است. قبلاً گفتیم که این حکم حتی در زمان موجودیت چین سوسیالیستی در حال پیش‌برد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی نیز درست نبود. حال در وضعیتی که چین سوسیالیستی و حتی البانیه سوسیالیستی و متحد آن نیز وجود ندارد و روند انقلاب در جهان توسط جنگ خلق در هند، جنگ خلق در فلیپین و مبارزات انقلابی مائوئیستی سایر احزاب مائوئیست در جهان نمایندگی می‌شود، چه‌گونه می‌توان از عمده بودن روند انقلاب در جهان سخن گفت؟

به‌طور مشخص پیش‌رفته ترین نیروهای تبارز دهنده کنونی روند انقلاب در جهان یعنی احزاب و توده های انقلابی در حال پیش‌برد جنگ خلق در هند و فلیپین هنوز در کشورهای شان حتی جنگ خلق را به مرحله تعادل استراتژیک نرسانده اند، چه رسد به این که در مرحله تعرض استراتژیک قرار داشته باشند. سایر احزاب مائوئیست حتی در این سطح نیز قرار ندارند و هنوز در حال تدارک برای برپایی و پیش‌برد جنگ خلق در کشورهای مختلف هستند. برعلاوه جنگ خلق در نیپال توسط رویزیونیزم پاراچندا- باترای کاملاً به شکست کشانده شده و جنگ خلق در پیرو نیز توسط رویزیونیست‌ها به حالت تقریباً شکست کامل رسیده است. برعلاوه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی نیز عمدتاً توسط رویزیونیزم پسا مارکسیست - لنینیست - مائوئیست امریکایی اوکیانی منحل گردیده است.

بنابراین نه تنها روند انقلاب در جهان در حال تعرض استراتژیک قرار ندارد، بلکه حتی در حالت تعادل استراتژیک نیز قرار ندارد و فقط می‌توان گفت که روند انقلاب در جهان در تقابل با روند ضد انقلاب در جهان در حالت دفاع استراتژیک واقع است، آن هم در حالت به مراتب ضعیف تر از زمان موجودیت چین سوسیالیستی در حال پیش‌برد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی. در واقع قاطعانه باید گفت که روند انقلاب در جهان از همان

ابتدای پیدایش جنبش کمونیستی در جهان تا حال در موقعیت تعرض استراتژیک قرار نداشته است، حتی در زمان اوج شگوفایی زودگذر اردوگاه سوسیالیستی در جهان. از جانب دیگر وضعیت فعلی جنبش انقلابی پرولتری و مشخصاً جنبش کمونیستی در جهان به مفهوم پایان یافتن امواج انقلاب پرولتری در جهان نیست و نمی‌تواند باشد، کما این که باید واقعاً پذیرفت که این امواج عمیقاً فروکش کرده و شدیداً تضعیف شده است. اما فروکش و تضعیف هر قدر عمیق و شدید باشد به مفهوم پایان یافتن نیست بلکه به مفهوم فروکش کردن و ضعیف شدن است. در واقع فرمول‌بندی نادرست و غیر واقعی "پایان یافتن نخستین امواج انقلاب پرولتری" آغاز شده از زمان کمون پاریس یا به بیان بهتر آغاز شده از زمان انقلاب 1917 شوروی روی دیگر سکه فرمول‌بندی نادرست "تعرض استراتژیک انقلاب جهانی" است. این فرمول‌بندی فقط توانسته است زمینه‌ساز طرحات رویزیونیستی پسا مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی اواکیانی و فروپاشی جنبش انقلابی انترناسیونالیستی گردد و وظیفه مهم بین‌المللی بازسازی تشکل بین‌المللی مائوئیستی را در مقابل تمامی مائوئیست‌های اصیل جهان قرار داده است.

در واقع باید پذیرفت که "عمده بودن روند انقلاب در جهان" مستلزم موجودیت "تعرض استراتژیک انقلاب جهانی" است. اگر انقلاب جهانی در حال تعرض استراتژیک قرار نداشته باشد، روند انقلاب نیز در جهان روند عمده نخواهد بود. در حال حاضر که انقلاب جهانی در حال تعرض استراتژیک قرار ندارد، بلکه در حالت به مراتب ضعیف‌تر از زمان موجودیت چین سوسیالیستی در حال پیش‌برد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، وضعیت دفاع استراتژیک دارد، روند عمده در جهان نیز روند انقلاب نیست بلکه روند ضد انقلاب، روند سلطه امپریالیزم، در جهان است.

در این جا توضیح یک مطلب ضروری و مهم است: روند انقلاب در تقابل علیه روند ضد انقلاب در جهان قرار می‌گیرد. شکلی از روند ضد انقلاب در جهان می‌تواند روند جنگ امپریالیستی در جهان باشد. شکل دیگر روند ضد انقلاب می‌تواند روند سازش و تبانی میان امپریالیست‌ها باشد. یعنی روند ضد انقلاب می‌تواند روند جنگ امپریالیستی باشد و می‌تواند روند صلح امپریالیستی باشد و می‌تواند شامل هر دو روند به صورت هم زمان باشد. در حال حاضر، علیرغم تشدید تضاد میان قدرت‌های امپریالیستی، روند جنگ

امپریالیستی به صورت مستقیم در برگیرنده جنگ‌های تجاوزکارانه و اشغال‌گرانه امپریالیستی علیه خلق‌ها و ملل تحت ستم، جنگ‌های نیابتی امپریالیستی و ارتجاعی در کشورهای تحت سلطه و رقابت‌ها و مانورهای جنگی قدرت‌های امپریالیستی علیه هم‌دیگر شان است و نه مستقیماً روند جنگ جهانی امپریالیستی میان خود قدرت‌های امپریالیستی.

برعلاوه عمده بودن تضاد خلق‌ها و ملل تحت ستم با امپریالیزم در جهان نمی‌تواند به صورت اتومات باعث عمده بودن روند انقلاب در جهان گردد. با وجود عمده بودن این تضاد در جهان، روند عمده در جهان روند ضد انقلاب، روند سلطه امپریالیزم بر جهان، است؛ زیرا که خلق‌ها و ملل تحت ستم جهت غیر عمده تضاد و ضد انقلاب امپریالیستی جهت عمده تضاد را تشکیل می‌دهند. روند عمده در جهان زمانی روند انقلاب خواهد شد که دو جهت تضاد موقعیت‌های شان را تغییر دهند یعنی جهت عمده فعلی به جهت غیر عمده و جهت غیر عمده فعلی به جهت عمده تضاد تبدیل شوند. در آن صورت نه تنها روند انقلاب جهانی به روند عمده در جهان تبدیل می‌شود بلکه انقلاب حالت تعرض استراتژیک را به خود می‌گیرد. قدر مسلم است که این وضعیت نیز خودبخودی و اتومات به وجود نمی‌آید، بلکه نقش عظیم آگاهی انقلابی کمونیستی در به وجود آوردن آن یقینی و مسلم است.

9- پیش‌گویی‌ها:

الف - «دربارۀ مسئله جنگ جهانی [امپریالیستی] بیش از دو امکان وجود ندارد: یکی این که جنگ [جهانی امپریالیستی] موجب انقلاب [در جهان] می‌شود، دیگری این که انقلاب [در جهان] از جنگ [جهانی امپریالیستی] جلوگیری می‌نماید.»

جریان واقعی تحولات بعدی جهان نشان داد که بیش از دو امکان وجود داشته است. البته نمی‌توان مدعی شد که امکان انقلاب یا امکان جنگ جهانی وجود نداشته است. اما امکانی که به واقعیت مبدل گردید، هیچ‌کدام از این‌ها نبود. جنگ سرد به جنگ گرم جهانی مبدل نگردید. اما انقلاب پیش‌نیامد تا از جنگ جلوگیری کند. آنچه پیش آمد این بود که یکی از دو بلوک امپریالیستی رقیب و ابرقدرت رهبری کننده آن

(سوسیال امپریالیزم شوروی و بلوک تحت رهبری اش) در جریان جنگ سرد، در مواجهه ناکام با تضادهای لاینحل داخلی، فشارهای ناشی از راه‌اندازی جنگ‌های تجاوزکارانه و اشغال‌گرانه در اطراف و اکناف جهان علیه ملل و خلق‌های تحت ستم جهان و فشارهای دوام‌دار ابر قدرت امپریالیستی رقیب و بلوک تحت رهبری اش، فروپاشید.

علیرغم این پیش‌آمد عظیم بین‌المللی هنوز کسانی در جنبش کمونیستی بین‌المللی از دو روند جهانی، روند انقلاب و روند جنگ جهانی، صحبت می‌نمایند، در حالی که ممکن است بازم روند دیگری چون روند قبلی فروپاشی بلوک سوسیال امپریالیستی و ابر قدرت رهبری کننده اش باعث ایجاد تحول در جهان گردد و یا هم روند دیگرگونه‌ای شکل بگیرد و جهان را متحول سازد.

از جانب دیگر باید توجه داشت که تضاد پرولتاریا با بورژوازی در کشورهای امپریالیستی و سرمایه‌داری و تضاد خلق‌ها و ملل تحت ستم با امپریالیزم در جهان صرفاً زمینه عینی شکل‌گیری روند انقلاب در جهان می‌باشند و نمی‌توانند به صورت اتوماتیک و خودبخودی روند انقلاب در جهان را براه بیندازند. این دو تضاد در هر حال به لحاظ عینی بودن خود عمل می‌نمایند و نمی‌توانند عمل نکنند. اما در صورتی که آگاهی انقلابی پرولتری یعنی آگاهی کمونیستی، نتواند این عملکرد را سمت و سوی انقلابی ببخشد، صرفاً می‌تواند در محدوده نظام امپریالیستی سرمایه‌دارانه حاکم بر جهان و ضمایم نیمه‌فیودالی یا بورژواکمپرادوری آن حرکت نماید و موجد اصلاحات در نظام حاکم بر جهان و کشورهای مختلف جهان گردد. قاطعانه باید گفت که این مبارزات قابل پشتیبانی و سزاوار شرکت‌اند و نمی‌توانند قابل پشتیبانی و سزاوار شرکت نباشند. پشتیبانی از این مبارزات و شرکت در آنها به مفهوم پشتیبانی و شرکت در مبارزات مبتنی بر تضاد اساسی و تضاد عمده در جوامع مختلف تحت ستم امپریالیستی و جوامع امپریالیستی است. اما در عین حال باید قاطعانه گفت که نباید کمونیست‌ها (مارکسیست - لنینیست - مائوئیست‌ها) به هیچ‌وجه وظیفه سمت و سو دادن انقلابی به این مبارزات را به فراموشی بسپارند و حتی برای یک لحظه هم از کوشش در اجرای آن وظیفه غفلت کنند. این به مفهوم تلاش پی‌گیر برای سمت‌وسودادن انقلابی به مبارزات پرولتری در کشورهای امپریالیستی و مبارزات ملی ضد امپریالیستی و مبارزات طبقاتی

ضد فیودالی و ضد بورژوازی کمپرادور در کشورهای تحت سلطه امپریالیزم، اعم از مستعمراتی و نیمه مستعمراتی، است.

ب - «اتحاد شوروی اولین دولت سوسیالیستی بود و حزب کمونیست اتحاد شوروی حزبی بود که لنین آن را پایه گذاری کرده بود. گرچه رهبری حزب و دولت شوروی به وسیله رویزیونیست ها غضب شده است، من به رفقا توصیه می کنم اطمینان داشته باشند که توده های وسیع خلق شوروی و اعضای حزب و کادرها خوب هستند و می خواهند انقلاب کنند. سیادت رویزیونیستی دیری نخواهد پایید.»

سیادت رویزیونیستی دیری نپایید و عاقبت در اوایل دهه 90 قرن بیست از میان رفت، اما نه در مواجهه با انقلاب برپا شده توسط توده های وسیع خلق شوروی و اعضا و کادرهای خوب "حزب کمونیست شوروی"، بلکه در نهایت در مواجهه با ضد انقلاب دیگری که پیروزی آن باعث دور انداختن ماسک دروغین رویزیونیستی از چهره سرمایه داری امپریالیستی شوروی و برآمد سرمایه دارانه امپریالیستی بی پرده در قلمرو شوروی سابق در وجود کشورهای مختلف و هم چنان کشورهای مختلف اروپای شرقی و جنوب شرقی گردید.

با تأسف باید گفت که مبارزات برحق براه افتاده در کشورهای اروپای شرقی علیه سلطه سوسیال امپریالیزم شوروی، به دلیل ضعف جنبش کمونیستی بین المللی، مداخلات وسیع و عمیق امپریالیست های غربی و چهره ظاهراً کمونیستی (رویزیونیستی) شوروی سوسیال امپریالیستی و رژیم های وابسته به آن در کشورهای مذکور، سمت و سوی ضد کمونیستی یافت و در نهایت به پیروزی دموکراسی نیو لیبرالی امپریالیستی و به نفع امپریالیزم امریکا و بلوک امپریالیستی تحت رهبری اش تمام شد. هم چنان با تأسف باید گفت که نه تنها کادرها و اعضای حزب و توده های وسیع خلق شوروی، در آن کشور نتوانستند انقلاب کنند، بلکه دو دهه بعد از سرنگونی انقلاب در شوروی، انقلاب چین نیز توسط رویزیونیست ها سرنگون گردید. عاقبت کار به جایی رسید که به دلیل عدم موجودیت حتی یک کشور سوسیالیستی در جهان، تضاد میان دو نظام سوسیالیستی و امپریالیستی، ولو مؤقتاً، در جهان از میان رفت. به این ترتیب در واقع تجارب تاریخی بیش از نیم قرن گذشته نشان داده است که احیاگری سرمایه دارانه در کشورهای سابقاً سوسیالیستی نسبتاً دوام دار شده و بر این مبنا می توان گفت

که آن کشورها را دیگر نمی‌توان در کوتاه‌مدت در حلقات ضعیف امپریالیزم جهانی، یا حداقل حلقات بسیار ضعیف امپریالیزم جهانی، و بیش‌تر از هر جای دیگر آماده برای انقلاب، رده بندی نمود.

پ - «صدر مائو در سال 1962 گفت: پنجاه تا صد سال آینده که از هم اکنون شروع می‌شود، دوران بزرگی خواهد بود که در آن تحولات ریشه‌یی در نظام اجتماعی در جهان رخ خواهد داد، دورانی که زمین و آسمان را به لرزه در خواهد آورد و هیچ دوران تاریخی گذشته نمی‌تواند با آن مقایسه شود.»

از آن زمان تا حال تقریباً 55 سال می‌گذرد. اما نظام اجتماعی سرمایه دارانه امپریالیستی کماکان بر جهان مسلط است. هیچ دلیلی ندارد که بگوییم در 45 سال باقیمانده نیز همین نظام بر جهان مسلط باقی خواهد ماند. اما در عین حال باید تأکید کرد که به‌طور قطع نمی‌توان پیش‌بینی کرد که در طول این سال‌ها حتماً تحولات ریشه‌یی در تمام نظام اجتماعی جهان رخ خواهد داد، آن‌هم آن‌چنان تحولات ریشه‌یی ای که تحولات ریشه‌یی هیچ دوران تاریخی گذشته نمی‌تواند با آن مقایسه شود.

البته باید تأکید کرد که در طول این مدت تحولات مثبت و منفی زیادی در جهان رخ داده است که هر یکی در حد خود باید مورد توجه و دقت قرار بگیرد. اما نظام سرمایه دارانه امپریالیستی حاکم بر جهان نه‌تنها کماکان بر جهان مسلط باقی مانده است، بلکه سلطهٔ بالفعل آن بر جهان محکم‌تر و قوی‌تر از سال 1962 است، زیرا که اکنون چین 1500 میلیونی نه یک کشور سوسیالیستی بلکه یک کشور سرمایه داری در حال تبدیل شدن به یک ابرقدرت سوسیال امپریالیستی یا امپریالیستی است. درین معنا در نظام اجتماعی چین تحولات عمیقی رخ داده است، اما به صورت منفی و معکوس و به نفع سلطهٔ نظام سرمایه دارانه امپریالیستی بر جهان.

البته در عین حال باید اذعان نمود که رشد عظیم زمینه‌های عینی انقلابات پرولتری در سطح جهان یعنی رشد روز افزون نیروهای مؤلدهٔ جمعی، در رأس رشد روز افزون نیروی کار یا رشد روز افزون کیفی و کمی طبقهٔ کارگر در جهان - علیرغم کندسازی عظیم رشد آن توسط مناسبات تولیدی مبتنی بر مالکیت خصوصی در جهان - و دوام و تشدید تضادهای بزرگ مبتنی بر این تضاد اساسی در جهان - تضاد خلقها و ملل تحت ستم با امپریالیزم، تضاد پرولتاریا و بورژوازی و تضاد قدرت‌های مختلف امپریالیستی با

هم- با عقب‌ماندگی عظیم عامل آگاه انقلاب یعنی عقب‌ماندگی جنبش کمونیستی بین المللی در یک تناقض آشکار بسر می‌برد. غلبه بر این عقب‌ماندگی عظیم عامل آگاه کمونیستی انقلاب نسبت به عوامل عینی انقلاب، بدون پیش‌برد مبارزات خستگی ناپذیر کمونیست‌ها در سراسر جهان و کشورهای مختلف جهان ممکن و میسر نیست. این وظیفه و رسالت مبارزاتی همه کمونیست‌های جهان و کشورهای مختلف جهان است که با تمام توش و توان عقب‌ماندگی‌های شان را از شرایط عینی انقلاب جبران کنند تا قادر شوند پتانسیل عظیم انقلاب در جهان و در کشورهای مختلف جهان را به نیروی عظیم بالفعل انقلاب مبدل نمایند.

در رابطه با مجموع پیش‌بینی‌ها باید گفت که: تاریخ جنبش کمونیستی بین‌المللی باربار نادرستی تعدادی از پیش‌بینی‌های رهبران انقلابی، به شمول کلاسیکران مارکسیزم-لنینیسم- مائوئیسم، را ثابت کرده است، کما این‌که پیش‌بینی‌هایی نیز عملاً متحقق شده اند. در مجموع می‌توان بر اساس وضعیت موجود جهان و یکایک کشورها به‌خاطر برنامه ریزی‌های مبارزاتی پیش‌بینی‌هایی به عمل آورد. اما طول زمان این پیش‌بینی‌ها هر قدر بیشتر گردد به‌همان میزان خصلت تقریبی به‌خود خواهد گرفت و نمی‌توان جدول زمان‌بندی دقیق و قطعی برای آن در نظر گرفت.

10 - در مورد کسب قدرت و استحکام دیکتاتوری

پرولتاریا به وسیله نیروهای مسلح:

«حزب ما از بدو تأسیس خود در سال 1921 بدین طرف از خلال مبارزه ای بس طولانی به‌خاطر کسب قدرت و استحکام دیکتاتوری پرولتاریا به‌وسیله نیروهای مسلح راه خود را پیموده است.»

این گفته نه تنها از زاویه استحکام دیکتاتوری پرولتاریا، بلکه بخشاً از زاویه کسب قدرت سیاسی توسط حزب کمونیست چین نیز حقیقت ندارد.

تاریخ حقیقی حزب کمونیست چین نشان می‌دهد که این حزب از سال 1921 تا سال 1928 که اولین منطقه پای‌گاهی جنگ خلق در کوهستان جین گان تشکیل گردید، نتوانست گامی در جهت کسب قدرت سیاسی، ولو در یک منطقه کوچک، بردارد، زیرا

که طی چند سال اول تشکیل، حزب چندان سروکاری با جنگ و در نتیجه کسب قدرت سیاسی نداشت.

بعد از آن که اعضای حزب با شرکت در "اکادمی نظامی" با نیروهای نظامی و به خصوص با لشکرکشی به شمال با جنگ سروکار پیدا کردند بازهم حزب و اعضای حزب نتوانستند به کسب قدرت سیاسی، ولو محلی و منطقه‌یی، دست بیابند. دلیلش این بود که نیروهای مذکور تحت رهبری حزب قرار نداشتند، بلکه تحت رهبری گومیندان قرار داشتند. در آن موقع طبق یک توافق سون‌یات‌سین، کمونیست‌ها می‌توانستند به‌عنوان افراد در گومیندان عضویت حاصل نمایند. در واقع در نتیجه همین توافق بود که مائوتسه‌دون و تعداد دیگری از مؤسسين و اعضای حزب کمونیست چین به گومیندان پیوسته بودند. سروکار پیدا کردن این افراد با نیروهای نظامی و جنگ در جریان شرکت در تشکیل و گرداندگی اکادمی نظامی و لشکرکشی به شمال به مفهوم سروکار پیدا کردن حزب با نیروهای نظامی و جنگ نبود. در واقع این افراد طبق اصطلاح معمول در میان چپی‌های افغانستان، در درون گومیندان "پوشش" گرفته بودند. طبعاً همین افراد پوششی در تشکیلات دولتی گومیندان در سطح محدودی، آن‌هم در موقعیت‌های پایین و متوسط، مسئولیت‌هایی برای مدت معینی در اختیار داشتند و می‌توانستند با استفاده از همان موقعیت‌های شان خدماتی برای حزب کمونیست انجام دهند. اما این اختیارات آن‌ها را نمی‌توان چیزی در حد قدرت سیاسی حزب کمونیست تلقی نمود. آن افراد در واقع مأمورین گومیندان بودند و اختیارات هرکدام شان نیز اختیارات یک مأمور گومیندان یا مأمور دولت ملی چین بود.

در واقع چیزی که در تاریخ رسمی حزب کمونیست چین به نام "جبهه متحد ملی اول" نامیده می‌شود، جبهه‌ای نبود که در اثر توافق جبهه‌ی میان گومیندان و حزب کمونیست چین حاصل شده باشد. در آن موقع اصلاً حزب کمونیست چین یک حزب کاملاً مخفی بود که نه تنها مخفیانه تشکیل گردیده بود، بلکه طی چند سال اول تأسیس خود نیز زیر زمینی باقی‌مانده بود و فعالیتش در درون گومیندان فعالیت پوششی بود.

موضوع تشکیل حزب کمونیست در چین، برای اولین بار از طریق عدم رعایت مخفی کاری و فعالیت‌های افشاگرانه خود اعضای حزب نه بلکه از طریق کانال‌های مربوط

به کمینترن افشا گردید و چیان کای چک به عنوان فرستاده ویژه دولت چین به ماسکو از آن اطلاع پیدا کرد و به دولت چین و مشخصاً به سون یاتسن اطلاع داد.

علیرغم این افشاگری و خراب شدن نسبی مناسبات کمونیست‌ها و چیان کای چک تقریباً بلافاصله پس از درگذشت سون یاتسن، تا زمان کسب موفقیت نهایی لشکر کشی به شمال، فعالیت‌های پوششی کمونیست‌ها در درون گومیندان روی هم رفته دوام نمود. اما پس از آن، وضعیت توسط چیان کای چک به کلی برهم زده شد و سرکوب کمونیست‌ها شروع گردید و در ادامه ضربات سنگینی بر آن‌ها وارد آمد.

نیروهای پارتیزانی ای که در کوهستان جین گان تشکیل گردید، نیروهای مستقل تحت رهبری حزب کمونیست چین بودند. در واقع از همین زمان به بعد است که می‌توان از کسب قدرت توسط حزب کمونیست چین به وسیله نیروهای مسلح مستقل تحت رهبری خود حزب سخن به میان آورد و نه قبل از آن. صراحتاً باید اذعان نمود که "جبهه متحد ملی اول چین" یک اسم بی مسما و تجربه اش نیز یک تجربه ناکام بود و نتوانست به عنوان یک الگوی مبارزاتی اصولی و مثبت در سایر کشورها قابل تطبیق باشد.

اصولاً تا زمان تشکیل جلسه زون یه در جریان راه پیمایی طولانی نمی‌توان از رهبری مائوتسه دون بر حزب کمونیست چین سخن به میان آورد. فقط پس از آن جلسه بود که رهبری خط مائوتسه دون بر حزب کمونیست چین تثبیت گردید و روی هم رفته تا سال 1976- سال درگذشت مائوتسه دون- دوام نمود. در بررسی مسایل مربوط به حزب کمونیست چین، این موضوع را باید دقیقاً در نظر داشت.

بنابراین ما می‌توانیم از کسب قدرت سیاسی توسط حزب کمونیست به وسیله نیروهای مسلح انقلابی صحبت نماییم و نه به وسیله نیروهای مسلح صرف. در واقع باید حزب بر تفنگ سلطه داشته باشد تا بتواند به وسیله آن به کسب قدرت سیاسی بپردازد.

در واقع باید قدرت سیاسی را با استفاده از زور کسب نمود، زیرا بدون سرنگونی قهری حاکمیت سیاسی ارتجاعی موجود ایجاد قدرت سیاسی انقلابی ممکن نیست. بنابراین انقلاب قهرآمیز اصل عمومی تمامی انقلابات است.

ولی حتی اگر همین موضوع را به صورت دقیق تر بیان نماییم باید بگوییم که سرنگونی قدرت سیاسی ارتجاعی از طریق زدن نیروهای مسلح نگهبان آن، وظیفه اختصاصی نیروهای مسلح انقلابی است، ولی تشکیل حاکمیت سیاسی انقلابی به جای حاکمیت

ارتجاعی سرنگون شده، الزاماً وظیفه اختصاصی نیروهای مسلح انقلابی نیست، بلکه وظیفه عمومی حزب، نیروهای سیاسی متحد جبهه‌ی حزب و توده‌های مردم، و البته تحت رهبری حزب، است. گرچه در شرایط ویژه ای نه تنها تشکیل حاکمیت سیاسی انقلابی بلکه حتی سروسامان دادن به تشکیلات حزبی در منطقه نیز ممکن است توسط نیروهای مسلح انقلابی پیش برده شود. منتها اجراءات عاجل در مورد تمامی این وظایف، حالت مؤقتی خواهد داشت و باید پس از مدتی روال معمول خود را در پیش بگیرد. به عبارت دیگر در حاکمیت‌های انقلابی، حکومت نظامی صرف حالت مؤقتی خواهد داشت و اصل عمومی همان حکومت انقلابی توده‌ی، به شرکت ملکی‌ها و نظامی‌ها، خواهد بود، حکومتی که نیروهای مسلح به‌عنوان بخشی از آن، تحت رهبری حزب و تحت رهبری حاکمیت انقلابی، که شکل جبهه‌ی خواهد داشت، وظایف خاص دفاعی و امنیتی خود شان را پیش خواهند برد.

موضوع «استحکام دیکتاتوری پرولتاریا» صرفاً «به وسیله نیروهای مسلح» نیز چیزی است که با واقعیت تاریخ حزب کمونیست چین و تاریخ دیکتاتوری پرولتاریا در چین منطبق نیست.

در قسمت دیگری از خود همین "گزارش به‌نهمین کنگره کشوری حزب کمونیست چین" موضوع تقویت و تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا صرفاً کار نیروهای مسلح دانسته نشده است، بلکه وظیفه صدها میلیون نفر مردم ملیت‌های سراسر کشور در جریان گسترش سه جنبش انقلابی - مبارزه طبقاتی، مبارزه تولیدی و آزمون‌های علمی - دانسته شده است که باید توسط تمام حزب و با برافراشته نگه داشتن درفش سرخ کبیر مارکسیزم - لنینیسم - مائوتسه‌دون‌اندیشه و در جریان برپایی و پیش‌برد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی رهبری گردد.

انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین یک انقلاب کلاً مسلحانه به‌خاطر سرنگونی قدرت حاکمه ضد انقلابی در کشور نبود. طبق تعریف خود همین "گزارش..":

«انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریایی... انقلاب عظیم سیاسی است که پرولتاریا تحت شرایط سوسیالیسم علییه بورژوازی و تمام طبقات استثمارگر دیگر برپا می‌سازد.»

بنابراین انقلاب فرهنگی در موجودیت سلطهٔ دیکتاتوری پرولتاریا و در موجودیت شرایط سوسیالیسم علیه موجودیت غیرمسلط بورژوازی و تمام طبقات استثمارگر دیگر برپا گردید. قدر مسلم است که از این انقلاب وسیع توده بی صدها میلیونی، نیروهای مسلح موجود در جامعهٔ سوسیالیستی چین نیز برکنار نماندند، بلکه در آن دخیل گردیدند. در مرحله ای از جریان پیش‌برد انقلاب کبیر فرهنگی، به دعوت مائوتسه‌دون، نیروهای مسلح از انقلاب فرهنگی حمایت کردند و در تشکیل کمیته‌های انقلابی به شرکت نمایندگان کادرهای انقلابی، نمایندگان ارتش آزادی‌بخش توده‌یی و نمایندگان توده‌های انقلابی بر اساس اصل پیوند سه گانهٔ انقلابی سهم گرفتند و بدین طریق نقش شان را، که یک نقش انحصاری نبود، در تحکیم و تقویت دیکتاتوری پرولتاریا ایفا نمودند.

گاردهای سرخ در جریان برپایی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین به‌عنوان بخش مهمی از یک جنبش عظیم توده‌یی به‌میان آمدند و نقش تاریخی‌شان را در برپایی و پیش‌برد انقلاب فرهنگی و از این طریق تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا ایفا کردند. در واقع از متن همین جنبش توده‌یی عظیم بود که قطعات مسلح چندین میلیونی گاردهای سرخ تشکیل گردیدند و به‌عنوان نیروهای مسلح توده‌یی نسبتاً مستقل از ارتش دائمی منظم دولتی، به‌ادامهٔ انقلاب و دیکتاتوری پرولتاریا خدمت نمودند. بنابراین برپایی جنبش وسیع توده‌یی ده‌ها میلیونی دعوت شده از جانب رهبری حزب و دولت برای برپایی و پیش‌برد انقلاب کبیر پرولتاریایی چین از لحاظ زمانی نسبت به تشکیل قطعات مسلح گاردهای سرخ مقدم بود نه مؤخر.

اصولاً نقش مثبت نیروهای مسلح در استحکام دیکتاتوری پرولتاریا یک امر مشروط است. اگر خط رهبری این نیروها خط اصولی پرولتری (مارکسیستی-لنینیستی) - مائوئیستی) باشد، نقش شان در استحکام دیکتاتوری پرولتاریا مثبت خواهد بود. ولی اگر خط رهبری این نیروها خط اصولی پرولتری (مارکسیستی-لنینیستی-مائوئیستی) نباشد، نقش شان در استحکام دیکتاتوری پرولتاریا منفی خواهد بود، یعنی نه برای استحکام دیکتاتوری پرولتاریا بلکه برای تضعیف دیکتاتوری پرولتاریا خدمت خواهند کرد. واضح است که خط رهبری نیروهای مسلح توسط خط رهبری حزب کمونیست بر سر قدرت - که می‌تواند یک حزب کمونیست حقیقی یا یک حزب کمونیست دروغین یا رویزیونیست باشد - تعیین و تثبیت خواهد شد. چنان‌چه همان ارتشی که در زمان

انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین در خدمت انقلاب مذکور و در خدمت استحکام دیکتاتوری پرولتاریا قرار گرفت، در سال 1976 علیه جناح انقلابی در حزب کمونیست چین کودتا کرد و دیکتاتوری پرولتاریا در چین را سرنگون نمود. هم‌چنان بخشی از همین ارتش بود که می‌خواست تحت رهبری لین‌پیانو علیه مائوتسه‌دون کودتا نماید. در تمامی این حالات آنچه تعیین‌کننده بود و در نهایت نقش مثبت یا منفی ارتش را شکل می‌داد، خط رهبری‌کننده ارتش یا در واقع خط رهبری‌کننده حزبی بر ارتش بود.

در هر حال تشکیل قطعات مسلح گاردهای سرخ در جریان پیش‌برد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین قبل از کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین، در عین حفظ ارتش دائمی منظم دولتی، گام مهمی در جهت تسلیح عمومی توده‌یی محسوب می‌گردید. اما متأسفانه این گام مهم بعد از کنگره سراسری نهم حزب و به‌خصوص بعد از کودتای ناکام لین‌پیانو تعقیب نشد، زیرا دامنه توده‌یی انقلاب فرهنگی در مجموع محدود گردید. اما در عوض ارتش دائمی منظم دولتی پیوسته تقویت شد. در نتیجه موقعی که ارتش دائمی منظم دولتی دست به کودتای رویزونیستی زد، قطعات مسلح چندین میلیونی گاردهای سرخ بنا به عدم قاطعیت خط فرمان‌دهی، محدود شدن دامنه حمایت توده‌یی و در جازدگی چند ساله نتوانست علیه آن ایستادگی موفقیت‌آمیز داشته باشد و عاقبت پس از یک مقاومت ناکام قسمی درهم شکست.

موضوع قابل دقت در بررسی از «گزارش به نهمین کنگره کشوری حزب کمونیست چین» این است که این گزارش تشکیل قطعات مسلح گاردهای سرخ در جریان انقلاب فرهنگی را به‌عنوان یک گام مهم در تسلیح توده‌یی مطرح نکرده و درین مورد چیزی نگفته است. این سکوت و نادیده گرفتن اهمیت تشکیل قطعات مسلح گاردهای سرخ می‌تواند بخشی از خط لین‌پیانوییستی باشد.

سند ذیل که صرفاً بخش اول اساسنامه حزب کمونیست چین (مصوب نهمین کنگره کشوری حزب کمونیست چین به تاریخ اول اپریل 1969) است و بخش آئیننامه تشکیلاتی حزب را شامل نمی‌شود، از روی نسخه فارسی کتاب "مجموعه اسناد نهمین کنگره کشوری حزب کمونیست چین" تایپ گردیده و چند بار با متن اصلی سر داده شده است تا اشتباهات تایپی آن اصلاح گردد.

کتاب مذکور و نسخه فارسی آن توسط "اداره نشریات زبان های خارجی" چین در سال 1969 نشر گردیده است.

اساسنامه حزب کمونیست چین

(مصوب نهمین کنگره کشوری حزب کمونیست

چین بتاريخ 14 اوریل 1969)

فصل اول

برنامه عمومی

حزب کمونیست چین سیاسی پرولتاریاست.

برنامه اساسی حزب کمونیست چین عبارتست از سرنگون ساختن کامل بورژوازی و تمام طبقات استثمارگر دیگر، جاگزین نمودن دیکتاتوری بورژوازی با دیکتاتوری پرولتاریا و تأمین پیروزی سوسیالیسم بر سرمایه داری. هدف نهائی حزب تحقق کمونیسم است.

حزب کمونیست چین متشکل از عناصر مترقی پرولتاریا بوده و سازمان پیشآهنگ شادابی است که پرولتاریا و توده های انقلابی را در نبرد علیه دشمنان طبقاتی رهبری مینماید.

حزب کمونیست چین مارکسیسم - لنینیسم - مائوتسه دون اندیشه را به مثابه اساس تئوریک هدایت افکار خود میداند. مائوتسه دون اندیشه مارکسیسم - لنینیسم عصری است که در آن امپریالیسم بسوی اضمحلال کامل می گراید و سوسیالیسم بسوی پیروزی جهانشمول گام بر میدارد.

رفیق مائوتسه دون طی نیم قرن اخیر در رهبری مبارزه عظیم چین بخاطر انجام انقلاب دموکراتیک نوین، در رهبری مبارزه عظیم انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم در چین و در مبارزه عظیم جنبش کمونیستی بین المللی عصر کنونی علیه امپریالیسم، رویزیونیسم معاصر و مرتجعین کشورهای مختلف، حقیقت عام مارکسیسم - لنینیسم را با یراتیک مشخص انقلاب تلفیق داده، مارکسیسم لنینیسم را دنبال کرده، از آن دفاع نموده، مارکسیسم - لنینیسم را رشد و تکامل و بمرحله کاملاً نوینی ارتقا داده است.

رفیق لین پیائو پیوسته پرچم سرخ کبیر مائوتسه دون اندیشه را برافراشته نگهداشته و به وفادارترین و استوارترین وجهی مشی انقلابی پرولتری رفیق مائوتسه دون را بمرحله اجرا گذاشته و از آن دفاع نموده و مینماید. رفیق لین پیائو هم‌رزم نزدیک و جانشین رفیق مائوتسه دون می باشد.

حزب کمونیست چین که رفیق مائوتسه دون پیشوای آن میباشد، حزبست کبیر، پرافتخار و راستین و هسته رهبری خلق چین را تشکیل میدهد. حزب در جریان مبارزه طبقاتی طولانی جهت تصرف قدرت سیاسی و استحکام آن بوسیله نیروهای مسلح آبدیده شده، طی مبارزه علیه مشی های اپورتونیستی راست و "چپ" استحکام و تکامل یافته است و با اطمینان کامل در راه انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم شجاعانه به پیش میرود.

جامعه سوسیالیستی مرحله تاریخی بس طولانی را در بر میگیرد. در این مرحله تاریخی، از ابتدا تا انتها، طبقات، تضادهای بین طبقات و مبارزه طبقاتی موجود است، مبارزه بین دو راه- راه سوسیالیسم و راه سرمایه داری، خطر احیاء سرمایه داری و همچنین تهدید فعالیتهای واژگون سازنده و تجاوز از طرف امپریالیسم و رویزیونیسم معاصر وجود دارد.

این تضادها تنها میتوانند با اتکا به تئوری مارکسیستی انقلاب مداوم و پراتیک تحت هدایت آن حل شوند. انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریائی کشورمان همانا انقلاب عظیم سیاسی است که پرولتاریا تحت شرایط سوسیالیسم علیه بورژوازی و تمام طبقات استثمارگر دیگر برپا میسازد. تمام حزب باید پرچم سرخ کبیر مارکسیسم- لنینیسم- مائوتسه دون اندیشه را برافراشته نگهداشته، صدها میلیون نفر مردم ملیتهای سراسر کشور را رهبری کند تا سه جنبش عظیم انقلابی- مبارزه طبقاتی، مبارزه تولیدی و آزمونهای علمی- را همچنان گسترش دهند، دیکتاتوری پرولتاریا را تحکیم و تقویت بخشند و طبق اصل استقلال و عدم وابستگی، اتکاء به نیروی خود، مبارزه سرسختانه، صرف مساعی تمام جهت نیل به هدف عالی، بیشتر، سریعتر، بهتر و با صرفه تر سوسیالیسم را بسازند.

حزب کمونیست چین روی انترناسیونالیسم پرولتاری ایستادگی کرده، با قطعیت با احزاب سیاسی و سازمانهای مارکسیستی- لنینیستی واقعی سراسر جهان متحد شده، با پرولتاریا، خلقها و ملل ستمدیده سراسر جهان وحدت کرده و به اتفاق آنها بخاطر سرنگون ساختن امپریالیسم بسرکردگی امریکا، رویزیونیسم معاصر که دارودسته مرتد رویزیونیسم شوروی در مرکز آن قرار دارد و مرتجعین کشورهای مختلف و در راه محو نظام بهره کشی فرد از فرد در روی کره زمین و آزادی تمام بشریت مبارزه مینماید.

اعضای حزب کمونیست چین که مصممند تمام عمر خود را وقف امر کمونیسم نمایند، باید عزم راسخ داشته باشند، از قربانی نهراسند، بر هر مشکل فایق آیند تا پیروزی بدست آورند!

سند ذیل از نسخهٔ فارسی کتاب "یک درک پایه‌ی بی از حزب کمونیست چین" نقل گردیده است. ترجمهٔ فارسی کتاب مذکور در سال 1379 توسط "اتحادیهٔ کمونیست‌های ایران" منتشر گردیده است.

اساسنامهٔ حزب کمونیست چین

(مصوبه دهمین کنگره سراسری حزب کمونیست چین در 28 اوت 1973)

فصل اول

برنامه عمومی

حزب کمونیست چین، حزب سیاسی پرولتاریا و پیشاهنگ پرولتاریاست.

حزب کمونیست چین مارکسیسم - لنینیسم - اندیشهٔ مائوتسه دون را بمثابة اساس تئوریک راهنمای اندیشهٔ خود بکار می‌بندد.

برنامهٔ پایه‌ی بی حزب کمونیست چین سرنگونی کامل بورژوازی و کلیه طبقات استثمارگر دیگر، برقراری دیکتاتوری پرولتاریا بجای دیکتاتوری بورژوازی و پیروزی سوسیالیسم بر سرمایه داری می‌باشد. هدف نهایی حزب تحقق کمونیسم است.

حزب کمونیست چین طی بیش از پنجاه سال مبارزهٔ سرسختانه در کسب پیروزی کامل در انقلاب دموکراتیک نوین، کسب پیروزی‌های عظیم در انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیستی و پیروزی‌های عظیم انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، رهبری خلق چین را بر عهده داشته است.

جامعه سوسیالیستی یک دوره تاریخی بس طولانی را در بر میگیرد. در سراسر این دوره تاریخی، طبقات و تضادهای طبقاتی و مبارزه طبقاتی وجود دارد، مبارزه بین راه سوسیالیستی و راه سرمایه داری جریان دارد، خطر احیاء سرمایه داری موجود است و خطر براندازی و تخریب و تجاوز از جانب امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم جامعه را تهدید می کند. این تضادها را تنها با اتکاء به تئوری انقلاب مداوم تحت دیکتاتوری پرولتاریا و با اتکاء به پراتیک تحت هدایت آن می توان حل نمود.

به این ترتیب انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی یک انقلاب کبیر سیاسی است که پرولتاریا در شرایط سوسیالیسم، جهت تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا و جلوگیری از احیاء سرمایه داری علیه بورژوازی و سایر طبقات استثمارگر به آن دست زده است. باید به چنین انقلاباتی در آینده بارها و بارها دست زد.

حزب باید به طبقه زحمتکش اتکاء کند، اتحاد کارگر، دهقان را تحکیم بخشد و مردم کلیه ملیتهای کشورمان را در تداوم بخشیدن به سه جنبش عظیم انقلابی، یعنی مبارزه طبقاتی، مبارزه بخاطر تولید و آزمونهای علمی رهبری کند. مردم را رهبری کند که بنا به ابتکار خود و بوسیله اتکاء بنفس، مبارزه سخت و پشتکار و صرفه جویی و بسیج عمومی، سوسیالیسم را بدست خود و مستقلانه بنا کرده و بدینوسیله صعود به قله های رفیع را طلب نموده، به نتایج عظیم تر، سریعتر و بهتر و اقتصادی تر دست یابند، و آنها را در تدارک علیه جنگ و مصائب طبیعی رهبری کرده و از انجام هر خدمتی به مردم دریغ نورزند.

حزب کمونیست چین پشتیبان انترناسیونالیسم پرولتری، مخالف شوونیسم قدرت بزرگ است، این حزب قاطعانه با احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیست اصیل در سراسر جهان متحد می شود، و بسوی پرولتاریا، خلقها و ملل ستمدیده سراسر جهان دست اتحاد دراز میکند تا مشترکاً علیه هژمونیسم دو ابر قدرت - ایالات متحده و اتحاد شوروی، برای سرنگونی امپریالیسم، رویونیسم مدرن و کل ارتجاع و الغاء نظام استثمار فرد از فرد در سراسر کره ارض بجنگ برخیزند تا از این طریق تمام بشریت رهایی یابد.

حزب کمونیست چین خود را در کوران مبارزه علیه خط های اپورتونیستی راست و "چپ" استحکام بخشیده است.

تمام رفقای حزبی باید روحیه انقلابی جرئت کردن حرکت خلاف جریان را داشته باشند. باید به این اصول پایبند باشند: مارکسیسم را بکار بندند و نه رویزیونیسم را، در جهت وحدت بکوشند و نه تفرقه، رک و صریح باشند نه توطئه چین و دسیسه گر، باید شیوه تلفیق تئوری و پراتیک را تکامل دهند، باید پیوند تنگاتنگ با توده ها را برقرار سازند و انتقاد و انتقاد از خود را بکار بندند و میلیونها جانشین برای امر انقلاب پرولتاریایی تربیت کنند تا پیشروی امر حزب در مسیر خط مارکسیستی برای همیشه تضمین شود.

آینده درخشان و راه پرپیچ و خم است. اعضای حزب کمونیست چین که جان خود را در مبارزه برای کمونیسم نثار می کنند، باید قاطع و استوار باشند، از مرگ نهراسند، بر هر مشکلی فایق آیند تا به پیروزی دست یابند!

مطالب مهم قابل ارزیابی و مقایسه در این دو سند

1 – در مورد خصلت طبقاتی پرولتری حزب کمونیست چین:

در اساسنامه تصویب شده در کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین، خصلت طبقاتی پرولتری حزب کمونیست چین قرار ذیل بیان گردیده است:

«حزب کمونیست چین حزب سیاسی پرولتاریا است.»

سپس یک پاراگراف بعد تر بازم خصلت طبقاتی پرولتری حزب کمونیست چین از یک جنبه دیگر بیان گردیده است:

«حزب کمونیست چین متشکل از عناصر مترقی پرولتاریا بوده و سازمان پیشآهنگ شادابی است که پرولتاریا و توده های انقلابی را در نبرد علیه دشمنان طبقاتی رهبری می نماید.»

اما در اساسنامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب، خصلت طبقاتی پرولتری حزب کمونیست چین قرار ذیل بیان شده است:

«حزب کمونیست چین، حزب سیاسی پرولتاریا و پیشآهنگ پرولتاریاست.»

در اساسنامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب کمونیست چین به خصلت طبقاتی پرولتری حزب در حد حزب سیاسی پرولتاریا و پیش آهنگ پرولتاریا اولویت داده شده و به عنوان اولین موضوع در متن اساسنامه بیان گردیده است. اما در اساسنامه تصویب شده در کنگره سراسری نهم حزب صرفاً به حزب سیاسی پرولتاریا بودن اولویت داده شده است و موضوع پیش آهنگ بودن حزب به عنوان موضوع سوم در اساسنامه مطرح گردیده است؛ اما یک جا با دو موضوع دیگر: یکی متشکل از عناصر

مترقی پرولتاریا و دیگری رهبری کننده پرولتاریا و توده های انقلابی در نبرد علیه دشمنان طبقاتی.

ازین میان موضوع متشکل بودن حزب از عناصر مترقی پرولتاریا، در اساسنامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب اصلاً وجود ندارد. هم چنان موضوع رهبریت حزب بر پرولتاریا و توده های انقلابی در نبرد علیه دشمنان طبقاتی به گونه دیگری و صرفاً در حد این که «حزب باید ... [کارگران، دهقانان] و مردم کلیه ملیت های کشور مان را در تداوم بخشیدن به سه جنبش عظیم انقلابی یعنی مبارزه طبقاتی، مبارزه تولیدی و آزمون های علمی رهبری کند.» که آن هم در قسمت های بعدی اساسنامه، بیان شده است و نه به عنوان موضوعی مربوط به اولویت های خصلت طبقاتی پرولتری حزب.

درین جا به نظر می رسد که تأکید اساسنامه تصویب شده در کنگره سراسری نهم حزب روی متشکل بودن حزب از عناصر مترقی پرولتاریا، در اساسنامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب اصلاً وجود ندارد، ولی تأکید اساسنامه تصویب شده در کنگره سراسری نهم حزب روی رهبریت حزب بر پرولتاریا و توده های انقلابی در نبرد علیه دشمنان طبقاتی، در اساسنامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب به صورت کمرنگ وجود دارد. این کمبود می تواند انعکاس دهنده ضعیف شدن تپش های عینی و ذهنی انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریایی، تأثیرات سوء کودتای ناکام چند سال قبل لین پیائو و موقعیت یافتن های روزیونیست های سه جهانی در حزب و دولت در زمان تدویر کنگره سراسری دهم حزب باشد.

در واقع بهترین فرمول بندی برای بیان خصلت طبقاتی پرولتری حزب کمونیست چین، می توانست همان فرمول بندی اساسنامه تصویب شده در کنگره سراسری نهم حزب به صورت اولویت دادن به آن در هر چهار جزء برشمرده در اساسنامه مذکور به ترتیب ذیل باشد:

حزب کمونیست چین حزب سیاسی پرولتاریا، پیشاهنگ پرولتاریا، متشکل از عناصر مترقی پرولتاریا و رهبری کننده پرولتاریا و توده های انقلابی در نبرد علیه دشمنان طبقاتی است.

2- در مورد مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون:

در اساسنامه تصویب شده در کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین، بعد از بیان خصلت طبقاتی پرولتری حزب و پس از بیان برنامه اساسی حزب، در مورد مارکسیزم-لنینیزم- اندیشه مائوتسه دون گفته شده است:

«حزب کمونیست چین مارکسیزم- لنینیزم- مائوتسه دون اندیشه را به مثابه اساس تیوریک هدایت افکار خود می داند. مائوتسه دون اندیشه، مارکسیزم- لنینیزم عصری است که در آن امپریالیزم به سوی اضمحلال کامل می گراید و سوسیالیزم به سوی پیروزی جهان شمول گام بر می دارد.»

در اساسنامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب کمونیست چین، پس از بیان خصلت طبقاتی پرولتری حزب، درین مورد گفته شده است:

«حزب کمونیست چین مارکسیزم- لنینیزم- اندیشه مائوتسه دون را به مثابه اساس تیوریک رهنمای اندیشه خود به کار می بندد.»

«مارکسیزم- لنینیزم- مائوتسه دون اندیشه را به مثابه اساس تیوریک هدایت افکار حزب دانستن» با «مارکسیزم- لنینیزم- اندیشه مائوتسه دون را به مثابه اساس تیوریک رهنمای اندیشه خود به کار بستن» از هم چه فرق دارد؟

درین جا «مائوتسه دون اندیشه» و «اندیشه مائوتسه دون» را دارای عین مفهوم به حساب می آوریم. هم چنان کلمات «هدایت» و «رهنما» را نیز دارای عین مفهوم به حساب می آوریم. برعلاوه کلمات «افکار» و «اندیشه» را نیز دارای یک مفهوم به حساب می آوریم. با وجود این، چون عبارات «می داند» و «به کار می بندد» دارای عین مفهوم نیستند، در نهایت درک دو اساسنامه از مارکسیزم- لنینیزم- اندیشه مائوتسه دون نمی توانند دارای عین مفهوم باشند. "دانستن" یک مفهوم تیوریکی است و "به کار بستن" یک مفهوم پراتیکی. اما "به کار بستن مارکسیزم- لنینیزم- اندیشه مائوتسه دون به مثابه راهنمای اندیشه" می تواند به نحوی، و نه کاملاً

روشن، هردو جنبهٔ راه‌نمایی تیوریکی و پراتیکی را برساند، در حالی که "دانستن مارکسیزم- لنینیزم- اندیشهٔ مائوتسه دون به مثابهٔ هدایت‌کنندهٔ افکار حزب" می‌تواند صرفاً تیوریکی تلقی گردد.

نمی‌توان به روشنی بیان داشت که این محدودیت به چه دلیل در اساس‌نامهٔ تصویب شده در کنگرهٔ سراسری نهم حزب کمونیست چین راه یافته است؟ در هر حال در تلقی "لنینیستی از "تیوری انقلابی" همیشه گفته شده است که: «تیوری انقلابی راهنمای عمل انقلابی است.» می‌توان مشاجره نمود که این گونه تلقی پراتیکی صرف از مارکسیزم- لنینیزم- اندیشهٔ مائوتسه دون (امروز مائوئیسم) نیز می‌تواند یک‌جانبه‌گری پراتیکی تلقی گردد.

در اساس‌نامهٔ حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در بیان خصلت طبقاتی پرولتری حزب، تحت عنوان "ایدیولوژی رهنمای حزب" گفته شده است:

«حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان مارکسیزم — لنینیزم — مائوئیسم را به مثابهٔ ایدیولوژی رهنمای اندیشه و عمل خود پذیرفته و به کار می‌بندد.

به این ترتیب در اساس‌نامهٔ حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیسم "ایدیولوژی رهنمای حزب" گفته شده است و نه "اساس تیوریک رهنمای حزب". برعلاوه مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیسم "راهنمای اندیشه و عمل" دانسته شده و نه صرفاً "راهنمای اندیشه" و یا صرفاً راهنمای عمل. هم‌چنان در اساس‌نامهٔ حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، صرفاً پذیرش مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیسم یا صرفاً به‌کار بستن مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیسم مطرح نیست، بلکه هم پذیرش و هم به کار بستن آن مطرح می‌باشد.

"ایدیولوژی" و "تیوری‌ها" چه نسبتی با هم دارند؟ تیوری‌ها بیان نظری ایدیولوژی در عرصه‌های فلسفی، اقتصاد سیاسی و سیاست است و بیان عملی ایدیولوژی را دربرنمی‌گیرد. بیان عملی ایدیولوژی مجموع فعالیت‌های عملی منطبق با تیوری‌های اساسی در عرصه‌های فلسفی، اقتصاد سیاسی و سیاست است. فقط تیوری‌ها و در

انطباق با آن‌ها فعالیت‌های عملی با هم می‌توانند انعکاس دهنده یقین و باور محکم به ایدئولوژی باشد و نه تیوری‌ها و یا صرفاً فعالیت‌های عملی.

تیوری "عصر اضمحلال کامل امپریالیزم و پیروزی جهانشمول سوسیالیزم" که در کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین، هم در گزارش سیاسی به کنگره سراسری نهم حزب و هم در اساس‌نامه تصویب شده در کنگره مذکور، طرح و تصویب گردید، در کنگره سراسری دهم حزب پس گرفته شد. در واقع در کنگره سراسری دهم حزب کمونیست چین، عصر کماکان عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری دانسته شد و تیوری لین پیاثوئیستی "عصر زوال امپریالیزم" رد گردید. اما متأسفانه کنگره سراسری دهم حزب کمونیست چین نیز قادر نگردید خود را از قید و بند پیوند قطعی میان عصر جدید و تکامل ایدئولوژی به مرحله جدید کاملاً برهاند.

در نتیجه، کنگره سراسری دهم حزب کمونیست چین در عین‌حالی که تیوری "عصر زوال امپریالیزم" را رد کرد و عصر را کماکان "عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری" دانست، اما اساس‌نامه تصویب شده در این کنگره موضوع نقش اهمیت بین‌المللی "اندیشه مائوتسه‌دون" در تکامل مارکسیزم - لنینیسم به مرحله جدید را کلاً مسکوت گذاشت. روی این موضوع، در مبحث شماره چهارم همین بخش از نوشته، به صورت مشخص مکتب خواهیم کرد.

3 - در مورد برنامه اساسی حزب:

در اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری نهم حزب، در مورد برنامه اساسی حزب کمونیست چین، پس از بیان این مطلب که حزب کمونیست چین حزب سیاسی پرولتاریا است، گفته شده است:

«برنامه اساسی حزب کمونیست چین عبارتست از سرنگون ساختن کامل بورژوازی و تمام طبقات استثمارگر دیگر، جاگزین نمودن دیکتاتوری بورژوازی با دیکتاتوری پرولتاریا و تأمین پیروزی سوسیالیزم بر سرمایه داری. هدف نهایی حزب تحقق کمونیزم است.»

در اساس‌نامه تصویب شده در کنگره دهم حزب، پس از بیان خصلت طبقاتی پرولتری حزب و پس از بیان اساس تیوریک راه‌نمای اندیشه حزب، درین مورد گفته شده است:

«برنامه پایه یی حزب کمونیست چین سرنگونی کامل بورژوازی و کلیه طبقات استثمارگر دیگر، برقراری دیکتاتوری پرولتاریا بجای دیکتاتوری بورژوازی و پیروزی سوسیالیسم بر سرمایه داری می باشد. هدف نهایی حزب تحقق کمونیسم است.»

درین‌جا در هر دو اساس‌نامه یک مطلب واحد بیان شده است. حتی کلمات به‌کاربرده شده در هر دو اساس‌نامه اکثراً عین کلمات هستند. فقط بعضی از کلمات از لحاظ لفظی، کم و بیش از هم فرق دارند. از جانب دیگر، از لحاظ این‌که انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی و تیوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا در هر دو اساس‌نامه جزء اولویت‌های برنامه اساسی حزب نیستند، نیز هر دو اساس‌نامه وجه مشترک دارند. این کم‌بودی بود که حزب کمونیست چین تا زمان کودتای رویزیونیستی، غضب رهبری حزب کمونیست و دولت سوسیالیستی و سرنگونی سوسیالیسم توسط رویزیونیست‌های چینی با خود حمل کرد.

4- در مورد نقش مائوتسه‌دون در تکامل مارکسیزم - لنینیسم به

مرحله نوین:

در اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری نهم حزب، در مورد نقش مائوتسه‌دون گفته شده است:

«رفیق مائوتسه‌دون طی نیم قرن اخیر در رهبری مبارزه عظیم چین بخاطر انجام انقلاب دموکراتیک نوین، در رهبری مبارزه عظیم انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم در چین و در مبارزه جنبش عظیم کمونیستی بین‌المللی عصر کنونی علیه امپریالیسم، رویزیونیسم معاصر و مرتجعین کشورهای مختلف، حقیقت عام مارکسیزم - لنینیسم را با پراتیک مشخص انقلاب تلفیق داده، مارکسیزم - لنینیسم را دنبال کرده، از آن دفاع نموده، مارکسیزم - لنینیسم را رشد و تکامل و به مرحله کاملاً نوینی ارتقا داده است.»

در اساس‌نامه تصویب شده در کنگره دهم حزب، در مورد نقش مائوتسه‌دون در تکامل مارکسیزم- لنینیزم به مرحله جدید چیزی گفته نشده است. اما در عوض آن گفته شده است:

«حزب کمونیست چین طی بیش از پنجاه سال مبارزه سرسختانه در کسب پیروزی کامل در انقلاب دموکراتیک نوین، کسب پیروزی های عظیم در انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیستی و پیروزی های عظیم انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، رهبری خلق چین را بر عهده داشته است.»

چنانچه دیده می‌شود در اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری نهم حزب، بر نقش تاریخی کشوری و بین‌المللی مائوتسه‌دون در تکامل مارکسیزم- لنینیزم به مرحله نوین اذعان گردیده است. اما در اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب، علیرغم این‌که روی پیروزی های عظیم انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی تأکید صورت گرفت است، نقش مائوتسه‌دون در تکامل بین‌المللی مارکسیزم- لنینیزم به مرحله نوین اصلاً مطرح نگردیده و کلاً مسکوت گذاشته شده است. گو اینکه مائوتسه‌دون در تکامل بین‌المللی مارکسیزم- لنینیزم به مرحله نوین نقش نداشته است و اصلاً مرحله سوم در تکامل مارکسیزم وجود نداشته است و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین نیز یک موضوع صرفاً مربوط به چین و انقلاب چین و دارای اهمیت صرفاً کشوری می‌باشد و از اهمیت بین‌المللی عظیم برخوردار نمی‌باشد.

در هر حال اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین، تکامل مارکسیزم- لنینیزم توسط مائوتسه‌دون را کاملاً مسکوت گذاشته و در این بخش مطرح نموده است. اما از آنجایی که حتی همین اساس‌نامه به اهمیت عظیم انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین و تیوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا در تکامل مارکسیزم- لنینیزم به مرحله نوین توجه کافی نکرده است، روی تکامل مارکسیزم- لنینیزم به مرحله نوین توسط مائوتسه‌دون استوار و پی‌گیر نیست و روی هم‌رفته "اندیشه مائوتسه‌دون" را در حد چیزی پایین تر از مارکسیزم- لنینیزم مطرح می‌نماید.

این کمبود اساسنامه تصویب شده در کنگره سراسری نهم حزب، در اساسنامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب نه تنها رفع نگردیده است، بلکه علیرغم اذعان برین امر که: «حزب کمونیست چین مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه دون را به مثابه اساس تیوریک رهنمای اندیشه خود به کار می بندد.»، احتمالاً به دلیل نقش کم و بیش منفی رویزیونیست‌های منتظر فرصت در کنگره سراسری دهم حزب، بیشتر از پیش عمق و گستردگی حاصل نموده و به نفی عمومی نقش مائوتسه دون در تکامل مارکسیزم-لنینیسم به مرحله نوین انجامیده است.

در واقع حذف تیوری لین پیاثوئیستی عصر زوال امپریالیزم از اساسنامه حزب کمونیست چین در کنگره سراسری دهم حزب، در عین حال حذف تکامل بین‌المللی مارکسیزم-لنینیسم به مرحله نوین را با خود همراه داشته و گویا در اساسنامه مذکور یکبار دیگر روی دوام تیوری عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری صحنه گذاشته شده است.

همان طوری که در مباحث قبلی این نوشته گفتیم تیوری عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری توسط استالین مطرح گردیده و منظور از آن نقش پیش‌رونده تکاملی لنینیسم در تکامل مارکسیزم به مرحله نوین بوده است و نه مسدود کردن راه تکامل آن در آینده. در واقع استالین هیچ‌گاه علامت تساوی میان لنینیسم و درک کامل، همه جانبه و بدون هیچ نقص و عیب از تمامی مسایل مربوط به عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری نکشیده است. کسانی که با تکیه بر تیوری عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری منکر تکامل مارکسیزم-لنینیسم به مرحله جدید مارکسیزم-لنینیسم-مائوئیسم توسط مائوتسه دون می‌شوند در واقع علامت تساوی فوق‌الذکر را رسم می‌کنند. این گونه بینش مبتنی بر ماتریالیزم دیالکتیک و ماتریالیزم تاریخی نمی‌باشد.

واقعیت‌های تاریخی در جنبش کمونیستی بین‌المللی نشان می‌دهد که مارکس و انگلس هم نتوانستند به تمامی مسایل مربوط به عصر سرمایه داری رقابت آزاد به صورت درست و قوف حاصل نمایند و هیچ کمبود و اشتباهی نداشته باشند. کمبودات و اشتباهات آن‌ها در برگیرنده کمبودات و اشتباهات اجتناب پذیر و اجتناب ناپذیر بود.

همین طور کمبودات و اشتباهات لنین و ناتوانی او در درک درست تمامی مسایل مربوط به عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری. مائوتسه‌دون نیز کمبودات و اشتباهات اجتناب پذیر و اجتناب ناپذیر خود را داشته است. به عبارت واضح تر و دقیق تر، کل جنبش کمونیستی بین‌المللی در این کمبودات و اشتباهات اجتناب پذیر و اجتناب ناپذیر دخیل و شریک بوده است. مثلاً به صورت مشخص درک سه قانونهٔ مارکس، انگلس و لنین از دیالکتیک ماتریالیستی و درک چهار قانونهٔ استالین از آن، ربط مستقیمی به عصر سرمایه داری رقابت آزاد و یا عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری نداشته است و کمبودات و اشتباهاتی بوده است که در همان زمانش نیز می‌توانسته اند رفع گردند که متأسفانه رفع نشدند و ده‌ها سال در سطح کل جنبش کمونیستی بین‌المللی باقی ماندند.

بنابراین تکامل مارکسیزم - لنینیزم به مارکسیزم - لنینیزم - اندیشهٔ مائوتسه‌دون (امروز مائوئیزم) مستلزم این نبوده است که عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری خاتمه یابد و عصر دیگری، مثلاً عصر زوال امپریالیزم، فرا رسد. اصولاً امپریالیزم خود، از دید استراتژیک، سرمایه داری محتضر است و عصری به نام عصر زوال سرمایه داری محتضر نمی‌تواند وجود داشته باشد. در واقع مائوئیزم عمدتاً محصول تکامل ناشی از درک عالی‌تر از انقلاب پرولتری و دیکتاتوری پرولتاریا (تیوری ادامهٔ انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا) بوده است. به همین دلیل امروز فقط کسی مارکسیست است که نه تنها مبارزهٔ طبقاتی و تکامل مبارزهٔ طبقاتی به دیکتاتوری پرولتاریا بلکه ادامهٔ انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا تا رسیدن به کمونیزم را نیز قبول داشته باشد.

5- در مورد نقش لین‌پیاو در حزب کمونیست چین:

در اساس‌نامهٔ تصویب شده در کنگرهٔ سراسری نهم حزب کمونیست چین، در مورد نقش لین‌پیاو در حزب کمونیست چین گفته شده است:

« رفیق لین‌پیاو پیوسته درفش سرخ کبیر مائوتسه‌دون اندیشه را برافراشته نگهداشته و به وفادارترین و استوارترین وجهی مشی انقلابی پرولتری رفیق مائوتسه‌دون

.....
را به مرحله اجرا گذاشته و از آن دفاع نموده و می‌نماید. رفیق لین پیاثو هم‌رزم نزدیک و
جانشین رفیق مائوتسه‌دون می‌باشد.»

در اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب، در مورد نقش لین پیاثو در
حزب کمونیست چین مستقیماً چیزی گفته نشده است. اما چنین به نظر می‌رسد که در
جای دیگری از اساس‌نامه که گفته می‌شود:

«تمامی رفقای حزبی باید رک و صریح باشند، نه توطئه چین و دسیسه گر...»

به نحوی اشاره به کودتای ناکام لین پیاثو علیه مائوتسه‌دون داشته باشد. لین پیاثو
گرایش افراطی در بیان و تبلیغ کیش شخصیت مائوتسه‌دون داشت. اما سرانجام دیده
شد که این گرایش افراطی او توطئه‌گرانه و مبتنی بر دسیسه بازی بوده است.

تعیین لین پیاثو به عنوان جانشین مائوتسه‌دون در کنگره سراسری نهم حزب کمونیست
چین و اساس‌نامه‌ی ساختن این موضوع، یکی از اشتباهات فاحش کنگره مذکور بود.
این اشتباه در پیوند با اشتباه فاحش تیوریک کنگره در مورد تعیین "عصر زوال
امپریالیزم و گسترش سوسیالیزم" (عصر زوال امپریالیزم) به عنوان عصر مربوط به
اندیشه مائوتسه‌دون قرار داشت. در واقع تیوری "عصر زوال امپریالیزم و گسترش
سوسیالیزم"، که در کنگره سراسری دهم حزب کمونیست چین از اساس‌نامه حزب
حذف گردید، یک تیوری لین پیاثوئیستی بود.

برخلاف فرمول‌بندی مطرح شده در اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری نهم
حزب کمونیست چین، نه لین پیاثو «... پیوسته درفش سرخ کبیر مائوتسه‌دون اندیشه را
برافراشته نگهداشته» بود و نه «به وفادارترین و استوارترین وجهی مشی انقلابی
پرولتری رفیق مائوتسه‌دون را به مرحله اجرا گذاشته و از آن دفاع نموده» بود و نه
«هم‌رزم نزدیک» مائوتسه‌دون بود و باقی ماند.

خط لین پیاثو و دنباله روانش در جریان برپایی و پیش‌برد انقلاب کبیر فرهنگی
پرولتاریایی چین به تدریج از خط مائوتسه‌دون و مائوتسه‌دون‌اندیشه‌های استوار متمایز

گردید و سرانجام از طریق کودتای ناکام، لین پیائو به صورت انتاگونیستی علیه شخص مائوتسه دون و خط استوار مائوتسه دون اندیشه ایستاد.

انتشار کتاب "نقل قول‌هایی از آثار مائوتسه دون"، که آموزش بر مبنای گفته‌های مائوتسه دون به صورت میکانیکی را ترویج می‌نمود و به "کتاب سرخ" معروف گردید، در اصل کار لین پیائو و جناح تحت رهبری اش بود.

لین پیائو با ریاکاری به کیش شخصیت مائوتسه دون دامن می‌زد تا در سایه آن موقعیت خودش را در حزب مستحکم نماید. او این کار را نه تنها در جریان برپایی و پیش‌برد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی در ایام قبل از تدویر کنگره سراسری نهم حزب پیش برده بود، بلکه در خود کنگره و مشخصاً در جریان قرائت گزارش سیاسی به کنگره نیز به آن تظاهر می‌نمود. به کاربرد اصطلاح "پیشوا" و حتی "پیشوای کبیر" برای مائوتسه دون در جریان کار کنگره سراسری نهم حزب مبتنی بر خط لین پیائوئیستی است. هر خواننده ای که به "مجموعه اسناد نهمین کنگره کشوری حزب کمونیست چین" نظر بیندازد، نه تنها در عبارات این مجموعه، بلکه در تصاویر به نشر رسیده در این مجموعه نیز، خط لین پیائوئیستی زنده مذکور را به روشنی مشاهده می‌نماید.

خط لین پیائوئیستی در جریان برپایی و پیش‌برد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی با نمایشات "چپروانه"، که از لحاظ مضمون خود راست روانه بود، از خط تحت رهبری مائوتسه دون متمایز می‌گردید. مثلاً آتش‌زدن خانه‌های شخصی نسبتاً لوکس، اجرای مجازات فزیکه شدید در مورد افراد خطاکار، تمایل شدید به استفاده افراطی از نیروی مسلح علیه افراد خطاکار، عدم توجه یا توجه اندک به اصلاح افراد خطاکار و غیره.

پس از آن که لین پیائو در کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین به حیث جانشین مائوتسه دون تعیین گردید و این موقعیتش اساسنامه یی گردید، جریان اوضاع بین المللی و کشوری چین و مبارزات خطی درونی حزب کمونیست چین در ایام بعد از کنگره مذکور به نحوی پیش رفت که فاصله میان خط لین پیائوئیستی و خط مائوتسه دون اندیشه نه تنها کم‌تر و کم‌تر نگردید بلکه به نحو روزافزونی افزایش یافت. لین پیائو سرانجام در موضع‌گیری علیه سوسیال امپریالیزم شوروی تزلزل راست روانه از

خود نشان داد و در واقع می‌خواست که گویا در ضدیت با امپریالیزم غرب به رهبری امپریالیست‌های امریکایی به سوسیال امپریالیست‌های شوروی نزدیک گردد. پس از ناکام شدن کودتای لین‌پیائو علیه مائوتسه دون، مطبوعات چین اعلام کردند که لین‌پیائو در مسیر فرار به طرف "شوروی" در فضای مغولستان دچار سانحه‌ی هوایی شده و کشته شده است.

درین‌جا موضوع صرفاً بر سر این نیست که انتخاب لین‌پیائو به عنوان جانشین مائوتسه‌دون نادرست بوده است. اصولاً به موضوع رهبری نباید به عنوان یک موضوع فردی و شخصی نگریسته شود. البته این درست است که مسئولیت در تمامی سطوح رهبری حزب فردی است، اما رهبری جمعی است و باید با قاطعیت به عنوان یک موضوع جمعی نگریسته و حفظ شود. فقط در چنین صورتی است که کلکتیو رهبری حزب می‌تواند شکل بگیرد و از استبداد فردی جلوگیری شود. اگر هم مسئولیت فردی باشد و هم به رهبری به عنوان یک موضوع فردی نگریسته شود، اجباراً خواسته یا ناخواسته کیش شخصیت در این سطح یا در آن سطح به میان می‌آید و به همان میزان سانترالیزم دموکراتیک خدشه دار می‌شود.

بدین‌سان موضوع جانشینان انقلابی نیز نمی‌تواند یک موضوع فردی و شخصی باشد، بلکه یک موضوع جمعی است. اصولاً نگرش کنگره‌ سراسری نهم حزب کمونیست چین مبنی بر خلاصه کردن امر جانشینان انقلابی صرفاً در وجود یک فرد (لین‌پیائو) نادرست و غیر اصولی بود و نمی‌توانست در خدمت به‌ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا قرار بگیرد.

در مقایسه با برخورد کنگره‌ سراسری نهم حزب کمونیست چین با موضوع جانشینی، برخورد کنگره‌ سراسری دهم حزب، که یکی از مباحث بعدی همین بخش از نوشته است، نسبتاً اصولی‌تر و به‌تر است و در جایش مورد توجه قرار خواهد گرفت.

6 – بازهم در مورد حزب کمونیست چین و نقش مائوتسه دون در

آن و مسائل اصولی مهم دیگر مربوط به آن:

در اساسنامه تصویب شده در کنگره سراسری نهم حزب، در مورد حزب کمونیست چین و نقش مائوتسه دون در آن و مسایل اصولی مهم دیگر در آن گفته شده است:

«حزب کمونیست چین که رفیق مائوتسه دون پیشوای آن می باشد، حزبیست کبیر، پر افتخار و راستین و هسته رهبری خلق چین را تشکیل می دهد. حزب در جریان مبارزه طبقاتی طولانی جهت تصرف قدرت سیاسی و استحکام آن به وسیله نیروهای مسلح آبدیده شده، طی مبارزه علیه مشی های اپورتونیستی راست و "چپ" استحکام و تکامل یافته است و با اطمینان کامل در راه انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیزم شجاعانه به پیش می رود ... تمام حزب باید درفش سرخ کبیر مارکسیزم-لنینیسم-مائوتسه دون اندیشه را برافراشته نگه داشته، صدها میلیون نفر مردم ملیتهای سراسر کشور را رهبری کند تا سه جنبش عظیم انقلابی- مبارزه طبقاتی، مبارزه تولیدی و آزمون های علمی، را همچنان گسترش دهند، دیکتاتوری پرولتاریا را تحکیم و تقویت بخشند...»

در اساسنامه تصویب شده در کنگره دهم حزب، درین مورد گفته شده است:

«حزب باید به طبقه زحمتکش اتکاء کند، اتحاد کارگر دهقان را تحکیم بخشد و مردم کلیه ملیت های کشور مان را در تداوم بخشیدن به سه جنبش عظیم انقلابی، یعنی مبارزه طبقاتی، مبارزه تولیدی و آزمون های علمی رهبری کند. مردم... را در تدارک علیه جنگ و مصائب طبیعی رهبری کرده و از انجام هر خدمتی به مردم دریغ نوزند... حزب کمونیست چین خود را در کوران مبارزه علیه خط های اپورتونیستی راست و "چپ" استحکام بخشیده است. تمام رفقای حزبی باید روحیه انقلابی حرکت کردن خلاف جریان را داشته باشند. باید به اصول پایبند باشند: مارکسیزم را به کار بندند و نه رویونیزم را، در جهت وحدت بکوشند و نه تفرقه، رک و صریح باشند نه

توطئه چین و دسیسه گر، باید شیوه تلفیق تیوری و پراتیک را تکامل دهند، باید پیوند تنگاتنگ با توده ها برقرار سازند و انتقاد و انتقاد از خود را به کار بندند و میلیون ها جانشین برای امر انقلاب پرولتاریایی تربیت کنند تا پیشروی امر حزب در مسیر خط مارکسیستی برای همیشه تضمین شود... آینده درخشان و راه پر پیچ و خم است.»

درین مبحث مسایل مختلف زیادی که در عین حال مرتبط باهم نیز هست مطرح است و لازم است مختصراً مهم ترین هایش را مورد توجه قرار دهیم.

الف - در مورد موقعیت پیشوایی مائوتسه دون در حزب کمونیست چین و در مورد ضرورت برافراشته نگه داشتن درفش مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون توسط حزب:

در اساس نامه تصوب شده در کنگره سراسری نهم حزب، مائوتسه دون پیشوای حزب است و هم چنان برافراشته نگه داشتن درفش سرخ کبیر "مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون" توسط تمام حزب یک ضرورت است.

اما اساس نامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب، موقعیت پیشوایی مائوتسه دون در حزب کمونیست چین را به عنوان یک موضوع اساس نامه بی قبول ندارد. در مجموع باید گفت که کنگره سراسری دهم حزب کمونیست چین نسبت به کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین، در مورد عدم پذیرش اساس نامه بی موقعیت پیشوایی مائوتسه دون و عدم پذیرش گرایش لین پیائوئیستی "کیش شخصیت" گامی به جلو بوده است.

در عین حال باید افزود که موضع گیری علیه گرایش لین پیائوئیستی "کیش شخصیت" توسط رویونیست های درون حزب کمونیست چین به عنوان حربه ای به خاطر کم رنگ ساختن نقش مائوتسه دون و نقش "اندیشه مائوتسه دون" در حزب کمونیست چین و در سطح بین المللی به شدت مورد استفاده بوده است. این نقطه ضعف حتی تا هم اکنون

توسط رویزیونیست های حاکم چینی و دنباله‌روان بین‌المللی و وطنی آن‌ها مورد استفاده قرار دارد.

گرایش لین‌بیائوئیستی "کیش شخصیت" در حزب کمونیست چین و مشخصاً انتخاب شدن لین‌پیاو به عنوان جانشین مائوتسه‌دون در کنگره سراسری نهم حزب و اساس‌نامه‌ی شدن این موضوع، حملات کین‌توزانه رویزیونیست‌های حزب دموکراتیک خلق افغانستان علیه سازمان جوانان مترقی و جریان شعله‌جاوید را شدت و رونق بخشید. آن‌ها مائوتسه‌دون را "امپراتور چین" و لین‌پیاو را "ولیعهد امپراتور چین" می‌نامیدند و بدین طریق جنبش ما و منسوبین جنبش ما را توهین می‌کردند.

از طرف دیگر همان طوری که قبلاً هم گفتیم اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب کمونیست چین با وجودی که به‌کار بستن "مارکسیزم-لنینیسم-اندیشه‌مائوتسه‌دون" را به عنوان اساس تیوریک راه‌نمای تفکر خود قبول دارد، اما درین جا روی ضرورت برافراشته نگه داشتن درفش سرخ کبیر "م-ل-ا-ت" توسط تمام حزب تأکید نکرده است. می‌توان این عدم تأکید را سطح معینی از کم‌رنگ ساختن "اندیشه‌مائوتسه‌دون" در حزب تلقی نمود.

خط فاصل روشن میان گرایش لین‌بیائوئیستی "کیش شخصیت" و پذیرش "اندیشه‌مائوتسه‌دون" (امروز مائوئیزم) به عنوان سومین مرحله تکامل ایدئولوژی علمی پرولتاریایی را باید همیشه مدنظر قرار داد. در واقع همان طوری که پذیرش "مارکسیزم" به مفهوم پذیرش کیش شخصیت مارکس و پذیرش "لنینیسم" به مفهوم پذیرش کیش شخصیت "لنین" نیست، پذیرش "اندیشه‌مائوتسه‌دون" و امروز پذیرش "مائوئیزم" نیز نمی‌تواند به مفهوم پذیرش کیش شخصیت "مائوتسه‌دون" باشد.

به عبارت دیگر پذیرش "مارکسیزم" به مفهوم پذیرش "خطاناپذیری" مارکس، پذیرش "لنینیسم" به مفهوم "خطاناپذیری" لنین و پذیرش "مائوئیزم" (دیروز اندیشه‌مائوتسه‌دون) به مفهوم "خطاناپذیری" مائو نیست.

ب- در مورد تصرف قدرت سیاسی و استحکام و تقویت آن به وسیله نیروهای مسلح:

این موضوع در "گزارش به نهمین کنگره کشوری حزب کمونیست چین" نیز مطرح گردیده بود و درین جا لازم نیست در مورد آن زیاد صحبت نمایم. درین جا فقط روی موضوع شعار "جنگ خلق تا کمونیزم" که اخیراً از جانب حزب کمونیست پیرو و مشخصاً از جانب رهبر بنیان‌گذار اسیر آن حزب (گونزالو) مطرح گردیده و سپس توسط بعضی از گروه‌های مائوئیست کشورهای دیگر نیز پذیرفته شده است، کمی مکث می‌کنیم.

جنگ خلق استراتژی مبارزاتی حزب مائوئیست برای سرنگونی قدرت سیاسی ارتجاعی و کسب قدرت سیاسی انقلابی است و نه استراتژی مبارزاتی آن در طول تمامی دوران‌های مبارزاتی برای پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین، گذار به سوسیالیزم و ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا در شرایط سوسیالیزم از طریق انقلابات فرهنگی پرولتاریایی متعدد و کمک به گسترش و تعمیق مبارزات انقلابی پرولتری در سطح بین‌المللی تا رسیدن به کمونیزم.

بنابراین پیش‌برد انقلابات فرهنگی متعدد پرولتاریایی در جامعه سوسیالیستی وسیله عمده برای استحکام و تقویت دیکتاتوری پرولتاریا محسوب می‌گردد. استفاده از نیروهای مسلح درین انقلابات نمی‌تواند یک موضوع مطلقاً ممنوع باشد. مائوتسه‌دون خود زمانی در جریان پیش‌رفت انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی در چین فراخوان داد که نیروهای مسلح باید از انقلاب دفاع نمایند و سپس نمایندگان نیروهای مسلح در کمیته‌های انقلابی توده‌یی شرکت کردند. اما با وجود این، انقلابات مذکور انقلابات فرهنگی هستند و عنصر اساسی تعیین‌کننده خصلت آن‌ها و یا به عبارت دیگر هدف اساسی آن‌ها ایجاد تحول در جهان بینی در کل جامعه (در حزب، دولت و توده‌ها) است که در نهایت یک موضوع فرهنگی و ایدیولوژیکی است. برپایی و پیش‌برد انقلاب فرهنگی پرولتاریایی فقط تحت شرایط سوسیالیزم، یعنی تحت شرایط حاکمیت دیکتاتوری پرولتاریا ممکن و میسر است، شرایطی که در آن نیازی وجود ندارد که از

نیروهای مسلح به عنوان وسیلهٔ اساسی، اصلی و حتی عمده برای جلوگیری از احیای سرمایه داری و استحکام و تقویت دیکتاتوری پرولتاریا استفاده گردد.

اگر رویزونیست‌ها توانسته باشند قدرت را به دست گیرند، در آن صورت دیگر موضوع استحکام و تقویت دیکتاتوری پرولتاریا مطرح نیست تا از طریق برپایی و پیش‌برد انقلاب فرهنگی مجدداً به دست آید؛ بلکه مبارزه علیه احیای سرمایه داری مسلط یا به عبارت دیگر تصرف مجدد قدرت در سطح سراسر کشور مطرح است و طبعاً یک بار دیگر استفاده از استراتژی جنگ برای کسب قدرت سیاسی و حل مسئله از طریق جنگ به میان می‌آید. در غیر آن بسیج عمومی حزب و توده‌ها توسط رهبری حزب برای سرنگونی رهروان راه سرمایه داری از موقعیت‌های حزبی و دولتی در متن مبارزات ایدئولوژیکی وسیع برای ایجاد تحول در جهان‌بینی حزب، دولت و توده‌ها آن طریقه‌ای است که انقلاب فرهنگی می‌تواند - و باید - با تکیه بر آن، به‌عنوان جریان اصلی انقلاب، پیش برود. درین میان نیروهای مسلح نیز چیز خارج از این مجموعه نیستند و نمی‌توانند باشند و در حد خود در جریان پیش‌برد انقلاب دخیل خواهند شد اما نه به‌عنوان وسیلهٔ اساسی و حتی عمده.

پ - در مورد استحکام و تکامل حزب طی مبارزه علیه مشی‌های اپورتونیستی راست و "چپ":

پیش‌برد مبارزات خطی علیه مشی‌های اپورتونیستی راست و "چپ" نه تنها یکی از عوامل استحکام خطی حزب بلکه یکی از عوامل تکامل خطی حزب نیز هست. اما در حالی که اساس‌نامهٔ تصویب شده در کنگرهٔ سراسری نهم حزب هر دو عامل را می‌پذیرد، اساس‌نامهٔ تصویب شده در کنگرهٔ سراسری دهم حزب، صرفاً یک عامل یعنی استحکام بخشی خطی آن را قبول دارد و در مورد تکامل بخشی خطی آن چیزی نمی‌گوید.

درین‌جا در واقع یک عقب‌نشینی ایدئولوژیک اساسنامه‌ی مبنی بر کم رنگ ساختن اهمیت "مبارزهٔ دو خط در حزب" مشاهده می‌شود. این عقب‌نشینی در عین حال یک عقب‌نشینی در مورد نقش عظیم "مبارزهٔ دو خط در حزب" به‌عنوان یکی از عوامل

اصلی شکلگیری و تکامل "اندیشه مائوتسه دون" در حزب کمونیست چین و هم‌چنان در سطح بین‌المللی نیز هست. این عقب‌نشینی مرتبط با عقب‌نشینی کلی کنگره سراسری دهم حزب نسبت به کنگره سراسری نهم حزب، در مورد اهمیت بین‌المللی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، اهمیت عظیم تاریخی تیوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا و کلاً نقش مائوتسه دون در تکامل مارکسیزم - لنینیسم به مرحله نوین مارکسیزم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون (امروز مائوتیسم) است.

ت - در مورد سه جنبش عظیم انقلابی - مبارزه طبقاتی، مبارزه تولیدی و آزمون های علمی:

در اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین «هم‌چنان گسترش دادن سه جنبش عظیم انقلابی - مبارزه طبقاتی، مبارزه تولیدی و آزمون‌های علمی» مطرح است، در حالی که در اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب «تداوم بخشیدن به سه جنبش عظیم انقلابی - یعنی مبارزه طبقاتی، مبارزه بخاطر تولید و آزمون‌های علمی» مطرح است. بنابراین در حالی که اصل فرمول‌بندی در هر دو اساس‌نامه یک چیز است، اما موضوع «گسترش دادن» و «تداوم بخشیدن» از هم فرق دارد. «گسترش دادن»، شورانگیزی، رشد و پیش‌روی را می‌رساند، در حالی که «تداوم بخشیدن» چنین نیست و فقط ادامه وضع موجود است و به‌نحوی حالت دفاعی را تداعی می‌کند و این بیان‌کننده حالت تعرضی انقلاب کبیر فرهنگی در کنگره سراسری نهم حزب و حالت دفاعی در کنگره سراسری دهم حزب است.

یک مسئله مهم قابل دقت در این موضوع، طرح دو ترتیب بندی مختلف در مورد مبارزه طبقاتی، مبارزه تولیدی و آزمون های علمی در اسناد حزب کمونیست چین و آثار مختلف مائوتسه دون است:

در بیان سه عرصهٔ پراتیک اجتماعی، ترتیب بندی به صورت مبارزهٔ تولیدی، مبارزهٔ طبقاتی و آزمون‌های علمی است. اما در بیان سه جنبش عظیم انقلابی، ترتیب بندی به صورت مبارزهٔ طبقاتی، مبارزهٔ تولیدی و آزمون‌های علمی است.

به عبارت دیگر در بیان سه عرصهٔ پراتیک اجتماعی در مجموع، مبارزهٔ تولیدی در اولویت قرار دارد، ولی در بیان سه جنبش عظیم انقلابی به صورت مشخص، مبارزهٔ طبقاتی در اولویت قرار داده می‌شود.

درین جا در واقع "سه جنبش عظیم انقلابی" بیان همان "سه عرصهٔ پراتیک اجتماعی" در یک وضعیت مشخص است، در وضعیتی که انقلاب اجتماعی به ضرورت انصراف ناپذیر جامعه بدل شده باشد و یا تداوم، گسترش و تکامل انقلاب اجتماعی مورد نیاز باشد.

تضاد میان نیروهای مؤلده و مناسبات تولیدی تضاد اساسی جامعه را تشکیل می‌دهد. این تضاد در مرحلهٔ معینی از تکامل جامعه به مقام انتاگونیزم می‌رسد و تضاد طبقاتی در جامعه را نیز به مقام انتاگونیزم می‌رساند. این تضاد طبقاتی رسیده به مقام انتاگونیزم در روبنای ایدیولوژیک و سیاسی جامعه انعکاس می‌یابد و مبارزهٔ انتاگونیستی طبقاتی بر سر قدرت سیاسی را شگوفا می‌سازد و تحول در روبنای ایدیولوژیک و سیاسی جامعه را به موضوع عمده در جامعه بدل می‌سازد. در یک چنین وضعیت اجتماعی آنچه عمده است و در اولویت قرار دارد، مبارزهٔ طبقاتی است و نه مبارزهٔ تولیدی. در واقع در چنین حالتی است که مائوتسه‌دون تأکید بر «مقدم شمردن سیاست نسبت به سایر امور» و «در مقام فرماندهی قرار دادن سیاست انقلابی» نموده است.

بنابراین یک حزب کمونیست که موجودیت و مبارزاتش مبتنی بر ضرورت انصراف ناپذیر و بلافصل انقلاب اجتماعی در جامعه است، باید مبارزاتش را بر اساس اولویت قایل شدن به مبارزهٔ طبقاتی نسبت به مبارزهٔ تولیدی و آزمون‌های علمی سازمان‌دهی و رهبری

نماید و نه بر اساس اولویت قایل شدن به مبارزه تولیدی یا آزمون‌های علمی. در چنین شرایطی اولویت قایل شدن به مبارزه تولیدی، در نهایت خواسته یا ناخواسته، در تداوم و تکامل منفی خود منجر به پذیرش "تیوری رشد نیروهای مؤلده"، که یک تیوری رویزیونیستی است، خواهد شد؛ در حالی که اولویت قایل شدن به آزمون‌های علمی، بازهم در نهایت خواسته یا ناخواسته، در تداوم و تکامل منفی خود منجر به پذیرش ریفورمیسم به جای انقلاب خواهد شد.

ث - در مورد اطمینان کامل به پیشروی در راه انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم و عدم اطمینان درین مورد:

درین مورد در اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین گفته شده است:

«حزب کمونیست چین ... با اطمینان کامل در راه انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم شجاعانه به پیش می‌رود.»

اما این اطمینان کامل در اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب مشاهده نمی‌گردد. در عوض درین اساس‌نامه مسایل بسیاری در "قلمرو ضرورت" و به‌عنوان "بایدها" مطرح می‌گردد:

«حزب باید ... مردم کلیه ملیت‌های کشور... را در تدارک علیه جنگ و مصایب طبیعی رهبری» کرده و از انجام هر خدمتی به مردم دریغ نوزند.»

موضوع تدارک علیه جنگ و مصایب طبیعی در اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین مطرح نگردیده است، در حالی که در اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب مورد تأکید قرار گرفته است.

اگر از مسایل مربوط به جنگ ویتنام، کمبودها و لاوس به‌عنوان جنگ در خارج از چین بگذریم، باید بگوییم که جنگ کوریا ولو اینکه در خارج از قلمرو چین براه افتاد و پیش

رفت، ولی چینی‌ها، مشخصاً صدها هزار داوطلب چینی، مستقیماً در آن جنگ دخیل گشتند. برعلاوه حفظ حاکمیت ارتجاعی وابسته گومیندان بر تایوان از طریق حمایت نظامی امپریالیست‌های امریکایی و حفظ حاکمیت استعماری امپریالیزم انگلیس بر هانکانگ از طریق زور گویی استعماری انگلیس‌ها نیز در واقع مرتبط با مسایل جنگ بوده است. اما علیرغم موجودیت این مسایل، موضوع «تدارک علیه جنگ» در اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین مطرح نگردیده است. در واقع مسئله عمده ای که باعث درج موضوع «تدارک علیه جنگ» در اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب کمونیست چین گردید، تشدید تضاد میان میان دو بلوک امپریالیستی و سوسیال‌امپریالیستی تحت رهبری ابر قدرت امپریالیستی امریکا و ابرقدرت سوسیال‌امپریالیستی شوروی و هم‌چنان تشدید درگیری‌های نظامی میان نیروهای سرحدی چین و "شوروی" بوده است. دس‌تیابی دولت چین به‌سلاح اتمی را می‌توان گام مهمی در مسیر تدارک علیه جنگ به حساب آورد. در هر حال در شرایطی که خطر اقدامات تخریب‌گرانه، تجاوزکارانه و اشغال‌گرانه از سوی امپریالیزم و سوسیال‌امپریالیزم وجود دارد، تدارک علیه جنگ یک وظیفه انقلابی مهم دولت سوسیالیستی محسوب می‌گردد که نباید به فراموشی سپرده شود.

رویزونیست‌ها به این وظیفه نه از دید "خدمت به خلق" بلکه از دید منافع طبقاتی ضد مردمی بورژوازی می‌نگرند.

طرح جنگی آن‌ها مبتنی بر جنگ خلق نیست بلکه مبتنی بر "مدرنیزه کردن ارتش" به‌عنوان یکی از چهار مدرنیزاسیون است.

تدارک علیه مصایب طبیعی نیز یک وظیفه انقلابی مهم دولت سوسیالیستی محسوب می‌گردد. برنامه‌های مقابله علیه مصایب طبیعی از قبیل زلزله، سیل‌آب، خشک‌سالی، توفان و غیره در چین انقلابی زمان مائوتسه‌دون در طول دهه 60 و نیمه اول دهه 70 تماماً طبق اصل اتکاء بخود و بدون هیچ امداد خواهی از منابع ناسالم خارجی امپریالیستی، سوسیال‌امپریالیستی و ارتجاعی از طریق بسیج عمومی قطعات ارتش آزادی‌بخش توده‌یی، گاردهای سرخ و داوطلبان حزبی و توده‌یی پیش رفت. این

برنامه‌ها در زمان خود نه تنها در داخل خود چین بلکه در سایر کشورهای جهان نیز برای کمونیست‌ها، سایر عناصر و نیروهای ضد امپریالیسم و سوسیال‌امپریالیسم و توده‌های مبارز یک منبع الهام نیرومند محسوب می‌گردید.

در شرایط بروز جنگ و پیش‌آمد مصایب طبیعی ارائه خدمات بس خطرناک و طاقت‌فرسا در قبال قربانیان و مصیبت‌رسیده‌ها الزامی می‌گردد و نیروهای حزبی و تحت رهبری حزب مورد آزمایش و امتحان سخت قرار می‌گیرند.

«تمام رفقای حزبی باید روحیه انقلابی جرئت حرکت خلاف جریان را داشته باشند.»

گو این‌که ممکن است به‌زودی جریان ضد انقلابی بر اوضاع مسلط گردد و ضرورت حرکت خلاف جریان برای تمامی رفقای حزبی پیش بیاید.

«تمام رفقای حزبی... باید به‌اصول پای‌بند باشند: مارکسیزم را به‌کار بندند و نه رویزیونیسم را، در جهت وحدت بکوشند و نه تفرقه، رک و صریح باشند نه توطئه‌چین و دسیسه‌گر.»

درین‌جا بیم از عدم پای‌بندی به اصول: بکار نیستن مارکسیزم و بکار بستن رویزیونیسم، کوشش در جهت تفرقه و نه وحدت و توطئه‌چینی و دسیسه‌بازی و نه رک و صریح بودن به وضوح نمایان است. در زمان تدویر کنگره سراسری دهم حزب کمونیست چین که در نتیجه پی‌آمدهای منفی کودتای ناکام لین‌پیاو عده زیادی از رویونیست‌های راست و هم‌راه یا هم‌سو با لیوشائوچی، مثل تین‌هسیائوپینگ، دوباره به حزب و دولت برگشته بودند و حتی مقامات مهمی را به‌دست گرفته بودند، چنین بیمی از عدم پای‌بندی به اصول سه‌گانه: مارکسیزم، وحدت طلبی و رک و صریح بودن نمی‌توانسته غیرمنتظره باشد.

«تمام رفقای حزبی باید... شیوه تلفیق تیوری و پراتیک را تکامل دهند، باید پیوند تنگاتنگ با توده‌ها برقرار سازند و انتقاد و انتقاد از خود را به‌کار بندند.»

واضح است که در زمان تدویر کنگره سراسری دهم حزب کمونیست چین، آن چنان که در سطور قبلی این نوشته بیان گردید، ضرورت‌های بسیاری در مورد اصلاح سبک کار حزب در هر سه ساحة تلفیق تیوری و پراتیک، پیوند تنگاتنگ با توده‌ها و به کار بستن انتقاد و انتقاد از خود وجود داشته است.

«تمام رفقای حزبی باید... میلیون‌ها جانشین برای امر انقلاب پرولتاریایی تربیت کنند تا پیش‌روی امر حزب در مسیر خط مارکسیستی برای همیشه تضمین گردد.»

گو این که در حال حاضر چنین تضمینی وجود ندارد و باید چنین تضمینی به وجود آید. در کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین، لین‌پیاو به‌هیئت جانشین مائوتسه‌دون انتخاب گردید و این جانشین در زمان حیات مائوتسه‌دون علیه او دست به کودتا زد. در هر حال این گونه برخورد شخصی صرف، چه در مورد فرد اول حزب و کلکتیو رهبری و چه در مورد جانشین و جانشینان رهبری، نه تنها از جهات مختلف یک تجربه غیراصولی بلکه یک تجربه ناکام نیز بود. تربیت جانشینان انقلابی در حزبی مانند حزب کمونیست چین در آن زمان که ده‌ها میلیون عضو داشت، باید به‌مقیاس میلیون‌ها پیش برده می‌شد و نه حتی به‌مقیاس صدها هزار، چه رسد به مقیاس افراد و حتی به مقیاس یک فرد.

جناح انقلابی حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه‌دون پس از کودتای ناکام لین‌پیاو، و شاید هم قبل از آن، چنین تلاشی را برای تربیت جانشینان انقلابی شروع کرده بودند. اما تجربه نشان داد که این تلاش با در دست داشتن وقت کوتاهی که در اختیار داشتند نتوانست به‌اندازه کافی عمق و گسترش یابد تا بتواند جلو قدرت‌گیری رویزونیست‌ها در چین را بگیرد.

7 - در مورد جامعه سوسیالیستی:

در اساسنامه تصویب شده در کنگره نهم حزب، در مورد جامعه سوسیالیستی گفته شده است:

«جامعه سوسیالیستی مرحله تاریخی بس طولانی را در بر می‌گیرد. در این مرحله تاریخی، از ابتدا تا انتها، طبقات، تضادهای بین طبقات و مبارزه طبقاتی موجود است، مبارزه بین دو راه - راه سوسیالیزم و راه سرمایه داری، خطر احیای سرمایه داری و همچنین تهدید فعالیت‌های واژگون سازنده و تجاوز از طرف امپریالیزم و رویونیوم معاصر وجود دارد. این تضادها تنها می‌توانند با اتکا به تیوری مارکسیستی انقلاب مداوم و پراتیک تحت هدایت آن حل شوند.»

در اساس نامه تصویب شده در کنگره دهم حزب، درین مورد گفته شده است:

«جامعه سوسیالیستی یک دوره تاریخی بس طولانی را در برمی‌گیرد. در سراسر این دوره تاریخی، طبقات و تضادهای طبقاتی وجود دارد، مبارزه بین راه سوسیالیستی و راه سرمایه داری جریان دارد، خطر احیای سرمایه داری موجود است و خطر براندازی و تخریب و تجاوز از جانب امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم جامعه را تهدید می‌کند. این تضادها را تنها با اتکاء به تیوری انقلاب مداوم تحت دیکتاتوری پرولتاریا و با اتکاء به پراتیک تحت هدایت آن می‌توان حل نمود.»

به نظر می‌رسد که مطالب مطروحه در اساس نامه تصویب شده کنگره سراسری دهم حزب نسبت به مطالب مطروحه در اساس نامه تصویب شده در کنگره سراسری نهم حزب دقیق تر و به تر فرمول بندی گردیده است.

عبارت «خطر براندازی و تخریب و تجاوز از جانب امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم» نسبت به عبارت «تهدید فعالیت های واژگون سازنده و تجاوز از طرف امپریالیزم و رویونیوم معاصر» به تر فرمول بندی شده است؛ زیرا عبارت «سوسیال امپریالیزم» نسبت به عبارت «رویونیوم معاصر» دقیق تر است و کل دولت "شوروی" را در برمی‌گیرد و نه صرفاً حزب رویونیومست بر سر قدرت را و حکم صریح در مورد تبدیل شدن جامعه شوروی از یک جامعه سوسیالیستی به یک جامعه سوسیال امپریالیستی را نیز در بر دارد. بر علاوه در اساس نامه تصویب شده در کنگره سراسری نهم حزب، خطر خارجی به دو موضوع فعالیت‌های واژگون سازنده و تجاوز محدود شده است، در حالی که در اساس نامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب خطر شامل براندازی، تخریب

و تجاوز دانسته شده است. تجربه هم نشان داد که بیشترین خطر همان خطر تخریب از جانب امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم بوده است که به طور مداوم و پیوسته علیه چین سوسیالیستی پیش برده شد.

در موضوع «تیوری انقلاب مداوم تحت دیکتاتوری پرولتاریا...» نیز فرمول‌بندی اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب نسبت به فرمول‌بندی اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری نهم حزب («تیوری مارکسیستی انقلاب مداوم») به‌تر است. این تیوری، با وجودی که ریشه‌های مارکسیستی و لنینیستی به‌معنای اخص کلمه نیز دارد و نمی‌تواند نداشته باشد، در اصل یک تیوری مائوئیستی یا به عبارت روشن‌تر یک تیوری مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی است و نه یک تیوری مارکسیستی به معنای اخص کلمه. برعلاوه «تحت دیکتاتوری پرولتاریا» بودن آن نباید به‌فراموشی سپرده شود، در غیر آن موضوع گنگ و پا در هوا می‌ماند.

8- در مورد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی:

در اساس‌نامه تصویب شده در کنگره نهم حزب، در مورد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی گفته شده است:

«انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریایی کشور ما همانا انقلاب عظیم سیاسی است که پرولتاریا تحت شرایط سوسیالیسم علیه بورژوازی و تمام طبقات استثمارگر دیگر برپا می‌سازد.»

در اساس‌نامه تصویب شده در کنگره دهم حزب، درین مورد گفته شده است:

«به این ترتیب انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی یک انقلاب کبیر سیاسی است که پرولتاریا در شرایط سوسیالیسم، جهت تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا و جلوگیری از احیای سرمایه داری علیه بورژوازی و سایر طبقات استثمارگر به آن دست‌زده است. باید به چنین انقلاباتی در آینده بارها و بارها دست‌زد.»

تأکید روی اهداف انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی موجود و هم‌چنان ضرورت دست‌زدن به انقلابات فرهنگی متعدد در آینده در اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب خیلی مهم است. البته با وجودی که در اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری نهم حزب نیز موضوع تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا روشن بوده است، ولی درین‌جا به صورت مشخص مورد تأکید قرار نگرفته است. بر علاوه به نحو تعجب‌آوری موضوع جلوگیری از احیای سرمایه داری که در گزارش سیاسی به‌نهمین کنگره کشوری حزب کمونیست چین یک موضوع کاملاً شفاف و روشن است، در اساس‌نامه تصویب شده درین کنگره اصلاً مطرح نگردیده است. اما ضرورت برپایی انقلابات متعدد فرهنگی در آینده موضوعی است که نه در گزارش سیاسی به‌نهمین کنگره سراسری حزب مطرح بوده است و نه هم در اساس‌نامه تصویب شده در آن کنگره. ازین لحاظ اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب، نسبت به اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری نهم نهم گامی به جلو محسوب می‌گردد.

از جانب دیگر متأسفانه نه اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین اهمیت عظیم بین‌المللی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی برای جنبش کمونیستی بین‌المللی و کل انقلاب پرولتاری جهانی را به صورت شفاف و روشن مطرح کرده است و نه هم اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب و این یک کم‌بود جدی در هر دو اساس‌نامه محسوب می‌گردد.

9- در مورد ساختمان سوسیالیزم:

در اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری نهم حزب گفته شده است:

«... حزب باید... صدها میلیون نفر مردم ملیت‌های سراسر کشور را رهبری کند تا... طبق اصل استقلال و عدم وابستگی، اتکاء به نیروی خود، مبارزه سرسختانه، صرف مساعی تمام جهت نیل به هدف عالی، بیش‌تر، سریع‌تر، به‌تر و با صرفه‌تر سوسیالیزم را بسازند.»

در اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب گفته شده است:

«حزب باید... مردم را رهبری کند که بنا به ابتکار خود و به وسیلهٔ اتکاء به نفس، مبارزهٔ سخت و پشت‌کار و صرفه‌جویی و بسیج عمومی، سوسیالیزم را به دست خود و مستقلانه بنا کرده و بدین وسیله صعود به قله‌های رفیع را طلب نموده، به نتایج عظیم‌تر، سریع‌تر و به‌تر و اقتصادی‌تر دست یابند.»

ساختمان مستقلانهٔ سوسیالیزم طبق اصل استقلال و عدم وابستگی محور اساسی موضع‌گیری هر دو اساس‌نامه در مورد ساختمان سوسیالیزم در چین است. اما باید تأکید کرد که منظور از «ساختمان مستقلانهٔ سوسیالیزم» هم به مفهوم سیاست مستقل ساختمان سوسیالیزم است و هم به مفهوم عدم وابستگی به خارج در جریان ساختمان. این سیاست ساختمان مستقلانهٔ سوسیالیزم در سال 1958 در پیش گرفته شد.

مائوتسه‌دون در سخن‌رانی در "کنفرانس وسیع کار به‌فراخوان کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست چین"، در 30 جنوری 1962 در مورد 8 سال اول مرحلهٔ انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیستی و هم‌چنان سیاست ساختمان مستقلانهٔ سوسیالیزم که در سال 1958 در پیش گرفته شد، چنین گفته است:

«در شرایط خاص آن روزها و به‌اعتبار بی‌تجربگی مطلق ما در امر ساختمان سوسیالیزم، ما انتخابی جز تقلید [از] شوروی نداشتیم. به‌خصوص در صنایع سنگین ما تقریباً همه چیز را از اتحاد شوروی کاپی برداری می‌کردیم و به ندرت دست به خلاقیت می‌زدیم. در آن زمان چنین وضعی لازم بود؛ ولی در عین حال یک نقطهٔ ضعف به‌شمار می‌رفت، زیرا مؤید فقدان روحیهٔ خلاق و ناتوانی ما برای کار مستقل و خودکفا بود. طبیعی است که این وضع نمی‌توانست سیاست درازمدت ما باشد. از 1958 ما این سیاست را دنبال کردیم که عمدتاً متکی به خود باشیم و کمک خارجی را تنها به‌عنوان مکمل به حساب آوریم. در سال 1958، در دومین اجلاس هیئت‌مهمین کمیتهٔ مرکزی حزب، ما مشی زیر را پذیرفتیم: «تمام کوشش‌ها را متمرکز کنیم، هدف‌های والا را نشانه رویم و در راه ساختمان سوسیالیزم به نتایج بیش‌ترو سریع‌تر، به‌تر و مقتصدانه‌تر دست یابیم.» کمون‌های خلق در همان سال تأسیس شد و شعار «جهش بزرگ به پیش» مطرح گردید...»

در واقع باید گفت که در پیش گرفتن سیاست ساختمان مستقلانه سوسیالیزم، که روی هم رفته نسبتاً موفقانه پیش رفت، ساختمان سوسیالیزم در چین را استحکام درونی بخشید و زمینه مادی مستحکمی در خدمت به موضع گیری های ضد رویزیونیزم مدرن شوروی، چه در زمانی که پلیمیک های مربوط به آن درونی پیش می رفت و چه در زمانی که این پلیمیک ها علنی گردید، به وجود آورد.

در سال 1957 حزب کمونیست چین و حزب کار البانیه، سندی مبنی بر موضع گیری علیه رویزیونیزم معاصر - که در آن وقت مستقیماً متوجه رویزیونیزم حزب کمونیست امریکا و رویزیونیزم تیتو در یوگوسلاویه بود، به "کنفرانس بین المللی مشورتی احزاب کمونیست" در ماسکو ارائه کردند. این سند از طرف کنفرانس تأیید گردید و حتی "حزب کمونیست شوروی" به آن رأی مثبت داد. اما تقریباً بلافاصله پس از کنفرانس، دولت "شوروی" فشارهای اقتصادی بر چین وارد نمود و این فشارها را به طور روزافزون تشدید نمود، آن هم در حالی که هنوز پلیمیک های مستقیم علیه رویزیونیزم معاصر شوروی علناً شروع نشده بود و حتی به صورت درونی نیز در مراحل اولیه خود قرار داشت. دولت چین نه تنها با در پیش گرفتن سیاست مستقلانه ساختمان سوسیالیزم فشارهای مذکور در قبال چین را خنثی نمود، بلکه توانست دولت البانیه را نیز در مقابله با فشارهای اقتصادی وارده از جانب دولت شوروی یاری رساند.

10- در مورد انترناسیونالیزم پرولتری:

در اساسنامه تصویب شده در کنگره سراسرینهم حزب کمونیست چین، در مورد انترناسیونالیزم پرولتری گفته شده است:

«حزب کمونیست چین روی انترناسیونالیزم پرولتری ایستادگی کرده، با قطعیت با احزاب سیاسی و سازمان های مارکسیستی - لنینیستی واقعی سراسر جهان متحد شده، با پرولتاریا، خلق ها و ملل ستم دیده جهان وحدت کرده و به اتفاق آن ها بخاطر سرنگون ساختن امپریالیزم بسرکردگی امریکا، رویزیونیزم معاصر که دارودسته مرتد رویزیونیزم

شوروی در مرکز آن قرار دارد و مرتجعین کشورهای مختلف و در راه محو نظام بهره کشی فرد از فرد در روی کره زمین و آزادی تمام بشریت مبارزه می نماید.»

در اساسنامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب کمونیست چین، درین مورد گفته شده است:

«حزب کمونیست چین پشتیبان انترناسیونالیزم پرولتری، مخالف شوونیسم قدرت بزرگ است، این حزب قاطعانه با احزاب و سازمان‌های مارکسیست-لنینیست اصیل در سراسر جهان متحد می‌شود و بسوی پرولتاریا، خلق‌ها و ملل ستمدیده سراسر جهان دست اتحاد دراز می‌کند تا مشترکاً علیه هژمونیزم دو ابر قدرت-ایالات متحده و اتحاد شوروی، برای سرنگونی امپریالیزم، رویونیسم مدرن و کل ارتجاع و الغاء نظام استثمار فرد از فرد در سراسر کره ارض بجنگ برخیزند تا از این طریق تمام بشریت رهایی یابد.»

الف - واضح است که «ایستادگی روی انترناسیونالیزم پرولتری»، یعنی فرمول‌بندی مطرح شده در اساسنامه تصویب شده در کنگره سراسری نهم حزب، با «پشتیبانی از انترناسیونالیزم پرولتری»، یعنی فرمول‌بندی مطرح شده در اساسنامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب، فرق دارد. «ایستادگی» روی امر ذاتی و خودی صورت می‌گیرد، در حالی که «پشتیبانی» از امر غیر ذاتی و غیر خودی به عمل می‌آید. از آنجایی که انترناسیونالیزم پرولتری برای کمونیست‌ها (مارکسیست-لنینیست-مائوئیست‌ها) یک امر ذاتی و خودی است و نه یک امر غیر ذاتی و غیر خودی، قاطعانه باید گفت که فرمول‌بندی اساسنامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب درین مورد نادرست و غیر اصولی است و نوعی انحلال طلبی در مورد انترناسیونالیزم پرولتری محسوب می‌گردد.

ب - موضوع «مخالفت با شوونیسم قدرت بزرگ» که در اساسنامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب کمونیست چین آمده است، در اساسنامه تصویب شده در کنگره سراسری نهم حزب وجود ندارد. از آنجایی که موضوع «شوونیسم قدرت بزرگ»

در مقابل انترناسیونالیزم پرولتری مطرح گردیده است، به نظر می‌رسد که منظور از آن، قدرت بزرگ در میان کشورهای سوسیالیستی است و به نحوی اشاره به خود چین دارد. درین‌جا در واقع اساس‌نامهٔ حزب می‌گوید که حزب کمونیست چین و دولت چین با سایر احزاب و سازمان‌های کمونیست و دولت‌های هم‌رزم برخورد شوونیستی نخواهد داشت. درست مثل این است که کنگرهٔ سراسری دهم حزب کمونیست چین پیشاپیش برخورد شوونیستی سال ای بعد، از سوی رویزیونیست‌های کودتاگر حاکم علیه احزاب، سازمان‌ها و دولت‌های هم‌رزم را محکوم کرده باشد.

پ - «اتحاد قاطعانه با احزاب و سازمان‌های مارکسیست - لنینیست اصیل در سراسر جهان» که در هر دو اساس‌نامه آمده است، از لحاظ نفس «اتحاد قاطعانه» حکمی است که با قطعیت صادر شده است. اما مشکل آن در هر دو اساس‌نامه این است که جنبش کمونیستی بین‌المللی، جنبشی شامل «احزاب و سازمان‌های مارکسیست - لنینیست اصیل سراسر جهان» دانسته شده است و نه شامل احزاب و سازمان‌های مارکسیست - لنینیست - مائوئیست (آن روز مارکسیست - لنینیست - مائوتسه دون اندیشه) در جهان. درین‌جا در واقع اهمیت بین‌المللی مائوئیزم (آن روز اندیشهٔ مائوتسه‌دون) نادیده گرفته شده است.

ت - به نظر می‌رسد که «وحدت با پرولتاریا، خلق‌ها و ملل ستم‌دیدهٔ جهان»، که در اساس‌نامهٔ تصویب شده در کنگرهٔ سراسری نهم حزب آمده است، نسبت به «دست اتحاد دراز کردن به سوی پرولتاریا، خلق‌ها و ملل ستم‌دیدهٔ جهان»، که در اساس‌نامهٔ تصویب شده در کنگرهٔ سراسری دهم حزب آمده است، با قاطعیت و استواری پرولتری به‌تر و بیش‌تری مطرح گردیده باشد. می‌توان گفت که درین‌جا نیز تا حدی مترادفی شبیه به مترادف "ایستادگی" و "پشتیبانی" در میان است.

ث - موضوع «جنگیدن علیه هژمونیزم دو ابر قدرت - ایالات متحده و اتحاد شوروی» که در اساسنامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب مطرح گردیده است، در اساسنامه تصویب شده در کنگره سراسری نهم حزب وجود ندارد. بنابراین می توان گفت که در اساسنامه تصویب شده در کنگره سراسری نهم حزب، مبارزه علیه دو ابر قدرت - ایالات متحده و اتحاد شوروی، در رأس مبارزات جهانی، به آن صورتی که در اساسنامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب مطرح گردید، در میان نبوده است. در ارتباط با موضع گیری کنگره سراسری دهم حزب درین مورد باید گفت که این موضع گیری از یک جانب بیان وضعیت جدید در صف بندی ابر قدرتها و قدرتهای امپریالیستی در سطح جهانی و از جانب دیگر نوعی گرایش "سه جهانی گری" یا حداقل "تقسیم به سه جهان" را می رساند.

واقعیت این است که از زمان شکل گیری و تقابل شدید اولیه میان دو بلوک امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی ناتو و وارسا، این دو بلوک تحت رهبری امپریالیزم امریکا و سوسیال امپریالیزم شوروی قرار داشت. در واقع یکی از نتایج مهم جنگ جهانی دوم، تضعیف قدرتهای امپریالیستی قاره اروپا - و هم چنان جاپان - و قدرت مند شدن بیشتر از پیش ایالات متحده و اتحاد شوروی به عنوان دو قدرت برتر (ابر قدرت) در جهان بود. در ادامه این وضعیت بود که مبارزات ضد استعماری کشورها و ملل تحت ستم و کسب استقلال تعداد زیادی از این کشورها در دهه های 50 و 60، بیش تر از پیش باعث تضعیف قدرتهای استعماری قاره اروپا گردید و این به نوبه خود فاصله میان قدرتهای امپریالیستی قاره و امپریالیزم ایالات متحده را بیشتر ساخت و نقش دو ابر قدرت را در مسایل سیاسی بین المللی بیشتر از پیش برجسته نمود.

در "تقسیم به سه جهان" این وضعیت بین المللی کم از کم به صورت نادرست و غیر اصولی در جدایی میان دو ابر قدرت و سایر قدرتهای امپریالیستی و

سوسیال‌امپریالیستی در قالب "جهان اول" و "جهان دوم" منعکس می‌گردد و حداقل اهمیت تاکتیکی می‌یابد، در حالی که در "سه‌جهانی‌گری" جدایی میان "جهان اول" و "جهان دوم" وضعیت استراتژیک به‌خود می‌گیرد. واقعیت این بود که تقابل میان امپریالیزم امریکا و سوسیال‌امپریالیزم شوروی از یک‌طرف و قدرت‌های تحت رهبری آن‌ها در بلوک‌های ناتو و وارسا از طرف دیگر، تقابل اصلی نبود، بلکه تقابل اصلی میان دو بلوک امپریالیستی و سوسیال‌امپریالیستی بود که یکی تحت رهبری امپریالیست‌های امریکایی قرار داشت و دیگری تحت رهبری سوسیال‌امپریالیست‌های شوروی. در واقع درست همان‌گونه که در جریان جنگ جهانی دوم تقابل اصلی امپریالیستی، تقابل میان قدرت‌های امپریالیستی فاشیست و قدرت‌های امپریالیستی به اصطلاح غیرفاشست نیو لیبرال بود، در جریان "جنگ سرد" نیز تقابل اصلی، تقابل ابرقدرت سوسیال‌امپریالیستی شوروی و قدرت‌های سوسیال‌امپریالیستی دیگر، که دارای اقتصاد سرمایه‌داری دولتی و نظام سیاسی استبدادی تک‌حزبی بودند، با ابر قدرت امریکا و قدرت‌های امپریالیستی دیگر، با اقتصاد نیولیبرالی و نظام سیاسی دموکراسی امپریالیستی، بود نه تقابل میان ابرقدرت‌ها با قدرت‌های تحت رهبری شان.

با تأسف باید گفت که هم‌سویی عملی در سیاست خارجی چین در نیمه‌اول دهه هفتاد میان دو گرایش "سه‌جهانی‌گری" و "تقسیم‌به‌سه‌جهان" باعث کنترل روز افزون سیاست خارجی چین توسط رویزیونیست‌های سه‌جهانی درون حزب کمونیست چین گردید و این به‌نوبه خود از یک جهت زمینه‌ساز قدرت‌گیری رویزیونیست‌های سه‌جهانی بعد از درگذشت مائوتسه‌دون گردید.

✪ - در اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری نهم حزب، مبارزه به‌خاطر «سرنگون ساختن امپریالیزم بسرکردگی امریکا، رویزیونیزم معاصر که دارودسته مرتد رویزیونیزم شوروی در مرکز آن قرار دارد و مرتجعین کشورهای مختلف و در راه محو نظام بهره

کشی فرد از فرد در روی کره زمین و آزادی تمام بشریت...» به صورت بلاواسطه و مستقیم مطرح است. اما در اساس نامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب، یک مرحله جدید یعنی مرحله مبارزه علیه دو ابر قدرت در قدم اول قرار داده شده است، یا به عبارت دیگر این مبارزه به عنوان مبارزه عمده در همان زمان مطرح گردیده است.

در اساس نامه مذکور جنگیدن مشترک «علیه هژمونیزم دو ابر قدرت - ایالات متحده و اتحاد شوروی، برای سرنگونی امپریالیزم، رویونیوزم مدرن و کل ارتجاع و الغاء نظام استثمار فرد از فرد در سراسر کره ارض [مطرح است] تا از این طریق تمام بشریت رهایی یابد.» حداقل می توان بیان داشت که اگر این فرمول بندی، یک فرمول بندی مبتنی بر "سه جهانی گری" نباشد، لاقلاً یک فرمول بندی مشترک "سه جهانی گری" و "تقسیم به سه جهان" است و در نهایت حداقل تا حدی نه در خدمت سرنگونی دشمنان بلکه در خدمت به زمینه سازی قدرت گیری رویونیویست ها در چین و سرنگونی سوسیالیزم در آن کشور قرار گرفت.

نباید فراموش کرد که در ایام نزدیک به زمان تدویر کنگره سراسری دهم حزب کمونیست چین، سخنرانی تین هسیائوپینگ، به حیث نماینده عالی دولت چین در مجمع عمومی سازمان ملل متحد، که در برگیرنده توضیحات پیرامون "تیوری سه جهان" بود، به عنوان مواضع رسمی دولت چین در مورد اوضاع جهان و سیاست بین المللی آن دولت محسوب گردید.

11 - در مورد اعضای حزب کمونیست چین:

در اساس نامه تصویب شده در کنگره سراسری نهم حزب درین مورد گفته شده است::

«اعضای حزب کمونیست چین که مصمم اند تمام عمر خود را وقف امر کمونیزم نمایند، باید عزم راسخ داشته باشند، بر هر مشکل فایق آیند تا پیروزی به دست آورند.»

در اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب کمونیست چین درین مورد گفته شده است:

«آینده درخشان و راه پر پیچ و خم است. اعضای حزب که جان خود را در مبارزه برای کمونیزم نثار می کنند، باید قاطع و استوار باشند، از مرگ نهراسند، بر هر مشکلی فایق آیند تا به پیروزی دست یابند.»

درین جا دو تفاوت بسیار روشن در توصیف از اعضای حزب وجود دارد:

اول: طبق بیان اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین «اعضای حزب مصمم اند [که] تمام عمر خود را وقف امر کمونیزم نمایند»، اما طبق بیان اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب کمونیست چین «اعضای حزب ... جان خود را در مبارزه برای کمونیزم نثار می کنند»

دوم: طبق بیان اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب کمونیست چین «اعضای حزب ... باید... از مرگ نهراسند»، اما اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین در مورد ضرورت چنین شجاعتی ساکت است.

روشن است که در ایام تدویر کنگره سراسری دهم حزب کمونیست چین جوش و خروش اولیه انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی فروکش کرده بود و شخصیت دوم مطرح در کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین نیز در جریان اجرای خیانت و ناکامی خیانت معدوم شده بود و ابرهای تیره و تار خیانت دیگری از نوع رویزیونیستی سه جهانی در افق نمایان بود. با تأسف باید گفت که در طی دو سال و چند ماه بعد از کنگره سراسری دهم حزب کمونیست چین، که آخرین سال‌ها و ماه‌ها و روزهای زندگی مائوتسه‌دون بود، نه جناح انقلابی تحت رهبری او و "چهارنفر" توانستند امر تربیت جانشینان انقلابی در حزب را به نحو مستحکم و به قدر کافی پیش ببرند، نه بازوی

ترویجی "گروه نویسندگان شانگهای" توانستند وظایف ترویجی شان را با عمق و گستردگی کافی به پیش سوق دهند و نه هم "گاردهای سرخ" و انقلابیون داخل ارتش آزادی‌بخش توده‌یی چین توانستند با بیداری و هوشیاری کافی جلو کودتای رویزیونیستی را بگیرند.

تاوان این نقصان و کمبود را چیان‌چین و چان‌چون‌چیان در زندان رویزیونیست‌های کودتاگر و هزاران گارد سرخ انقلابی در میدان‌های نبرد نافرجام علیه سرکوب‌گری‌های رویزیونیستی با پذیرا شدن مرگ و قربان ساختن سروجان با سرفرازی و افتخار پرداختند. یاد و خاطره همه‌شان گرامی باد!

بی‌جهت نیست که اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب کمونیست چین قبل از آن که به توصیف خصایل عمومی اعضای حزب کمونیست چین بپردازد، هوشدار می‌دهد که: «آینده درخشان و راه پر پیچ و خم است.» عمق و گستردگی پر پیچ و خم بودن راه را مائوتسه‌دون بعد از کنگره سراسری دهم حزب کمونیست چین بیش‌تر و بیش‌تر درک کرد و در آخرین ایام عمرش به هم‌سرش چیان‌چین هوش‌دار داد که رویزیونیست‌ها منتظر بسته شدن چشمان او هستند تا قدرت را غضب نمایند.

متن انگلیسی اساسنامه "حزب کمونیست چین"، مصوب کنگره کشوری یازدهم آن حزب در سال 1982، توسط گروه اعزامی یازده نفری "ساما" به چین در سال 1364 (1985)، از آن کشور آورده شده بود. بخش غرجستان "ساما" چند ماه بعد از برگشت این گروه اعزامی از چین، از جناح تحت رهبری قیوم "رهبر" در "ساما" انشعاب نمود و در همان موقع بخش برنامه عمومی اساسنامه "حزب کمونیست چین" مصوب کنگره سراسری یازدهم آن حزب را به فارسی دری ترجمه کرد و در میان منسوبین جنبش چپ کشور پخش نمود تا نشان دهد که بعد از سال 1976 رویزیونیزم بر حزب کمونیست چین و دولت چین مسلط گردیده، سوسیالیزم در آن کشور سرنگون شده و رویزیونیست‌های کودتاگر غاصب، در کنگره کشوری سال 1982 "حزب کمونیست چین"، اساسنامه "حزب" را بنیاداً تغییر داده و به یک اساسنامه رویزیونیستی مبدل ساخته اند. بخش ترجمه شده درین جا یک بار دیگر، و البته با اصلاحات جزئی، نشر می‌گردد. اما بررسی مندرجات این سند طبق روال زمان ترجمه آن به‌دری صورت نمی‌گیرد، بلکه به‌ادامه بررسی اسناد قبلی حزب کمونیست چین در این نوشته و در ارتباط با آن‌ها صورت می‌گیرد.

اساسنامه رویزیونیستی تصویب شده در کنگره سراسری یازدهم حزب "کمونیست" چین

1982

فصل اول

برنامه عمومی

حزب کمونیست چین پیشاهنگ طبقه کارگر و وفادارترین نماینده تمامی ملیت‌های مربوط در چین، در هسته رهبری جنبش سوسیالیستی چین میباشد.

هدف غائی حزب ایجاد یک سیستم جامعه‌ کمونیستی میباشد. حزب کمونیست چین مارکسیسم - لنینیسم و مائوتسه دون اندیشه را منحصراً رهنمائی عمل خویش انتخاب نموده و ماتریالیسم دیالکتیک و تاریخی در قانون تکامل جامعه بورژوازی و تئوری سوسیالیسم علمی، بر اساس تحلیل مارکس و انگلس، را بکار میبرد. طبق این تئوری پیروزی پرولتاریا در مبارزه انقلابی وی و جاگزینی اجتناب ناپذیر دیکتاتوری پرولتاریا بجای دیکتاتوری بورژوازی و دیگرگون شدن جامعه بورژوازی به جامعه سوسیالیستی که در آن مالکیت بر وسایل تولید اجتماعی است، با برانداختن استثمار طبق (از هر کس به قدر توانائیش و به هر کس به اندازه کارش) اعمال میگردد.

پیشرفت عظیم نیروهای مؤلده و ترقی و شگوفائی عظیم در ساحات ایدئولوژیک سیاسی و فرهنگی به تغییر نهائی جامعه سوسیالیستی و ترقی آن به جامعه کمونیستی [منجر می شود] که در آن پرنسیب (از هر کس بقدر توانائیش و به هر کس به قدر ضرورتش) اعمال میگردد.

در اوایل قرن بیستم لنین خاطر نشان نمود که سرمایه داری بمرحله امپریالیستی تکامل یافته است و مبارزات آزادیبخش پرولتاریا را مؤظف نمود تا با ملت‌های تحت ستم متحد شده و امکان دستیابی به پیروزی انقلاب سوسیالیستی را در کشورهای که امپریالیسم در آنها ضعیف است فراهم نمایند.

در طول تاریخ جهان، در جریان نیم قرن گذشته و یا بیشتر از آن و مخصوصاً از زمان تأسیس و تکامل سیستم سوسیالیستی در یک سلسله کشورها صحت تئوری علمی سوسیالیسم ثابت شده است. تکامل و پیشرفت سیستم سوسیالیستی یک جریان طولانی تاریخ است. سیستم سوسیالیستی خلقها را قادر میسازد تا مستقیماً آقای کشور خود شده به تدریج اندیشه و سنت کهنه را که در سیستم استثمار و مالکیت خصوصی بر وسایل تولید تشکل یافته بدور انداخته و به جای آن فهم کمونیستی را بالا برده، افکار مشترک، اصول مشترک و دسپلین مشترک را در صفوف شان پرورش دهند.

سوسیالیسم آزادی عمل کافی، ابتکار و خلاقیت را در جهت تکامل سریع نیروهای مولده متناسب با ضرورت مادی - معنوی اعضای یک جامعه در یک مسیر پلان شده و

معرفی شده میتواند اعطا نماید. جنبش سوسیالیستی کشورهای مختلف را به پیش میراند تا به تدریج در تمامی جهان در مسیری که موافق به ویژگی، انتخاب و خواست آزادانه مردم آنها است سوسیالیسم را به پیروزی برسانند.

کمونیستهای چین همراه با رفیق مائوتسه دون بحیث یک رهبر عالی شان، مائوتسه دون اندیشه را از پرنسیپ های عام مارکسیسم - لنینیسم و پراتیک کنکرت انقلابی چین تحلیل و خلق کردند. مائوتسه دون اندیشه مارکسیسم - لنینیسم بکار برده شده و تکامل یافته در چین است که متشکل از یک بدنه اصیل تیورک مربوط به انقلاب و ساختمان در چین و یک تجربه فشرده شده مربوط به آن است که درعمل هردوی شان ثابت شده و از دانش اجتماعی حزب کمونیست چین نمایندگی میکند.

حزب کمونیست چین خلقهای تمام ملیتهای چین را در یک جنگ طولانی انقلابی علیه امپریالیسم، فئودالیسم و سرمایه داری بروکرات تا به پیروزی رساندن انقلاب دموکراتیک نوین و جانشین کردن جمهوری خلق چین و دیکتاتوری دموکراتیک خلق رهبری کرد.

بعد از تاسیس جمهوری توده یی، حزب آنها را راهنمایی کرد تا با مسالمت (ملایمت) سوسیالیسم را حمل کرده و بطور کامل از دموکراسی نوین به سوسیالیسم گذار کنند، سیستم سوسیالیستی و انکشاف سوسیالیسم را در ابعاد اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بنیان گذارند.

بعد از نابودی طبقات استثمارگر منحیث یک طبقه، اکثر تضادها در جامعه چین ماهیت مبارزه طبقاتی را ندارند و مبارزه طبقاتی بعد ازین تضاد عمده نیست. گرچه بعلت شرایط داخلی و تأثیرات خارجی، مبارزه طبقاتی بطور نامحدود مدت طولانی به زندگی خود ادامه داده و حتی بطور آشکار در شرایط خاص حدت می یابد. تضاد عمده در جامعه چین تضاد بین رشد ضروریات مادی فرهنگی و سطح عقبمانده تولید اجتماعی ما است. تضادهای دیگر با از بین رفتن این تضاد عمده باید مرفوع گردند. تشخیص صریح و بکار برد درست بین دو شکل تضاد امر ضروریست: تضاد بین ما و دشمن و تضاد درون خلق. وظیفه عمومی حزب کمونیست چین در مرحله فعلی متشکل کردن

تمامی ملیتها در یک کار سخت و اتکاء به نفس است تا مرحله به مرحله به مدرنیزه کردن صنعت، زراعت دفاع ملی و ساینس و تکنالوجی نایل آمده و چین دارای فرهنگ مترقی و یک کشور دارای دموکراسی سوسیالیستی عالی بگردد.

کار مرکزی حزب کمونیست چین عبارت است از رهبری خلق در تکمیل کردن اقتصاد مدرن سوسیالیستی. این شدیداً ضروری است که قوای تولیدی را توسعه داده، روابط تولیدی سوسیالیستی را به تدریج ارتقا داده و نیروی تولیدی را در یک سطح واقعی که توسعه ایجاب میکند حفظ کند. این کار کاملاً ضروری است که سطح زندگی مادی و فرهنگی مردم شهر و ده بر مبنای ترقی تولیدی و توانائی سوسیالیستی بهبود یابد.

حزب کمونیست چین خلق چین را برای کار در جهت سطح عالی تمدن مادی در جریان ساختمان و یک سطح عالی تمدن معنوی سوسیالیستی رهبری میکند.

تلاش عظیم برای ارتقای معارف، ساینس و فرهنگ باید صورت بگیرد تا اعضای حزب و کتله های وسیع خلق با ایدئولوژی کمونیستی اشباع شوند، علیه ایدئولوژی های غیر پرولتری شدیداً مبارزه نمایند و ایده های عالی، مورال درست، معارف و مفهوم دسپلین را فراگیرند. حزب کمونیست چین خلق چین را در یک دموکراسی عالی سوسیالیستی، تکمیل قانون سیستم سوسیالیستی و تحکیم دیکتاتوری دموکراتیک خلق رهبری میکند. اقدام مؤثری که باید صورت بگیرد حمایت کامل از مردم است تا اداره سیاست دولت و جامعه و مدیریت فرهنگی و اقتصادی را برعهده گرفته و عناصری را که ضد سیستم سوسیالیستی سبوتاژ میکنند و آنهایی را که بطور فعال امنیت مردم را به خطر می اندازند ضربه محکم بزنند.

باید در جهت نیرومند ساختن ارتش آزادیبخش خلق و دفاع ملی تلاش زیاد صورت بگیرد تا کشور در مقابل تجاوز آماده مقاومت و درهم شکستن آن باشد.

حزب کمونیست چین از روابط مساویانه وحدت و کمک متقابل بین ملیتها در کشور حمایت مینماید، روی سیاست استقلال اقلیتهای ملی پافشاری می کند و تربیت و تکامل کادرها از درون اقلیتهای ملی را حمایت و تقویت مینماید.

حزب کمونیست چین با تمام کارگران، دهقانان و روشنفکران و با تمام احزاب دموکراتیک، دموکراتهای غیرحزبی و نیروهای وطنپرست ملیتهای مختلف چین در جهت توسیع ممکنه بیشتر جبهه متحد ملی، که شامل تمامی کارهای سوسیالیستی مردم و وطن پرستانی می شود که از سوسیالیسم و وحدت مجدد مادر وطن حمایت میکنند، متحد میشود.

در سیاست بین المللی، حزب کمونیست چین متکی بر اساسات زیرین است:

وفاداری به انترناسیونالیسم پرولتری، اتحاد استوار با کارگران تمام جهان، با تمام ملت‌های تحت ستم، با تمام خلق‌های تحت ستم، با تمام دوستداران صلح و با تمام شخصیت‌ها و سازمان‌های علمبردار عدالت، در مبارزه علیه امپریالیسم، هژمونیسیم و استعمار بخاطر دفاع از صلح جهان و به پیش راندن ترقی انسانی. حزب کمونیست چین طرفدار انکشاف روابط دولتی بین چین و کشورهای دیگر بر اساس پنج اصل: 1- احترام متقابل به حق حاکمیت ملی و تمامیت ارضی، 2 - عدم تعرض متقابل، 3 - عدم دخالت متقابل در سیاست داخلی یکدیگر، 4 - مساوات و سود متقابل و 5 - همزیستی صلح آمیز میباشد.

حزب کمونیست چین با احزاب طبقه کارگر دیگر کشورها بر اساس منافع مارکسیسم و اصل استقلال و آزادی، مساوات کامل، احترام متقابل و عدم دخالت در سیاست داخلی یکدیگر را انکشاف میدهد.

امری که تمام ملیتهای چین را تا رسیدن به هدف بزرگ مدرنیزه کردن سوسیالیستی راهنمائی میکند، تحکیم حزب کمونیست چین، تکامل سنن پرافتخار ملی، بالابردن صلاحیت جنگی و اطاعت از سه خواست تصویب شده زیرین است:

اول) وحدت عالی ایدئولوژیک سیاسی:

تأمین حد اکثر پروگرام برای تحقیق مارکسیسم توسط حزب کمونیست چین که تمام اعضایش باید زندگی خود را وقف آن کنند و در مرحله فعلی بر بنیاد وحدت سیاسی و بر مبنای همبستگی تمام حزب، شامل وفاداری در راه سوسیالیستی، دیکتاتوری دموکراتیک خلق، رهبری حزب، مارکسیسم لنینیسم و مائوتسه دون اندیشه در تلاش متمرکز ما در مدرنیزه کردن سوسیالیسم میشود.

خط ایدئولوژیک حزب عبارت است از حرکت مستقل در تمام مسایل، تلفیق تیوری با عمل، جستجوی حقیقت از واقعیتها، تحقیق نمودن و توسعه حقایق در عمل. متناسب با این خط ایدئولوژیک تمامی حزب باید تجارب تاریخی را بطور علمی جمعبندی کند، چگونگی واقعیتها را تحقیق و مطالعه کند، مشکلات جدید در مناسبات ملی و بین المللی را رفع و حل و فصل کند و با اشتباهات و انحرافات راست یا چپ مخالفت ورزد.

دوم) خدمت به خلق از صمیم قلب:

حزب هیچگونه منافع ویژه جدا از منافع طبقه کارگر و توده های وسیع خلق ندارد. پروگرام و سیاست حزب چکیده ای از بیان علمی خواسته های اساسی طبقه کارگر و توده های وسیع خلق میباشد.

در جریان رهبری توده ها در مبارزه برای درک ایدئولوژی کمونیستی، حزب همیشه در غم و شادی توده ها شریک است، نزدیکترین روابط را با آنها حفظ کرده و اجازه نمی دهد که هیچ یک از اعضا از توده ها جدا شده و یا خود را مافوق آنها قرار دهد.

حزب در جهت تربیت کتله‌ها در ایدئولوژی کمونیستی خط توده‌یی را در کارهای خود تعقیب میکند، هرچیز را بخاطر توده‌ها انجام میدهد، در هر امری بر آنها تکیه میکند، نظریات صحیح خود را به عمل آگاهانه توده‌ها تبدیل می‌نماید.

سوم) وفاداری به سانترالیزم دموکراتیک:

در داخل حزب دموکراسی نقش عمده را بازی میکند. درجه عالی مرکزیت بر مبنای دموکراسی و یک حس تشخیص تشکیلاتی و انضباط، تجربه و تحکیم میشود تا در نتیجه وحدت عمل در مقام و اجرای سریع و مؤثر در حکم ایجاد شود.

در زندگی سیاسی، حزب انتقاد و انتقاد از خود، مبارزه ایدئولوژیک روی موضوعات اصولی، پاسداری از حقایق و برطرف کردن اشتباهات را به شیوه درست رهبری میکند.

حزب برای اینکه تمامی اعضاء بطور مساویانه تحت دسپلین حزبی قرار گیرند قوانینی ایجاد می‌کند.

حزب کسانی را که حزب را نقض میکنند لزوماً انتقاد و مجازات میکند و کسانی را که در مخالفت و تخریب حزب پافشاری میکنند اخراج مینماید. رهبری حزب بطور عمومی شامل رهبری ایدئولوژیک سیاسی و تشکیلاتی است. حزب باید خط، قوانین و سیاستهای درست را فورموله و اجرا کند، تبلیغ تشکیلاتی و کار تربیتی خود را به وجه احسن انجام دهد و مطمئن شود که تمامی اعضای حزب نقش رهبری کننده خود را در هر ساحه از کار و هر جنبه از زندگی سوسیالیستی بازی کند. حزب باید در چوکات قانون اساسی و قوانین دولتی فعالیت کند.

حزب باید ارگانهای مقننه، قضائی، اداری، اقتصادی و فرهنگی دولتی و کار فعالانه و ابتکاری سازمانهای توده‌یی، استقلال، مسئولیت و هماهنگی را در نظر داشته باشد.

اعضای حزب در بین تمام نفوس یک اقلیت است. آنها باید در یک تعاون نزدیک با دیگر توده های غیر حزبی در تلاش مشترک جهت ساختمان هرچه نیرومندتر و هرچه موفقتر مادر وطن سوسیالیستی تا تحقق نهائی کمونیسم کار کنند.

مهم ترین مسایل مورد بررسی درین سند:

1 - در مورد خصلت طبقاتی حزب کمونیست چین:

«حزب کمونیست چین پیش آهنگ طبقه کارگر و وفادارترین نماینده تمامی ملیت های مربوط در چین، در هسته رهبری جنبش سوسیالیستی چین میباشد.»
وقتی در اساس نامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب کمونیست چین گفته می شود که: «حزب کمونیست چین حزب سیاسی پرولتاریا و پیش آهنگ پرولتاریا است» حق مطلب ادا شده و خصلت طبقاتی پرولتری حزب بیان گردیده است. بنابراین دیگر جای اگر و مگری باقی نمی ماند. اما در اساس نامه تصویب شده در کنگره یازدهم "حزب" صرفاً پیش آهنگ طبقه کارگر بودن حزب تصدیق می گردد و حزب سیاسی پرولتاریا بودن حزب از قلم می افتد و مرتبط با این از قلم افتادن، "حزب" وفادارترین نماینده تمامی ملیت های چین دانسته می شود.

مشخص است که منظور از وفادارترین نماینده تمامی ملیت های چین غیر از وفادارترین نماینده سیاسی تمامی ملیت های چین چیز دیگری بوده نمی تواند. هم چنان روشن است که نماینده سیاسی در واقع همان حزب سیاسی است. لذا جمله متذکره را می توانیم به صورت کاملاً واضح و روشن به صورت ذیل بیان کنیم:

«حزب کمونیست چین وفادارترین حزب سیاسی تمامی ملیت های مربوط در چین است.»

واضح است که حزب سیاسی و آن هم وفادارترین حزب سیاسی تمامی ملیت های چین بودن به مفهوم حزب فراطبقاتی بودن و چیزی شبیه به حزب عموم خلقی خروشچفی

بودن است. طبق این بیان "حزب کمونیست چین" دیگر حزب سیاسی پرولتاریا نیست و دارای خصلت طبقاتی پرولتری نمی‌باشد. رویزیونیسم خروشچفی از وجود طبقات استثمارگر و تحت استثمار در جامعه آن وقت "شوروی" انکار ورزید و به این اعتبار خصلت طبقاتی حزب "کمونیست" شوروی وقت را انکار کرد و آن را "حزب عموم خلقی" نامید. رویزیونیسم چینی نیز در همین قسمت اول اساس‌نامه تصویب شده در کنگره یازدهم "حزب" درین مورد می‌گوید:

«بعد از نابودی طبقات استثمارگر منحیث یک طبقه، اکثر تضادها در جامعه چین ماهیت مبارزه طبقاتی را ندارند و مبارزه طبقاتی بعد ازین تضاد عمده نیست. گرچه بعلت شرایط داخلی و تأثیرات خارجی، مبارزه طبقاتی بطور نامحدود مدت طولانی به زندگی خود ادامه داده و حتی بطور آشکار در شرایط خاص حدت می‌یابد. تضاد عمده در جامعه چین تضاد بین رشد ضروریات مادی فرهنگی و سطح عقبمانده تولید اجتماعی ما است.»

به مسایل دیگر بعداً خواهیم پرداخت و درین جا صرفاً روی ادعای نابودی طبقات استثمارگر منحیث طبقات اجتماعی مکث خواهیم کرد. واضح است که اگر طبقات استثمارگر از میان رفته باشند، طبقات تحت استثمار نیز باید دیگر موجود نباشند. در چنین صورتی خصلت طبقاتی پرولتری حزب کمونیست دیگر معنا و مفهومی نخواهد داشت و وقتی حزبی موجود باشد فقط می‌تواند "حزب عموم خلقی" یا "حزب تمامی ملیتها" نامیده شود. این است نقطه مشترک رویزیونیسم خروشچفی و رویزیونیسم تین‌هسیائوپینگی در مورد خصلت طبقاتی "احزاب کمونیست" وقت "شوروی" و چین یعنی غیر پرولتری بودن آنها. آنچه درین مورد در اساس‌نامه تصویب شده در کنگره یازدهم حزب "کمونیست" چین بیان شده است نه تنها یک رویزیونیسم آشکار در تیوری حزبیت و ماهیت طبقاتی حزب کمونیست در مارکسیزم-لنینیسم-مائوئیسم (آن زمان اندیشه مائوتسه‌دون) است، بلکه یک رویزیونیسم آشکار در تیوری حزبیت و ماهیت طبقاتی حزب کمونیست در اساس‌نامه های تصویب شده در کنگره‌های نهم و دهم حزب کمونیست چین نیز هست.

2 - در مورد تیوری راه‌نمای عمل حزب کمونیست چین:

«حزب کمونیست چین مارکسیسم - لنینیسم و مائوتسه‌دون اندیشه را من‌حیث راهنمای عمل خویش انتخاب نموده و ماتریالیسم دیالکتیک و تاریخی در قانن تکامل جامعه بورژوازی و تئوری سوسیالیسم علمی، بر اساس تحلیل مارکس و انگلس، را بکار میبرد.»

درین جا چندین موضوع قابل مکت و بررسی وجود دارد که باید یکایک مورد توجه قرار بگیرد:

الف: موضوع مارکسیزم - لنینیزم و اندیشه مائوتسه‌دون:

اساس‌نامه‌های تصویب شده در کنگره‌های نهم و دهم حزب کمونیست چین، روی‌هم‌رفته اندیشه مائوتسه‌دون را هم‌سطح و هم‌ردیف با مارکسیزم - لنینیزم و مرتبط با هر دو بخش آن مطرح می‌نماید. اما عبارت مارکسیزم - لنینیزم و اندیشه مائوتسه‌دون در اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری یازدهم "حزب"، اندیشه مائوتسه‌دون را هم‌سطح و هم‌ردیف با هر دو بخش مارکسیزم - لنینیزم مطرح نمی‌کند، بلکه در سطح پایین تری مطرح می‌نماید و با قرار دادن یک "و" ربط یا "و" اضافه در میان مارکسیزم - لنینیزم و اندیشه مائوتسه‌دون، سومی را از اولی و دومی جدا و منفصل می‌سازد. این کار به‌مفهوم تأکید روی پایین‌تر قرار داشتن اندیشه مائوتسه‌دون نسبت به مارکسیزم - لنینیزم و هر دو بخش آن است. بنابراین نه‌تنها این فرمول‌بندی تجدید نظر (رویزیونیزم) در فرمول‌بندی مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه‌دون، مندرج در اساس‌نامه‌های تصویب شده در کنگره‌های سراسری نهم و دهم حزب است، بلکه واضحاً تجدیدنظر در فرمول‌بندی صریح اساس‌نامه تصویب شده در کنگره نهم حزب مبنی بر رشد و تکامل مارکسیزم - لنینیزم و ارتقا یافتن آن به مرحله نوین توسط اندیشه مائوتسه‌دون نیز هست.

ب - موضوع انتخاب مارکسیزم - لنینیزم و مائوتسه‌دون اندیشه به‌حیث راه‌نمای عمل حزب:

اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین، مارکسیزم - لنینیزم - مائوتسه‌دون اندیشه را، اساس تیوریک هدایت افکار حزب می‌داند. اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب کمونیست چین، از فرمول‌بندی به‌کار بستن مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه‌دون به‌مثابه اساس تیوریک راه‌نمای اندیشه حزب استفاده می‌کند. اما اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری یازدهم حزب کمونیست چین از انتخاب نمودن مارکسیزم - لنینیزم و اندیشه مائوتسه‌دون منجیث رهنمای عمل حزب حرف می‌زند.

— هر دو اساس‌نامه تصویب شده در کنگره‌های سراسری نهم و دهم حزب کمونیست چین، مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه‌دون را به‌عنوان "اساس تیوریک" فرمول‌بندی می‌کنند. اما اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری یازدهم "حزب" درین مورد ساکت است و ظاهراً چیزی نمی‌گوید.

— اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری نهم حزب از «هدایت افکار حزب» صحبت می‌کند. اما اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب فرمول‌بندی «رهنمای اندیشه حزب» را به‌کار می‌برد. می‌توان گفت که فرمول‌بندی هر دو اساس‌نامه درین مورد در واقع یک چیز است.

اما اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری یازدهم "حزب" فرمول‌بندی «رهنمای عمل حزب» را بکار می‌برد که با فرمول‌بندی دو اساس‌نامه قبلی حزب فرق دارد.

— اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری نهم حزب از فرمول‌بندی «دانستن»، اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب از فرمول‌بندی «بکار بستن» و اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری یازدهم "حزب" از فرمول‌بندی «انتخاب نمودن» استفاده کرده است.

می‌توان گفت که در تمامی این موارد فرمول‌بندی‌های هر سه اساس‌نامه به یک‌جانبه‌گری افتاده است. به‌همین سبب است که حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان:

اولاً- مارکسیزم-لنینیسم-مائوئیسم را صرفاً "اساس تیوریک" نمی‌داند، بلکه یک ایدئولوژی همه‌جانبه، به‌شمول اساسات تیوریک، می‌داند.

ثانیاً- م. ل. م. را صرفاً راه‌نمای اندیشه یا راه‌نمای عمل نمی‌داند، بلکه راه‌نمای اندیشه و عمل می‌داند.

ثالثاً- م. ل. م. را صرفاً راه‌نمای اندیشه و عمل نمی‌داند یا صرفاً به‌کار نمی‌بندد، بلکه می‌پذیرد و به‌کار می‌بندد.

در اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری دوم حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان درین مورد گفته شده است:

«حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان مارکسیزم-لنینیسم-مائوئیسم را به‌مثابه ایدئولوژی راه‌نمای اندیشه و عمل خود پذیرفته و به‌کار می‌بندد.»

پ - محدود کردن ماتریالیسم دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی به تحلیل مارکس و انگلس:

به‌کار بردن ماتریالیسم دیالکتیک صرفاً براساس تحلیل مارکس و انگلس فقط می‌تواند دگمارویزیونیسم فلسفی مبنی بر نادیده گرفتن خدمات فلسفی لنینیستی و مائوئیستی و مراحل دوم و سوم تکامل این فلسفه باشد، که حتی تکامل در اساسات فلسفی، مثلاً یگانگی در قانون دیالکتیک (قانون تضاد) توسط مائوتسه دون به‌جای سه گانگی در قوانین دیالکتیک (تضاد، نفی نفی و تبدیل کمیت به کیفیت)، توسط مارکس، انگلس و لنین، را شامل می‌گردد.

ت - محدود کردن ماتریالیزم تاریخی صرفاً «در قانون تکامل جامعه بورژوازی»:

این محدودیت بدین معنا است که ماتریالیزم تاریخی فقط در تکامل جامعه بورژوازی کاربرد دارد و قادر به تبیین تاریخ تکامل جامعه بشری به طور کل نیست و نمی تواند برای ساختارهای اقتصادی - اجتماعی ماقبل سرمایه داری در عصر کنونی، یعنی عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری، راه حل انقلابی عرضه نماید. این محدودیت قایل شدن برای ماتریالیزم تاریخی حتی اثر معروف انگلس بنام "منشاء تکامل خانواده، مالکیت خصوصی و دولت" را نادیده می گیرد. این محدود سازی پایه تیوریک قوی برای رویزیونیزم "تیوری رشد نیروهای مؤلده" فراهم می سازد و نفی ضرورت برپایی و پیش برد انقلابات پرولتری در شرایط عدم تکامل پخته نیروهای مؤلده سرمایه داری و حتی عدم سلطه مناسبات تولیدی سرمایه داری را در بر دارد و در واقع تحمیل محدودیت منشویکی بر انقلاب پرولتری است.

ث - محدود کردن سوسیالیزم علمی در چهارچوب تحلیل مارکس و انگلس:

چنانچه نه تنها ماتریالیزم تاریخی بلکه سوسیالیزم علمی نیز در چهارچوب تحلیل مارکس و انگلس محدود انگاشته شود، لنینیزم و اندیشه مائوتسه دون، در عبارت مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون، از لحاظ تکاملات لنینیستی و مائوئیستی در سوسیالیزم علمی هیچ معنا و مفهومی داشته نمی تواند، بلکه فقط یک عبارت میان تهی و فاقد معنا و مفهوم حقیقی خواهد بود. این محدودیت فقط می تواند انعکاس دهنده یک دید رویزیونیستی دگماتیستی در مورد سوسیالیزم علمی باشد.

ج - در مورد نادیده گرفتن کامل جزء اقتصاد سیاسی مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون:

ناگفته روشن است که درینجا صرفاً از فلسفه و همچنان سیاست (سوسیالیزم علمی) یاد به عمل می آید و جزء اقتصاد سیاسی یعنی یکی از اجزای سه

گانه مارکسیزم (مارکسیزم - لنینیسم - مائوتسزم) کلاً به فراموشی سپرده می‌شود. در حالی مارکس با کشف قانون ارزش اضافی در تولید سرمایه داری راز استثمار طبقه کارگر توسط سرمایه داران را افشا نمود و نشان داد که ارزش اضافی هم منبع پیدایش سرمایه است و هم هدف آن. چنین به نظر می‌رسد که در اینجا تأکید روی این موضوع در اساس نامه تصویب شده در کنگره سراسری یازدهم "حزب کمونیست چین"، به مثابه یک کنگره رویزیونیستی، عمداً به فراموشی سپرده شده است. همچنان خدمات لنینیستی و مائوتسستی در تکامل این جزء از ایدئولوژی و علم انقلاب پرولتری کلاً به فراموشی سپرده شده است.

3 — در مورد "مائوتسه‌دون‌اندیشه" به‌طور مشخص:

«کمونیست‌های چین همراه با رفیق مائوتسه دون بحیث یک رهبر عالی شان، مائوتسه دون اندیشه را از پرنسپ‌های عام مارکسیسم - لنینیسم و پراتیک کنکرت انقلابی چین تحلیل و خلق کردند. مائوتسه دون اندیشه مارکسیسم - لنینیسم بکار برده شده و تکامل یافته در چین است که متشکل از یک بدنه اصیل تیورک مربوط به انقلاب و ساختمان در چین و یک تجربه فشرده شده مربوط به آن است که در عمل هردوی شان ثابت شده و از دانش اجتماعی حزب کمونیست چین نمایندگی میکند.»

جوانب مختلف دو جمله فوق را می‌توان قرار ذیل مشخص نمود:

الف — «کمونیست‌های چین همراه با رفیق مائوتسه دون بحیث یک رهبر عالی شان، مائوتسه‌دون‌اندیشه را ... تحلیل و خلق کردند.»:

اگر اندیشه مائوتسه‌دون را صرفاً به‌مثابه خط راه‌نمای عمل حزب "کمونیست" چین و حاصل تلفیق تیوری عام مارکسیزم - لنینیسم با شرایط مشخص انقلاب چین - مثل زمان کنگره هفتم حزب کمونیست چین - به حساب آوریم، می‌توان گفت که تحلیل و خلق آن تا حد زیادی توسط «کمونیست‌های چین همراه با رفیق مائوتسه‌دون بحیث یک رهبر عالی شان» صورت گرفته است. ولی حتی در همان حد نیز نمی‌تان نقش

فرمول‌بندی‌های مبارزاتی کمینترن را به‌کلی نادیده گرفت و تحلیل و خلق اندیشه‌مائوتسه‌دون را صرفاً مربوط به کمونیست‌های چین و مائوتسه‌دون دانست.

ولی اگر اندیشه‌مائوتسه‌دون را در حد مائوتیزم یا حداقل نزدیک به مائوتیزم مرحله سوم تکامل ایدئولوژی و علم انقلاب پرولتری در سطح جهانی به حساب آوریم و مثلاً مبارزه بین‌المللی علیه رویونیسم مدرن شوروی و سهم‌گیری حزب کار البانیه در آن مبارزه و هم‌چنان مبارزه برای جلوگیری از قدرت‌گیری رویونیسم در چین که با استفاده از تجربه اندوزی قدرت‌گیری رویونیسم مدرن در شوروی و احیای سرمایه داری در آن کشور، از طریق پیش‌برد انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریایی را نیز در نظر بگیریم، با قاطعیت می‌توان گفت که ادعای تحلیل و خلق اندیشه‌مائوتسه‌دون صرفاً توسط کمونیست‌های چین تحت رهبری مائوتسه‌دون نادرست است، گرچه نقش کمونیست‌های چین تحت رهبری مائوتسه‌دون در آن عمدگی دارد. اصولاً هر مرحله از تکامل ایدئولوژی و علم انقلاب پرولتری، در مجموع در عرصه بین‌المللی و توسط کل جنبش کمونیستی بین‌المللی رقم خورده است، ولو این‌که عمدتاً در پراتیک مشخص مبارزات انقلابی یک یا چند کشور متبلور شده باشد و یا حتی جمع‌بندی‌هایی آن توسط شخص مائوتسه‌دون یا لنین و مارکس صورت گرفته باشد و به‌نام آن‌ها خوانده شود.

کنگره سراسری یازدهم حزب "کمونیست" چین در شرایطی دایر گردید که کودتای رویونیستی علیه "گروه چهار نفر" تحت پوشش هواداری صددرصدی هواکوفینگ از مائوتسه‌دون و اندیشه‌مائوتسه‌دون صورت گرفت. هواکوفینگ در آن زمان ظاهراً باورمند بوده است که مائوتسه‌دون هیچ اشتباه یا حداقل هیچ اشتباه بزرگی مرتکب نشده است. به همین جهت رویونیست‌های بر سر قدرت در سال 1982 که کنگره سراسری یازدهم حزب "کمونیست" چین دایر گردید در موقعیتی قرار نداشتند که مثل کنگره سراسری هشتم حزب کمونیست چین به‌طور صریح و روشن علیه اندیشه‌مائوتسه‌دون در حزب موضع‌گیری نمایند و آن را از ادبیات حزب "کمونیست" چین حذف کنند. به همین جهت ظاهراً جانب‌داری‌شان از اندیشه‌مائوتسه‌دون را حفظ کردند و نیز علیه "کیش شخصیت مائوتسه‌دون" موضع‌گیری روشن نکردند. اما در

عوض کوشش کردند که تا حد معینی از نقش مائوتسه‌دون در حزب کمونیست چین و انقلاب چین بکاهند. آن‌ها سال‌ها بعد که پایه‌های اقتصادی احیای سرمایه داری در چین را استحکام و گسترش بخشیده بودند و پایه‌های سیاسی حاکمیت شان را بعد از سرکوب جنبش توده‌ی میدان تیان مین مجدداً برقرار و گسترش دادند، علیه "اشتباهات بزرگ" مائوتسه‌دون و "کیش شخصیت" او در برپایی و پیش‌برد انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریایی چین موضع‌گیری صریح و روشن نمودند.

ب — «مائوتسه‌دون اندیشه... از پرنسیپ‌های عام مارکسیزم - لنینیزم و پراتیک کنکرت انقلابی چین تحلیل و خلق ...» گردیده است:

اگر اندیشه مائوتسه‌دون را تلفیق تیوری‌های عام مارکسیزم - لنینیزم با شرایط مشخص انقلاب چین در نظر بگیریم می‌توانیم فرمول‌بندی مطرح شده در عنوان فوق را تا حد زیادی درست بدانیم، ولی حتی در همان حد نیز نه به صورت مطلق و انحصاری، همان گونه که در سطور فوق بیان کردیم.

ولی اگر اندیشه مائوتسه‌دون را سومین مرحله از تکامل ایدیولوژی و علم انقلابی پرولتاری بدانیم، فرمول‌بندی فوق به‌میزان بیشتری نادرست است. درین مورد علاوه از آن‌چه به صورت مشخص در فوق گفتیم، نقش تکاملات نوین در هر سه عرصه پراتیک اجتماعی انسان‌ها و به‌طور مشخص هر سه عرصه پراتیکی جنبش انقلابی در سطح بین‌المللی (مبارزات طبقاتی، مبارزات تولیدی و آزمون‌های علمی) را نمی‌توانیم کلاً نادیده بگیریم، گرچه بازهم پراتیک کنکرت انقلابی چین نقش عمده بازی کرده است.

پ — «مائوتسه‌دون اندیشه مارکسیزم - لنینیزم بکار برده شده و تکامل یافته در چین است.»:

درینجا صریحاً روی محدودیت کشوری و ملی اندیشه مائوتسه‌دون تأکید گردیده است. اگر اندیشه مائوتسه‌دون صرفاً مارکسیزم - لنینیزم به‌کار برده شده و تکامل یافته در چین باشد، کمونیست‌های مربوط به هر کشور و ملتی مکلف خواهند بود که مارکسیزم -

لنینیزم را در شرایط کشور خود بکار برده و تکامل دهند و خط راه‌نمای انقلاب کشور خود را - طبق بیان و فرمول‌بندی کنگره سراسری هفتم حزب کمونیست چین - دریابند، خط راه‌نمایی که غیر از اندیشه مائوتسه‌دون خواهد بود، چرا که اندیشه مائوتسه‌دون گویا خط راه‌نمای تکامل یافته در چین است و به این اعتبار به‌درد سایر کشورها نمی‌خورد. درین صورت چه چیزی از اهمیت بین‌المللی ایدیولوژی و علم انقلاب پرولتاری به‌جا می‌ماند؟

ت — «مائوتسه‌دون اندیشه... متشکل از یک بدنه اصیل تیوریک مربوط به انقلاب و ساختمان در چین و یک تجربه فشرده شده مربوط به آن» است:

بدنه اصیل تیوریک اندیشه مائوتسه‌دون را صرفاً مربوط به انقلاب و ساختمان در چین دانستن، آشکا را نفی اهمیت بین‌المللی بدنه اصیل تیوریک آن و تحمیل محدودیت کشوری و ملی بر آن است. گرچه تجربه فشرده شده مربوط به انقلاب و ساختمان عمدتاً در چین آن زمان صورت گرفته بود ولی نفی اهمیت بین‌المللی این تجربه فشرده شده نیز قطعاً نادرست و غیر اصولی، حامل محدودیت ملی و کشوری و در یک کلمه رویزیونیستی است.

ث — «در عمل هر دوی شان - 1 — بدنه اصیل تیوریک مربوط به انقلاب و ساختمان در چین و 2 — تجربه فشرده شده مربوط به آن [ثابت شده است»:

شکی نیست که در عمل هر دوی شان ثابت شده است؛ ولی نه صرفاً در چین بلکه در سطح کل جنبش بین‌المللی کمونیستی. درینجا نیز محدودیت ملی و کشوری به‌صورت برجسته نمایان است.

ج — «مائوتسه دون اندیشه... از دانش اجتماعی حزب کمونیست چین نمایندگی می‌کند.»:

آیا اندیشه مائوتسه دون صرفاً از دانش اجتماعی حزب کمونیست چین، لنینیزم از دانش اجتماعی حزب کمونیست شوروی و مارکسیزم نیز از دانش اجتماعی این یا آن حزب زمان مارکس و انگلس درین یا آن کشور اروپایی نمایندگی می‌نمایند؟ اگر این گونه باشد، چگونه می‌توانیم از طبقه بین‌المللی ای بنام پرولتاریا و ایدیولوژی بین‌المللی ای به نام ایدیولوژی پرولتاریا حرف بزنیم؟ اگر این گونه باشد، پایه ایدیولوژیک وحدت پرولتاریای تمامی کشورهای جهان و انترناسیونالیزم پرولتری را در چه چیزی می‌توان جستجو نمود؟

واقعیت این است که کمونیست‌های هر کشور مکلف است اساسات عام ایدیولوژی پرولتری را با شرایط مشخص کشور خود و انقلاب در کشور خود تلفیق نموده و برای پیروزی انقلاب در آن تلاش نماید. این اساسات باید به خوبی درک شده و در شرایط مشخص هر کشور تطبیق گردد. اما تکامل این اساسات در سطح کشوری و ملی و صرفاً برای حزب کمونیست یک کشور ممکن و میسر نیست و فقط می‌تواند در سطح بین‌المللی متحقق گردد. به عبارت دیگر فقط و فقط آن تغییرات و تحولات در این اساسات تیوریک را می‌توان تکامل ایدیولوژی و علم انقلاب پرولتری به مرحله عالی تر نامید که اهمیت بین‌المللی داشته باشد و مرحله جدیدی در تکامل ایدیولوژی و علم انقلاب پرولتری در سطح بین‌المللی را نشان دهد. در غیر آن به تعداد کشورها می‌توان "اندیشه راهنما" داشت، محدودیت‌های کشوری و ملی بر احزاب کمونیست را تحمیل نمود و وحدت ایدیولوژیک جنبش کمونیستی بین‌المللی را کلاً نیست و نابود کرد و یک ایدیولوژی بین‌المللی واحد را به ایدیولوژی‌های گوناگون ملی و کشوری مبدل نمود.

در واقع آن چه اساس نامه رویونیستی تصویب شده در کنگره سراسری یازدهم حزب "کمونیست" چین از "اندیشه مائوتسه دون" ترسیم می‌نماید، همین گونه "اندیشه" است و نه چیز دیگری.

البته روشن است که مائوتسه‌دون به‌طور صریح و روشن از ضرورت شکل چینی بخشیدن به مارکسیزم- لنینیسم در چین صحبت کرده است. اما این به‌مفهوم مضمون چینی بخشیدن یا مثلاً مضمون افغانستانی بخشیدن به مارکسیزم- لنینیسم نیست، بلکه به‌مفهوم تلفیق حقایق عام مارکسیزم- لنینیسم با شرایط مشخص انقلاب چین و یا مثلاً انقلاب افغانستان است.

به‌طور مثال فقط زمانی که آثار کمونیستی به‌زبان چینی ترجمه شده و منتشر گردید، جنبش کمونیستی در چین به‌وجود آمد و سپس حزب کمونیست چین تأسیس گردید. برعلاوه از زمان تأسیس حزب کمونیست چین تا زمان درگذشت مائوتسه‌دون و سپس کودتای رویزیونیستی، و حتی تا کنون، زبان اصلی تمامی اسناد حزب کمونیست چین و به اصطلاح حزب کمونیست چین زبان چینی است و پس از تدوین، تصویب و انتشار، به‌سایر زبان‌ها ترجمه و منتشر می‌شود. در افغانستان و هر کشور دیگر نیز فقط می‌تواند همین گونه باشد.

موضع‌گیری اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری یازدهم حزب "کمونیست" چین در قبال اندیشه مائوتسه‌دون شکلاً تا حد زیادی برگشت به موضع‌گیری کنگره هفتم حزب کمونیست چین درین مورد است. اما در اصل برگشتی است به‌موضع‌گیری کنگره هشتم حزب کمونیست چین درین خصوص، منتها با این تفاوت که در آن کنگره کلاً اندیشه مائوتسه‌دون از اساس‌نامه حزب کمونیست چین حذف گردید، ولی در کنگره یازدهم "حزب" در نبود مائوتسه‌دون و در زمان پس از شکست جناح انقلابی تحت رهبری مائوتسه‌دون در حزب (گروه چهار نفر که مائوتسه‌دون نفر پنجمی آن بود) رویزیونیست‌ها ترجیح دادند که ظاهراً اندیشه مائوتسه‌دون را به‌خاطر سوء استفاده‌های رویزیونیستی از آن در اساس‌نامه حزب و ادبیات حزب حفظ نمایند و حتی تا کنون به این سوء استفاده ادامه می‌دهند.

4 — در مورد تضاد عمده در جامعه چین:

«بعد از نابودی طبقات استثمارگر منحيث یک طبقه، اکثر تضاد ها در جامعه چین ماهیت مبارزه طبقاتی را ندارند و مبارزه طبقاتی بعد از این تضاد عمده نیست. گرچه بعلت شرایط داخلی و تأثیرات خارجی، مبارزه طبقاتی بطور نامحدود مدت طولانی به زندگی خود ادامه داده و حتی بطور آشکار در شرایط خاص حدت می یابد. تضاد عمده در جامعه چین تضاد بین رشد ضروریات مادی فرهنگی و سطح عقبمانده تولید اجتماعی ما است. تضاد های دیگر با از بین رفتن این تضاد عمده باید مرفوع گردند.»

این گفته ها برای اولین بار در سال 1982 یعنی در حدود سی و سه سال پس از آغاز گذار به انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیزم در چین در یک کنگره رویزیونیستی مورد تصویب قرار نگرفت. مدت ها قبل از آن و فقط هفت سال پس از آستانه گذار به انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیزم در چین، در سال 1956، در کنگره هشتم حزب کمونیست چین نیز گفته های ذیل، که دارای عین مضمون ایدیولوژیک- سیاسی است، مورد تصویب قرار گرفته بود:

«نظر به این که نظام سوسیالیستی اساساً در چین برقرار گردیده است، تضاد عمده در کشور دیگر تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی نیست، بلکه تضاد منتج از نیاز مردم برای انکشاف سریع اقتصادی و فرهنگی و کمبود مقتضیات آنها است...»

واضح است که موضع گیری کنگره سراسری هشتم حزب کمونیست چین درین مورد ناشی از محدودیت ایدیولوژیک- سیاسی کل جنبش کمونیستی بین المللی در آن زمان و عدم دستیابی کل این جنبش به تیوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا بوده است. در آن زمان موضوع رویزیونیزم مدرن خروشچفی هنوز روشن نبود و طبعاً موضع گیری حزب کمونیست چین علیه آن نیز فرمول بندی و تیوریزه نشده بود. اما پس از آن که موضع گیری مذکور فرمول بندی و تیوریزه گردید، ضرورت موضع گیری، مبارزه و سرنگونی رویزیونیست های چینی سربلند کرد، انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریایی برپا

گردید و پیش‌برده شد و سرانجام تیوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا فرمول‌بندی گردید، محدودیت ایدئولوژیک - سیاسی مذکور رفع گردید.

بنابراین زمانی که فرمول‌بندی سال 1956 یک‌بار دیگر، 16 سال پس از آغاز انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریایی و 13 سال پس از کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین، در سال 1982 سر بلند می‌کند، این فرمول‌بندی دیگر ناشی از محدودیت ایدئولوژیک - سیاسی کل جنبش کمونیستی بین‌المللی و حزب کمونیست چین نیست، بلکه موضع‌گیری صریح و روشن رویزیونیستی را نشان می‌دهد.

این ادعا که طبقات استثمارگر منحیت طبقات در جامعه چین نابود گردیده است، قطعاً یک ادعای رویزیونیستی است. درینجا فقط به‌نقل دو - سه پاراگراف از متن گزارش سیاسی به کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین اکتفا می‌کنیم:

«جامعه سوسیالیستی مرحله تاریخی بس طولانی را در بر می‌گیرد. در این مرحله تاریخی سوسیالیسم، طبقات، تضادهای بین طبقات و مبارزه طبقاتی به موجودیت خود ادامه می‌دهند و مبارزه بین راه سوسیالیستی و راه سرمایه داری و همچنین خطر احیای سرمایه داری وجود دارند.

باید خصلت طولانی و بغرنج این مبارزه را شناخت. باید هوشیاری را بالا برد. باید تضادهای بین طبقات و مبارزه طبقاتی را بدرستی درک کرد و بطور صحیح حل نمود، باید تضادهای بین ما و دشمن را از تضاد های درون خلق بدرستی تشخیص داد و آنها را بطور صحیح حل کرد. در غیر این صورت کشور سوسیالیستی مانند کشور ما به عکس خود تبدیل خواهد شد، قلب ماهیت خواهد گردید و احیاء سرمایه داری صورت خواهد گرفت. از این پس ما باید این مسئله را هر سال، هر ماه و هر روز بخاطر بیاوریم تا اینکه بتوانیم بدرک نسبتاً روشنتری ازین مسئله دست یابیم و یک مشی مارکسیستی - لنینیستی داشته باشیم.»

و هم‌چنان:

«انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریایی که توده های انقلابی چند صد میلیونی در آن شرکت دارند، بهیچوجه حادثه اتفاقی نیست. این نتیجه اجتناب ناپذیر مبارزه طولانی و

شدیدی بین دو طبقه، دو راه و دو مشی در جامعهٔ سوسیالیستی میباشد. این «یک انقلاب بزرگ سیاسی است که پرولتاریا علیه بورژوازی و سایر طبقات استثمارگر برپا میکند، این انقلاب ادامهٔ مبارزهٔ طولانی حزب کمونیست چین و توده‌های وسیع مردم انقلابی تحت رهبری آن علیه مرتجعین گومیندان و ادامهٔ مبارزهٔ طبقاتی بین پرولتاریا و بورژوازی است.»

این که «تضاد عمده در جامعهٔ [سوسیالیستی] چین تضاد بین رشد ضروریات مادی فرهنگی و سطح عقبماندهٔ تولید اجتماعی» دانسته شود قبل از همه از جهت این که تضاد اساسی و تضادهای بزرگ این جامعه کدام‌ها هستند، قابل بررسی است.

ما می‌توانیم «تضاد بین رشد ضروریات مادی فرهنگی و سطح عقبماندهٔ تولید اجتماعی» را به صورت دیگر نیز فرمول‌بندی کنیم: تضاد بین مناسبات تولیدی پیشرفته و نیروهای مؤلدهٔ عقب‌مانده. در هر حال تضاد بین نیروهای مؤلده و مناسبات تولیدی، چه به صورت تضاد بین نیروهای مؤلدهٔ پیشرفته و مناسبات تولیدی عقبمانده باشد و چه گویا به صورت تضاد بین مناسبات تولیدی پیشرفته و نیروهای مؤلدهٔ عقب‌مانده، تضاد در زیر بنای اقتصادی است و تضاد اساسی جامعه محسوب می‌گردد و نه یکی از تضادهای بزرگ جامعه که بتواند تضاد عمدهٔ جامعه محسوب شود. اصولاً تضاد اساسی چندین تبارز و تأثیر گذاری مشخص در جامعه، یا به صورت مشخص گفته شود در میان نیروهای طبقاتی و اجتماعی در جامعه، دارد که تضادهای بزرگ و کوچک در جامعه را تشکیل می‌دهند و یکی از تضادهای بزرگ در هر مرحله از تکامل جامعه تضاد عمده را تشکیل می‌دهد. بنابراین برای تعیین تضاد عمده در جامعهٔ سوسیالیستی در قدم اول باید تضادهای بزرگ و کوچک این جامعه و سپس از میان تضادهای بزرگ تضاد عمدهٔ هر مرحله از تکامل این جامعه را مشخص نمود.

شکی نیست که یکی از تضادهای بزرگ این جامعه تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی است. بازهم شکی نیست که یکی از تضادهای بزرگ دیگر در این جامعه تضاد با نظام امپریالیستی یا تضاد میان نظام سوسیالیستی و نظام امپریالیستی است. گذار مؤفقانه از انقلاب دموکراتیک نوین به انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیزم در چین بدین

معنا است که در آن زمان بقایای طبقات فیودال دیگر جزء طبقات اصلی جامعه محسوب نمی‌گردید و مسئله زمین در چین عمدتاً به یک مسئله سوسیالیستی یا سرمایه داری یا موضوع تضاد بین پرولتاریا و بورژوازی تبدیل شده بود. بنابراین تضاد میان دهقانان و فیودال‌ها دیگر یک تضاد بزرگ در جامعه نبود و به یکی از تضادهای کوچک تبدیل شده بود و امروز می‌توان گفت که این تضاد اگر کاملاً از میان نرفته باشد حداقل یکی از تضادهای کوچک غیر مهم محسوب می‌گردد. در هر حال این تضاد بعد از گذار از انقلاب دموکراتیک نوین به انقلاب سوسیالیستی دیگر نمی‌توانسته یکی از تضاد عمده در جامعه سوسیالیستی چین محسوب گردد. البته تضادهای دیگری مثل تضاد میان ملیت‌های تحت ستم و شوونیزم ملیت‌ها و تضاد میان زنان و شوونیزم مردسالار در آن زمان نیز در چین موجود بودند و حالا نیز موجود است و البته شکل بورژوازی توأم با بقایای فیودالی را بخود گرفته است.

بنابراین در چین سوسیالیستی یا تضاد با امپریالیزم می‌توانست تضاد عمده باشد و یا تضاد با سرمایه داری در چین. از لحاظ عملی و سیر تاریخی در چین سوسیالیستی این دو تضاد در پیوند با هم و تأثیر گذاری متقابل روی هم بسیار از نزدیک حرکت کردند.

وقتی انقلاب در خاک اصلی چین به پیروزی رسید، در بخشی از خاک چین یعنی تایوان حاکمیت رژیم ارتجاعی و دست‌نشانده گومیندان باقی ماند و ادامه یافت. در واقع پس از پیروزی انقلاب چین تایوان تحت اشغال امپریالیزم امریکا قرار گرفت و درگیری‌های مرزی میان جمهوری خلق چین و رژیم دست‌نشانده تایوان ادامه یافت. تقریباً هم‌زمان با آن، تجاوز امریکا بر کوریا، کشور هم‌سایه چین و دارای پیوندهای تاریخی چندین هزار ساله با چین، و اشغال کل یا بخشی از سرزمین آن نیز توسط امپریالیزم امریکا پیش آمد و شرکت نسبتاً وسیع چند ساله داوطلبان چند صد هزار نفری چین در جنگ کوریا، با تمام تلفات وسیع و مصارف نظامی آن، بر چینی که تازه از سه دهه جنگ داخلی و جنگ مقاومت ضد جاپان فارغ شده بود، تحمیل گردید. در پهلوی این مسایل نه تنها هانگ کانگ کماکان مستعمره اجاره‌ی امپریالیزم انگلیس بود بلکه میکانگ نیز مستعمره دولت پرتغال باقی مانده بود. بر علاوه تجاوزات نظامی و اشغال‌گری‌های

امپریالیسم فرانسه و بالاخره تجاوزات و اشغالگری‌های امپریالیسم امریکا بر ویتنام، که در بالاترین حد خود توسط 500000 (نیم میلیون) نفر از نیروهای نظامی ارتش امپریالیست‌های امریکایی پیش برده می‌شد و چندین سال دوام نمود، در همسایگی با مرزهای جنوبی چین پیش آمد. در جریان این جنگ امپریالیستی بود که فضای چین بیشتر از هزار بار توسط طیارات امریکایی که هانوی مرکز ویتنام شمالی و سایر نقاط شمالی ویتنام را بمباران می‌کردند مورد تجاوز قرار گرفت.

توأم با این مسایل اختلافات ایدئولوژیک میان حزب کمونیست چین و "حزب کمونیست شوروی" و سرانجام پلیمیک وسیع حزب کمونیست چین در همراهی با حزب کار البانیه علیه رویزیونیسم مدرن شوروی، نه تنها چین سوسیالیستی را از همسویی‌های سیاسی و همکاری‌های اقتصادی، نظامی و تکنولوژیک "شوروی" محروم کرد، بلکه تخاصم میان دو طرف را تا حد درگیری‌های نظامی مرزی نیز انکشاف داد. علاوه‌تاً در اثر حمایت سوسیال امپریالیست‌های شوروی از هند، خرابی مناسبات میان هند و چین تا حد درگیری‌های مرزی میان دو طرف انکشاف نمود.

به این ترتیب چین سوسیالیستی تحت محاصره اقتصادی، سیاسی و نظامی امپریالیست‌های امریکایی قرار داشت و در اواخر دهه 60 پس از مبدل شدن شوروی سوسیالیستی سابق به یک ابر قدرت سوسیال امپریالیستی محاصره مذکور از چهار طرف تکمیل گردید.

در پیوند با چنین وضعیتی بود که تضاد پرولتاریا با بورژوازی و رویزیونیسم درون حزب کمونیست و دولت چین آن‌چنان حاد گردید که ضرورتاً انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریایی در چین برپا گردید، پیش رفت و در کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین جمع‌بندی گردید.

پس از درگذشت مائوتسه‌دون یکبار دیگر تضاد جناح انقلابی در درون حزب کمونیست و دولت چین (پرولتاریا) با رویزیونیسم درون حزب کمونیست و دولت چین (بورژوازی)

حاد گردید، ولی این بار برخلاف دوره انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریایی چین در زمان حیات مائوتسه‌دون، تضاد مذکور به نفع بورژوازی و رویزیونیسم و با پیروزی کودتای درون حزبی آن‌ها حل و فصل گردید و بر انقلاب فرهنگی نقطه پایان گذاشته شد.

بنابراین واقعیت‌های تاریخی صریحاً بیان‌گر آن است که در طول دوران حیات 27 ساله چین انقلابی از سال 1949 یعنی از سال پیروزی سراسری انقلاب چین تا سال 1976 یعنی سال پیروزی کودتای رویزیونیستی در چین، یا تضاد پرولتاریا با بورژوازی تضاد عمده بوده است و یا تضاد با امپریالیسم و سوسیالیسم امپریالیسم.

طبعاً پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین و گذار مؤفّقانه به انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم در چین، مناسبات تولیدی در چین سوسیالیستی را آن‌چنان جهش‌وار به پیش سوق داد که مناسبات تولیدی سوسیالیستی نسبت به نیروهای مؤلده مادی موجود در چین پیشی جست و این وضعیت فضای فوق العاده مساعدی برای رشد جهش‌وار نیروهای مؤلده عقب‌مانده در چین مساعد ساخت.

اما این تضاد یعنی تضاد میان نیروهای مؤلده عقب‌مانده و مناسبات تولیدی پیش‌رفته

در چین انقلابی، به خصوص از لحاظ عقب‌ماندگی وسایل تولید و هم‌چنان نیروهای کار از لحاظ تولید نعم مادی در چین بود و نه عقب‌ماندگی کلی طبقه کارگر چین. طبقه کارگر چین به طبقه آگاهی تبدیل گردیده بود که هم قدرت سیاسی را در دست داشت و دیکتاتوری پرولتاریا را تأسیس کرده بود و انکشاف می‌داد و هم فرهنگ سوسیالیستی اش در گستره کل جامعه چین گسترش می‌یافت و غنی‌ترین فرهنگ انقلابی پیش‌رفته در جهان بود؛ بخصوص پس از برپایی و پیش‌رفت انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریایی در چین.

بنابراین تضاد اساسی در جامعه انقلابی چین، مثل هر تضاد اساسی در هر جامعه طبقاتی دیگر، رأساً و مستقیماً متبلور نگردید بلکه در دو تضاد بزرگ جامعه سوسیالیستی چین یعنی تضاد پرولتاریا با بورژوازی و تضاد خلق چین با امپریالیسم تبلور یافت، به قسمی که در هر مرحله یکی از این تضادها به تضاد عمده مبدل گردید.

در واقع فرمول‌بندی تضاد اساسی به‌عنوان تضاد عمده از لحاظ فلسفی به‌مفهوم نادیده گرفتن تفاوت میان تضاد اساسی - به‌عنوان تضادی که از ابتدا تا انتهای پروسه تکامل اشیاء و پدیده‌ها وجود داشته و تمامی تضادهای بزرگ و کوچک دیگر را تعیین می‌کند یا تحت تأثیر قرار می‌دهد - و تضاد عمده - به‌عنوان یکی از تبلورات بزرگ تضاد اساسی (یکی از تضادهای بزرگ) که در یک مرحله از تکامل اشیاء و پدیده‌ها نقش رهبری‌کننده سایر تضادها را بر عهده دارد - است.

فرمول‌بندی رویزیونیستی اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری یازدهم حزب "کمونیست" چین درین مورد آن‌چنان مشخص و روشن است که جای هیچ‌گونه شک و شبهه‌ای درین مورد باقی نمی‌گذارد. درین فرمول‌بندی گفته می‌شود:

«تضاد عمده در جامعه چین تضاد بین رشد ضروریات مادی فرهنگی و سطح عقب‌مانده تولید اجتماعی ما است. تضادهای دیگر با از بین رفتن این تضاد عمده باید مرفوع گردند.»

واضح است که وقتی تضاد اساسی پروسه تکامل یک شی یا پدیده از بین رفت، تضادهای دیگر همان شی یا پدیده نیز مرفوع می‌گردند یعنی از بین می‌روند. اما تضاد عمده تضادی نیست که با از بین رفتن آن حتماً سایر تضادها مرفوع گردند یعنی از بین بروند. برعلاوه در پایان هر مرحله از پروسه تکامل یک شی یا پدیده الزامی نیست که حتماً تضاد عمده از بین برود، بلکه غالباً حالت عمدگی خود را از دست می‌دهد و به یکی از تضادهای غیر عمده مرحله بعدی تبدیل می‌گردد. هر دو موضوع را کمی می‌شگافیم:

مثلاً در زمان شگوفایی زودگذر اردوگاه سوسیالیستی که حداکثر از زمان اختتام جنگ جهانی دوم تا سال 1956 یعنی تثبیت رهبری رویزیونیسم خروشچفی بر حزب کمونیست و دولت شوروی دوام نمود، تضاد عمده در جهان تضاد میان نظام سوسیالیستی و نظام امپریالیستی بود. وقتی شوروی سوسیالیستی به‌شوروی رویزیونیستی و سوسیال‌امپریالیستی مبدل گردید و کشورهای دنباله‌رو شوروی نیز رویزیونیست شدند، در واقع اردوگاه واحد سوسیالیستی از هم پاشید و تضاد میان نظام

سوسیالیستی و نظام امپریالیستی حالت عمدگی خود را از دست داد، اما کماکان حداقل در وجود تضاد میان چین سوسیالیستی و البانیة سوسیالیستی با امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم باقی ماند. اما وقتی سوسیالیزم در چین و سپس البانیه با رویزیونیست شدن احزاب بر سر قدرت در آن کشورها و تغییر ماهیت یافتن دولت‌های شان سرنگون گردید و هیچ دولت سوسیالیستی در جهان باقی نماند، تضاد میان نظام سوسیالیستی و نظام امپریالیستی مؤقتاً از عرصه جهان رخت برپست. اما سایر تضادهای جهانی با از بین رفتن این تضاد عمده مرفوع نگریدند، بلکه هم‌چنان به‌عنوان تضادهای بزرگ و تضاد عمده جهانی باقی ماندند.

از بین رفتن تضاد عمده، و نه تبدیل شدن آن به تضاد غیر عمده، و مرفوع شدن سایر تضادها به‌معنای از بین رفتن تمامی تضادهای بزرگ و کوچک در جامعه سوسیالیستی و رسیدن به مرحله کمونیزم است. به عبارت دیگر اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری یازدهم حزب "کمونیست" چین باورمند است که تضاد میان مناسبات تولیدی پیش‌رفته سوسیالیستی و نیروهای مؤلده عقب‌مانده در چین در تمام دوران سوسیالیزم تا رسیدن به کمونیزم تضاد عمده جامعه خواهد بود و همین که این تضاد «از بین رفت» دوران کمونیزم فرا می‌رسد.

این نتیجه گیری ازین جهت نیز نادرست است که تضاد میان نیروهای مؤلده و مناسبات تولیدی با رسیدن جامعه انسانی در مجموع به کمونیزم نیز از میان نمی‌رود، بلکه ماهیت طبقاتی خود را از دست می‌دهد. به همین جهت مبارزه برای متحقق شدن جهش‌های انقلابی در مناسبات تولیدی در دوران کمونیزم نیز وجود خواهد داشت، اما ماهیت طبقاتی و انتاگونیستی خود را از دست خواهد داد. این نتیجه گیری در کتاب "نقد سیاست اقتصادی شوروی" مائوتسه دون به‌وضوح مطرح گردیده است.

فرمول‌بندی رویزیونیستی تعیین نادرست تضاد عمده جامعه چین در اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری یازدهم حزب "کمونیست" چین نه تنها یک فرمول‌بندی ضد علمی، ضد انقلابی، ضد پرولتری و رویزیونیستی یعنی بورژوازی است، بلکه تسلیم طلبی در قبال امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم را نیز در بر دارد. این تسلیم طلبی در

قبل بورژوازی و امپریالیزم خود را به وضوح در تعیین وظیفه عمده مبارزاتی توسط اساسنامه تصویب شده در کنکرة سراسری یازدهم حزب "کمونیست" چین نشان می دهد و ترجمه و تفسیر پراتیکی آن در سال های بعد توسط رژیم رویزیونیست بر سر اقتدار در چین، که اکنون باید یک رژیم سوسیال امپریالیست به حساب آورد، به وضوح خود را نشان داده است.

5- در مورد وظیفه مبارزاتی عمده در چین:

«وظیفه عمومی حزب کمونیست چین در مرحله فعلی متشکل کردن تمامی ملیتها در یک کار سخت و اتکاء به نفس است تا مرحله به مرحله به مدرنیزه کردن صنعت، زراعت، دفاع ملی و ساینس و تکنالوجی نایل آمده و چین دارای فرهنگ متری و یک کشور دارای دموکراسی سوسیالیستی عالی بگردد.»

«کار مرکزی حزب کمونیست چین عبارت است از رهبری خلق در تکمیل کردن اقتصاد مدرن سوسیالیستی. این شدیداً ضروری است که قوای تولیدی را توسعه داده، روابط تولیدی سوسیالیستی را به تدریج ارتقا داده و نیروی تولیدی را در یک سطح واقعی که توسعه ایجاب میکند حفظ کند. این کار کاملاً ضروری است که سطح زندگی مادی و فرهنگی مردم شهر و ده بر مبنای ترقی تولیدی و توانائی سوسیالیستی بهبود یابد.»

«حزب کمونیست چین خلق چین را برای کار در جهت سطح عالی تمدن مادی در جریان ساختمان و یک سطح عالی تمدن معنوی سوسیالیستی رهبری میکند.»
به این ترتیب در پیوند با تعیین تضاد عمده، وظیفه عمده "مبارزاتی"، که در جملات بعدی کار مرکزی نامیده شده است، تعیین گردیده است:

اما تأکید روی این "وظیفه عمده مبارزاتی" فقط به مطالب نقل شده در فوق خلاصه نمی گردد، بلکه بار بار در متن اساسنامه درج گردیده است، آن چنان که از ابتدا تا آخر اساسنامه، ترجیح بند رویزیونیستی این سند است.

«پیشرفت عظیم نیروهای مؤلده و ترقی و شگوفائی عظیم در ساحات ایدئولوژیک سیاسی و فرهنگی به تغییر نهائی جامعه سوسیالیستی و ترقی آن به جامعه کمونیستی [منجر می شود].»

یعنی پیش‌رفت عظیم نیروهای مؤلده اولین و مهم‌ترین شرط و به بیان دیگر شرط عمده دایمی در تغییر نهایی جامعه سوسیالیستی و ترقی آن به جامعه کمونیستی است.

«سوسیالیسم آزادی عمل کافی، ابتکار و خلاقیت را در جهت تکامل سریع نیروهای مؤلده متناسب با ضرورت مادی - معنوی اعضای یک جامعه در یک مسیر پلان شده و معرفی شده میتواند اعطا نماید.»

یعنی آزادی عمل کافی و ابتکار و خلاقیت سوسیالیستی قبل از هر چیز در تکامل سریع نیروهای مؤلده جستجو می‌گردد.

«... حزب آنها را راهنمایی کرد تا ... سیستم سوسیالیستی و انکشاف سوسیالیسم را در ابعاد اقتصادی، سیاسی و فرهنگی بنیان گذارند.»

یعنی اولین ویژگی و ویژگی عمده دایمی سیستم سوسیالیستی و انکشاف سوسیالیسم، بعد اقتصادی آن است.

«امری که تمام ملیتهای چین را تا رسیدن به هدف بزرگ مدرنیزه کردن سوسیالیستی راهنمایی میکند...»

یعنی هدف بزرگ، یا بزرگ‌ترین هدف، مدرنیزه کردن سوسیالیستی چین است.

این وظیفه عمده نیز برای اولین بار در کنگره یازدهم "حزب کمونیست چین" تعیین نگردید بلکه در کنگره هشتم حزب کمونیست چین در سال 1956، یعنی هفت سال بعد از پیروزی سرتاسری انقلاب چین در سال 1949 قرار ذیل تعیین شد:

«... وظیفه عمده در مقابل تمام ملت، تمرکز تمامی تلاش‌ها روی انکشاف نیروهای مؤلده، صنعتی ساختن کشور و رسیدگی تدریجی به نیازمندی‌های در حال رشد اقتصادی و فرهنگی مردم است.»

گو اینکه در طی بیست سال ساختمان سوسیالیسم، از سال 1956 تا سال 1976 یعنی سال پیروزی کودتای رویونیست‌ها، وظیفه عمده مبارزاتی در چین کماکان مبارزه

برای رشد نیروهای مؤلده باقی مانده است و تضاد عمده دیگر جای آن را نگرفته است. درست همان گونه که تضاد عمده جامعه همان تضاد مناسبات تولیدی پیشرفته سوسیالیستی و نیروهای مؤلده عقب مانده بوده و هم چنان باقی مانده است. بر علاوه همان گونه که در مبحث قبلی دیدیم، اساسنامه تصویب شده در کنگره سراسری یازدهم حزب "کمونیست" چین در واقع مدعی است که تضاد مذکور تا آخر جامعه سوسیالیستی یعنی تا زمان رسیدن به جامعه کمونیستی به مثابه تضاد عمده باقی می ماند، بنابراین وظیفه مبارزاتی عمده نیز تا همان زمان در ارتباط و پیوند با این تضاد عمده، انکشاف نیروهای مؤلده خواهد بود. این موضوع از چندین جهت قابل دقت است:

الف - این گونه تعیین تضاد عمده و وظیفه مبارزاتی عمده نه تنها در تناقض رویزیونیستی با تیوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا و تمامی دست آوردهای انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریایی چین و کلاً اندیشه مائوتسه دون یا بهتر گفته شود مائوئیسم قرار دارد، بلکه در تناقض رویزیونیستی با مارکسیزم و لنینیسم نیز هست.

انگلس در اثر معرفش "انتهی دورینگ" تضاد اساسی یا اساسی ترین تضاد نظام سرمایه داری و دو شکل بزرگ انعکاس آن را چنین بیان می نماید:

«تضاد اساسی نظام سرمایه داری تضاد میان تولید جمعی و تملک خصوصی سرمایه دارانه است. این تضاد در دو تضاد: تضاد کار با سرمایه و تضاد سازماندهی در یک مؤسسه سرمایه دارانه و انارشی در سطح کل جامعه، که تضاد طبقه کارگر با طبقه سرمایه دار و تضاد میان سرمایه داران مختلف از آن ها نشئت می کند، خود را نشان می دهد و هر یکی از آنها در مراحل مختلف تکامل نظام سرمایه داری حادث تر و شدیدتر از دیگری می گردد.» (نقل به مفهوم)

به عبارت دیگر می توان گفت که هر یکی از دو شکل انعکاس تضاد اساسی سرمایه داری در مراحل مختلف تکامل آن به تضاد عمده در جامعه بدل می گردد. به عبارت دیگر از لحاظ فلسفی یا ماتریالیسم تاریخی از همان زمان مارکس و انگلس در جنبش مارکسیستی مشخص بوده است که تضاد اساسی جامعه از زبان نیروهای اجتماعی معین

و مشخص سخن می‌گوید و نه رأساً و مستقیماً. در واقع باید گفت که اگر تضاد اساسی رأساً و مستقیماً سخن بگوید، دیگر نمی‌تواند تضاد اساسی باشد. برعلاوه اگر تضاد اساسی بتواند رأساً و مستقیماً سخن بگوید، که نمی‌تواند، دیگر موجودیت و نقش نیروهای اجتماعی به کلی زاید و اضافی می‌گردد و این ممکن نیست. بنابراین این‌گونه تعیین تضاد عمده نادرست و رویزیونیستی و اساساً ایده‌آلیستی و متافیزیکی است.

لنین به‌صراحت گفته بود که در دوره سوسیالیستی هنوز پیروزی کی برکی قطعی و نهایی نیست و امکان احیای سرمایه داری وجود دارد. این در دوران استالین بود که جامعه سوسیالیستی شوروی به‌صورت نادرست یک جامعه فاقد تضادهای طبقاتی انتاگونیستی قلم‌داد گردید. اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سرتاسری یازدهم حزب "کمونیست" چین، در رابطه با تضاد عمده و وظیفه عمده، نه در انطباق با گفته صریح لنین بلکه تا حد معینی در انطباق با نادرستی‌های زمان استالین فرمول‌بندی گردیده است؛ نادرستی‌هایی که با شکل‌گیری، برپایی و پیش‌برد انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریایی چین به‌درستی روی آن‌ها انگشت گذاشته شد و مورد نقد قرار گرفت. صحنه گذاشتن غیر مستقیم روی آن درستی‌ها توسط کنگره سرتاسری یازدهم حزب کمونیست چین هم‌سویی رویزیونیسم چینی و دگمارویزیونیسم خوجه‌یی را نشان می‌دهد.

هم‌چنان تکیه روی نقش حزب انقلابی پرولتری در برپایی و پیش‌برد انقلاب در لنینیسم در تناقض با رویزیونیسم متبلور در اساس‌نامه مذکور قرار دارد.

در مائوئیسم، یا حتی در اندیشه مائوتسه‌دون، تیوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا و کل تحلیل مائوئیستی از جامعه سوسیالیستی و در پیوند با آن‌ها شعارهای "انقلاب را دریابید، تولید را افزایش دهید!" و "سرخ بودن و متخصص بودن"، کل تحلیل‌های مربوط به نقش روبنای سیاسی و فرهنگی در تکامل جامعه و عمده شدن آن در مراحل معینی از تحول و تکامل جوامع بشری و غیره و غیره، نشاندنده تضاد عمیق و ماهوی با رویزیونیسم متبلور در اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سرتاسری یازدهم حزب "کمونیست" چین، مشخصاً تعیین تضاد عمده و وظیفه مبارزاتی عمده در آن، است.

ب قابل تعجب است که بعد از پیروزی سرتاسری انقلاب دموکراتیک نوین، گذار موفقانه به انقلاب سوسیالیستی، ساختمان سوسیالیزم و سپس راه اندازی، پیش‌برد و موفقیت‌های وسیع و عمیق انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریایی در چین، در طول بیش‌تر از سه دهه، هنوز رشد ناکافی نیروهای مؤلده در چین به‌عنوان مشکل عمده و مبارزه برای رفع آن به‌عنوان وظیفهٔ عمدهٔ مبارزاتی تعیین می‌گردد. آیا این گونه تعیین تضاد عمده و وظیفهٔ عمده بدین معنا نیست که رویزیونیست‌ها در اساس با انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریایی و حتی انقلاب 1949 در چین مشکل دارند و آن دو را عامل عمدهٔ رشد ناکافی نیروهای مؤلده در طول بیش‌تر از سه دههٔ گذشته ارزیابی می‌کنند؟ بلی! درست همین گونه است و بلکه دید منفی آن‌ها نسبت به انقلاب و ادامهٔ انقلاب در چین عمیق‌تر و وسیع‌تر نیز هست.

جناح رویزیونیست تحت رهبری لیوشاوچی، و مشخصاً شخص خودش، در حزب کمونیست چین پس از پایان جنگ مقاومت ضد جاپانی طرفدار تغییر شکل مبارزات حزب کمونیست چین از مبارزات مسلحانه و جنگی به مبارزات مسالمت‌آمیز و پارلمانی گردیدند و ضرورت ادامهٔ جنگ خلق در چین را رد کردند و بدین ترتیب آن‌ها در واقع طرفدار انقلاب دموکراتیک نوین نه بلکه طرفدار انقلاب دموکراتیک تیپ کهن گردیدند.

پس از پیروزی سرتاسری انقلاب دموکراتیک نوین جناح رویزیونیست‌ها، و مشخصاً شخص لیوشاوچی، در مخالفت با گذار سریع از انقلاب دموکراتیک نوین به انقلاب سوسیالیستی قرار گرفتند.

اما پس از آن که این گذار نیز صورت گرفت آن‌ها رشد ناکافی نیروهای مؤلده در چین را به‌عنوان مشکل عمده و رفع آن تضاد یعنی تبدیل نیروهای مؤلدهٔ عقبماندهٔ چین به نیروهای مؤلدهٔ پیشرفتهٔ مدرن را به‌عنوان وظیفهٔ مبارزاتی عمده در کنگرهٔ سرتاسری هشتم حزب کمونیست چین تصویب کردند.

اما فیصله‌ها و تصاویر کنگرهٔ سرتاسری هشتم حزب کمونیست چین خیلی سریع در مواجهه با حرکت‌های مبارزاتی نظری و عملی جناح انقلابی حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه‌دون قرار گرفت؛ ضرورت مبارزه علیه رویزیونیزم مدرن شوروی در

عرصه بین‌المللی پیش‌آمد و پیش‌رفت؛ ضرورت ساختمان سوسیالیسم با اتکاء به نیروی خود و بدون کمک "اتحادشوروی" مطرح گردید و روی‌دست گرفته شد و ضرورت جلوگیری از قدرت‌گیری رویونیست‌ها در چین به‌میان آمد. سرانجام انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریایی چین به‌راه افتاد و پیش‌رفت و از بطن و متن آن تیوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا پرورش یافت. در جریان برپایی و پیش‌برد انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریایی، "خروش‌چفیزم چینی" و گردانندگان آن از مراجع قدرت به‌زیر کشیده شدند و سرنگون گردیدند و کنگره سرتاسری نهم حزب کمونیست چین این پیش‌روی‌های مبارزاتی را عمدتاً به‌صورت درست و اصولی جمع‌بندی کرد.

طرح کودتای لین پیائو، علیرغم شکست آن، و فشارهای روزافزون امپریالیستی و سوسیال‌امپریالیستی بر چین زمینه مساعدی برای برگشت تعداد نسبتاً زیادی از رویونیست‌های تصفیه‌شده به‌حزب کمونیست و دولت چین به‌وجود آورد.

طراحان اصلی کودتای رویونیستی سال 1976 علیه جناح انقلابی "گروه چهار نفر" در واقع همین تصفیه‌شدگان دوران انقلاب کبیر فرهنگی بودند و همین‌ها هم طراحان اصلی اساس‌نامه تصویب‌شده در کنگره سرتاسری یازدهم حزب "کمونیست" چین بودند.

این‌ها در واقع در هر زمانی مخالف پیش‌روی انقلاب پرولتری به‌پیش‌بوده‌اند و مشکل عمده‌شان همیشه "عقب‌ماندگی" چین بوده است و مداوماً و در مراحل مختلف انقلاب همین موضوع را به‌عنوان تضاد عمده و رفع آن را به‌عنوان وظیفه عمده مطرح کرده بودند و نه تعمیق، گسترش و ادامه انقلاب را. اینها در واقع نمایندگان دموکراسی بورژوایی یا به بیان دقیق‌تر نمایندگان فاشیسم بوژوایی بودند که مدت‌ها با انقلاب چین هم‌راهی کردند و همین که پس از پیروزی کودتای 1976 قدرت به‌دست‌شان افتاد به‌سرعت مخالفت ذاتی‌شان با انقلاب پرولتری را به‌نمایش گذاشتند، سوسیالیسم را سرنگون نمودند و نه تنها سرمایه‌داری را در سکتورهای مختلف صنعتی، زراعتی و تجارتی به‌طور آشکار احیاء نمودند، بلکه در معامله‌گری تسلیم طلبانه با قدرت‌های امپریالیستی دروازه‌های کشور را چهار طاق به‌روی سرمایه‌های امپریالیستی باز گذاشتند و اقتصاد چین را عمیقاً و وسیعاً در اقتصاد مسلط سرمایه‌داری و امپریالیستی جهانی ادغام کردند. ولی ترجیح دادند که به‌پیروزی از رویونیسم مدرن شوروی،

احیای سرمایه داری در چین را نیز رنگ و لعاب ظاهری کمونیستی یعنی رویزیونیستی بزنند.

6 — در مورد خصوصیات جامعه سوسیالیستی:

«جامعه سوسیالیستی که در آن مالکیت بر وسایل [تولید] اجتماعی است، با برانداختن استثمار طبق (از هرکس به قدر توانائیش و به هر کس به اندازه کارش) اعمال می‌گردد.»

«... در جریان نیم قرن گذشته و یا بیشتر از آن و مخصوصاً از زمان تأسیس و تکامل سیستم سوسیالیستی در یک سلسله کشورها صحت تئوری علمی سوسیالیسم ثابت شده است. تکامل و پیشرفت سیستم سوسیالیستی یک جریان طولانی تاریخ است. سیستم سوسیالیستی خلقها را قادر می‌سازد تا مستقیماً آقای کشور خود شده به تدریج اندیشه و سنت کهنه را که در سیستم استثماری و مالکیت خصوصی بر وسایل تولید شکل یافته بدور انداخته و به جای آن فهم کمونیستی را بالا برده، افکار مشترک، اصول مشترک و دسپلین مشترک را در صفوف شان پرورش دهند.»

«سوسیالیسم آزادی عمل کافی، ابتکار و خلاقیت را در جهت تکامل سریع نیروهای مولده متناسب با ضرورت مادی - معنوی اعضای یک جامعه در یک مسیر پلان شده و معرفی شده میتواند اعطا نماید. جنبش سوسیالیستی کشورهای مختلف را به پیش میراند تا به تدریج در تمامی جهان در مسیری که موافق به ویژگی، انتخاب و خواست آزادانه مردم آنها است سوسیالیسم را به پیروزی برسانند.»

«حزب کمونیست چین خلق چین را برای کار در جهت سطح عالی تمدن مادی در جریان ساختمان و یک سطح عالی تمدن معنوی سوسیالیستی رهبری میکند.»

«تلاش عظیم برای ارتقای معارف، ساینس و فرهنگ باید صورت بگیرد تا اعضای حزب و کتله های وسیع خلق با ایدئولوژی کمونیستی اشباع شوند، علیه ایدئولوژی های غیر پرولتاری شدیداً مبارزه نمایند و ایده های عالی، مورال درست، معارف و مفهوم دسپلین را فراگیرند. حزب کمونیست چین خلق چین را در یک دموکراسی عالی سوسیالیستی، تکمیل قانون سیستم سوسیالیستی و تحکیم دیکتاتوری دموکراتیک خلق رهبری

.....

میکنند. اقدام مؤثری که باید صورت بگیرد حمایت کامل از مردم است تا اداره سیاست دولت و جامعه و مدیریت فرهنگی و اقتصادی را برعهده گرفته و عناصری را که ضد سیستم سوسیالیستی سبوتاژ میکنند و آنهایی را که بطور فعال امنیت مردم را به خطر می اندازند ضربه محکم بزنند.»

«باید در جهت نیرومند ساختن ارتش آزادیبخش خلق و دفاع ملی تلاش زیاد صورت بگیرد تا کشور در مقابل تجاوز آماده مقاومت و درهم شکستن آن باشد.»

به این ترتیب سردم‌داران کودتای رویزیونیستی سال 1976 که پس از پیروزی کودتای شان انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی را خاتمه یافته اعلام کردند، در کنگره سرتاسری یازدهم حزب "کمونیست" چین تمامی دستاوردهای آن انقلاب را نفی کردند و لذا ضرورت برپایی و پیش‌برد چنین انقلاباتی را در آینده نیز نفی نمودند. تمامی خصوصیات مندرج در اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سرتاسری یازدهم حزب "کمونیست" چین در مورد جامعه سوسیالیستی در ضدیت کامل با دست‌آوردهای انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین قرار دارد و دست‌آوردهای مذکور را نفی نموده است.

این مطالب مندرج در اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سرتاسری یازدهم حزب "کمونیست" چین در مورد جامعه سوسیالیستی را با مطالب مندرج در اساس‌نامه‌های تصویب شده در کنگره‌های سراسری نهم و دهم حزب کمونیست چین در مورد جامعه سوسیالیستی مقایسه می‌کنیم:

با نگاه مجدد به اساس‌نامه‌های تصویب شده در کنگره‌های سرتاسری نهم و دهم حزب کمونیست چین و بررسی آن‌ها، که در سطور قبلی این نوشته دیدیم، می‌دانیم که خصوصیات جامعه سوسیالیستی در اساس‌نامه‌های تصویب شده در کنگره‌های مذکور، که زیاد از هم فرق ندارند، قرار ذیل است:

الف - جامعه سوسیالیستی یک دوره تاریخی بس طولانی است.

ب - در سراسر این دوره تاریخی طبقات و تضادهای طبقاتی و مبارزه طبقاتی وجود دارد.

پ - در سراسر این دوره تاریخی مبارزه بین راه سوسیالیستی و راه سرمایه داری موجود است.

ت - در سراسر این دوره دو خطر وجود دارد:

اول : خطر احیای سرمایه داری.

و

دوم : خطر براندازی و تخریب و تجاوز از جانب امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم.

ث - تضادهای جامعه سوسیالیستی را تنها با اتکاء به تیوری انقلاب مداوم تحت دیکتاتوری پرولتاریا و با اتکاء به پراتیک تحت هدایت آن می توان حل نمود.

6 - در شرایط سوسیالیزم جهت تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا و جلوگیری از احیاء سرمایه داری باید بارها و بارها به انقلاب فرهنگی پرولتاریایی، که یک انقلاب سیاسی علیه بورژوازی و سایر طبقات استثمارگر است، دست زد.

اما خصوصیات جامعه سوسیالیستی در اساسنامه تصویب شده در کنگره سراسری یازدهم حزب "کمونیست" چین قرار ذیل است:

1 - در جامعه سوسیالیستی مالکیت بر وسایل تولید اجتماعی است و طبق شعار "از هرکس به قدر توانایی اش و به هر کس به اندازه کارش" استثمار در آن برانداخته می شود.

2 - سوسیالیسم آزادی عمل کافی، ابتکار و خلاقیت را در جهت تکامل سریع نیروهای مؤلده متناسب با ضرورت مادی - معنوی اعضای یک جامعه در یک مسیر پلان شده و معرفی شده می‌تواند اعطا نماید. حزب کمونیست چین خلق چین را برای کار در جهت سطح عالی تمدن مادی در جریان ساختمان و یک سطح عالی تمدن معنوی سوسیالیستی رهبری میکند.

3 - تکامل و پیشرفت سیستم سوسیالیستی یک جریان طولانی تاریخ است. سیستم سوسیالیستی خلق‌ها را قادر می‌سازد تا مستقیماً آقای کشور خود شده به تدریج اندیشه و سنت کهنه را که در سیستم استثماری و مالکیت خصوصی بر وسایل تولید تشکل یافته به دور انداخته و به جای آن فهم کمونیستی را بالا برده، افکار مشترک، اصول مشترک و دسپلین مشترک را در صفوف شان پرورش دهند. جنبش سوسیالیستی کشورهای مختلف را به پیش می‌راند تا به تدریج در تمامی جهان در مسیری که موافق به‌ویژگی، انتخاب و خواست آزادانه مردم آن‌ها است سوسیالیسم را به پیروزی برسانند.

4 - حزب کمونیست چین خلق چین را برای کار در جهت سطح عالی تمدن مادی در جریان ساختمان و یک سطح عالی تمدن معنوی سوسیالیستی رهبری می‌کند. تلاش عظیم برای ارتقای معارف، ساینس و فرهنگ باید صورت بگیرد تا اعضای حزب و کتله‌های وسیع خلق با ایدئولوژی کمونیستی اشباع شوند، علیه ایدئولوژی‌های غیر پرولتری شدیداً مبارزه نمایند و ایده‌های عالی، مورال درست، معارف و مفهوم دسپلین را فراگیرند. حزب کمونیست چین خلق چین را در یک دموکراسی عالی سوسیالیستی، تکمیل قانون سیستم سوسیالیستی و تحکیم دیکتاتوری دموکراتیک خلق رهبری میکند.

5 - اقدام مؤثری که باید صورت بگیرد حمایت کامل از مردم است تا اداره سیاست دولت و جامعه و مدیریت فرهنگی و اقتصادی را برعهده گرفته و عناصری را که ضد سیستم سوسیالیستی سبوتاژ می‌کنند و آن‌هایی را که به‌طور فعال امنیت مردم را به‌خطر می‌اندازند ضربه محکم بزنند. باید در جهت نیرومند ساختن ارتش آزادیبخش

خلق و دفاع ملی تلاش زیاد صورت بگیرد تا کشور در مقابل تجاوز آماده مقاومت و درهم شکستن آن باشد.

به این ترتیب هیچ یک از خصوصیات شش گانه جامعه سوسیالیستی که در اساس نامه های تصویب شده در کنگره های سراسری نهم و دهم حزب کمونیست چین مطرح گردیده است، در اساس نامه تصویب شده در کنگره سراسری یازدهم حزب "کمونیست" چین به چشم نمی خورد.

خصوصیات پنج گانه ای را که این اساس نامه برای جامعه سوسیالیستی به طور مشخص در نظر گرفته است مختصراً بررسی می کنیم:

خصوصیت شماره اول:

در اینجا دو موضوع قابل مکت است: یکی مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید و دیگری برانداخته شدن استثمار طبق شعار "از هر کس به اندازه توانش و به هر کس به اندازه کارش".

موضوع اول - مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید:

یک شیوه تاریخی مشخص اقتصادی شامل نیروهای مؤلده و مناسبات تولیدی است. نیروهای مؤلده در این شیوه

تولیدی تاریخی مشخص نیروی کار و وسایل تولید در دو بخش ابزار کار و موضوع یا محمول کار است. مناسبات تولیدی در تمام شیوه های تولیدی تاریخی مشخص شامل سه عنصر است: نظام مالکیت بر وسایل تولید، نقش انسان ها در جریان تولید اجتماعی و میزان سهم آن ها در تولیدات.

عنصر عمده در مناسبات تولیدی نظام مالکیت بر وسایل تولید است، زیرا اگر طبقه خاصی در جامعه مالکیت بر وسایل تولید را در اختیار داشته باشد، به طور قطع می تواند

نقش انسان‌ها در جریان تولید اجتماعی و میزان سهم آن‌ها در تولیدات را تحت کنترل خود بگیرد و به‌نفع خود سازمان‌دهی نماید. اما مهم‌تر از همه این است که همین طبقه می‌تواند نیروی کار را نیز تحت کنترل و اداره خود بگیرد و در جهت منافع طبقاتی خود سازمان‌دهی کند. به عبارت دیگر همین طبقه می‌تواند کل نیروهای مؤلده را، علیرغم تمامی ظواهر حقوقی، در نهایت در اختیار داشته باشد و حسب منافع طبقاتی خود سازمان‌دهی نماید.

انقلاب پرولتری برای ساختمان سوسیالیسم در کشورهای جهان و پیش‌روی به‌طرف کمونیزم جهانی در قدم اول باید به‌خاطر برانداختن نظام استثمارگرانه، از طریق انقلاب سوسیالیستی، مالکیت خصوصی بر وسایل تولید را براندازد و مالکیت بر وسایل تولید را اجتماعی نماید. در غیر آن قادر نخواهد بود نقش انسان‌ها در جریان تولید اجتماعی را فارغ از استثمار بسازد و نیز سهم نامساوی آن‌ها در تولیدات را مساویانه نماید.

اما تجربه تا کنونی تمامی انقلابات سوسیالیستی در کشورهای مختلف جهان نشان داده است که گام اول مبدل ساختن مالکیت خصوصی بر وسایل تولید به مالکیت اجتماعی فقط از طریق برقراری مالکیت دولتی بر وسایل تولید در سکتورهای صنعتی و تجارتي و برقراری مالکیت جمعی گروه‌های محلی در سکتور زراعت ممکن و میسر است. مالکیت جمعی گروه‌های محلی نسبت به مالکیت دولتی عقب‌مانده تر است. بنابراین این نوع مالکیت نیز باید به مالکیت دولتی ارتقاء نماید تا در سراسر کشور مالکیت جمعی شکل واحدی به‌خود بگیرد.

ولی آیا مالکیت دولتی، ولو سوسیالیستی سرتاسری بر وسایل تولید، به‌مفهوم حقیقی کلمه و در تمامی ابعاد خود می‌تواند مالکیت اجتماعی تلقی گردد؟ بازهم تجارب تاریخی تمامی انقلابات سوسیالیستی در کشورهای مختلف جهان نشان داده و ثابت ساخته است که نخیر. مالکیت دولتی سرتاسری بر وسایل تولید فقط گام اول حرکت به‌طرف برقراری مالکیت اجتماعی حقیقی و همه‌جانبه بر وسایل تولید است. بنا به‌چند دلیل خیلی معین و مشخص:

اولاً هر نوع دولتی، چه دولت پرولتری و چه دولت بورژوازی یا نیمه فیودالی، دارای تشکیلات نظامی و اداری جداگانه از سایر بخش‌های جامعه است. بنابراین حتی در دولت پرولتری، مالکیت دولتی بر وسایل تولید و در کل بر مجموع نیروهای مؤلده، مالکیت واقعی همین بخش از جامعه بر وسایل تولید و در کل بر نیروهای مؤلده است و نه مالکیت حقیقی کل جامعه بر آن‌ها. درینجا فقط خط رهبری کننده حقیقی این دولت پرولتری می‌تواند معین نماید که آیا این مالکیت دولتی بر وسایل تولید و کل نیروهای مؤلده می‌تواند گام اول برقراری مالکیت جمعی بر وسایل تولید و کل نیروهای مؤلده باشد یا نه؟

اگر خط رهبری کننده حقیقی این دولت، خط حرکت در جهت برداشتن گام به‌گام مناسبات استثمارگرانه به‌طرف مناسبات غیر استثمارگرانه یعنی حرکت از نظام استثمارگرانه به‌طرف نظام کمونیستی باشد، مالکیت چنین دولتی بر وسایل تولید و بر کل نیروهای مؤلده در مجموع، که باید مداوماً به‌طرف مالکیت اجتماعی حقیقی توسط خود همین دولت رهبری گردد، می‌تواند گام اول برقراری مالکیت حقیقی اجتماعی همه جانبه بر وسایل تولید و کل نیروهای مؤلده باشد.

اما اگر خط رهبری کننده حقیقی این دولت، خط حرکت در جهت برداشتن گام به‌گام مناسبات استثمارگرانه به‌طرف مناسبات غیر استثمارگرانه یعنی حرکت از نظام استثمارگرانه به‌طرف نظام کمونیستی نباشد، می‌تواند گام اول برقراری مالکیت حقیقی اجتماعی همه جانبه بر وسایل تولید و کل نیروهای مؤلده نباشد، به‌خصوص که مداوماً توسط خود همین دولت به‌طرف برقراری مجدد عمیق‌تر و وسیع‌تر مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و کل نیروهای مؤلده سوق داده شود.

بنابراین مالکیت دولتی بر وسایل تولید و کل نیروهای مؤلده در جامعه فقط به‌اعتبار خط رهبری کننده دولت می‌تواند گام اول مالکیت اجتماعی تلقی گردد و به‌ذات خود مالکیت اجتماعی حقیقی همه‌جانبه بر وسایل تولید و کل نیروهای مؤلده در جامعه نیست.

وقتی خط رهبری کننده دولت سوسیالیستی اتحاد شوروی سابق از خط مارکسیستی-لنینیستی به خط رویزیونیستی مدرن خروشچفی مبدل گردید، دیگر دولت شوروی یک دولت سوسیالیستی نبود، ولو این که برای چند دهه کماکان سلطه مالکیت دولتی بر اقتصاد آن کشور باقی ماند. حتی در چین رویزیونیست پس از چهار دهه سلطه رویزیونیسم بر چین، کماکان سکتور دولتی، حداقل از لحاظ ظواهر حقوقی و قانونی، سکتور رهبری کننده کل اقتصاد چین تلقی می‌گردد. گذشته از آن در تاریخ جوامع باستانی آسیایی حتی مالکیت دولتی بر اقتصاد جامعه به صورت یک نظام شبه برده دارانه - شبه سرواژی وجود داشته است که به نام نظام آسیایی از آن نام برده شده است.

تا حال هیچ کشور سوسیالیستی در جهان، به شمول کشورهای سوسیالیستی سابق شوروی و چین، قادر نگردیده است حتی همین گام اول برقراری اعتباری مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید و کل نیروهای مؤلده در جامعه یعنی دولتی ساختن تام و تمام وسایل تولید و کل نیروهای مؤلده جامعه را مؤفقانه به اتمام برساند. در چین سوسیالیستی تا آخر، و حتی بعد از انقلاب فرهنگی، کمون های زراعتی، که در ملکیت جمعی گروه های محلی زراعت پیشه قرار داشتند، در سکتور زراعت نقش مسلط داشتند. در شوروی سوسیالیستی نیز کلخوزها در بخش زراعت، که در ملکیت جمعی گروه های محلی قرار داشتند، تا آخر نقش نسبتاً مسلط داشتند.

تازه وقتی این گام اول بتواند مؤفقانه با اتمام برسد، خود ملکیت اجتماعی اعتباری بر وسایل تولید و کل نیروهای مؤلده نمیتواند به تنهایی و بدون ارتباط با سایر عناصر شامل در مناسبات تولیدی ماهیت حقیقی و همه جانبه مالکیت اجتماعی بر وسایل تولید و کل نیروهای مؤلده را به ظهور برساند و به مالکیت اجتماعی حقیقی مبدل گردد.

درینجا است که موضوع نقش انسان ها در جریان تولید اجتماعی متبارز می‌گردد و به عنصر عمده در تبدیل مالکیت جمعی اعتباری به مالکیت جمعی حقیقی مبدل می‌گردد. حتی در شرایطی که مالکیت دولتی عام و تام دولت پرولتری بر کل اقتصاد کشور از لحاظ حقوقی و قانونی برقرار شده باشد، رویزیونیست ها و رهروان راه سرمایه داری در حزب کمونیست و دولت سوسیالیستی می‌توانند نقش واقعی کارگران در

جریان تولید اجتماعی را در بخش‌های تحت رهبری شان، به‌این پیمان‌ها یا به‌آن پیمان‌ها، به‌یک نقش تحت استثمار مبدل سازند و ازین طریق وارونه‌سازی کل ماهیت اجتماعی اعتباری مالکیت دولتی بر اقتصاد را زمینه‌سازی کنند و ستاد فرمان‌دهی بورژوازی در درون حزب، حتی در درون کمیته مرکزی حزب، و درون دولت سوسیالیستی را به‌وجود بیاورند.

اگر آن‌ها، رویزیونیست‌ها، به‌قدرت حاکم مبدل گردند، می‌توانند در قدم اول نقش کارگران را در جریان تولید اجتماعی به‌یک نقش تحت استثمار مبدل کنند و ازین طریق مالکیت دولتی بر کل اقتصاد کشور را نیز ماهیت بورژوایی ببخشند.

حالا فرض کنیم که این مرحله نیز مؤفقانه به‌اتمام برسد و تنها و روی‌هم‌رفته سهمیه‌بندی نامساویانه در تولیدات باقی باشد. در چنین حالتی از میان رفتن همین سهمیه‌بندی نامساویانه در تولیدات به‌عامل عمده برقراری مالکیت اجتماعی حقیقی بر وسایل تولید و کل نیروهای مؤلده موجود در جامعه مبدل می‌گردد. اگر این سهمیه‌بندی نامساویانه کماکان باقی باشد و مدت‌ها را کد بماند، می‌تواند گسترش و عمق یابد و خود به‌زمینه‌ای برای وارونه‌سازی نقش انسان‌ها در جریان تولید اجتماعی و مالکیت بر وسایل تولید و کل نیروهای مؤلده موجود در جامعه مبدل گردد.

حتی با برداشته شدن تمامی این گام‌های پیشرونده در عرصه اقتصادی نمی‌توان مرحله گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم را به‌اتمام رساند، بلکه به‌اتمام رسیدن کامل این مرحله مستلزم برانداختن و محو کلیه تمایزات طبقاتی، برانداختن و محو کلیه مناسبات تولیدی زاینده تمایزات طبقاتی، مستلزم برانداختن و محو کلیه مناسبات اجتماعی مربوطه، منجمله ستم جنسیتی بر زنان و ستم ملیتی بر ملیت‌های تحت ستم، و محو کلیه افکار و اندیشه‌های مربوطه است و نه صرفاً برانداختن و محو مناسبات تولیدی زاینده تمایزات طبقاتی به‌صورت اعتباری و حتی حقیقی. تا زمانی که وظایف انقلابی کمونیستی در هر چهار عرصه مذکور به‌اتمام نرسیده باشد نمی‌توان گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم را خاتمه یافته و بی‌برگشت تلقی نمود و این کاری است که باید در مرحله سوسیالیسم به‌اتمام برسد. در واقع هر سطحی از بقایای مناسبات اجتماعی

استثمارگرانه و ستم‌گرانه و هر سطحی از افکار و اندیشه‌های استثمارگرانه و ستم‌گرانه در جامعه به‌ذات خود سطح معینی از باقی‌مانده‌های تمایزات طبقاتی و مناسبات تولیدی استثمارگرانه و ظالمانه موجود در جامعه را انعکاس می‌دهد و می‌تواند برگشت وسیع‌تر و عمیق‌تر تمایزات و مناسبات مذکور را سبب گردد.

به‌همین جهت تجارب تمامی انقلابات سوسیالیستی در کشورهای مختلف جهان نشان داده و ثابت ساخته است که سوسیالیزم مرحله‌گذار از سرمایه‌داری به کمونیزم است و نه مرحله‌اول کمونیزم. برعلاوه همین تجارب ثابت ساخته است که سوسیالیزم مرحله‌تاریخی بس طولانی‌ای را در برمی‌گیرد و در سراسر این مرحله تاریخی بس طولانی، طبقات و مبارزه طبقاتی و خطر احیای سرمایه‌داری در جامعه سوسیالیستی وجود دارد و ضرورت به ادامه انقلاب و برپایی و پیش‌برد انقلابات فرهنگی متعدد موجود است.

بنابراین در طول این مدت خط استراتژیک پیش‌روی سوسیالیزم به‌طرف کمونیزم نمی‌تواند مبتنی بر عموم خلقی شدن حزب کمونیست و دولت سوسیالیستی پیش‌برود، بلکه ماهیت پرولتری حزب کمونیست و ماهیت پرولتری دولت سوسیالیستی کماکان باید باقی‌بماند و پروسه انقلاب سوسیالیستی تحت دیکتاتوری پرولتاریا و به‌خاطر استحکام و گسترش بیش‌تر پایه‌های اجتماعی دیکتاتوری پرولتاریا در میان کارگران و زحمت‌کشان ادامه یابد و سرانجام زمانی که به‌مفهوم حقیقی کلمه در سطح کل جامعه عمق و گسترش یافت زمینه زوال عمومی و کلی دولت، و زمینه زوال عمومی و کلی نظام اقتصادی - اجتماعی به‌طور کلی مساعد گردد.

موضوع دوم - برانداخته شدن استثمار در سوسیالیزم:

بنا بر آنچه در مورد مرحله طولانی‌گذار از سرمایه‌داری به کمونیزم یعنی مرحله سوسیالیزم گفتیم، در طول این مرحله نمی‌توان به‌طور کامل و صد در صد ادعا نمود که استثمار از جامعه رخت بر بسته است، چرا که محو کامل و صد در صد استثمار از جامعه مستلزم برانداختن و محو کامل هر چهار کلیت است و نه صرفاً یکی از آن‌ها، ولو

مهم‌ترین شان. در واقع علی‌رغم ظاهر حقوقی و قانونی و علی‌رغم سلطه واقعی نظام سوسیالیستی غیر استثمارگرانه بر جامعه، هر چهار کلیت قابل برانداختن و محو نمودن به صورت غیر مسلط و غیر قانونی ولی به صورت واقعی به موجودیت و حیات خود به درجات مختلف در جامعه ادامه می‌دهند و به همان میزان، استثمار نیز به صورت واقعی، ولو به صورت غیر مسلط و غیر قانونی، و حتی قانونی مثل درجات مختلف معاشات در میان کارگران، تفاوت میان کار فکری و جسمی، تفاوت میان شهر و ده، تفاوت میان مناطق مختلف و ملیت‌های مختلف و تفاوت واقعی میان زن و مرد در عرصه فعالیت‌های مختلف اقتصادی، به موجودیت و حیات خود در جامعه ادامه خواهد داد، مگر این‌که در پروسه انقلاب مداوم و طولانی و با راه اندازی و پیش‌برد انقلابات متعدد فرهنگی به براندازی و محو کامل بقایای متذکره پرداخت و به طور کامل ریشه کن شان ساخت.

باید توجه داشت که محو استثمار به طور کلی در جامعه مستلزم برانداختن و محو کامل "حق بورژوایی" در جامعه است و شعار "از هر کس به قدر توانش و به هر کس بقدر کارش" در سوسیالیسم نیز در آخرین تحلیل مبتنی بر "حق بورژوایی" و سنجش ارزش کار با معیارهای بورژوایی است و در ذات خود عامل و حامل تفاوت و عدم تساوی میان انسان‌ها است. به همین جهت تا زمانی که این معیار در جامعه باقی باشد به همان میزان تفاوت و عدم تساوی متناسب با ناخالصی‌های استثمارگرانه در جامعه وجود خواهد داشت. محو عمومی و کامل استثمار از جامعه مستلزم تحدید پیهم کلیت "حق بورژوایی" و حرکت پیهم و انقلابی از نظام مبتنی بر "بهرکس به قدر کارش" به نظام "بهرکس به قدر نیازش" است و نه تقدیس و تکریم پیهم و تحکیم این اصل سوسیالیستی. استثمار و ستم فقط و فقط در جامعه کمونیستی به طور کامل از میان می‌رود.

موضوع مهم دیگر در هر دو زمینه، عمق و گستردگی بین‌المللی حرکت از سرمایه داری به کمونیسم است. گذار از سرمایه داری به کمونیسم پروسه ای نیست که در سطح این کشور یا آن کشور، ولو مهم‌ترین کشورهای جهان، به پایان برسد، بلکه باید این مرحله

در سطح بین‌المللی به‌طور کلی، یعنی در سطح کل جهان، حل و فصل گردد. به قول مائوتسه دون:

«یا همه به کمونیزم می‌رسیم و یا هیچ‌کس.»

به‌همین جهت تیوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا، ادامه انقلاب در سطح بین‌المللی را نیز در برمی‌گیرد و نمی‌تواند در برنگیرد؛ زیرا تا زمانی که امپریالیزم در سطح بین‌المللی و جهانی موجود باشد، «خطر براندازی، تخریب و تجاوز از طرف امپریالیزم علیه سوسیالیزم نیز وجود خواهد داشت و نمی‌تواند وجود نداشته باشد و این خطرات نیز به‌نوبه خود می‌تواند ناخالصی‌های عدم تساوی از قبیل ارتش دولتی حرفه‌ی و دایمی و استخبارات دولتی حرفه‌ی و غیره را در دولت‌های سوسیالیستی حفظ نماید. این جنبه از پروسه نیز طولانی، پیچیده و پر از فراز و نشیب و پیچ و خم خواهد بود، ولی در هر حال یک پروسه انقلابی و بخشی از پروسه ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری خواهد بود و نه یک پروسه غیر انقلابی و ضد انقلابی آرام و مسالمت‌آمیز.

درین مورد نیز تجارب تا کنونی ثابت ساخته است که هم‌زیستی مسالمت‌آمیز و طولانی مدت میان نظام سوسیالیستی و نظام امپریالیستی سرمایه‌دارانه، و همچنان سایر مسالمت‌آمیزها، علیرغم تمامی فراز و نشیب‌ها و پیچ و خم‌های خود، از لحاظ استراتژیک توهم رویزونیستی و ضد مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی ای بیش نیست.

تا جایی که به‌پیش‌برد تاکتیکی هم‌زیستی مسالمت‌آمیز ضروری و مفید با دولت‌های امپریالیستی و ارتجاعی توسط دولت‌های سوسیالیستی مربوط است نیز باید توجه داشت که این تاکتیک‌های ولو ضروری و مفید نیز ناخالصیت‌های و عدم تساوی و حتی آشکارا استثمارگرانه و ستم‌گرانه بر دولت‌های سوسیالیستی را تحمیل می‌نماید. مثلاً سطح معینی از تجارت و در کل روابط اقتصادی خارجی و بین‌المللی میان کشورهای سوسیالیستی و کشورهای امپریالیستی و ارتجاعی نمی‌تواند وجود نداشته باشد. موجودیت این روابط در سطح بین‌المللی در واقع به‌این معنا است که نه تنها دولت‌های سوسیالیستی سهم معینی از استثمار طبقه کارگر کشورهای امپریالیستی و ارتجاعی را

دریافت می‌دارند، بلکه دولت‌ها و سرمایه داران کشورهای امپریالیستی و ارتجاعی نیز به‌استثمار کارگران و زحمت‌کشان کشورهای سوسیالیستی می‌پردازند. هم‌چنین است در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی.

بنابراین تا زمانی که امپریالیزم و ارتجاع در سطح بین‌المللی وجود داشته باشد، نمی‌توان از محو و براندازی مطلق نظام اقتصادی- اجتماعی استثمارگرانه و ستمگرانه در کشورهای سوسیالیستی سخن گفت. به‌همین دلیل است که پروسه گذار طولانی از سرمایه داری به‌کمونیزم نه‌تنها در سطح یک‌یک از کشورهای جهان بلکه در سطح بین‌المللی و جهانی نیز باید به‌صورت انقلابی و طی یک انقلاب مداوم پر فراز و نشیب و مملو از پیچ و خم باید طی گردد.

خصوصیت شماره دوم:

درین‌جا نیز دو موضوع قابل مکتب است: یکی تعیین شدن تکامل سریع نیروهای مؤلده به‌عنوان هدف درجه اول سوسیالیزم و دیگری رهبری خلق چین توسط حزب "کمونیست" برای کار در جهت سطح عالی تمدن مادی سوسیالیستی به‌عنوان هدف درجه اول در چین.

همان‌طوری که در سطور قبلی این نوشته گفتیم تیوری رویزیونیستی "رشد نیروهای مؤلده" به‌عنوان هدف درجه اول سوسیالیزم، ترجیح‌بند عمومی فرمول‌بندی‌های رویزیونیستی اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری یازدهم حزب "کمونیست" چین است. بنابراین لازم است در مورد این تیوری کمی مکتب کنیم.

تیوری رویزیونیستی "رشد نیروهای مؤلده" در اساس مبتنی بر دیدگاه و متود اکونومیستی است. این دیدگاه و متود میان نظام اقتصادی در مجموع، و زیر بنای مناسبات تولیدی به‌طور خاص، و روبنای ایدیولوژیک- سیاسی یک رابطه متافیزیکی یک‌طرفه برقرار می‌نماید، بدین معنا که بطور همیشگی و دایمی و کاملاً یک‌جانبه، نظام اقتصادی در مجموع، و زیربنای مناسبات تولیدی بطور خاص، را عمده و روبنا را

غیرعمده دانسته و روبنا را دائماً دنباله‌رو و تابع مطلق نظام اقتصادی، و به ویژه زیربنای مناسبات تولیدی، قلم‌داد می‌نماید. در حالی که برعکس رابطه میان نظام اقتصادی، و به ویژه زیر بنای مناسبات تولیدی، و روبنای ایدئولوژیک-سیاسی یک رابطه دیالکتیکی، مبتنی بر وحدت اضداد و یک رابطه متقابل است. تضاد میان نیروهای مؤلده و مناسبات تولیدی یعنی تضاد در نظام اقتصادی هر جامعه ای تضاد اساسی آن جامعه را تشکیل می‌دهد.

زمانی که این تضاد در یک جامعه به‌مقام انتاگونیزم برسد، نیروهای مؤلده نوین از زبان نیروهای اجتماعی نوین علیه مناسبات کهنه و قابل سرنگون شدن و منسوخ شدن حرف می‌زند. در چنین حالتی مبارزه نیروهای مؤلده نوین علیه مناسبات تولیدی کهنه شده در روبنای ایدئولوژیک-سیاسی متمرکز می‌گردد و ایجاد تحول انقلابی در روبنای ایدئولوژیک-سیاسی به‌موضوع عمده در جامعه مبدل می‌گردد. دلیلش این است که فاکتور انسانی نیروهای مؤلده یا نیروی کار زنده به‌طور عموم عامل عمده در میان بخش‌های مختلف نیروهای مؤلده (نیروی کار و وسایل تولید شامل ابزار کار و محمول یا موضوع کار) را تشکیل می‌دهد. در چنین حالتی در واقع در سطح جامعه وسایل تولید نیز از زبان نیروی کار سخن می‌گوید.

بنابراین در شرایط انقلابی، نیروهای مؤلده نوین از زبان نیروهای اجتماعی پیش‌رو و مناسبات تولیدی کهنه شده از زبان نیروهای اجتماعی ارتجاعی سخن می‌گویند. به‌عبارت دیگر درین مقطع، عمده شدن روبنای ایدئولوژیک سیاسی نسبت به‌زیربنای مناسبات تولیدی در واقع متبازز شدن اجتماعی نیروهای مؤلده نوین و تحول طلب در روبنای ایدئولوژیک-سیاسی انقلابی است.

در واقع در هر شرایطی نیروهای مؤلده انعکاس اجتماعی خود را در روبنای ایدئولوژیک-سیاسی یا در نیروهای اجتماعی دارد. چنان‌چه در شرایطی که تضاد میان نیروهای مؤلده و مناسبات تولیدی به‌مقام انتاگونیزم نرسیده باشد و هم‌گونی در

مناسبات میان آنها عمده باشد، تضاد میان نیروهای اجتماعی پیش‌رو و نیروهای اجتماعی ارتجاعی نیز به‌مقام انتاگونیزم نمی‌رسد.

وقتی تضاد میان نیروهای مؤلده و مناسبات تولیدی به‌مقام انتاگونیزم رسید، تضاد میان نیروهای اجتماعی پیش‌رو و خواهان تحول بنیادی در مناسبات تولیدی و نیروهای اجتماعی ارتجاعی حافظ و نگهدار مناسبات تولیدی کهن به‌مقام انتاگونیزم می‌رسد و تحول بنیادی در روبنای سیاسی جامعه، که حافظ و نگهدار مناسبات تولیدی کهن است، از طریق سرنگونی نظام سیاسی کهن و ایجاد نظام سیاسی انقلابی، به‌ضرورت عمده اجتماعی مبدل می‌گردد و قبل از همه انقلاب سیاسی به‌وقوع می‌پیوندد.

قدرت سیاسی انقلابی، مناسبات تولیدی کهن را سرنگون می‌سازد و به‌جای آن مناسبات تولیدی انقلابی نوین و متناسب با نیروهای مؤلده نوین را برقرار می‌سازد. بدین ترتیب راه برای رشد نیروهای مؤلده نوین، که تحت شرایط مناسبات تولیدی کهن به‌ضیق‌النفس افتاده بود، باز می‌گردد و نیروهای مذکور جهش وار به‌رشد خود ادامه می‌دهد.

البته این امکان وجود دارد که قدرت انقلابی حاکم در برقراری مناسبات تولیدی انقلابی نوین دچار اشتباه زیاده‌روی و اندازه‌نگه‌نداشتن گردد و برای برقراری مناسبات تولیدی انقلابی نوین بسیار بیش از حد لزوم و غیر متناسب با نیروهای مؤلده موجود در جامعه بکوشد. مسلم است که این زیاده‌روی باعث رشد نیروهای مؤلده نوین نمی‌گردد بلکه باعث وارد آمدن ضرباتی به آن می‌گردد. هم‌چنان عوامل دیگری از قبیل جنگ، ضرورت‌های آن و خسارات و تلفات آن می‌تواند باعث افت نیروهای مؤلده در جامعه گردد و قدرت سیاسی انقلابی را وادار به عقب‌نشینی در سطح مناسبات تولیدی گرداند.

مثلاً سیاست‌های اقتصادی دوران کمونیزم جنگی در شوروی که از روی ناگزیری و در مقابله با ارتش‌های سفید و مداخلات جنگی قدرت‌های امپریالیستی روی دست گرفته شده بود بعد از شکست ارتش‌های سفید و مداخلات جنگی قدرت‌های امپریالیستی لغو گردید، زیرا متناسب با نیروهای مؤلده موجود در زمان بعد از کمونیزم جنگی در جامعه شوروی نبود. قدرت سیاسی انقلابی ناگزیر گردید در سطح مناسبات

تولیدی عقب‌نشینی نماید و سیاست اقتصادی نوین (نیپ) را در پیش بگیرد. این سیاست اقتصادی نوین چیز دیگری نبود جز عقب نشینی مؤقتی به نفع مناسبات تولیدی سرمایه دارانه و اجازه دادن به فعالیت‌های تشبثات خصوصی سرمایه دارانه. اما قدرت سیاسی انقلابی تحت رهبری لنین این عقب نشینی را به نام پیش‌روی سوسیالیسم جا نزد و آشکارا به عنوان یک عقب‌نشینی به آن اعتراف کرد تا در فرصت مناسب دوباره به پیش‌روی بپردازد.

اما سیاست‌های اقتصادی رویزونیستی عقب‌نشینی به نفع مناسبات تولیدی سرمایه دارانه را رشد و انکشاف سوسیالیسم جا می‌زند و آن را پیروزی و ارتقا می‌نامد. در واقع وقتی در جامعه سوسیالیستی این موضوع مطرح می‌گردد که مناسبات تولیدی نسبت به نیروهای مؤلده موجود در جامعه بسیار پیشی بسته است و لازم است که رشد نیروهای مؤلده در دستور کار قرار بگیرد، در واقع عقب‌نشینی به نفع مناسبات تولیدی سرمایه دارانه طلب می‌گردد. مثلاً وقتی در کنگره یازدهم حزب "کمونیست" چین رشد نیروهای مؤلده به عنوان وظیفه عمده در چین معین گردید، عقب‌نشینی وسیع و عمیق به نفع مناسبات تولیدی سرمایه دارانه در تمامی سکتورهای اقتصادی (زراعتی، صنعتی و تجارتي) چین به وقوع پیوست و مردم گسترده‌تر و عمیق‌تر گردید. در واقع باید گفت که از لحاظ عملی این عقب‌نشینی در سطح سیاسی هم‌زمان با پیروزی کودتای رویزونیستی به وقوع پیوست و از لحاظ اقتصادی نیز از همان زمان شروع گردید. تصویب اساس‌نامه رویزونیستی در کنگره یازدهم حزب "کمونیست" چین در واقع تئوریزه کردن اساس‌نامه‌یی این پراتیک از قبل آغاز یافته بود.

فیصله کنگره هشتم حزب کمونیست چین در مورد رشد نیروهای مؤلده به عنوان وظیفه عمده مبارزاتی در چین نیز در واقع در چنین مسیری صورت گرفت. اما از آن جایی که تعیین این وظیفه عمده از یک طرف تحت تأثیر کمبودات تیوریکی و پراتیکی جنبش کمونیستی بین‌المللی و در فقدان دستاوردهای مائونیستی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین تیوریزه شده بود و از طرف دیگر بسیار زود جلو گسترش و پیش‌رفت آن گرفته شد و برعلاوه در غیاب پیروزی یک کودتای رویزونیستی اتخاذ شده بود، نتوانست از لحاظ تیوریکی و پراتیکی عمق و گسترش یابد. برعکس مبارزه بین‌المللی

کمونیستی علیه رویزیونیزم مدرن شوروی و سپس انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی
براه افتاد و در نتیجه به جای عقب نشینی به نفع مناسبات تولیدی سرمایه دارانه،
پیشروی در مسیر تعمیق و گسترش مناسبات تولیدی سوسیالیستی ادامه یافت.

در واقع رویزیونیزم کنگره سراسری یازدهم حزب "کمونیست" چین عبارت است از
عقب نشینی به طرف مناسبات تولیدی سرمایه دارانه تحت نام پیشروی در جاده
سوسیالیزم و سطح عالی تمدن مادی سوسیالیستی. در حالی که سطح عالی تمدن
مادی سوسیالیستی چیز دیگری نیست جز سطح عالی مناسبات تولیدی سوسیالیستی
و نیروهای مؤلده سوسیالیستی متناسب با آن. بالاتر از آن، رویزیونیست های مدرن
شوروی این عقب نشینی به طرف مناسبات تولیدی سرمایه دارانه را حتی آغاز مناسبات
کمونیستی در شوروی جا زدند.

خصوصیت شماره سوم:

درین جا پذیرفته می شود که تکامل و پیشرفت سیستم سوسیالیستی یک جریان
طولانی تاریخ است، اما به دو دلیل کاملاً متفاوت از دلایل مطرح شده در
اساس نامه های تصویب شده در کنگره های سراسری نهم و دهم حزب کمونیست چین.

در اساس نامه های تصویب شده در کنگره های سراسری نهم و دهم حزب کمونیست
چین، سوسیالیزم دوره تاریخی بس طولانی دانسته می شود که عوامل آن از لحاظ
داخلی وجود طبقات، تضادهای طبقاتی و مبارزه طبقاتی و خطر احیای سرمایه داری در
کشور و در سطح بین المللی وجود امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم و ضرورت مبارزه
انقلابی پرولتری طولانی علیه هر دو عامل است.

اما در اساس نامه رویزیونیستی تصویب شده در کنگره سراسری یازدهم حزب
"کمونیست" چین، عوامل طولانی شدن تکامل و پیشرفت سیستم سوسیالیستی:
یکی ضرورت دور انداختن تدریجی اندیشه و سنت کهنه و بالا بردن تدریجی فهم
کمونیستی و پرورش تدریجی افکار مشترک، اصول مشترک و دسیپلین مشترک در
صفوف خلق ها است و دیگری هم جاباز کردن تدریجی جنبش سوسیالیستی در تمامی

جهان موافق به‌ویژگی، انتخاب و خواست آزادانهٔ مردمان کشورهای مختلف و پیروزی تدریجی سوسیالیزم در آن کشورها.

در واقع دور انداختن اندیشه و سنت کهنه و بالابردن فهم کمونیستی و پرورش افکار مشترک و دسپلین مشترک در صفوف خلق‌ها در اندیشهٔ مائوتسه‌دون یا مائوئیسم نیز مطرح است، اما راه تحقق آن به‌صورت عمده نه از طریق رشد و انکشاف تدریجی سوسیالیزم در داخل کشورهای سوسیالیستی بلکه از طریق انقلابات متعدد فرهنگی در آن کشورها است.

برعلاوه جاباز کردن جنبش سوسیالیستی در تمامی کشورهای جهان موافق به‌ویژگی، انتخاب و خواست آزادانهٔ مردمان کشورهای مختلف در اندیشهٔ مائوتسه‌دون یا مائوئیسم نیز مطرح است، اما راه تحقق آن به‌صورت عمده نه از طریق رشد و انکشاف تدریجی جنبش سوسیالیستی در کشورهای مختلف جهان، بلکه از طریق پیش‌برد مبارزات پرولتری ضد بورژوازی امپریالیستی برای پیروزی انقلابات سوسیالیستی در کشورهای امپریالیستی و سرمایه‌داری، پیش‌برد مبارزات آزادی‌بخش ملی ضد امپریالیستی و مبارزات دموکراتیک نوین برای پیروزی انقلابات دموکراتیک‌نوین در کشورهای تحت سلطهٔ امپریالیزم و پیش‌برد مبارزات کشورهای سوسیالیستی، در صورت موجودیت، علیه کشورهای امپریالیستی و کل نظام امپریالیستی در جهان دانسته می‌شود.

این موضوع که درین‌جا تکامل و پیش‌رفت سوسیالیزم هم در داخل کشورها و هم در سطح بین‌المللی یک جریان طولانی تدریجی ضد انقلابی یا حداقل غیر انقلابی، مسالمت‌آمیز و تدریجی قلم‌داد گردد، دارای یک جنبهٔ دیگر نیز می‌باشد و آن همزیستی مسالمت‌آمیز با نظام امپریالیستی در سطح بین‌المللی برای طولانی مدت و به‌عنوان یک امر استراتژیک است که در بطن خود تمامی "مسالمت‌آمیزهای خروشچفی" را در بر دارد.

خصوصیت شماره چهارم:

درین‌جا وظایف اصلی حزب کمونیست چین در رهبری خلق چین عبارت‌اند از:

اول - رهبری خلق چین برای کار در جهت سطح عالی تمدن مادی سوسیالیستی در جریان ساختمان سوسیالیزم.

9

دوم - رهبری خلق چین برای کار در جهت سطح عالی تمدن معنوی سوسیالیستی.

برعلاوه تلاش عظیم برای ارتقای معارف، ساینس و فرهنگ پیش‌شرط عمده تکامل ایدئولوژیکی، فرهنگی و تشکیلاتی حزب و توده‌ها نمایانده می‌شود.

هم‌چنان رهبری خلق چین در یک دموکراسی عالی سوسیالیستی، تکمیل قانون سیستم سوسیالیستی و تحکیم دیکتاتوری دموکراتیک خلق به‌عنوان وظیفه اصلی سیاسی حزب "کمونیست" چین تعیین می‌گردد.

درین جا نیز در قدم اول کار در جهت سطح عالی تمدن مادی سوسیالیستی نسبت به کار در جهت سطح علی تمدن معنوی سوسیالیستی ازجحیت مطلق، دایمی و یک‌جانبه دارد. قدر مسلم است که پایه‌های مادی هر تمدنی، من جمله تمدن سوسیالیستی، اساس و زیربنای آن تمدن را می‌سازد. اما رابطه میان زیربنا و روبنا را نباید مطلقاً یک‌جانبه و یک‌طرفه دانست و روبنا را در تابع مطلق، دایمی و اتوماتیک زیربنا به حساب آورد. چنین محاسبه ای مبتنی بر دید اکونومیستی است و نه دید ماتریالیستی دیالکتیکی.

هدف اساسی برپایی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی در چین چه بود؟ هدف فوری و عاجل این انقلاب سرنگونی ستاد فرماندهی بورژوازی در درون حزب کمونیست چین و دولت چین و جلوگیری از احیای سرمایه داری در چین بود. اما هدف اساسی آن ایجاد تحول در جهان‌بینی حزب و توده‌ها بود. به عبارت دیگر هدف اساسی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین ایجاد تحول در جهان‌بینی حزب و توده‌ها یعنی تحکیم و گسترش تمدن معنوی سوسیالیستی بود. در واقع به‌همین جهت بود که انقلاب مذکور علیرغم این‌که در نهایت یک انقلاب سیاسی علیه بورژوازی بود، به نام انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی خوانده شد، زیرا در آن زمان در چین پیش‌برد انقلاب در سطح

فرهنگی به‌وظیفه‌ عمده حزب کمونیست چین، دولت انقلابی چین و توده‌های مبارز چین تبدیل شده بود.

ارتقای معارف، ساینس و فرهنگ می‌تواند پیش‌شرط مقدماتی روبنایی تکامل ایدیولوژیکی، فرهنگی و تشکیلاتی حزب و توده‌ها باشد. اما پیش‌شرط اساسی و پیش‌شرط عمده آن نمی‌تواند باشد. در یک کشور سوسیالیستی، پیش‌شرط اساسی تکامل در حال تعمیق و گسترش ایدیولوژیکی، فرهنگی و تشکیلاتی حزب و توده‌ها وجود حقیقی نظام سوسیالیستی، و نه وجود رویزیونیستی آن، و پیش‌شرط عمده آن ادامه انقلاب سوسیالیستی یعنی ادامه پیش‌روی به‌طرف کمونیزم تحت دیکتاتوری پرولتاریا است.

وظیفه اصلی سیاسی حزب کمونیست در یک کشور سوسیالیستی چیست؟ در یک کلام، ادامه انقلاب سوسیالیستی تحت دیکتاتوری پرولتاریا و برای استحکام و گسترش پایه‌های دیکتاتوری پرولتاریا و سوسیالیزم در سطح کل جامعه یعنی پیش‌روی مداوم به‌طرف نظام کمونیستی. به‌طور مشخص، دیکتاتوری دموکراتیک خلق شکلی از دیکتاتوری پرولتاریا در دوره انقلاب دموکراتیک نوین است. وقتی این دوره از انقلاب پایان یافت و گذار به انقلاب سوسیالیستی صورت گرفت، دیگر وجود دیکتاتوری دموکراتیک خلق مفهومی ندارد و شکل مشخص دیکتاتوری پرولتاریا رأساً همان دیکتاتوری پرولتاریا است و نه دیکتاتوری دموکراتیک خلق که وحدت کارگران و دهقانان پایه اجتماعی اساسی آن را تشکیل می‌دهد. پس از گذار به انقلاب سوسیالیستی زحمت‌کشان شاغل در بخش دولتی سکتور زراعت به کارگران کشاورزی بدل می‌شوند و زحمت‌کشان شاغل در کمون‌های زراعتی نیز باید در مسیر تبدیل شدن به کارگران کشاورزی قرار بگیرند، یعنی کمون‌های زراعتی باید در مسیر تبدیل شدن عمومی به فارم‌های زراعتی دولتی هدایت شوند. در چنین حالتی تکمیل قانون سیستم سوسیالیستی و تحکیم دیکتاتوری دموکراتیک خلق در نهایت دو امر متناقض و نافی همدیگر هستند و نه هم‌سو و هم‌جهت. تحکیم دیکتاتوری دموکراتیک خلق مستلزم حفظ و تحکیم درازمدت موقعیت دهقانی و حداقل نیمه دهقانی زحمت‌کشان شاغل در سکتور زراعت است، در حالی که تکمیل قانون سیستم سوسیالیستی در نهایت قبل از

همه مستلزم تکمیل عمومی پایه مادی اقتصادی و طبقاتی سیستم سوسیالیستی در تبدیل شدن عمومی زحمت‌کشان زراعت پیشه به کارگران بخش کشاورزی است.

طبعاً تا زمان تکمیل این پروسه، تحکیم اتحاد کارگران و دهقانان و مردم کلیه ملیت‌های کشور در دستور کار قرار خواهد داشت، ولی این نمی‌تواند به مفهوم تحکیم دیکتاتوری دموکراتیک خلق باشد، بلکه به مفهوم گذار برنامه‌ریزی شده به طرف تکمیل قانون سیستم سوسیالیستی خواهد بود.

می‌توان گفت که حفظ نام "جمهوری خلق چین" برای کشور سوسیالیستی چین، حتی در دوران انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، نمی‌توانست خالی از اشکال باشد. مائوتسه‌دون زمانی گفته بود که شاید انقلاب فرهنگی بعدی در مبارزه علیه ستم بر زنان برپا گردد. آیا می‌توان گفت که شاید یکی از انقلابات فرهنگی بعدی در چین سوسیالیستی، اگر باقی می‌ماند، می‌توانست روی تبدیل نام "جمهوری خلق چین" به "جمهوری سوسیالیستی چین" باشد؟

ادعای دموکراسی عالی سوسیالیستی توسط رویزونیست‌های بر سر قدرت در چین که برای تصرف غاصبانه و عمومی قدرت سیاسی به کودتای آشکار و خونین علیه جناح انقلابی حزب و سرکوب‌گری‌های نظامی چند ساله علیه مقاومت‌کنندگان گاردهای سرخ اقدام کردند، در عمل دارای ترجمه و تفسیر فاشیستی بورژوایی بود و همین ماهیتش تا حال نیز باقی مانده است. چنانچه همین ماهیت فاشیستی "دموکراسی عالی سوسیالیستی" مورد ادعای رویزونیست‌های بر سر قدرت در چین، چندین سال بعد از کودتا نیز خود را در یک سطح خیلی وسیع و آشکار اجتماعی در سرکوب نظامی خونین اعتراضات چندین میلیونی میدان تیان‌مین نشان داد.

"دموکراسی عالی سوسیالیستی" و "تحکیم دیکتاتوری دموکراتیک خلق" نیز نسبت به هم متناقض هستند؟ چرا باید "دموکراسی عالی" صفت سوسیالیستی داشته باشد و "دیکتاتوری" صفت دموکراتیک خلق یا صفت شکل اولیه دیکتاتوری پرولتاریا در کشوری مثل چین و نه صفت شکل پیش‌رفته دیکتاتوری پرولتاریا؟ این تناقض نیز وجه

دیگری از فاشیزم (دیکتاتوری آشکار بورژوازی) رویزونیست‌های بر سر قدرت در چین را نشان می‌دهد.

خصوصیت شماره پنجم:

درین جا دو خطر اصلی برای جامعه "سوسیالیستی" معین و مشخص گردیده اند:

خطر اول: سبوتاژ علیه سیستم سوسیالیستی و به خطر انداخته شدن امنیت مردم توسط عناصر ضد سوسیالیستی و ضد امنیت به‌عنوان خطر داخلی.

خطر دوم: تجاوز خارجی به‌عنوان خطر خارجی.

بدین ترتیب در واقع واضحاً خطر احیای سرمایه داری به‌خطر سبوتاژ علیه سیستم سوسیالیستی و به‌خطر انداخته شدن امنیت مردم توسط عناصر، و نه طبقات و نیروهای سیاسی، ضد سوسیالیستی و ضد امنیت تقلیل یافته است. گو اینکه خطر احیای سرمایه داری اصلاً نمی‌تواند دیگر وجود داشته باشد، چرا که خودشان در واقع همان احیاءکنندگان سرمایه داری هستند. موضوعی که در واقع درین جا مطرح است نفی کامل شکل‌گیری «ستاد فرماندهی بورژوازی» در درون حزب و مشخصاً در درون کمیته مرکزی حزب و هم‌چنان در بیرون از حزب توسط اساس‌نامه رویزونیستی تصویب شده در کنگره سراسری یازدهم حزب "کمونیست" چین است. بنابراین آنچه باقی می‌ماند فقط عناصر سبوتاژکننده سوسیالیزم و برهم‌زننده امنیت مردم است.

هم‌چنان خطر براندازی، تخریب و تجاوز توسط امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم به‌خطر تجاوز خارجی صرف تقلیل یافته است و راه درهم شکستن آن نیز نیرومند ساختن

ارتش آزادی‌بخش خلق (ارتش دایمی دولتی) و دفاع به‌اصطلاح ملی وانمود شده است.

وجهی از ترجمه و تفسیر عملی این نیرومند سازی ارتش دایمی دولتی و دفاع به اصطلاح ملی، سرکوب خونین و قهری قطعات مسلح مردمی گاردهای سرخ و ازین طریق انحلال عمومی سیاست تسلیح عمومی سیاست نظامی زمان انقلاب کبیر فرهنگی

پرولتاریایی بود که مدت چند سال دوام نمود و منجر به نابودی کامل گاردهای سرخ و یکه تازی کامل ارتش دائمی دولتی در عرصه نظامی چین رویزونیست گردید.

خطر تجاوز خارجی در آن زمان در قبال چین فقط می توانست تجاوز خارجی امپریالیستی از جانب امپریالیزم امریکا و یا سوسیال امپریالیزم شوروی باشد و نه مثلاً خطر تجاوز از جانب مغولستان، هند، پاکستان، افغانستان، ویتنام، لاوس و سایر همسایه های چین. بنابراین طرح موضوع به این صورت یعنی به صورت عام از تجاوز خارجی صحبت کردن فقط به منظور کمرنگ ساختن مبارزه و مقاومت علیه امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم مطرح گردیده است.

برعلاوه محدود ساختن تجاوز خارجی بالای چین به تجاوز خارجی صرف و دفاع ملی در قبال آن، نادیده گرفتن تضاد میان نظام سوسیالیستی و نظام امپریالیستی در آن زمان بوده است. در واقع امکان تجاوز امپریالیستی و سوسیال امپریالیستی علیه چین سوسیالیستی در آن زمان تنها ناشی از تضاد میان امپریالیست ها و سوسیال امپریالیست ها از یک طرف و چین از طرف دیگر به عنوان یک کشور و ملت تحت ستم نبود، بلکه در عین حال ناشی از تضاد میان دو نظام نیز بود. نادیده گرفتن کامل تضاد دوم در اساس نامه تصویب شده در کنگره سراسری یازدهم حزب "کمونیست" چین در واقع بدین معنا است که رویزونیست های بر سر قدرت در چین به صورت غیر مستقیم اعتراف می کنند که دیگر موجودیت چنین تضادی را به عنوان یکی از تضادهای بزرگ جهانی قبول ندارند و این در حقیقت به صورت غیر مستقیم جز اعتراف به عدم موجودیت نظام سوسیالیستی به عنوان یک نظام انتاگونیستی علیه امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم در چین چیز دیگری بوده نمی تواند.

بنابراین موضوع صرفاً این نیست که اساس نامه تصویب شده در کنگره سرتاسری یازدهم حزب "کمونیست" چین، این یا آن فرمول بندی اساس نامه های تصویب شده در کنگره های سراسری نهم و دهم حزب (فرمول بندی های انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین) در مورد سوسیالیزم و جامعه سوسیالیستی را تغییر داده و به فرمول بندی های رویزونیستی مبدل ساخته است. بلکه موضوع این است که دید کلی

اساس‌نامه‌های مذکور در مورد خصوصیات سوسیالیزم و جامعه سوسیالیستی را بنیاداً تغییر داده است.

7 - در مورد سه جنبش عظیم انقلابی:

در مورد سه جنبش عظیم انقلابی در اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین گفته شده است:

«تمام حزب باید پرچم سرخ کبیر مارکسیسم-لنینیسم-مائوتسه دون اندیشه را برافراشته نگهداشته، صدها میلیون نفر مردم ملیتهای سراسر کشور را رهبری کند تا سه جنبش عظیم انقلابی- مبارزه طبقاتی، مبارزه تولیدی و آزمونهای علمی- را همچنان گسترش دهند....»

درین مورد در اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب کمونیست چین واضح تر گفته شده است که:

«حزب باید به طبقه زحمتکش اتکاء کند، اتحاد کارگر، دهقان را تحکیم بخشد و مردم کلیه ملیتهای کشورمان را در تداوم بخشیدن به سه جنبش عظیم انقلابی، یعنی مبارزه طبقاتی، مبارزه بخاطر تولید و آزمونهای علمی رهبری کند.»

در ادبیات عمومی حزب کمونیست چین و هم‌چنان در آثار مائوتسه‌دون، زمانی که از سه عرصه پراتیک اجتماعی عمومی انسان‌ها یاد می‌گردد، به صورت:

«سه عرصه پراتیک اجتماعی یعنی مبارزه برای تولید، مبارزه طبقاتی و آزمونهای علمی» بیان می‌شود.

ولی مادامی که از سه جنبش عظیم انقلابی یاد می‌گردد، به صورت:

«سه جنبش عظیم انقلابی، یعنی مبارزه طبقاتی، مبارزه برای تولید و آزمونهای علمی» بیان می‌گردد.

درین جا لازم است که کمی در مورد این که چرا مجموعه همین سه عنصر گاهی به نام «سه عرصه پراتیک اجتماعی» و گاهی به نام «سه جنبش عظیم انقلابی» یاد می‌گردد و بر علاوه چرا در فرمول‌بندی اول «مبارزه برای تولید» و در فرمول‌بندی دوم «مبارزه طبقاتی» اولویت داده می‌شود؟

جواب مختصر سؤال اول این است که: سه عرصه پراتیک اجتماعی عمومی انسان‌ها همین سه عرصه مبارزه برای تولید، مبارزه طبقاتی و آزمون‌های علمی است؛ که در آن مبارزه برای تولید به عنوان پایه مادی زندگی اجتماعی اساس و پایه مادی اجتماعات انسانی را تشکیل می‌دهد و در تمامی شیوه‌های تولیدی تاریخاً معین از اولویت برخوردار است و پس از آن مبارزه طبقاتی و سپس آزمون‌های علمی مهم هستند.

جواب مختصر سؤال دوم این است که: وقتی تضاد بین نیروهای مؤلده و مناسبات تولیدی در یک شیوه تولیدی تاریخاً معین به مقام انتاگونیزم برسد، نه تنها سه عرصه پراتیک اجتماعی به شکل سه جنبش عظیم انقلابی یعنی انقلاب تولیدی، انقلاب سیاسی و انقلاب علمی تبارز می‌نمایند، بلکه درین مقطع مبارزه طبقاتی انقلابی یعنی انقلاب سیاسی به خاطر برداشتن نیروی اجتماعی مدافع مناسبات تولیدی کهن از جلو انقلاب اجتماعی اولویت و عمدگی می‌یابد و انقلاب تولیدی و انقلاب علمی بر محور آن پیش‌برده می‌شوند.

از آن جایی که در مطابقت با دید مائوئیستی، سوسیالیزم دوره گذار انقلابی از سرمایه داری به کمونیزم است، ولو این که این دوره یک دوره بس طولانی باشد، سراسر این دوره از ابتدا تا انتها، دوره ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا یعنی دوره پیش‌برد «سه جنبش عظیم انقلابی» (مبارزه طبقاتی انقلابی، مبارزه تولیدی انقلابی و آزمون‌های انقلابی علمی) بر محور و عمدگی مبارزه طبقاتی انقلابی است.

درین مرحله شعار «انقلاب را دریابید، تولید را افزایش دهید» نشان‌دهنده عمدگی انقلاب و تابعیت افزایش تولید از آن است. هم‌چنان درین مرحله شعار «سرخ بودن و متخصص بودن» نشان‌دهنده عمدگی انقلابی بودن نسبت به تخصص علمی داشتن (متخصص بودن در آزمون‌های علمی) است.

اما رویزیونیسم مبتنی بر اکونومیسم بورژوازی در اساس نامه تصویب شده در کنگره سراسری یازدهم حزب "کمونیست" چین، هیچ اشاره ای به «سه جنبش عظیم انقلابی» ندارد، چه رسد به این که روی عمدگی و اولویت مبارزه طبقاتی اتکاء نماید.

همان طوری که در مباحث قبلی بررسی از این اساس نامه دیدیم، دید اکونومیستی بورژوازی آن، در سراسر دوره سوسیالیسم، به طور مداوم و پیوسته به رشد نیروهای مؤلده اولویت و عمدگی می دهد و آشکارا می گوید که در نظام "سوسیالیستی" چین، تضاد طبقاتی دیگر تضاد عمده نیست و لذا پیش برد مبارزه طبقاتی نیز دیگر وظیفه عمده نمی باشد.

برعلاوه مطابق به دید اکونومیستی بورژوازی اساس نامه تصویب شده در کنگره سراسری یازدهم حزب "کمونیست" چین «مبارزه برای تولید» نیز به عنوان یک «جنبش عظیم انقلابی» در نظر گرفته نمی شود، بلکه به عنوان یک پروسه آرام و تدریجی مدنظر قرار می گیرد و راه پیش برد آن نیز از طریق صدور تکنالوژی از کشورهای امپریالیستی از طریق صدور سرمایه های تولیدی سرمایه دارانه امپریالیستی و فعالیت های تولیدی ضد انقلابی یا حداقل غیر انقلابی جستجو می گردد.

علاوتاً آزمون های علمی نیز به عنوان یک «جنبش انقلابی عظیم» مدنظر قرار نمی گیرد و راه پیش برد آن نیز عمدتاً از طریق دانش وارداتی از کشورهای امپریالیستی و فعالیت ها و پژوهش های علمی آرام و تدریجی جستجو می گردد.

بنابراین هر سه «جنبش عظیم انقلابی» در دوره بس طولانی گذار انقلابی از سرمایه داری به کمونیسم (دوره سوسیالیسم) به سه پروسه آرام و تدریجی و ضد انقلابی، یا حداقل غیر انقلابی، مبدل می گردد که در آن سیاستمداران طبق معمول امور سیاسی را رهبری کرده و حکومت می کنند؛ مدیران و متخصصین اقتصادی طبق معمول امر تولید را رهبری می کنند و دانشمندان نیز طبق معمول به فعالیتها و پژوهش های علمی شان ادامه می دهند. در نتیجه در قدم اول تضاد بین اقلیت حکومت کنندگان و اکثریت تحت حکومت، تضاد بین اقلیت مدیران و متخصصین اقتصادی و کارگران یعنی تضاد میان کار فکری و کار جسمی در عرصه تولید، و تضاد بین دانشمندان و مردم عادی در

سطح کل جامعه هم‌چنان ادامه می‌یابد و سیر تکامل انقلابی جامعه به‌طرف تحدید روز افزون این تضادها متوقف می‌گردد. اما این توقف و بی‌حرکتی نمی‌تواند مدت‌های مدید دوام نماید، بلکه به‌سرعت برگشت به‌عقب آغاز می‌گردد و این تضادها به‌صورت روز افزون تعمیق و گسترش می‌یابند.

این‌چنین است که 41 سال پس از کودتای رویزیونیستی علیه جناح انقلابی حزب کمونیست چین و 35 سال بعد از زمان تدویر کنگره رویزیونیستی سراسری یازدهم حزب "کمونیست" چین، در سال 2017، می‌بینیم که اقتصاد کشور سوسیالیستی تحت رهبری مائوتسه‌دون به‌دومین اقتصاد امپریالیستی - در شکل اقتصاد سوسیال امپریالیستی - مبدل شده است، در حالی که اقلیت حاکم رویزیونیست هم‌چنان به‌تحکیم حکومت شان ادامه می‌دهند و زحمت‌کشان میلیاردی چینی به‌موقعیت یکی از تحت‌استثمارترین زحمت‌کشان جهان سقوط کرده‌اند.

8 - در مورد انترناسیونالیسم پرولتری و سیاست بین‌المللی:

فرمول‌بندی اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری یازدهم حزب "کمونیست" چین، در مورد انترناسیونالیسم پرولتری و سیاست بین‌المللی، قرار ذیل است:

«در سیاست بین‌المللی، حزب کمونیست چین متکی بر اساسات زیرین است:

وفاداری به انترناسیونالیسم پرولتری، اتحاد استوار با کارگران تمام جهان، با تمام ملت‌های تحت ستم، با تمام خلق‌های تحت ستم، با تمام دوستداران صلح و با تمام شخصیت‌ها و سازمان‌های علمبردار عدالت، در مبارزه علیه امپریالیسم، هژمونیکسم و استعمار به‌خاطر دفاع از صلح جهان و به‌پیش‌راندن ترقی انسانی. حزب کمونیست چین طرفدار انکشاف روابط دولتی بین چین و کشورهای دیگر بر اساس پنج اصل: 1- احترام متقابل به حق حاکمیت ملی و تمامیت ارضی، 2- عدم تعرض متقابل، 3- عدم

دخالت متقابل در سیاست داخلی یکدیگر، 4 - مساوات و سود متقابل و 5 - همزیستی صلح آمیز میباشد.

حزب کمونیست چین با احزاب طبقه کارگر دیگر کشورها بر اساس منافع مارکسیسم و اصل استقلال و آزادی، مساوات کامل، احترام متقابل و عدم دخالت در سیاست داخلی یکدیگر را انکشاف میدهد.»

همین موضوع در اساسنامه تصویب شده در کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین قرار ذیل فرمول بندی گردیده است:

«حزب کمونیست چین روی انترناسیونالیسم پرولتری ایستادگی کرده، با قطعیت با احزاب سیاسی و سازمانهای مارکسیستی-لنینیستی واقعی سراسر جهان متحد شده، با پرولتاریا، خلقها و ملل ستمدیده سراسر جهان وحدت کرده و به اتفاق آنها بخاطر سرنگون ساختن امپریالیسم بسرکردگی امریکا، رویونیسم معاصر که دارودسته مرتد رویونیسم شوروی در مرکز آن قرار دارد و مرتجعین کشورهای مختلف و در راه محو نظام بهره کشی فرد از فرد در روی کره زمین و آزادی تمام بشریت مبارزه مینماید.»

و فرمول بندی کنگره سراسری دهم حزب کمونیست چین در مورد موضوع متذکره قرار ذیل است:

«حزب کمونیست چین پشتیبان انترناسیونالیسم پرولتری، مخالف شوونیسم قدرت بزرگ است، این حزب قاطعانه با احزاب و سازمانهای مارکسیست - لنینیست اصیل در سراسر جهان متحد می شود، و بسوی پرولتاریا، خلقها و ملل ستمدیده سراسر جهان دست اتحاد دراز میکند تا مشترکاً علیه هژمونیسم دو ابر قدرت - ایالات متحده و اتحاد شوروی، برای سرنگونی امپریالیسم، رویونیسم مدرن و کل ارتجاع و الغاء نظام استثمار فرد از فرد در سراسر کره ارض بجنگ برخیزند تا از این طریق تمام بشریت رهایی یابد.»

بدین ترتیب، مسایل مورد اختلافِ اساس‌نامه‌های تصویب شده در کنگره های سراسری نهم و دهم حزب کمونیست حزب کمونیست چین با اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری یازدهم حزب "کمونیست" چین، درین مورد قرار ذیل است:

الف: انترناسیونالیزم پرولتری در اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین به‌عنوان یک اصل جامع و همه‌جانبه، یعنی یک اصل ایدیولوژیک-سیاسی و تشکیلاتی، تحت فرمول‌بندی «ایستادگی روی انترناسیونالیزم پرولتری» مطرح می‌گردد، به‌قسمی که تمامی مسایل ایدیولوژیک-سیاسی و تشکیلاتی در سطح بین‌المللی روی آن استوار است.

در اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب کمونیست چین نیز انترناسیونالیزم پرولتری به‌عنوان یک اصل جامع و همه‌جانبه، یعنی یک اصل ایدیولوژیک-سیاسی و تشکیلاتی، تحت فرمول‌بندی «پشتیبانی از انترناسیونالیزم پرولتری» مطرح می‌گردد، به‌قسمی که تمامی مسایل ایدیولوژیک-سیاسی و تشکیلاتی در سطح بین‌المللی در تابعیت از آن قرار دارد.

اما در اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری یازدهم حزب "کمونیست" چین، انترناسیونالیزم پرولتری یک اصل جامع و همه‌جانبه، یعنی یک اصل ایدیولوژیک-سیاسی و تشکیلاتی در سطح بین‌المللی نیست، بلکه به‌عنوان تابعی از سیاست بین‌المللی حزب "کمونیست" چین و به‌عنوان یکی از اساسات سیاست بین‌المللی حزب، تحت فرمول‌بندی «وفاداری به انترناسیونالیزم پرولتری»، مطرح می‌گردد و جنبه تشکیلاتی آن نیز تابع همین وضعیت سیاسی صرف آن است.

ب: اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین، «اتحاد قاطع با احزاب سیاسی و سازمانهای مارکسیستی-لنینیستی واقعی سراسر جهان» را مطرح می‌کند.

اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب کمونیست چین نیز اتحاد قاطع با احزاب و سازمان‌های مارکسیست-لنینیست اصیل در سراسر جهان را مطرح می‌نماید.

اما اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری یازدهم حزب "کمونیست" چین با وجودی که در ابتدا اجمالاً «اتحاد استوار با کارگران تمام جهان» را مطرح می‌نماید، اما در موضوع روابط و مناسبات با احزاب طبقه کارگر سایر کشورها، و نه به‌طور مشخص روابط و مناسبت با احزاب و سازمان‌های مارکسیست-لنینیست [مائوئیست] واقعی یا اصیل سراسر جهان، از انکشاف مساوات کامل، احترام متقابل و عدم دخالت در سیاست داخلی یکدیگر، بر اساس منافع مارکسیزم و اصل استقلال و آزادی، و نه بر اساس انترناسیونالیزم پرولتری، دم می‌زند و بیش‌تر از آن که به‌طور مشخص روی وحدت انترناسیونالیستی پرولتری استوار با این احزاب و سازمان‌ها تکیه نماید، در واقع روی فاصله‌ها تأکید می‌نماید و جدایی‌های ملی و کشوری را برجسته می‌سازد.

پ: اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین «وحدت با پرولتاریا، خلق‌ها و ملل تحت ستم سراسر جهان» را مطرح می‌نماید.

اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب کمونیست چین نیز «دست اتحاد دراز کردن بسوی پرولتاریا، خلق‌ها و ملل تحت ستم سراسر جهان» را عنوان می‌نماید.

اما اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری یازدهم حزب "کمونیست" چین از «اتحاد استوار ... با تمام ملت‌های تحت ستم، با تمام خلق‌های تحت ستم، با تمام دوستداران صلح و با تمام شخصیت‌ها و سازمان‌های علمبردار عدالت» دم می‌زند و به این ترتیب اتحاد استوار با تمام ملت‌های تحت ستم را با اتحاد استوار با تمام دوستداران صلح در یک ردیف قرار می‌دهد.

ت: اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین، «مبارزه متفقانه بخاطر سرنگون ساختن امپریالیزم بسرکردگی امپریالیزم امریکا، رویزیونیزم معاصر که دارودسته مرتد رویزیونیزم شوروی در مرکز آن قرار دارد و مرتجعین کشورهای مختلف و در راه محو محو نظام بهره‌کشی فرد از فرد در روی کره زمین و آزادی تمام بشریت» را مطرح می‌نماید.

اساسنامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب کمونیست چین، طالب «برخاستن به جنگ مشترک علیه هژمونیزم دو ابر قدرت - ایالات متحده و اتحاد شوروی، برای سرنگونی امپریالیزم، رویونیوم مدرن و کل ارتجاع و الغاء نظام استثمار فرد از فرد در سراسر کره ارض و رهایی تمام بشریت» است.

اما اساسنامه تصویب شده در کنگره سراسری یازدهم حزب "کمونیست" چین، «مبارزه علیه امپریالیزم، هژمونیزم و استثمار بخاطر دفاع از صلح جهان و به پیش راندن ترقی انسانی» را طلب می نماید.

درینجا واضحاً اهداف «دفاع از صلح جهان و به پیش راندن ترقی انسانی»، که اولی مبتنی بر سه مسأله است و دومی مبتنی بر غلبه ریفورمیسم به جای انقلاب در سطح جهانی، جای جنگ مشترک به خاطر «سرنگونی امپریالیزم، رویونیوم مدرن و کل ارتجاع و الغاء نظام فرد از فرد در سراسر کره ارض و رهایی تمام بشریت» را می گیرد.

ث: در اساسنامه تصویب شده در کنگره سراسری یازدهم حزب "کمونیست" چین گفته شده است که:

«حزب کمونیست چین طرفدار انکشاف روابط دولتی بین چین و کشورهای دیگر بر اساس پنج اصل:

1 - احترام متقابل به حق حاکمیت ملی و تمامیت ارضی،

2 - عدم تعرض متقابل،

3 - عدم دخالت متقابل در سیاست داخلی یکدیگر،

4 - مساوات و سود متقابل

و

5 - همزیستی مسالمت آمیز میباشد.»

اما در اساس نامه‌های تصویب شده در کنگره‌های سراسری نهم و دهم حزب کمونیست چین، درین مورد هیچ چیزی گفته نشده است.

9 — در مورد تغییر نهایی جامعه سوسیالیستی و ترقی آن به کمونیسم:

در اساس نامه تصویب شده در کنگره سراسری یازدهم حزب "کمونیست" چین درین مورد گفته شده است:

«هدف غائی حزب ایجاد یک سیستم جامعه کمونیستی میباشد. پیشرفت عظیم نیروهای مؤلده و ترقی و شگوفائی عظیم در ساحات ایدئولوژیک سیاسی و فرهنگی به تغییر نهائی جامعه سوسیالیستی و ترقی آن به جامعه کمونیستی [منجر می شود] که در آن پرنسیب (از هرکس بقدر توانائیش و به هر کس به قدر ضرورتش) اعمال میگردد.»

اما در اساس نامه‌های تصویب شده در کنگره‌های سراسری نهم و دهم حزب کمونیست چین، درین مورد مختصراً گفته شده است:

«هدف نهائی حزب تحقق کمونیسم است.»

درین مورد چند موضوع مهم قابل بحث وجود دارد:

اولاً - هیچ سطحی از «پیشرفت عظیم نیروهای مؤلده» خودبه خود باعث «تغییر نهایی جامعه سوسیالیستی و ترقی آن به جامعه کمونیستی» نمی گردد. تغییر نهایی جامعه سوسیالیستی و ترقی آن به جامعه کمونیستی مستلزم سر برآوردن مناسبات تولیدی کمونیستی از درون مناسبات تولیدی سوسیالیستی (مناسبات تولیدی دوره گذار از سرمایه داری به کمونیسم) و به بلوغ رسیدن آن از درون پروسه پیچ و خم و مملو از فراز و نشیب مبارزات طبقاتی پرولتری است. فرازهای مختلف این پروسه انقلابی پیوسته، با انقلابات فرهنگی پرولتری متعدد و مداوم مشخص می گردد. بدین طریق با

ادامه انقلاب سوسیالیستی تحت دیکتاتوری پرولتاریا در هرگام از فرازهای انقلابی مرحله گذار از سرمایه داری به کمونیزم، مناسبات تولیدی جامعه هر دم انقلابی تر خواهد گردید و با جهش‌های پیهم به سوی مناسبات تولیدی بالغ کمونیستی به حرکت ادامه خواهد داد. در واقع با ادامه چنین مسیری در سطح کشورها و در سطح جهان است که با هر جهش انقلابی، ناخالصی‌های استثمارگرانه و ستم‌گرانه از مناسبات تولیدی در جامعه به نحو انقلابی پاک‌تر می‌گردد، زمینه‌های بیشتری برای رشد نیروهای مؤلده مساعد می‌گردد و سرانجام مرحله اولیه جامعه کمونیستی و سپس مرحله عالی جامعه کمونیستی فرا خواهد رسید.

ثانیاً - هیچ سطحی از «ترقی و شگوفائی عظیم در ساحات ایدئولوژیک سیاسی و فرهنگی» دوره سوسیالیزم نیز نمی‌تواند خودبه‌خود، در پهلوی «پیشرفت عظیم نیروهای مؤلده»، باعث «تغییر نهایی جامعه سوسیالیستی و ترقی آن به جامعه کمونیستی» گردد. درین عرصه، تغییر نهایی جامعه سوسیالیستی و ترقی آن به جامعه کمونیستی مستلزم محو چهار کلیت یعنی محو کلیه تمایزات طبقاتی، محو کلیه مناسبات تولیدی استثمارگرانه و ستم‌گرانه، محو کلیه مناسبات اجتماعی استثمارگرانه و ستم‌گرانه و محو کلیه افکار استثمارگرانه و ستم‌گرانه در مسیر بس طولانی ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا و جاگزینی کامل انقلابی تساوی غیر طبقاتی، مناسبات تولیدی کمونیستی، مناسبات اجتماعی کمونیستی و افکار انقلابی کمونیستی به جای کلیت‌های استثمارگرانه و ستم‌گرانه محو شده است.

ثالثاً - «پیشرفت عظیم نیروهای مؤلده و ترقی و شگوفائی عظیم در ساحات ایدئولوژیک سیاسی و فرهنگی» در جوامع طبقاتی سوسیالیستی اموری نیستند که بدون ارتباط با مبارزات طبقاتی پر فراز و نشیب این جوامع و یا در ارتباط با این مبارزات، ولی به صورت آرام و ملایم، شکل بگیرند و پیش بروند. این چنین تصویری فقط می‌تواند یک تصور رویزیونیستی باشد.

دلیل اساسی اش این است که سوسیالیزم دوره تاریخی بس طولانی ای را دربرمی‌گیرد که در سراسر آن طبقات، مبارزه طبقاتی و خطر احیای سرمایه داری وجود دارد و خطر

براندازی، تخریب و تجاوز از جانب امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم جامعه را تهدید می‌کند. بنابراین پیش‌رفت عظیم نیروهای مؤلده در هرگام خود مستلزم پیش‌برد مبارزات طبقاتی انقلابی پرولتری از طریق انقلابات متعدد فرهنگی است تا به‌طور مداوم موانع پیش‌رفت عظیم نیروهای مؤلده، یعنی عقب‌ماندگی‌های مناسبات تولیدی جامعه، از جلو این نیروها برداشته شود و پیش‌رفت مداوم آن تأمین گردد.

هم‌چنین است ترقی و شگوفایی عظیم در ساحات ایدیولوژیک سیاسی و فرهنگی در جوامع سوسیالیستی که فقط در متن و بطن پیش‌برد مبارزات طبقاتی انقلابی پرولتری مبتنی بر تیوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا می‌تواند ممکن و میسر گردد.

رابعاً- پرنسیپ «از هر کس بقدر توانائیش و به هر کس به قدر ضرورتش» چیزی نیست که با دیوار چین از پرنسیپ «از هر کس به اندازه توانائیش و به هر کس به اندازه کارش» فاصله داشته باشد و فقط پس از محو تام و تمام پرنسیپ دومی سمارق‌وار سربرآورد و شگوفا گردد. سوسیالیزم مرحله گذار انقلابی بس طولانی از سرمایه داری به کمونیزم از طریق ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا است و به‌این ترتیب مرحله گذار انقلابی از پرنسیپ «از هر کس به اندازه توانائیش و به هر کس به اندازه کارش» به پرنسیپ «از هر کس به اندازه توانائیش و به هر کس به اندازه کارش» از طریق ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا نیز می‌باشد.

درین مرحله در جریان پیش‌رفت پر فراز و نشیب پروسه انقلابی مداوم، تحول از اصل «به هر کس به اندازه کارش» به اصل «به هر کس به اندازه ضرورتش»، از طریق تحدید انقلابی پیوسته اصل اول و انکشاف انقلابی پیوسته اصل دوم به‌صورت پیوسته و مداوم پیش می‌رود و سرانجام به‌صورت نهایی تحول کیفی می‌یابد.

بنابراین پرنسیپ «... به هر کس به اندازه کارش» پرنسیپی نیست که باید در طول دوران سوسیالیزم در جهت تحکیم و تثبیت آن کوشش به‌عمل آید. البته شکی نیست که این پرنسیپ، یک پرنسیپ اولیه در سوسیالیزم، است. ولی گذار پیوسته و مداوم انقلابی ازین پرنسیپ به پرنسیپ «... به هر کس به اندازه ضرورتش» در دوران سوسیالیزم تا

رسیدن به کمونیزم نیز یک پرنسیپ است. بدون طی طریق پیوسته و مداوم درین مسیر هرگز به صورت خودبخودی نمی توان از مرحله سوسیالیزم به کمونیزم عبور نمود.

حتی باید پذیرفت که پرنسیپ «... به هرکس به اندازه کارش» از همان ابتدای ساختمان سوسیالیزم مورد تحدید قرار می گیرد. عبارت «اندازه کار» در واقع به مفهوم "میزان ارزش کار" است و "ارزش کار" طبق اصل بورژوایی "میزان مصرف برای تولید نیروی کار" سنجش می گردد. بنابراین سنجش حق هرکس «به اندازه کارش» یک سنجش بورژوایی یا "حق بورژوایی" است. هدف ساختمان سوسیالیزم از لحاظ اقتصادی رفع احتیاجات اقتصادی جامعه است و نه کسب سود، در حالی که در اقتصاد بورژوایی کسب سود هم منشاء سرمایه است و هم هدف آن. بنابراین در اقتصاد سرمایه داری سود در مقام فرمان دهی قرار دارد، ولی در اقتصاد سوسیالیستی سود در مقام فرمان دهی قرار ندارد؛ به همین جهت "حق بورژوایی" در اقتصاد سوسیالیستی از همان ابتدای ساختمان سوسیالیزم مورد تحدید قرار می گیرد، یعنی سنجش حق هرکس «به اندازه کارش» با تحدید مواجه می گردد.

مبارزات پیوسته و روزافزون علیه تضاد میان فکری و جسمی، تضاد میان شهر و ده، تضاد میان مناطق مختلف، تضاد میان کار زنان و مردان، تضاد میان سطوح مختلف زحمت کشان و غیره و پیشرفت مداوم و پیوسته مبارزات مذکور، باعث تحدید روزافزون "حق بورژوایی" و سنجش حق هرکس «به اندازه کارش» می گردد و به همان میزان باعث رشد سنجش حق هرکس «به اندازه ضرورتش» می گردد.

در جامعه سوسیالیستی رشد بخش های عمومی اقتصاد و خدمات در عرصه های گوناگون از همان ابتدا روی دست گرفته می شود و از همان ابتدا میزان استفاده هرکس از تسهیلات اقتصادی عمومی و خدمات عمومی طبق سنجش حق هرکس «به اندازه کارش» معین نمی گردد. در رأس همه، "حق کار" یا "حق اشتغال" برای همه، یعنی حق استفاده عمومی از تأسیسات عمومی اقتصادی سوسیالیستی برای امرار معاش موجود است، در حالی که در جامعه سرمایه داری حق فروش نیروی کار توأم با حق

خرید و استثمار نیروی کار دیگران وجود دارد ولی "حق کار" یا "حق اشتغال" ولو اینکه از لحاظ حقوقی و قانونی وجود داشته باشد، در واقعیت جامعه موجود نیست.

استفاده از نظام تحصیلی مجانی، نظام صحتی مجانی، مراکز تفریحی و ورزشی مجانی، مراکز هنری و فرهنگی مجانی، مراکز عمومی مجانی پرورش اطفال و غیره نیز از همان ابتدای ساختمان سوسیالیسم طبق سنجش حق هرکس «به اندازه کارش» صورت نمی‌گیرد.

بدین ترتیب است که گذار انقلابی بس طولانی و پر پیچ و خم و مملو از فراز نشیب، از پرنسیپ «از هرکس به اندازه توانائیش و به هر کس به اندازه کارش» به پرنسیپ «از هرکس به اندازه توانائیش و به هر کس به اندازه ضرورتش» در پایان به جامعه کمونیستی منجر می‌گردد.

نتیجه‌گیری عمومی از مجموع بحث‌های تا کنون مطرح شده

انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین

انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین ادامه مبارزه و مناظره کبیر علیه رویزیونیسم مدرن شوروی:

در واقع این قدرت‌گیری رویزیونیست‌های مدرن خروشچفی در شوروی از درون حزب کمونیست شوروی و دولت سوسیالیستی شوروی و سرنگونی انقلاب در شوروی توسط آن‌ها بود که حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه دون را متوجه وظیفه‌ی عاجل مبارزه علیه رویزیونیست‌های درون حزب کمونیست چین و دولت چین و ضرورت عاجل سرنگونی آن‌ها از مراجع قدرتی که در حزب کمونیست و دولت چین داشتند، نمود.

مبارزه و مناظره کبیری که علیه رویزیونیسم مدرن شوروی توسط حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه دون به پیش رفت، برای کمونیست‌های جهان و در رأس حزب کمونیست چین، که طی چندین سال متوالی در امر ساختمان سوسیالیسم در چین، به‌ویژه در پایه‌ریزی صنایع سنگین در چین، به‌علت بی‌تجربگی در ساختمان سوسیالیسم مقلد محض شوروی بود، کار آسانی نبود و فقط توانست پس از تأخیر چندین ساله به‌راه بیفتد.

حزب کمونیست چین در کنگره سراسری هشتم خود در سال 1956 که تقریباً هم‌زمان با کنگره بیستم "حزب کمونیست شوروی" در همان سال برگزار گردید، از جهات

بسیار مهمی در هم‌نوایی با حزب کمونیست شوروی در همان وقت حرکت نمود. حزب کمونیست چین در کنگره سراسری هشتم خود:

الف: عمده بودن مبارزه طبقاتی در دوران سوسیالیزم را رد نمود.

ب: روی تیوری رشد نیروهای مؤلده تکیه کرد.

پ: اندیشه مائوتسه‌دون را از اساس‌نامه حزب و سایر اسناد حزبی حذف نمود.

ت: با کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی در مبارزه علیه "کیش شخصیت" هم‌نوایی نمود.

در مورد موضوع الف: طبق نظر رسمی تصویب شده کنگره سراسری هشتم حزب کمونیست چین:

«نظر به این که نظام سوسیالیستی اساساً در چین برقرار گردیده است، تضاد عمده در کشور دیگر تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی نیست ...»

در واقع این نظر تا حد زیادی مشابه با نظر استالین پس از برقراری نظام سوسیالیستی در شوروی بود. استالین برین باور بود که در جامعه سوسیالیستی شوروی در دهه 30 قرن بیست و بعد از آن دیگر طبقات انتاگونیستی وجود ندارند، بلکه آن چه وجود دارند طبقات هم‌کار باهم در وجود سه طبقه کارگران، دهقانان و روشنفکران در شوروی هستند.

در مورد موضوع ب: طبق نظر رسمی تصویب شده در کنگره سراسری هشتم حزب کمونیست چین:

«تضاد عمده در کشور ... تضاد منتج از نیاز مردم برای انکشاف سریع اقتصادی و فرهنگی و کمبود مقتضیات آن‌ها است. وظیفه عمده در مقابل تمام ملت، تمرکز تمامی تلاش‌ها روی انکشاف نیروهای مولده، صنعتی ساختن کشور و رسیدگی تدریجی به نیازمندی‌های در حال رشد اقتصادی و فرهنگی مردم است»

طبق این نظر، آن چه در جامعهٔ سوسیالیستی چین عمده است و از اولویت برخوردار است، انکشاف سریع اقتصادی، انکشاف نیروهای مؤلده، صنعتی ساختن کشور و رسیدگی تدریجی به نیازمندی‌های در حال رشد اقتصادی مردم است.

البته نمی‌توان حکم نمود که ساختمان سوسیالیزم در شوروی رسماً بر تیوری رشد نیروهای مؤلده استوار بوده است. ولی در عین حال از جهات معینی گرایش به این تیوری در حزب کمونیست شوروی در زمان استالین وجود داشته است، مثلاً در مورد تقدم متخصص بودن نسبت به سرخ بودن.

در مورد موضوع پ: در کنگرهٔ سراسری هفتم حزب کمونیست چین، که در سال 1945 دایر گردید، اندیشهٔ مائوتسه‌دون به‌عنوان تلفیق تیوری‌های عام مارکسیزم - لنینیزم با شرایط مشخص انقلاب چین و "خط راه‌نمای" حزب تعیین گردید و در اساس‌نامهٔ حزب درج گردید. در آن زمان انقلاب چین در دورهٔ انقلاب دموکراتیک نوین قرار داشت. به‌عبارت دیگر در آن زمان تعیین اندیشهٔ مائوتسه‌دون به‌عنوان تلفیق تیوری‌های عام مارکسیزم - لنینیزم با شرایط مشخص انقلاب چین یا به‌عبارت دیگر "خط راه‌نمای حزب"، به‌معنای تلفیق تیوری‌های عام مارکسیزم - لنینیزم با شرایط مشخص انقلاب دموکراتیک نوین در چین بود.

اما زمانی که مرحلهٔ گذار از انقلاب دموکراتیک نوین به انقلاب سوسیالیستی در چین پایان یافت، حزب کمونیست چین طی چند سال اول ساختمان سوسیالیزم، منجمله در کنگرهٔ سراسری هشتم خود، در موقعیت تقلید محض از شوروی در ساختمان سوسیالیزم و نداشتن "خط راه‌نما"ی مستقل درین دوره مبتلا بود. این وضعیت توسط مائوتسه‌دون برای اولین بار در سال 1957 طی یک سخن‌رانی تحت عنوان "در بارهٔ سانترالیزم دموکراتیک" مورد انتقاد قرار گرفت و روی ضرورت حرکت مستقل در ساختمان سوسیالیزم در چین تأکید صورت گرفت. حزب کمونیست چین پس از آن به تدریج خود را از وضعیت تقلید محض از شوروی در ساختمان سوسیالیزم بیرون کشید و خود را به‌طور روزافزون در مسیر ساختمان مستقل سوسیالیزم در چین قرار داد.

در مورد موضوع ت: کنگره سراسری هشتم حزب کمونیست چین، در هم‌نوایی با کنگره بیستم حزب "کمونیست" شوروی، علیه کیش شخصیت در حزب کمونیست چین موضع‌گیری نمود که هدف آن غیر از مبارزه علیه "کیش شخصیت" مائوتسه‌دون در حزب کمونیست چین، و به‌صورت غیر مستقیم تأیید مبارزه علیه کیش شخصیت استالین در حزب کمونیست شوروی، چیز دیگری بوده نمی‌توانست.

حزب کمونیست چین قبل از آن که مبارزه و مناظره کبیر علیه رویزیونیسم مدرن شوروی را شروع نماید، به‌موضع‌گیری علیه سیاست اقتصادی شوروی رسید که نکات مهم آن در اثر معروف مائوتسه‌دون به‌نام "نقد سیاست اقتصادی شوروی" مورد ارزیابی قرار گرفته است و به‌این ترتیب به‌سیاست ساختمان مستقل سوسیالیسم در چین دست یافت. هم‌چنان حزب کمونیست چین قبل از آن که به‌یک جمع‌بندی همه‌جانبه در مورد رویزیونیسم مدرن شوروی دست یابد و مبارزه و مناظره کبیر علیه آن را شروع نماید، به‌یک جمع‌بندی در مورد استالین دست یافت. طبق این جمع‌بندی خدمات استالین برای سوسیالیسم در شوروی و جنبش کمونیستی بین‌المللی هفتادفیصد و اشتباهات و کم‌بودات و حتی انحرافات او سی فیصد بوده است. طبق این نظر، حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه‌دون به‌این نتیجه رسید که منظور اساسی سخن‌رانی خروشچف در کنگره سراسری بیستم حزب "کمونیست" شوروی علیه کیش شخصیت استالین و از این طریق تیره و تار نشان‌دادن کل صفحه حیات استالین، دور انداختن شمشیر استالین یعنی تا حد زیادی دور انداختن شمشیر لنین بوده است. بناءً حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه‌دون نه‌تنها به‌دفاع از هفتادفیصد خدمات استالین پرداخت بلکه علیه سی فیصد اشتباهات وی نیز موضع‌گیری نمود.

با روشن شدن بیشتر از پیش و روز افزون تیوری‌ها و عمل‌کردهای رویزیونیستی مدرن حزب "کمونیست" شوروی تحت رهبری خروشچف و سپس بریژنیف، حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه‌دون مباحثات و مناظرات کبیر با حزب "کمونیست" شوروی را طی چند سال به‌صورت درونی پیش برد. با نافرجام ماندن این مباحثات و مناظرات درونی چند ساله و تشدید روز افزون فشارهای ضد انقلابی علیه حزب کمونیست چین و دولت چین توسط حزب "کمونیست" و دولت "شوروی"، حزب کمونیست چین تحت

رهبری مائوتسه‌دون ضرورتاً مباحثات و مناظرات متذکره را علنی ساخت. پس از آن بود که جریان مبارزه و مناظرهٔ کبیر حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه‌دون علیه روزیونیزم مدرن شوروی در سطح بین‌المللی آشکارا به‌راه افتاد و به پیش رفت.

ناگفته روشن است که اگر مبارزه و مناظرهٔ کبیر علیه روزیونیزم مدرن شوروی در همان سطح درونی و بیرونی باقی می‌ماند و خود حزب کمونیست چین را در بر نمی‌گرفت، مبارزه و مناظرهٔ کبیر مذکور ناتکمیل و ناقص باقی می‌ماند و برای خود چین ثمره‌ای را در بر نمی‌داشت. اما چنین نشد و نباید می‌شد. حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه‌دون در ادامهٔ مبارزه و مناظرهٔ کبیر بین‌المللی علیه روزیونیزم مدرن شوروی، این مبارزه و مناظرهٔ کبیر بین‌المللی را برای چین خاص ساخت و مناظرهٔ و مبارزهٔ کبیر علیه روزیونیست‌های چینی تحت رهبری "خروشچف چینی" را به‌منظور سرنگونی روزیونیست‌ها از مراجع قدرت حزبی و دولتی، به‌عنوان یک وظیفهٔ عاجل مبارزاتی، در جریان انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، به‌راه انداخت و پیش برد.

هدف عاجل انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین- سرنگونی رهروان ناپشیمان راه سرمایه‌داری (روزیونیست‌ها) از مراجع قدرت حزبی و دولتی:

مالکیت دولتی و مالکیت کلکتیو محلی به‌ذات خود نمی‌تواند شکلی از مالکیت اجتماعی حقیقی باشد. این نوع مالکیت‌ها در جامعهٔ سوسیالیستی به‌اعتبار این که حزب پرولتری رهبری دولت و رهبری مالکیت‌های دولتی و مالکیت‌های کلکتیو محلی را برعهده دارد، می‌تواند شکلی از مالکیت اجتماعی، و البته شکل اولیهٔ آن، تلقی گردد. اما زمانی که رهروان ناپشیمان راه سرمایه‌داری (روزیونیست‌ها) رهبری حزب کمونیست یعنی رهبری حزب بر سر قدرت و در نتیجه رهبری دولت را به‌دست گیرند، اعتبار مذکور از میان می‌رود زیرا ماهیت پرولتری حزب بر سر قدرت تبدیل به‌ماهیت بورژوایی می‌گردد. در نتیجه ولو این که مالکیت دولتی و مالکیت کلکتیو محلی کماکان شکل عمدهٔ مالکیت باقی بماند، دیگر نمی‌تواند شکلی از مالکیت اجتماعی تلقی گردد.

چنانچه مالکیت دولتی و مالکیت کلکتیو محلی مدت‌ها پس از غصب رهبری حزب و دولت توسط رویزیونیست‌ها در شوروی ظاهراً شکل عمده مالکیت باقی ماند، اما دیگر نشان‌دهنده شکلی از مالکیت اجتماعی نبود. رویزیونیست‌های برسر قدرت در "شوروی" حتی به دروغ ادعا کردند که جامعه "شوروی" وارد عصر کمونیزم گردیده است. آن‌ها در قدم اول حملات بر پرولتاریای شوروی و پرولتاریای بین‌المللی را عمدتاً از طریق دور انداختن شمشیر استالین و از طریق "مسالمت آمیزها" و "عموم خلقی‌ها"ی شان در سطح جامعه شوروی و در سطح بین‌المللی آغاز کردند و نه از طریق تبدیل مالکیت دولتی و مالکیت کلکتیو محلی به مالکیت خصوصی. در نتیجه مالکیت بروکراتیک رویزیونیستی که در آن حزب بر سر قدرت و دولت حاکم دارای ماهیت طبقه حاکمه سرمایه دار بروکرات بود، بر جامعه شوروی حاکم گردید.

مبارزه و مناظره کبیر حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه‌دون علیه رویزیونیسم بر سر قدرت در شوروی، ولو با تأخیر چند ساله، از آن رو دارای اهمیت عظیم تاریخی بین‌المللی در جنبش کمونیستی بین‌المللی تلقی می‌گردد که علیرغم ظواهر به شدت فریبنده رویزیونیسم مذکور به راه افتاد و پیش رفت.

مبارزه علیه رویزیونیسم لیوشاوچی در جریان انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین، که در بر گیرنده مبارزه طبقاتی سختی علیه رهروان ناپشیمان راه سرمایه‌داری در درون حزب کمونیست چین و دولت چین بود، به‌عنوان ادامه مبارزه و مناظره کبیر علیه رویزیونیسم مدرن شوروی، نیز علیرغم ظواهر به شدت فریبنده رویزیونیسم مذکور به راه افتاد و با موفقیت به پایان رسید. این مبارزه ستاد فرماندهی بورژوایی در درون حزب کمونیست و دولت چین را که تحت رهبری لیوشاوچی قرار داشت سرنگون کرد و از احیای سرمایه‌داری در چین، حداقل برای یک دهه، جلوگیری نمود. به این طریق هدف عاجل انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین که سرنگونی ستاد فرماندهی رویزیونیستی در درون حزب کمونیست و دولت چین و جلوگیری از احیای سرمایه‌داری در چین بود، برآورده گردید.

حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه‌دون مبارزه علیه رویزیونیزم چپ نمای لی‌پیاو را، که پس از کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین به سرعت ائتلاف‌گونیستی گردید، نیز موفقانه پیش برد که در نتیجه آن لین‌پیاو و دارودسته اش از میان رفتند و به دنبال آن "کارزار مبارزه علیه لین‌پیاو و کنفوسیوس" به راه افتاد و موفقانه به پیش رفت. درین مورد نیز روی‌هم‌رفته هدف عاجل انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین از طریق پیش‌برد مؤفقانه مبارزه طبقاتی شدید علیه رویزیونیزم چپ نمای لین‌پیاو برآورده گردید.

اما تبارز ناگهانی توطئه لین‌پیاو و نقش نسبتاً مهم چوئن‌لای در خنثی کردن آن توطئه دو تأثیر گذاری منفی به شدت زیان آور و متقابلاً مؤثر بر هم‌دیگر بر جریان پیش‌برد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین بر جای گذاشت:

اولاً علیرغم ادامه رسمی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین پس از توطئه ناکام لین‌پیاو، دامنه توده‌یی این انقلاب به شدت تضعیف گردید و امکان بسیج توده‌یی برای ادامه آن، حداقل در آن مقطع، را از میان برد.

ثانیاً نقش نسبتاً مهم چوئن‌لای در خنثی کردن توطئه لین‌پیاو، عملاً باعث تقویت سنتریزم چوئن‌لای در حزب کمونیست چین و دولت چین گردید و پایه نیرومندی برای برگشت دادن و قدرت‌گیری مجدد تین‌هسیائوپینگ و رویزیونیست‌های هم‌قماش وی، که اکثراً تصفیه شدگان از حزب کمونیست و دولت چین در سال‌های اول انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی بودند و بعداً استاد فرماندهی رویزیونیستی سه‌جهانی را تشکیل دادند، در حزب کمونیست چین و دولت چین به‌وجود آورد.

این عوامل توأم با درگذشت تقریباً تمامی افراد نزدیک به مائوتسه‌دون از نسل اول رهبران حزب قبل از درگذشت خود وی، جناح انقلابی تحت رهبری مائوتسه‌دون در حزب کمونیست چین را از لحاظ عینی و توان و قدرت یعنی موازنه قدرت در داخل حزب کمونیست چین و دولت چین، در وضعیتی قرار داد که امکان سرنگونی ستاد فرمان‌دهی رویزیونیستی سه‌جهانی در درون حزب کمونیست چین و دولت چین را از دست بدهد.

اما درین میان یک وجه مشترک نسبتاً مهم تیوریک میان جناح انقلابی تحت رهبری مائوتسه‌دون و ستاد فرماندهی رویزیونیستی سه جهانی نیز باعث ناتوانی ذهنی جناح انقلابی تحت رهبری مائوتسه‌دون در امر سرنگونی ستاد فرماندهی رویزیونیستی سه جهانی از مراجع قدرت حزبی و دولتی چین گردید.

همان طوری که در بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تأکید گردیده است، نسبت دادن تیوری رویزیونیستی سه جهان به مائوتسه‌دون تهمت و افتزایی علیه او است. اما این نیز درست است که مائوتسه‌دون باورمند به "تقسیم به سه جهان" بود؛ به این ترتیب که: دولت امپریالیستی امریکا و دولت سوسیال امپریالیستی شوروی یعنی ابرقدرت‌های امپریالیستی و سوسیال‌امپریالیستی را به عنوان جهان اول، قدرت‌های امپریالیستی درجه دو در اروپای غربی و شرقی یک‌جا با جاپان، استرالیا و کانادا را به عنوان جهان دوم و مجموع کشورهای تحت سلطه امپریالیزم و سوسیال‌امپریالیزم را به عنوان جهان سوم قبول داشت. این در حالی بود که رویزیونیست‌های سه جهانی چینی نیز جهان را به همین صورت تقسیم می‌کردند.

این تقسیم‌بندی نادرست بود. تقسیم‌بندی درست آن بود که ابرقدرت امپریالیستی امریکا یک‌جا با متحدین امپریالیستش در پیمان نظامی ناتو همراه با جاپان و استرالیا، که دارای اقتصاد و سیاست نیو لیبرالی سرمایه دارانه امپریالیستی بودند، به عنوان جهان اول؛ سوسیال‌امپریالیزم شوروی و متحدین سوسیال‌امپریالیستش در پیمان وارسا، که دارای اقتصاد و سیاست سرمایه دارانه بروکراتیک سوسیال‌امپریالیستی بودند، به عنوان جهان دوم و مجموع کشورهای تحت سلطه امپریالیزم و سوسیال‌امپریالیزم به عنوان جهان سوم تقسیم بندی گردد. در واقع قدرت‌های امپریالیستی متحد با امپریالیست‌های امریکایی در ناتو و بیرون از ناتو خیلی خیلی بیشتر از آن‌که با متحدین سوسیال‌امپریالیست ابرقدرت سوسیال‌امپریالیستی شوروی در اروپای شرقی از لحاظ سیاسی و نظامی و به طریق اولی از لحاظ اقتصادی نزدیک باشند، با ابرقدرت امپریالیستی امریکا نزدیک بودند و از لحاظ سیاسی، نظامی و اقتصادی تحت رهبری امریکا حرکت می‌کردند. متحدین سوسیال‌امپریالیست ابر قدرت سوسیال‌امپریالیستی شوروی در پیمان نظامی وارسا نیز خیلی خیلی بیشتر از آن‌که از

لحاظ سیاسی، نظامی و اقتصادی با قدرت‌های امپریالیستی متحد امریکا نزدیک باشند، با ابرقدرت سوسیال‌امپریالیستی شوروی نزدیک بودند و تحت رهبری آن حرکت می‌کردند. مصیبت این تقسیم‌بندی میان سرمایه‌های بروکراتیک سوسیال‌امپریالیستی و نیولیبرال‌امپریالیستی شدیداً دامن‌کشورهای تحت سلطه امپریالیزم و سوسیال‌امپریالیزم را نیز گرفته بود و دولت‌های کشورهای مذکور را به یکی از دو بلوک امپریالیستی و سوسیال‌امپریالیستی وابسته ساخته بود.

مائوتسه‌دون و جناح انقلابی تحت رهبری وی در حزب کمونیست چین "تقسیم به سه جهان" را دارای اهمیت استراتژیک بین‌المللی برای کل پرولتاریای بین‌المللی نمی‌دانستند، در حالی که رویزیونیست‌های سه‌جهانی اهمیت استراتژیک عمومی برای آن قایل بودند و کل تیوری مذکور را استراتژی و تاکتیک پرولتاریای بین‌المللی می‌دانستند. اما از لحاظ عملی در سیاست‌های بین‌المللی هر دو جناح تقریباً یک‌سان یا حداقل مشابه عمل می‌کردند و هم‌سویی میان شان وجود داشت، بدون این که در گفتار اذعان به این عمل‌کرد مشابه یا هم‌سویی میان شان وجود داشته باشد.

در هر حال جناح انقلابی تحت رهبری مائوتسه‌دون در حزب کمونیست چین در مبارزه علیه رویزیونیست‌های سه‌جهانی نتوانست - و نمی‌توانست - «سرنگونی ستاد فرماندهی رویزیونیستی (ستاد فرماندهی بورژوایی) از درون حزب کمونیست و دولت چین برای جلوگیری از احیای سرمایه‌داری در چین» را در عمل متحقق سازد و حتی از لحاظ تیوریک به‌طور قاطعانه و واضح تعقیب نماید. در نتیجه، در روزهای آخر حیات مائوتسه‌دون جناح رویزیونیست در مراجع قدرت حزبی و دولتی آن‌چنان نیرومند بود که مثبت بودن کل موازنه قدرت به نفع جناح انقلابی حزب صرفاً منوط و مربوط به‌انوریته شخصی مائوتسه‌دون و زنده ماندن وی گردیده بود.

این مهم بود که مائوتسه‌دون شخصاً این ضعف جناح انقلابی حزب و خطر قدرت‌گیری رویزیونیست‌ها را به‌خوبی درک می‌کرد و باری با چیان‌چین هم‌سرش خیلی صریح و رک‌وراست این موضوع را مطرح نمود. اما از جانب دیگر این وضعیت به‌شدت منفی نیز وجود داشت که مائوتسه‌دون و جناح انقلابی تحت رهبری وی در حزب کمونیست چین

آشکارا از قدرت سرنگونی رویزیونیست‌ها در این مقطع از تاریخ حزب کمونیست چین برخوردار نبودند.

در چنین وضعیتی بود که یک نوع سازش عملی ناگفته میان هر دو جناح در حزب، بر سر موقعیت هواکوفینگ به‌عنوان شخص اول حزب پس از درگذشت مائوتسه‌دون شکل گرفت. اما قرار گرفتن عملی وی در رأس رهبری حزب، پس از درگذشت مائوتسه‌دون، صرفاً توانست برای رویزیونیست‌های سه‌جهانی این امکان را به‌وجود بیاورد که تحت نام دفاع از مائوتسه‌دون و ظاهراً تحت رهبری هواکوفینگ دست به‌کودتا بزنند، جناح انقلابی حزب تحت رهبری "گروه چهار نفر" را - که در واقع مائوتسه‌دون نفر پنجمی آن بود- سرنگون سازند و رهبران آن را دست‌گیر نموده و به‌زندان بیندازند.

رویزیونیست‌ها به تدریج هواکوفینگ را نیز به‌مراجع قدرت حزبی و دولتی پایین‌تر عقب زدند و سرانجام موفق شدند که در کنگره سراسری یازدهم حزب "کمونیست" چین، در سال 1982، یک اساس‌نامه رویزیونیستی به‌تصویب برسانند و به‌حاکمیت رویزیونیستی‌شان شکل اساس‌نامه‌ی ببخشند.

رویزیونیست‌های حاکم بر چین تا حال، که بیش‌تر از چهل سال از کودتای رویزیونیستی آن‌ها و در نتیجه متحول شدن منفی ماهیت حزب بر سر اقتدار در چین از یک حزب پرولتری به‌یک حزب رویزیونیستی سرمایه‌دارانه، سرنگونی انقلاب در چین و احیای سرمایه‌داری در آن کشور می‌گذرد، کماکان ظاهر کمونیستی (رویزیونیستی) حاکمیت‌شان را حفظ کرده‌اند و در عین حال اقتصاد چین را از طریق راه رشد سرمایه‌دارانه وسیعاً و عمیقاً انکشاف داده و به‌دومین اقتصاد جهانی مبدل کرده‌اند. بنابراین چین کنونی یک قدرت سوسیال‌امپریالیستی محسوب می‌گردد و در حال تبدیل شدن به‌یک ابرقدرت سوسیال‌امپریالیستی قرار دارد.

برپایی و پیش‌برد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین نه تنها یک دهه از احیای سرمایه‌داری در چین جلوگیری نمود، بلکه یک نیروی مقاومت‌کننده علیه کودتای رویزیونیستی را در درون حزب و نیروهای مسلح، حداقل در سطح گاردهای سرخ، نیز

به وجود آورد؛ نیرویی که از کنج زندان تا میدان‌های نبرد، علیرغم شکست و سرکوب شدن نهایی اش، چند سال علیه قدرت سرمایه‌داری غاصب مقاومت کرد و قربانی‌های عظیمی را متحمل گردید. چنین نیرویی در مقابل کودتای رویزیونیست‌های مدرن شوروی تحت رهبری خروشچف وجود نداشت و آن‌ها توانستند خیلی به آسانی بر اوضاع مسلط گردند.

می‌توان گفت که اوضاع در حزب کمونیست شوروی و حزب کمونیست چین از لحاظ شخص اول رهبری در این دو حزب در زمان پس از پیروزی انقلاب در دو کشور مذکور به گونه متفاوت شکل گرفت.

لنین در جریان برپایی انقلاب اکتوبر و تا هفت سال بعد از پیروزی انقلاب، که تقریباً در مجموع دوران جنگ علیه ارتش‌های سفید و مداخلات امپریالیستی یا به عبارت دیگر دوران کمونیزم جنگی و سپس دوران "نیپ" را در بر گرفت، در موقعیت شخص اول در رهبری حزب کمونیست شوروی قرار داشت.

اما مائوتسه‌دون پس از پیروزی انقلاب 1949 چین، تا سال 1976 یعنی مدت 27 سال در موقعیت شخص اول در رهبری حزب کمونیست چین قرار داشت و مهم‌تر از آن در جریان برپایی و پیش‌برد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین نیز در چنین موقعیتی قرار داشت. به عبارت دیگر مائوتسه‌دون در جریان برپایی و پیش‌برد سه انقلاب در چین: انقلاب دموکراتیک نوین، انقلاب سوسیالیستی و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، از سال 1935 تا سال 1976 یعنی 40 سال در موقعیت شخص اول رهبری حزب قرار داشت.

ولی از لحاظ شخص اول رهبری بعد از لنین در حزب کمونیست شوروی، یعنی جانشین وی، وضعیت در آن حزب خیلی خیلی بهتر از وضعیت حزب کمونیست چین شکل گرفت.

شخص اول در رهبری حزب کمونیست شوروی بعد از لنین یعنی استالین تقریباً 30 سال در چنین موقعیتی باقی ماند و بنا به برآورد حزب کمونیست چین تحت رهبری

مائوتسه‌دون توانست علی‌رغم 30 فیصد اشتباهات، کمبودات و حتی انحرافات تیوریک و عملی، در مجموع 70 فیصد به انقلاب شوروی خدمت نماید و عمده‌تاً انقلاب شوروی را درست رهبری کند. با وجودی که استالین دقیقاً مثل لنین نبود و نمی‌توانست مثل او باشد، اما به‌طور عمده راه او را تعقیب نمود و با وجود کمبودات و ضعف‌های سی فیصدی اش توانست انقلاب در شوروی را تداوم بخشد و سوسیالیزم را آن کشور حفظ نماید.

اما حزب کمونیست چین قادر نگردید امر جانشینان انقلابی از لحاظ شخص اول رهبری بعد از مائوتسه‌دون را حتی در سطح حزب کمونیست شوروی تحت رهبری لنین به‌صورت درست حل و فصل نماید.

هواکوفینگ که در نهایت بعد از مائوتسه‌دون جانشین او گردید، علی‌رغم این‌که باور داشت که مائوتسه‌دون در طول دوران مبارزاتی اش حتی یک اشتباه بزرگ نیز مرتکب نگردیده است، در عمل پل عبوری شد برای قدرت‌گیری تام‌وتمام رویزونیست‌ها و مسلط شدن شان بر حزب کمونیست و دولت چین. او فقط چند سال معدود ظاهراً در موقعیت شخص اول در رهبری حزب کمونیست باقی ماند ولی به‌جای این‌که در مسیر وحدت با جناح انقلابی تحت رهبری "گروه چهار نفر" گام بگذارد و به‌طور روز افزون برای تقویت و استحکام این وحدت بکوشد، علیه جناح مذکور با رویزونیست‌ها متحد گردید. این امکان وجود دارد که "گروه چهار نفر" نیز به‌نوبه خود به‌جای این‌که برای تقویت و استحکام این وحدت بکوشد، در تضعیف آن نقش گرفت. حتی این امکان وجود دارد که مائوتسه‌دون خود فرصت نیافته باشد در جهت شکل‌دهی اولیه و تقویت این‌گونه اتحاد اقدامات عملی مشخصی روی دست گرفته باشد، زیرا که ما به‌طور مشخص دلیل روشنی درین مورد در دست نداریم.

علی‌رغم این‌که در اولین سال‌های انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، تیوریه‌ها و اقدامات عملی لنین‌پیاو و دنباله‌روان وی با تیوری‌ها و اقدامات عملی جناح انقلابی تحت رهبری مائوتسه‌دون کاملاً یک‌سان و مشابه نبود و تفاوت‌های معین و بعضاً مهمی میان شان وجود داشت؛ لنین‌پیاو در کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین رسماً به‌عنوان جانشین مائوتسه‌دون تعیین گردید. تفاوت‌های متذکره پس از کنگره سراسری نهم

حزب، بیش‌تر و بیش‌تر شده و به‌سرعت ائتلاف‌گونیستی گردید و سرانجام باعث دست زدن لین پیائو به کودتا و سرانجام کشته شدن وی در سانحه‌ هوایی گردید و خود و دنباله روانش از قدرت سرنگون گردیدند.

لیوشائوچی در کنگره سراسری هشتم حزب کمونیست چین، شخصیت دوم حزب، بعد از مائوتسه‌دون، محسوب می‌گردید و به‌صورت بالقوه جانشین وی بود. این موقعیت وی تقریباً یک دهه دوام نمود. لیوشاوچی تا زمان زندانی شدن در جریان برپایی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین، رئیس‌جمهور چین بود. او در جریان برپایی و پیش‌برد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین به "خروشچف چینی" معروف گردید و عاقبت در زندان جان داد. هدف عاجل انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین یعنی سرنگون ساختن ستاد فرمان‌دهی بورژوازی در درون حزب کمونیست و دولت چین برای جلوگیری از احیای سرمایه‌داری، در سال‌های توفانی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، قبل از کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین، عمدتاً متوجه ستاد فرمان‌دهی بورژوازی تحت رهبری لیوشاوچی یا "خروشچف چینی" بود.

با توجه به این‌که بحث مفصل درین‌مورد در این‌سطور نمی‌گنجد، باید تأکید گردد که این موضوع نیازمند دقت و توجه بیش‌تر و مستلزم تحقیقات عمیق‌تر و گسترده‌تر است.

هدف اساسی انقلاب فرهنگی پرولتاریایی - ایجاد تحول مثبت در جهان‌بینی حزب، دولت و توده‌های چینی:

کنگره سراسری هشتم حزب کمونیست چین، طبق این نظر که: «نظام سوسیالیستی اساساً در چین برقرار گردیده است»، به این نتیجه رسید که «تضاد عمده در کشور دیگر تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی نیست، بلکه تضاد منتج از نیاز مردم برای انکشاف سریع اقتصادی و فرهنگی و کم‌بود مقتضیات آن‌ها است.» طبق این نتیجه‌گیری «وظیفه عمده در مقابل تمام ملت، تمرکز تمامی تلاش‌ها روی انکشاف نیروهای مؤلده، صنعتی ساختن کشور و رسیدگی تدریجی به نیازمندی‌های در حال رشد اقتصادی و فرهنگی مردم ...» دانسته شد.

اما انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین، به خاطر منطبق ساختن تمامی عرصه‌های روبنای فرهنگی، ایدئولوژیکی و سیاسی جامعه با پایه اقتصادی سوسیالیستی جامعه چین، از طریق برانگیختادن توده‌های وسیع زحمت‌کش علیه فرهنگ بورژوازی، فرهنگ فیودالی و فرهنگ سلطه‌پذیری از استعمار و امپریالیزم خارجی، به عنوان وظیفه عمده، به راه افتاد و پیش برده شد. به عبارت دیگر انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین یک مبارزه طبقاتی شدید علیه بورژوازی، و در عین حال مبارزه علیه بقایای فیودالیزم و مبارزه ملی‌رهای بخش علیه امپریالیزم در تمامی عرصه‌های روبنای فرهنگی، ایدئولوژیکی و سیاسی جامعه، به عنوان وظیفه اساسی، بود و در تناقض آشکار با «تمرکز تمامی تلاش‌ها روی انکشاف نیروهای مؤلده، صنعتی ساختن کشور و رسیدگی تدریجی به نیازمندی‌های در حال رشد اقتصادی و فرهنگی مردم» قرار داشت. ناگفته روشن است که تعیین این وظیفه، به عنوان وظیفه اساسی مبارزاتی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، براساس گسست بنیادی از نتیجه‌گیری کنگره سراسری هشتم حزب کمونیست چین، که «تضاد عمده در کشور [را] دیگر تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی ... [نمی‌دانست]، بلکه تضاد منتج از نیاز مردم برای انکشاف سریع اقتصادی و فرهنگی و کم‌بود مقتضیات آن‌ها ... [می‌دانست]» قرار داشت. به عبارت دیگر انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین براساس عمده بودن تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی و در کل عمده بودن تضاد طبقاتی در جامعه سوسیالیستی چین به راه افتاد و پیش رفت. بدین خاطر رویزونیست‌ها، قبل از راه افتادن انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین، اتوریتة کنگره سراسری هشتم حزب کمونیست چین را در جهت جلوگیری از راه افتادن انقلاب مذکور، و بعد از راه افتادن آن در جهت جلوگیری از سوق یافتن آن به پیش، در اختیار داشتند و از آن سوء استفاده می‌کردند. از همین‌جا بود که مائوتسه‌دون و کل جناح انقلابی تحت رهبری وی در حزب متهم به خودسری، نقض انضباط تشکیلاتی، نقض اساس‌نامه حزب، کل فیصله‌های کنگره سراسری هشتم حزب کمونیست چین و پرورش کیش شخصیت می‌گردیدند. به همین جهت بود که طرح مائوتسه‌دون برای برپایی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی در چین، در ابتدای امر در جلسه عمومی دفتر سیاسی حزب رد گردید و او ناچار راه رفتن به شانگهای و بسیج توده‌یی و در عین حال بسیج اعضای کمیته مرکزی در سطوح پایین تر از دفتر سیاسی

کمیته مرکزی حزب را در پیش گرفت. او با تکیه بر توده‌های بسیج شده و اعضای کمیته مرکزی در سطوح پایین تر از دفتر سیاسی کمیته مرکزی حزب توانست طرح خود را در پولینوم بعدی کمیته مرکزی حزب به تصویب رساند. فقط پس از آن بود که انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین رسماً به راه افتاد.

به همین جهت هدف اساسی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین یعنی ایجاد تحول مثبت در جهان بینی قبل از همه متوجه خود حزب کمونیست چین و در درجه اول متوجه کمیته مرکزی حزب بود. مائوتسه دون به این نتیجه رسید که:

«ستاد فرمان دهی بورژوازی در درون کمیته مرکزی حزب قرار دارد.»

او اعلام نمود که:

«ستاد فرمان دهی بورژوازی را به توپ ببندید!»

لیوشاوجی سرقوماندان اعلاى این ستاد فرمان دهی بورژوازی بود و در جریان برپایی و پیش برد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی ملقب به «خروشچف چینی» گردید.

مسلط شدن باند رویونیستی "خروشچف و شرکاء" بر حزب کمونیست و دولت سوسیالیستی شوروی و در نتیجه دیگرگون شدن ماهیت حزب و دولت مذکور یعنی دیگرگون شدن ماهیت طبقاتی حزب کمونیست شوروی به یک حزب بورژوایی و دیگرگون شدن ماهیت سوسیالیستی دولت شوروی به یک دولت سوسیال امپریالیستی، نشان داد که تقریباً چهار دهه پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی در روسیه تزاری، تأسیس دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیزم در آن، جامعه شوروی هنوز یک جامعه طبقاتی بود و موضوع پیروزی کی بر کی، یعنی پیروزی پرولتاریا یا بورژوازی به نفع بورژوازی رقم خورد.

این تحول منفی عقب روانه در جامعه شوروی عملاً نشان داد که در جامعه سوسیالیستی چین که در سال 1967 فقط 18 سال از پیروزی انقلاب سال 1949 در آن می گذشت، به طریق اولی نمی توانست هنوز تضاد طبقاتی میان پرولتاریا و بورژوازی تضاد عمده

نباشد و جای خود را به تضاد عمده دیگری یعنی تضاد میان عقب‌ماندگی تولید و پیش‌رفته بودن روبنای ایدئولوژیک-سیاسی و فرهنگی سوسیالیستی داده باشد، بلکه درست برعکس آن بود.

انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین در واقع یک انقلاب ایدئولوژیک-سیاسی علیه مواضع ایدئولوژیک-سیاسی مسلط بر کنگره سراسری هشتم حزب کمونیست چین در مورد جامعه سوسیالیستی چین و جوامع سوسیالیستی در مجموع بود.

تکامل نگرش در مورد جامعه سوسیالیستی در مرکز این مواضع قرار داشت:

الف: در این نگرش تکامل یافته، سوسیالیزم طبق روال سنتی جنبش کمونیستی بین‌المللی زمان استالین، مرحله اول کمونیزم نیست که حداقل در جامعه سوسیالیستی تضاد طبقاتی، و به صورت مشخص تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی، دیگر عمدگی خود را از دست داده باشد، بلکه سوسیالیزم مرحله گذار انقلابی از سرمایه‌داری به کمونیزم است که در آن تضاد طبقاتی، و به صورت مشخص تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی، کماکان تضاد عمده در جامعه بوده و وظیفه مبارزاتی عمده کماکان منطبق ساختن مناسبات تولیدی با نیروهای مؤلده پیش‌رفته سوسیالیستی و منطبق ساختن روبنا با پایه اقتصادی سوسیالیستی است.

ب: این مرحله گذار انقلابی، یک مرحله بس طولانی است و در آن از ابتدا تا انتها وظیفه عمده مبارزاتی دفاع از موجودیت دیکتاتوری پرولتاریا، دفاع از گسترش دیکتاتوری پرولتاریا (پایه توده‌یی هرچه بیش‌تر بخشیدن به آن)، دفاع از تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا (از لحاظ ایدئولوژیک، سیاسی، تشکیلاتی و نظامی)، تکامل دیکتاتوری پرولتاریا یعنی تداوم حرکت آن به طرف جامعه کمونیستی و به طرف محو کلی حزب و محو کلی دولت با تمام نهادهای مربوطه آن است.

پ: شکل‌گیری ستاد فرمان‌دهی بورژوازی در درون کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی (خروشچف و شرکاء) نشان داد که مبارزه بورژوازی علیه پرولتاریا به خاطر احیای سرمایه داری در جامعه سوسیالیستی، با وجودی که تولید خرده و خرده

بورژوازی را به‌عنوان یک پایه اجتماعی وسیع در اختیار دارد، عمدتاً توسط بورژوازی بزرگ لانه کرده یا شکل یافته در موقعیت‌های بالای حزبی و دولتی، و حتی در کمیته مرکزی حزب، و تحت رهبری آن به راه افتاده و پیش برده می‌شود. بدین ترتیب بود که در جامعه سوسیالیستی شوروی، که تقریباً در طول دوران ساختمان سوسیالیسم و دوران استالین از لحاظ تیوریک در مقابل بورژوازی بزرگ لانه کرده یا شکل یافته در موقعیت‌های بالای حزبی و دولتی خلع سلاح بود، بورژوازی مذکور قادر گردید سوسیالیسم را سرنگون نموده و سرمایه داری را احیاء نماید.

در چین نیز قبل از برپایی و پیش‌برد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، بورژوازی بزرگ در درون کمیته مرکزی حزب کمونیست چین و موقعیت‌های بالایی دولت چین لانه کرده بود و "خروشچف چینی و شرکاء" در اواسط دهه شصت ستاد فرمان‌دهی بورژوازی را تشکیل داده بودند.

در جریان برپایی و پیش‌برد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی در چین ماهیت ستاد فرمان‌دهی بورژوایی "لیوشاوجی و شرکاء" نه تنها در سطوح مختلف تشکیلات حزب افشا و بی‌نقاب گردید، بلکه به توده‌های وسیع مبارز نیز معرفی گردید. در واقع با پیش‌برد مبارزات وسیع توده‌های کارگر و زحمتکش بپاخاسته تحت رهبری حزب بود که ستاد فرمان‌دهی بورژوایی و شرکاء سرنگون گردید و از احیای سرمایه داری و سرنگونی سوسیالیسم در چین جلوگیری گردید.

درین دوره یکی از وسایل مهم تبلیغاتی توده‌یی افشاگرانه علیه رویزونیسم و رهروان ناپشیمان راه سرمایه داری لانه کرده و یا شکل گرفته در موقعیت‌های بالایی حزب و دولت، روزنامه‌های بزرگ دیواری بودند که به‌طور گسترده نشر می‌شدند و در تمامی نقاط چین، به‌خصوص در شهرهای بزرگ، در معرض دید توده‌های بپاخاسته قرار می‌گرفتند. مقامات فاسد حزبی و دولتی، کارنامه‌های ننگین شان و ظلم و ستمی که در حق توده‌های زحمت‌کش روا می‌داشتند درین روزنامه‌های بزرگ دیواری افشا می‌شدند و سپس توده‌های بپاخاسته حزبی و غیر حزبی علیه آن‌ها بسیج می‌شدند، آن‌ها را از مقام شان به زیر می‌کشیدند و محاکمه و مجازات می‌نمودند و سپس جای آن‌ها را عناصر انقلابی شامل در خیزش‌های توده‌یی انقلاب جاری پر می‌نمودند. اطلاعیه‌ها،

فراخوان‌ها و سایر اسناد حزبی نیز در روزنامه‌های بزرگ دیواری چاپ و نشر می‌شدند و علاوه‌ا در اشکال دیگر نیز وسیعاً منتشر می‌گردیدند.

در همین دوره بود که بحث‌های فلسفی نیز در میان توده‌ها برده شدند و وسیعاً به مباحث توده‌ی مبدل گشتند. نشست‌ها و جلسات بحثی حزبی و جلسات وسیع توده‌ی نیز بر محور پیش‌برد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی و در خدمت به ایجاد تحول مثبت در جهان‌بینی توده‌های انقلابی حزبی و غیر حزبی شکل می‌گرفتند و پیش‌برده می‌شدند.

عرصه هنری که یکی از عرصه‌های مهم ایدئولوژیک و مبارزات ایدئولوژیک است نیز به یکی از میدان‌های مهم ایجاد تحول مثبت در جهان‌بینی حزب و توده‌ها و مشخصاً مبارزات ضد رویزیونیستی مبدل گردید. این عرصه تا قبل از برپایی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، علیرغم ایجاد بعضی تحولات مثبت در جوانب مختلف آن، روی‌هم‌رفته در کنترل جهان‌بینی‌های ارتجاعی باقی‌مانده بود و مشخصاً تحت کنترل رویزیونیست‌ها قرار داشت.

چیان‌چین، هم‌سر مائوتسه‌دون، نقش رهبری‌کننده مهمی در راه‌اندازی و شگوفای ساختن این عرصه مبارزاتی انقلابی و مهم ایفا نمود. این مبارزات انقلابی و مهم تمامی شاخه‌های هنر اعم از نقاشی، موسیقی، آوازخوانی، فیلم، تیاتر، مجسمه‌سازی، رقص و غیره را در بر گرفت و وسیعاً مورد استقبال توده‌های انقلابی حزبی و غیر حزبی قرار گرفت و به یکی از جوانب مختلف مبارزات انقلابی ایدئولوژیک علیه رویزیونیزم مبدل گردید. آثار هنری آن دوران آثار انقلابی هنری ماندگاری هستند که اکنون پس از گذشت ده‌ها سال از زمان انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی کماکان آثار انقلابی مهمی هستند که نه تنها خود می‌توانند رأساً در ارتقای سطح ایدئولوژیک توده‌های انقلابی حزبی و غیر حزبی نقش‌های جدی ایفا نمایند، بلکه می‌توانند به‌عنوان آثار هنری انقلابی الگو قرار بگیرند و در خلق آثار هنری انقلابی جدید نقش بازی نمایند.

مبارزه برای ایجاد تحول مثبت در آموزش و پرورش و مشخصاً پیوند دادن آن با پراتیک تولیدی توده‌های زحمت‌کش نیز یکی از عرصه‌های مهم مبارزات ایدئولوژیک بخاطر

ایجاد تحول مثبت در جهان‌بینی توده‌های انقلابی حزبی و غیر حزبی بود. آموزش و پرورش انقلابی نوینی که از درون این مبارزه سر برکشید، نه تنها خود محصول مبارزه علیه سیستم آموزشی و پرورشی فرسوده و ارتجاعی ای بود که از گذشته باقی مانده بود، بلکه به‌نوبه خود در عقب زدن آن سیستم فرسوده و ارتجاعی و به این ترتیب در ارتقای ایدیولوژیک توده‌های انقلابی حزبی و غیر حزبی نقش بازی نمود.

رسانه‌های انقلابی چاپی، سمعی و سمعی-بصری اعم از روزنامه‌ها، جراید، مجلات، جزوات و کتاب‌ها، رادیو، تایپ ریکاردر، تلویزیون، سینما و غیره نیز در خدمت به ارتقای ایدیولوژیک حزب و توده‌های انقلابی قرار گرفتند و به‌ایجاد تحول مثبت در جهان‌بینی توده‌های انقلابی حزبی و غیر حزبی یاری رساندند. گسترش رسانه‌های انقلابی، مثل تمامی عرصه‌های مبارزاتی دیگر، مستلزم سرنگونی رویونیست‌ها از مراجع قدرت حزبی و دولتی درین عرصه بود.

تمامی این تلاش‌ها زمینه ساز تدویر موفقانه کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین گردید. تدویر و پایان یافتن مؤفقانه این کنگره نشان‌دهنده پیروزی عظیم برای حزب کمونیست چین و به ویژه پیروزی عظیم انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین و مشخصاً پیروزی بر ستاد فرمان‌دهی بورژوایی تحت رهبری لیوشاوچی بود و به نوبه خود در ایجاد تحول مثبت در جهان‌بینی حزب و توده‌های غیر حزبی نقش مهمی بازی نمود.

دومین ستاد فرمان‌دهی بورژوایی در کمیته مرکزی حزب کمونیست چین، تحت رهبری "لین‌پیاو"، که در کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین در سال 1969 به‌حیث جانشین مائوتسه دون تعیین شده بود، فقط چند سال بعد از سرنگونی ستاد فرمان‌دهی بورژوایی تحت رهبری لیوشاوچی و در جریان انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین شکل گرفت. تلاش لین‌پیاو برای غضب قدرت شکل کودتایی داشت و مبارزه برای سرنگونی وی و شرکایش نیز اجباراً شکل ضد کودتا به‌خود گرفت، یعنی هر دو حرکت به‌دور از حضور توده‌ها و حتی بدون اطلاع قبلی آن‌ها صورت گرفت. بدین ترتیب یک‌بار دیگر از سرنگونی انقلاب و احیای سرمایه‌داری در چین جلوگیری گردید.

اما از جانب دیگر، گرچه جناح انقلابی تحت رهبری مائوتسه‌دون در حزب کمونیست چین پس از سرکوب کودتای مذکور به‌خاطر افشای ماهیت ضد انقلابی لین‌پیائو و شرکای کودتایش و ارتقای سطح درک توده‌های مبارز حزبی و غیر حزبی از کودتاگران مذکور، یک "کارزار مبارزه علیه لین‌پیائو و کنفوسیوس" به‌راه انداخت و در طی چند سال به پیش برد. اما با وجود شکست کودتای ضد انقلابی لین‌پیائو، "کارزار مبارزه علیه لین‌پیائو و کنفوسیوس" نتوانست باعث بسیج توده‌یی وسیع، مثل کارزارهای مبارزاتی سال‌های قبل از کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین، گردد.

کارزارهای مبارزاتی روشن‌گرانه دیگر، مثل مبارزات روشن‌گرانه "گروه نویسندگان شانگهای"، و مهم تر از آن مبارزات روشن‌گرانه "گروه چهار نفر"، به ویژه "چان‌چین‌چیائو"، نیز نتوانست باعث بسیج مبارزاتی توده‌های وسیع گردد، به عبارت دیگر نتوانست حمایت فعال و وسیع توده‌یی کسب نماید. دلایل پیش آمدن چنین وضعیتی را می‌توان قرار ذیل برشمرد:

1 - کودتای لین‌پیائو، با وجود این‌که شکست خورد، به‌این دلیل که او در کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین به‌حیث جانشین مائوتسه‌دون تعیین گردیده بود و در سال‌های آغازین انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی قبل از کنگره مذکور شخصیت درجه دوم رهبری کننده آن انقلاب محسوب می‌گردید، تأثیرات منفی شدیدی روی توده‌ها و حتی توده‌های حزبی برجا نهاد. آن کودتا، شکستش و در فرجام کشته شدن لین‌پیائو در جریان فرار به‌طرف "شوروی"، توده‌ها و حتی توده‌های حزبی را از لحاظ سیاسی تا حد زیادی سردرگم ساخت. این سردرگمی انقدر شدید بود که روشنگری‌های بعد از کودتا فقط نتوانست به‌صورت قسمی تأثیرات منفی آن را از بین ببرد، ولی تأثیرات منفی مذکور عمدتاً باقی ماند و روشنگری‌های مذکور نتوانست باعث بسیج مبارزاتی وسیع توده‌یی وسیع گردد. در واقع جناح انقلابی تحت رهبری مائوتسه‌دون در حزب، حداقل بعد از جمع‌بندی‌های اولیه از تأثیرات آن روشنگری‌ها، خود پذیرفته بود که فعلاً امکان بسیج توده‌یی وسیع در مبارزه به‌خاطر ایجاد تحول مثبت در جهان‌بینی توده‌های حزبی و غیر حزبی وجود ندارد. به‌همین جهت شیوه‌های کار مبارزاتی خود را تغییر داده بود و مشخصاً در اکثر موارد به فراخوانی توده‌ها در

مبارزات وسیع توده بی متوصل نمی شد و شیوه‌های تبلیغی و ترویجی نسبتاً درازمدت را در پیش گرفته بود.

2 - کودتای لین‌پیاو، شکست آن و در فرجام کشته شدن لین پیاو، باعث تقویت سنتریزم چوئن لای در حزب کمونیست و دولت چین گردید. تقویت این سنتریزم جریان برگشت تصفیه شدگان سال‌های توفانی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی را به حزب کمونیست و دولت چین گسترش داد و باعث تقویت آن‌ها در حزب و دولت چین گردید. این وضعیت واضحاً ناشی از ضعف جناح انقلابی حزب بود و توده‌ها این ضعف را با شم طبقاتی ذاتی خود حس کردند و اکثریت شان، به‌استثنای یک اقلیت پیش‌رو منتظر باقی ماندند.

3 - گسترش نفوذ و قوت رویونیست‌ها در حزب کمونیست و دولت چین، بعد از شکست کودتای لین‌پیاو، روز افزون بود و آن‌ها سال‌به‌سال بیش‌تر و قوی‌تر می‌گردیدند. این گسترش و تقویت تنها ناشی از برگشت تصفیه‌شدگان سال‌های توفانی انقلابی کبیر فرهنگی پرولتاریایی به حزب کمونیست و دولت چین نبود، بلکه ناشی از تغییر واقعی موضع افراد و دسته‌هایی از درون حزب به طرف رویونیست‌ها، که شاید در موارد زیادی فوراً بیان نمی‌گردید، نیز بود. ولی در هر حال باعث محدودیت روزافزون در بسیج مبارزاتی توده‌بی در درون حزب می‌گردید.

4 - در شرایطی که فشارهای سیاسی و نظامی سوسیال امپریالیزم شوروی بر حزب و دولت چین به‌طور روز افزون افزایش می‌یافت، توافق روی سیاست‌های خارجی نسبتاً یک‌سان جناح انقلابی حزب، که مبتنی بر تقسیم دنیا به سه جهان توسط مائوتسه‌دون بود، و رویونیست‌های درون حزب، که مبتنی بر تیوری سه جهان بود، خودبه‌خود لبه تیز مبارزات ایدیولوژیک- سیاسی و تشکیلاتی علیه رویونیست‌های درون حزب کمونیست و دولت چین را کند می‌ساخت، باعث تقویت و گسترش بیش‌تر آن‌ها می‌گردید و از امکان بسیج توده بی وسیع مبارزاتی علیه آن‌ها می‌کاست. به‌همین جهت وضعیت در ایام آخر حیات مائوتسه‌دون آن‌قدر شکنند گردیده بود که باری

مائتسه‌دون در جریان صحبت با هم‌سرش از امکان کودتای رویزیونیستی بعد از خود حرف زده بود.

در چنین وضعیتی بود که حتی در جامعه سوسیالیستی چین، که حزب کمونیست، دولت و توده‌های آن، در مقابل قدرت‌گیری رویزیونیست‌ها به‌سویه کشوری، مثل شوروی دوران استالین، خلع سلاح نبودند و با برپایی و پیش‌برد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی برای مدت ده سال از سرنگونی سوسیالیزم و احیای سرمایه‌داری در چین جلوگیری کرده بودند، بورژوازی لانه کرده یا شکل یافته در موقعیت‌های بالای حزبی و دولتی قادر گردید سوسیالیزم را سرنگون نموده و سرمایه‌داری را احیاء نماید.

ت: رهبری نهادینه شده حزب کمونیست بر دولت در جامعه سوسیالیستی در عین حالی که تضمین‌کننده ماهیت کارگری دولت سوسیالیستی و تضمین‌کننده ادامه انقلاب است، به‌صورت بالقوه مهم‌ترین خطر برای سوسیالیزم و احیای سرمایه‌داری نیز محسوب می‌گردد. در واقع حزب کمونیست دارای رهبری نهادینه شده بر دولت سوسیالیستی به‌تمرکزگاه تمامی تضادهای جامعه، در رأس تضادهای طبقاتی، مبدل می‌گردد؛ به‌طوری که نه تنها کمیته مرکزی حزب تبلور ستاد فرماندهی پرولتاری است، بلکه ستاد فرماندهی بورژوازی نیز در کمیته مرکزی حزب شکل می‌گیرد. این ستاد فرمان‌دهی بورژوازی ناگزیر باید به‌صورت رویزیونیستی، یعنی در ظاهر و شکل کمونیستی و در ماهیت و مضمون بورژوایی، تبارز نماید.

راه جلوگیری از بالفعل شدن این خطر بالقوه، نفی رهبری نهادینه شده حزب کمونیست بر دولت سوسیالیستی نیست، زیرا که نفی رهبری نهادینه شده مذکور در واقع پذیرش بالفعل شدن خطر احیای سرمایه‌داری به‌صورت کاملاً باز و واضح یعنی سرمایه‌داری با چهره کاملاً آشکار و روشن است، در حالی که راه امکان تبارز رویزیونیستی آن را نیز مسدود نمی‌سازد.

یگانه راه جلوگیری از قدرت‌گیری سرتاسری و مسلط شدن رویزیونیست‌ها، این راه‌روان راه سرمایه‌داری، بر حزب رهبری‌کننده دولت سوسیالیستی و در نتیجه دولت سوسیالیستی که باعث احیای سرمایه‌داری در یک جامعه سوسیالیستی می‌گردد، ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا است.

تیوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا

همان طوری که در اساس نامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب کمونیست چین صراحت داده شده است، تیوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا مبتنی برین واقعیت است که:

«جامعه سوسیالیستی یک دوره تاریخی بس طولانی را در بر میگیرد. در سراسر این دوره تاریخی، طبقات و تضادهای طبقاتی و مبارزه طبقاتی وجود دارد، مبارزه بین راه سوسیالیستی و راه سرمایه داری جریان دارد، خطر احیاء سرمایه داری موجود است و خطر براندازی و تخریب و تجاوز از جانب امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم جامعه را تهدید می کند.»

بنابراین: «این تضادها را تنها با اتکاء به تئوری انقلاب مداوم تحت دیکتاتوری پرولتاریا و با اتکاء به پراتیک تحت هدایت آن می توان حل نمود.»

برین مبنا در اساس نامه گفته شده است که:

«به این ترتیب انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی یک انقلاب کبیر سیاسی است که پرولتاریا در شرایط سوسیالیسم، جهت تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا و جلوگیری از احیاء سرمایه داری علیه بورژوازی و سایر طبقات استثمارگر به آن دست زده است. باید به چنین انقلاباتی در آینده بارها و بارها دست زد.»

موضوعات مطرح شده در سطور فوق را یکی یکی مورد توجه قرار می دهیم:

1 - جامعه سوسیالیستی یک دوره تاریخی بس طولانی:

آن چنان که مارکس بیان داشته است عصر کمونیزم فقط می تواند پس از «محو کلیه تمایزات طبقاتی، محو کلیه مناسبات تولیدی زاینده تمایزات طبقاتی، محو کلیه مناسبات اجتماعی مبتنی بر آن مناسبات تولیدی و محو کلیه افکار مبتنی بر مناسبات اجتماعی مذکور» فرارسد. ازین نظر مبارزه برای کمونیزم مبارزه برای محو همه جانبه

زیر بنایی و روبنایی تمامی اشکال استثمار و ستم، که در طول ده‌ها قرن شکل یافته و دوام نموده است، می‌باشد.

درین مورد باید اساساً توجه داشته باشیم که گذار از سرمایه‌داری و کلیت نظام‌های مبتنی بر استثمار و ستم به جامعه‌ی کمونیستی نسبت به گذار از یک شکل نظام مبتنی بر استثمار و ستم به نظام دیگر مبتنی بر استثمار و ستم ابعاد خیلی خیلی گسترده‌تر و ژرفای به مراتب عمیق‌تر دارد و باید داشته باشد. به همین جهت به مراتب پیچیده‌تر و مغلق‌تر از گذارهای قبلی از یک شکل نظام مبتنی بر استثمار و ستم به شکل دیگر آن است.

به‌طور مشخص، گذار از برده‌داری به فیودالیزم یا گذار از فیودالیزم به سرمایه‌داری، گذار از یک نظام مبتنی بر استثمار و ستم به نظام دیگر مبتنی بر استثمار و ستم بوده است و گذار کلی از استثمار و ستم را در بر نداشته است. اما گذار از آخرین شکل نظام مبتنی بر استثمار و ستم (نظام سرمایه‌داری) به جامعه‌ی کمونیستی که در عین حال باید گذار از کلیت استثمارگری و ستم‌گری را نیز در بر داشته باشد، گذار کلی از جامعه‌ی مبتنی بر استثمار و ستم به جامعه‌ی فاقد تمامی اشکال استثمار و ستم است.

بنابراین باید اولی آگاهانه محو گردد و دومی آگاهانه اعمار گردد. بدون اعمار آگاهانه و نقشه‌مندانه دومی نمی‌توان از محو آگاهانه اولی صحبت نمود. تجارب عملی تاریخی کل جنبش کمونیستی بین‌المللی این موضوع را ثابت ساخته است. در واقع فرق عظیمی که میان مبارزات گذشته ضد برده‌داری و ضد فیودالیزم با مبارزات کمونیست‌ها و کارگران آگاه کنونی علیه نظام سرمایه‌داری وجود دارد این است که: مبارزات گذشته ضد برده‌داری و هم‌چنان مبارزات گذشته ضد فیودالی فقط نجات از برده‌داری و استثمار فیودالی را در نظر داشته است، نه نجات از استثمار و ستم به‌طور کلی را و در عمل نیز چنین نجاتی قابل حصول نبوده است.

درین‌جا می‌توان مجادله نمود که اگر گفته‌ی فوق مارکس فقط به‌محو چهار کلیت توجه داشته بوده باشد و اعمار آگاهانه نظام فاقد استثمار و ستم به‌طور کلی را از نظر انداخته باشد، نمی‌تواند یک گفته‌ی همه‌جانبه باشد. در واقع محو چهار کلیت استثمارگرانه و

ستمگرانه فقط یک جانب قضیه است و جانب دیگر قضیه، که در واقع جانب مهم‌تر آن است، اعمار جامعه کمونیستی در بر گیرنده مساوات غیر طبقاتی، مناسبات تولیدی زاینده این مساوات غیر طبقاتی، مناسبات اجتماعی مبتنی بر این مناسبات تولیدی و افکار استوار بر این مناسبات اجتماعی، به جای آن چهار کلیت است.

مسلم است که پیش‌برد امر عظیم محو چهار کلیت کهن و توأم با آن و مهم‌تر از آن، اعمار جامعه کمونیستی در بر گیرنده چهار جانب متذکره نوین به جای آن، که توأم با هم کل دوران گذار از سرمایه‌داری و کلیت استثمار و ستم به کمونیزم یا دوران سوسیالیسم را تشکیل می‌دهد، نمی‌تواند یک دوره تاریخی کوتاه باشد، بلکه یک دوره تاریخی بس طولانی خواهد بود.

دلیل دیگر طولانی بودن دوره تاریخی سوسیالیسم یا دوره گذار از سرمایه‌داری و کلیه اشکال دیگر استثمار و ستم به دوران کمونیستی یا دوران فاقد کلیه اشکال استثمار و ستم این است که رسیدن به چنین دورانی در یک یا چند و حتی چندین کشور جهان غیر ممکن است و فقط می‌تواند در سطح کل جهان قابل حصول باشد. مائوتسه‌دون درین مورد گفته معروفی دارد:

«یا همه به کمونیزم می‌رسیم یا هیچ کس.»

چرا چنین است و چرا باید چنین باشد؟

جامعه کمونیستی یک جامعه بی طبقه و فاقد تمامی خصوصیات زیر بنایی و روبنایی مبتنی بر تقسیم جامعه به طبقات است. به همین جهت در آن جامعه نه تنها طبقات اجتماعی انتاگونیستی بلکه طبقات اجتماعی غیر انتاگونیستی نیز وجود ندارد، زیرا جامعه کمونیستی وقتی فرا می‌رسد که حق بورژوازی به‌طور کلی و مشخصاً حق "به هر کس به‌قدر کارش" کاملاً به حق "به هر کس به‌قدر نیازش" تبدیل شده باشد.

برعلاوه در جامعه کمونیستی دولت به‌طور کلی، به شمول دولت‌های پرولتری، و احزاب سیاسی به‌طور کلی، به شمول احزاب پرولتری یا احزاب کمونیست، نیز وجود ندارند، زیرا که تمامی دولت‌ها و تمامی احزاب، به شمول دولت‌ها و احزاب پرولتری، پدیده‌های

طبقاتی هستند و تا زمانی که در جامعه وجود داشته باشند، نمی‌توانیم جامعه را غیر طبقاتی بدانیم.

حالا اگر دولت‌های امپریالیستی و ارتجاعی با تمام خصوصیات شان، از قبیل دارا بودن ارتش‌ها و سازمان‌های استخباراتی دایمی و حرفه‌یی، در جهان وجود داشته باشند، حتی در صورتی که در بخش یا بخش‌های دیگری از جهان دولت‌های مقتدر سوسیالیستی وجود داشته باشند، دولت‌های مذکور نمی‌توانند و قادر نیستند مرحله‌گذار از سرمایه‌داری به کمونیزم یا مرحله‌سوسیالیستی را مؤفقانه به پایان برند و به جامعه‌کمونستی یا جامعه‌فاقد دولت و فاقد ارتش‌ها و سازمان‌های استخباراتی دایمی و حرفه‌یی پا بگذارند. مائوتسه‌دون زمانی از کتاب "نقد سیاست اقتصادی شوروی" گفته بود که: حتی اگر کشورهای سوسیالیستی به مرحله‌کمونیزم پا بگذارند، در صورتی که در جهان تهدید دولت‌های امپریالیستی و ارتجاعی وجود داشته باشند، برای ما خطرناک است که دولت‌های خود را منحل نماییم. اما او بعدها توجه شد که: اگر در جهان دولت‌های امپریالیستی و ارتجاعی وجود داشته باشند؛ اصلاً کشورهای سوسیالیستی نمی‌توانند به مرحله‌کمونیزم پا بگذارند.

بنابراین یگانه راه رسیدن به جامعه‌کمونستی در جهان و در یک‌یک کشورهای جهان، گسترش انقلابات سوسیالیستی در سطح کل جهان یعنی سرنگونی امپریالیزم و ارتجاع در تمام جهان و ورود تمامی کشورهای جهان به مرحله‌سوسیالیزم یا مرحله‌گذار از سرمایه‌داری به کمونیزم است. تا رسیدن به آن نقطه مدت بسیار طولانی مورد نیاز است. بعد از آن نیز مدت بسیار طولانی دیگری مورد نیاز است تا جهان و طبعاً یک‌یک کشورهای جهان را به طرف کمونیزم جهانی یعنی جهان فاقد استثمار و ستم، فاقد طبقات اجتماعی، فاقد دولتها، فاقد احزاب سیاسی و سرانجام فاقد کشورها سوق داد و کمونیزم جهانی را متحقق ساخت.

به‌طور خلاصه باید گفت که: محو چهار کلیت و جاگزین ساختن کامل مساوات غیر طبقاتی کمونستی، مناسبات تولیدی کمونستی، مناسبات اجتماعی کمونستی و افکار کمونستی به‌جای آن، فقط می‌تواند در سطح جهان فاقد حصول باشد و نه در یک

یا چند کشور و در یک یا چند بخش از جهان. بنابراین دوره سوسیالیزم دوره بس طولانی تاریخی است.

2 - موجودیت طبقات. تضادهای طبقاتی و مبارزه طبقاتی در سراسر دوره تاریخی بس طولانی سوسیالیستی:

در نتیجه پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین قدرت سیاسی طبقات فیودال و بورژوازی کمپرادور سرنگون می‌گردد و سپس این طبقات خلع مالکیت می‌شوند. با گذار از انقلاب دموکراتیک نوین به انقلاب سوسیالیستی، طبقه سرمایه‌دار کلاً از قدرت سیاسی به زیر کشیده می‌شود و خلع مالکیت می‌گردد و ساختمان سوسیالیزم آغاز می‌شود. اما این نمی‌تواند به مفهوم نابودی طبقات اجتماعی در جامعه سوسیالیستی تلقی گردد. جامعه سوسیالیستی یک جامعه طبقاتی و نه یک جامعه غیر طبقاتی و در عین حال یک جامعه در حال گذار از جامعه طبقاتی به جامعه غیر طبقاتی است.

طبقه اجتماعی مجموعه افرادی است که در یک شیوه تولیدی معین تاریخی از لحاظ مالکیت و عدم مالکیت بر وسایل تولید، نقش شان در جریان تولید اجتماعی و سهم شان از محصولات تولید شده در جریان تولید در موقعیت نسبتاً یک‌سان یا مشابه قرار داشته باشند. موقعیت نسبتاً یک‌سان یا مشابه افراد از لحاظ مالکیت و عدم مالکیت بر وسایل تولید عنصر عمده در تعیین موقعیت طبقاتی افراد است، اما یگانه عنصر نیست. به همین سبب خلع مالکیت شدن طبقه سرمایه‌دار در نتیجه پیروزی انقلاب سوسیالیستی به معنی سرنگون شدن طبقه سرمایه‌دار از موقعیت برتر اقتصادی سرمایه‌دارانه است و نه نابودی کلی سلطه اقتصادی سرمایه‌دارانه. این سلطه اقتصادی وقتی به طور کلی نابود می‌گردد که جای آن را به طور کلی مساوات اقتصادی غیر طبقاتی کمونیستی بگیرد.

در واقع شعار سوسیالیستی "به هر کس به اندازه کارش" به مفهوم "حق هر کس به اندازه نیروی کاری اش" است و این "حق" یک "حق بورژوازی" است، زیرا نیروی کار هر کس طبق معیار بورژوازی یعنی مقدار مصرف برای تولید و باز تولید آن ارزش‌گذاری می‌گردد. تا زمانی که این حق بر جامعه مسلط باقی بماند و جای آن را به طور کلی شعار

"به هرکس به اندازه احتیاجش" نگیرد، نمی‌توان از نابودی طبقات استثمارگر، مشخصاً طبقه سرمایه دار، و طبقات تحت استثمار به‌طور کلی، مشخصاً طبقه کارگر، و پیدایش جامعه کمونیستی غیر طبقاتی سخن گفت.

سوسیالیسم مرحله گذار از سرمایه‌داری به کمونیسم است و این گذار مرحله بس طولانی را در بر می‌گیرد. بنابراین حرکت از شعار سوسیالیستی "به هرکس به اندازه کارش" به طرف شعار کمونیستی "به هرکس به اندازه احتیاجش" تا رسیدن به جامعه کمونیستی نیز مرحله بس طولانی را در بر می‌گیرد. در طول این مرحله بس طولانی "حق بورژوازی" باید پیوسته محدود و محدودتر گردد تا این‌که سرانجام در جامعه کمونیستی از بین برود.

اما هر میزانی از محدودیت "حق بورژوازی"، تا زمان موجودیت دولت‌های سوسیالیستی، نمی‌تواند به مفهوم رسیدن واقعی به جامعه کمونیستی تلقی گردد. عالی‌ترین شکل مالکیت در جامعه سوسیالیستی مالکیت دولتی است و این شکل مالکیت نمی‌تواند مالکیت اجتماعی حقیقی باشد، بلکه مالکیت اجتماعی اعتباری است.

مالکیت دولتی به‌ذات خود نمی‌تواند مالکیت اجتماعی باشد، زیرا دولت کل جامعه نیست، بلکه یک بخش جدا از سایر بخش‌های جامعه است و زمانی که پایه‌های اجتماعی آن کل جامعه را در بر بگیرد، زمینه زوالش فراهم می‌گردد. دولت در واقع یک ساختار طبقاتی است و از منافع یک طبقه در مقابله با طبقه دیگر دفاع می‌نماید. دولت‌هایی با ائتلاف طبقاتی نیز می‌توانند به‌وجود بیایند. چنین دولتی از منافع چند طبقه در مقابله با یک یا چند طبقه دیگر دفاع می‌نماید. در چنین حالتی نیز دولت تحت رهبری یک طبقه قرار دارد.

بنابراین دولت، منجمله دیکتاتوری پرولتاریا، وسیله سرکوب طبقاتی یا وسیله اعمال دیکتاتوری طبقاتی است و تا زمانی که وجود داشته باشد نمی‌تواند مفهوم اجتماعی عمومی یا به تعبیر رویزیونیست‌های مدرن شوروی مفهوم "عموم خلقی" داشته باشد.

دیکتاتوری پرولتاریا وسیله سرکوب طبقاتی پرولتری برای از بین بردن تمامی تمایزات

طبقاتی است و می‌تواند انقلاب مداوم در گذار از سرمایه‌داری به کمونیزم را رهبری نماید و بدین طریق زمینه زوال دولت به‌طور کلی، و مشخصاً زمینه زوال خود دولت پرولتری، را فراهم نماید.

اما مالکیت دولتی در جامعه سوسیالیستی به اعتبار این‌که دولت سوسیالیستی توسط حزب کمونیست رهبری می‌گردد، مالکیت اجتماعی تلقی می‌گردد و حزب کمونیست به این اعتبار حزب کمونیست دانسته می‌شود که هدف غایی آن رسیدن به جامعه کمونیستی بی‌طبقه است. اگر این هدف غایی واقعاً از بین برود، ولو این‌که حزب کمونیست لفظاً به موجودیت خود ادامه دهد و هدف غایی کمونیستی نیز لفظاً اعلام گردد، مالکیت دولتی دیگر نمیتواند مالکیت اجتماعی اعتباری نیز تلقی گردد، بلکه مالکیت بروکراتیک سرمایه‌دارانه سوسیال امپریالیستی خواهد بود. ازینجاست که به محض تبدیل شدن ماهیت حزب کمونیست بر سر قدرت از حزب کمونیست حقیقی به حزب رویونیست، ماهیت دولت نیز از دولت سوسیالیستی به دولت سرمایه‌داری تبدیل می‌گردد، انقلاب سوسیالیستی سرنگون می‌شود و جای آن را نظام سرمایه‌داری بروکراتیک یا سرمایه‌داری دولتی می‌گیرد که به نام دیکتاتوری پرولتاریا بر پرولتاریا و سایر توده‌های زحمت‌کش دیکتاتوری اعمال می‌نماید، آن‌ها را تحت استثمار و ستم قرار می‌دهد و در سطح بین‌المللی نیز برای انقلاب جهانی و منافع پرولتاریای بین‌المللی کار و پیکار نمی‌نماید.

حتی در شرایطی که رویونیست‌ها نتوانند قدرت سیاسی سرتاسری را در جامعه سوسیالیستی تصرف نمایند، می‌توانند ساحات تحت رهبری حزبی و دولتی شان را، در هم‌کاری با هم یا در هم‌کاری با عناصر غیر حزبی و ضد حزبی، نه با اسلوب پرولتری بلکه با اسلوب سرمایه‌دارانه اداره نمایند. بنابراین ولو این‌که ماهیت سوسیالیستی دولت عمده‌تاً محفوظ باشد، ساحات معینی از فعالیت‌های دولتی می‌توانند عملاً و واقعاً تحت رهبری رویونیست‌ها قرار داشته باشند و ماهیت سوسیالیستی نداشته باشند یا لااقل ماهیت سوسیالیستی آن‌ها مخدوش باشد.

وقتی مالکیت دولتی یک مالکیت اعتباری اجتماعی باشد، قدر مسلم است که نقش

کارگران و کارفرمایان دولتی سوسیالیستی در جریان تولید اجتماعی نیز نقش اعتباری خواهد بود. اگر مالکیت‌های دولتی (مالکیت‌های اعتباری اجتماعی) از لحاظ ظواهر حقوقی برقرار باشند، اما نقش کارگران و کارفرمایان در جریان تولید اجتماعی با نقش اجتماعی آن‌ها در جریان تولید اجتماعی سرمایه‌دارانه واقعاً تفاوت ماهوی نداشته باشد، حتی مالکیت‌های اعتباری مذکور مالکیت‌های اعتباری حقیقی نخواهند بود و فقط ظواهر حقوقی اجتماعی اعتباری خواهند داشت.

از آن گذشته سهمیه‌بندی محصولات تولید شده در جریان تولید اجتماعی، که بر مبنای "به هر کس به اندازه کارش" اساساً نامساویانه صورت می‌گیرد، نه تنها وجهی از وجوهات تقسیم جامعه به طبقات را نشان می‌دهد، بلکه امکان رشد بیشتر عدم تساوی اقتصادی میان افراد جامعه را نیز به وجود می‌آورد و اگر جلو پیش‌روی‌های منفی آن گرفته نشود می‌تواند به نوبه خود باعث رشد اختلافات طبقاتی بیش‌تر در جامعه گردد.

علاوتاً تفاوت میان شهر و ده، کار فکری و کار فیزیکی، زن و مرد، مناطق مختلف، ملیت‌های مختلف، کارفرمایان و کارگران و سایر تفاوت‌ها، نشانه‌هایی از تقسیم جامعه به طبقات یا حداقل بقایایی از تقسیم جامعه به طبقات است. این نشانه‌ها و بقایا حتی در صورتی که بسیار ضعیف نیز باشند، در صورتی که بتوانند زمینه رشد بیابند، به سرعت رشد می‌نمایند و کل جامعه را وسیعاً به صورت منفی متأثر می‌سازند و سرانجام به احیای سرمایه‌داری منجر می‌گردند.

بنابراین در سراسر دوره تاریخی بس طولانی سوسیالیستی طبقات اجتماعی وجود دارند و وجود این طبقات اجتماعی باعث تضادهای طبقاتی و مبارزه طبقاتی در جامعه می‌گردد.

3 - جریان داشتن مبارزه بین راه سوسیالیستی و راه سرمایه داری در دوره سوسیالیستی:

تضادهای طبقاتی و مبارزات طبقاتی، و به تبعیت از آن‌ها تضادها و مبارزات اجتماعی، در جامعه سوسیالیستی به دو بخش تقسیم می‌گردد:

1 -- تضادها و مبارزات میان بخش‌های مختلف خلق.

2 - تضادها و مبارزات میان خلق و ضد خلق.

بخش اول شامل تضادها و مبارزات میان دوستان (تضادها و مبارزات درون خلقی) است و راه حل آن‌ها غیر خصمانه است.

بخش دوم شامل تضادها و مبارزات میان ما و دشمن (تضادها و مبارزات میان خلق و دشمن خلق) است و راه حل آن‌ها خصمانه است.

مجموع تضادها و مبارزات میان ما و دشمن (تضادها و مبارزات میان خلق و دشمن خلق) که راه حل آن‌ها خصمانه است، در مرحله سوسیالیستی جریان مبارزه بین راه سوسیالیستی و راه سرمایه‌داری را به وجود می‌آورد.

راه سوسیالیستی چیست؟ راه سوسیالیستی راه گذار از سرمایه‌داری به کمونیزم است. به عبارت دیگر راه سوسیالیستی راه رسیدن به کمونیزم است. به بیان روشن‌تر سوسیالیزم مرحله گذار از سرمایه‌داری به کمونیزم است. این گذار از لحاظ استراتژیک به مفهوم حرکت انقلابی مداوم از سرمایه‌داری و کلیت نظام استثمارگرانه به طرف نظام فارغ از استثمار و ستم یا نظام کمونیستی است.

در مقابل این حرکت انقلابی مداوم، یک تلاش مداوم ارتجاعی سد کننده و برگشت دهنده به طرف سرمایه‌داری وجود دارد که راه سرمایه‌داری را تشکیل می‌دهد.

تا زمانی که گذار بی‌برگشت از سرمایه‌داری به کمونیزم صورت نگرفته باشد، یا به عبارت دیگر تا زمانی که کمونیزم فرا نرسیده باشد مبارزه بین این دو راه وجود خواهد داشت.

در واقع در تمام دوره‌های تاریخی پیشین نیز مراحل انتقال یا مراحل گذار از یک دوره به دوره دیگر وجود داشته و در طول این مراحل مبارزه میان احیاء و ضد احیاء وجود داشته است. مثلاً در غرب مرحله گذار از فیودالیزم به سرمایه‌داری و مبارزه میان احیاگری یکی و ضد احیاگری دیگری چند سده طول کشید. اگر مشخصاً فرانسه را به

عنوان یک نمونه کشوری در نظر بگیریم، می‌بینیم که چند بار نظام حاکم، جمهوری بورژوازی گردید و چند بار سلطنتی فیودالی. به عبارت دیگر فیودالیزم پس از سرنگون شدن چند بار مجدداً برگشت و حاکم گردید.

4 - خطر احیاء سرمایه داری در دوره سوسیالیستی:

بنابراین موضوع فقط این نیست که در مرحله سوسیالیستی طبقات، تضادهای طبقاتی، مبارزه طبقاتی و مبارزه بین راه سوسیالیستی و راه سرمایه‌داری وجود دارد، بلکه خطر احیای سرمایه‌داری نیز وجود دارد. فقط کافی است که رهروان راه سرمایه‌داری (رویزیونیست‌ها) رهبری حزب کمونیست یعنی حزب رهبری کننده دولت سوسیالیستی را غضب کنند و به این ترتیب ماهیت حزب و ماهیت دولت حاکم را وارونه سازند تا سوسیالیزم سرنگون گردد و جای آن را سرمایه‌داری بروکراتیک با شکل ظاهری سوسیالیستی بگیرد. وقتی چنین امری اتفاق افتاد، راه برای تطبیق "اصلاحات" کاملاً آشکار سرمایه‌دارانه بعدی نیز هموار می‌گردد.

همان طوری که در صفحات قبلی این یادداشت‌ها بیان گردید، تناقض موجود در جامعه سوسیالیستی یعنی رهبری گذار انقلابی از نظام طبقاتی به نظام بی‌طبقه کمونیستی توسط ابزار طبقاتی (حزب کمونیست و دولت سوسیالیستی) زمینه‌ساز این احیاگری است. رهبری این گذار انقلابی توسط ابزار طبقاتی حزبی و دولتی قبل از همه به این گذار ماهیت اعتباری می‌بخشد و ماهیت اعتباری یک ماهیت ذاتی نیست بلکه غیر ذاتی است. فقط زمانی این ماهیت غیر ذاتی به ماهیت ذاتی مبدل می‌گردد که گذار اعتباری از سرمایه‌داری به کمونیزم به سرانجام رسد و به گذار حقیقی مبدل گردد. پس از آن است که عصر طلایی کمونیزم آغاز می‌گردد. این امر فقط وقتی به وقوع می‌پیوندد که نه تنها طبقات بلکه ابزار طبقاتی از قبیل حزب و دولت نیز معدوم گردند.

5 - مورد تهدید قرار داشتن جامعه سوسیالیستی با خطرات براندازی، تخریب و تجاوز از جانب امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم:

ناگفته روشن است که در شرایط موجودیت قدرت‌های امپریالیستی و سوسیال‌امپریالیستی در جهان و در پهلوی آن‌ها موجودیت دولت یا دولت‌های سوسیالیستی در جهان، تضاد میان سوسیالیسم و امپریالیسم را به وجود می‌آورد و بر مبنای این تضاد مبارزه میان آن‌ها به‌راه می‌افتد. این مبارزه در آخرین تحلیل فقط می‌تواند مبارزه خصمانه باشد. سطحی ازین مبارزه از جانب امپریالیسم و سوسیال‌امپریالیسم اقدامات تخریبی علیه دولت یا دولت‌های سوسیالیستی است، سطح دیگر می‌تواند تجاوز باشد و آخرین سطح آن می‌تواند راه اندازی اقدامات جنگی تجاوزگرانه و اشغال‌گرانه به‌خاطر براندازی دولت‌های سوسیالیستی و اشغال کشورهای سوسیالیستی باشد.

تمامی سطوح مبارزاتی مذکور در تاریخ مشاهده شده است. تاریخ نشان داده است که راه اندازی و پیش‌برد تمامی اقدامات خصمانه از جانب امپریالیسم و سوسیال‌امپریالیسم علیه کشورهای سوسیالیستی یا در پیوند قبلی با عناصر و دسته‌های ضد انقلابی در این کشورها، عمدتاً رهروان راه سرمایه‌داری در درون حزب حاکم و دولت حاکم در کشورهای مذکور، قرار داشته و یا بعداً چنین پیوندی حاصل شده است.

در واقع موجودیت نظام امپریالیستی سرمایه‌دارانه در جهان، پشتوانه بین‌المللی کل جریان احیای سرمایه‌دارانه در کشورهای سوسیالیستی را تشکیل می‌دهد. موجودیت نظام مذکور در جهان باعث می‌گردد که احیای سرمایه‌دارانه در کشورهای سوسیالیستی به هر پیمانه‌ای که توسط دیکتاتوری پرولتاریا در محدودیت قرار بگیرد، امید خود در مورد احیای سرمایه‌داری را از دست ندهد و هم‌چنان امیدوار باقی بماند.

6 - تئوری و پراتیک انقلاب مداوم تحت دیکتاتوری پرولتاریا یگانه راه حل تضادهای بزرگ جامعه سوسیالیستی:

قبل از همه توجه به این امر ضروری است که چرا در بررسی جنبش انقلابی، ترتیب بندی سه عرصه پراتیک اجتماعی که به‌صورت مبارزات تولیدی، مبارزات طبقاتی و

آزمون‌های علمی است، تغییر یافته و به‌صورت ذیل: مبارزات طبقاتی، مبارزات تولیدی و آزمون‌های علمی درآمده و بدین ترتیب مبارزات طبقاتی نسبت به مبارزات تولیدی تقدم یافته است؟ دلیل آن این است که در دو مرحله معین تکامل شیوه‌های تولیدی مشخص تاریخی نقش زیربنای اقتصادی و روبنای سیاسی-ایدیولوژیک از هم متفاوت است. هر شیوه تولیدی مشخص تاریخی نیروهای مؤلده مختص به‌خود و مناسبات تولیدی متناسب با آن نیروهای مؤلده را دارا می‌باشد و مرتبط با آن‌ها از یک روبنای سیاسی-ایدیولوژیک نیز برخوردار است که نقش محافظ و نگهدارنده مناسبات تولیدی حاکم را بازی می‌نماید.

اما در عین حال تضاد میان نیروهای مؤلده و مناسبات تولیدی نیز در هر شیوه تولیدی مشخص تاریخی وجود دارد. تا زمانی که رشد نیروهای مؤلده و در جازدگی مناسبات تولیدی، تضاد میان نیروهای مؤلده و مناسبات تولیدی را به مرحله انتاگونیستی نرسانده و مناسبات تولیدی به مانع در سر راه رشد بیشتر نیروهای مؤلده تبدیل نشده باشد، در جامعه شرایط انقلابی برای متناسب ساختن مناسبات تولیدی موجود در جامعه با نیروهای مؤلده نوین در جامعه به‌وجود نمی‌آید. اما وقتی که تضاد مذکور به مرحله انتاگونیستی رسید و متناسب ساختن مناسبات تولیدی موجود با نیروهای مؤلده موجود به ضرورت انصراف ناپذیر تکامل جامعه مبدل شد، نیروهای مؤلده نوین از زبان ایدیولوژی و سیاست متناسب با خود سخن می‌گویند و ایجاد تحول انقلابی ایدیولوژیک و سیاسی در جامعه به ضرورت اولی و عمده تکامل جامعه مبدل می‌گردد. درین مرحله از تکامل جامعه، تضاد طبقه ای که نماینده نیروهای مؤلده نوین است با طبقه ای که نماینده و نگهدارنده مناسبات تولیدی کهن است، به مقام انتاگونیسم می‌رسد، مبارزات میان شان شکل انتاگونیستی می‌گیرد و حول مبارزه برای حفظ و تصرف قدرت سیاسی متمرکز می‌گردد.

در چنین وضعیتی در جامعه مبارزات طبقاتی نسبت به مبارزات تولیدی و آزمون‌های علمی اولویت و عمدگی می‌یابد، سیاست انقلابی در سطح کل جامعه در مقام فرماندهی قرار می‌گیرد و ضرورت ایجاد تحول انقلابی در جامعه قبل از همه سرنگونی قدرت سیاسی حاکم را، که حافظ و نگهدارنده مناسبات تولیدی کهن است، می‌طلبد.

بنابراین در شرایط انقلابی، مبارزات طبقاتی نسبت به مبارزات تولیدی و آزمون‌های علمی عمدگی دارد. اما این عمدگی بدین مفهوم نیست که اهمیت مبارزات تولیدی و آزمون‌های علمی کلاً نادیده گرفته شود. به همین سبب در فرمول‌بندی‌های دوران انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی به هر سه جنبش انقلابی عظیم یعنی مبارزات طبقاتی، مبارزات تولیدی و آزمون‌های علمی توجه می‌گردد. مبارزات طبقاتی عمده است، اما در عین حال مبارزات تولیدی و آزمون‌های علمی نیز دارای اهمیت هستند. ما می‌توانیم سه جنبش انقلابی عظیم را به صورت سه جنبش انقلابی سیاسی، جنبش انقلابی تولیدی و جنبش انقلابی علمی یا به صورت مختصر سه انقلاب سیاسی، انقلاب تولیدی و انقلاب علمی نیز بنامیم، که درین میان انقلاب سیاسی رهبری کننده است و انقلاب تولیدی و انقلاب علمی تابع.

در زمان مارکس و انگلس و هم‌چنان در زمان لنین این باور وجود داشت که پس از پیروزی انقلاب سوسیالیستی از لحاظ سیاسی، یک مرحله گذار انقلابی از سرمایه داری به کمونیزم وجود دارد و این گذار انقلابی توسط دیکتاتوری پرولتاریا رهبری می‌گردد. اما این باور روشن وجود نداشت که این مرحله گذار یک مرحله بس طولانی تاریخی است. علاوه‌تاً باورهای زمان مارکس و انگلس مبتنی بر پیروزی قاره ای انقلاب سوسیالیستی در اروپا یعنی در پیش‌رفته ترین کشورهای سرمایه‌داری جهان بود. اما زمانی که سرمایه داری رقابت آزاد به سرمایه داری انحصاری و امپریالیستی تکامل کرد، لنین برخلاف تیوری انقلاب قاره ای یا انقلاب در پیش‌رفته ترین کشورهای سرمایه داری، امکان پیروزی انقلاب سوسیالیستی در این یا آن کشور یا در حلقه ضعیف امپریالیزم را مطرح کرد.

نه تنها در آن زمان بلکه پس از پیروزی انقلاب اکتوبر نیز رویزونیست هایی مثل کائوتسکی در سطح بین المللی، و کسانی مثل تروتسکی از داخل شوروی، امکان پیروزی انقلاب سوسیالیستی در یک کشور نسبتاً عقب مانده مثل روسیه با نیروهای مؤلده عقبمانده را خلاف تیوری های اساسی مارکسیستی دانستند. اما لنین برین باور بود که ایجاد مناسبات تولیدی سوسیالیستی در شوروی انقلابی می‌تواند، و باید، محرک نیرومندی برای رشد نیروهای مؤلده در شوروی باشد. از لحاظ نیروهای مؤلده چین کهن

کشوری بود به مراتب عقب‌مانده‌تر نسبت به روسیه تزاری. حتی می‌توان گفت که از این لحاظ چین انقلابی بعد از گذار از انقلاب دموکراتیک نوین به انقلاب سوسیالیستی نیز نسبت به شوروی زمان لنین عقب‌مانده‌تر بود. جالب این بود که حزب کمونیست چین خود در کنگره سراسری هشتم خود برین باور رسید که برخلاف نظر لنین ایجاد مناسبات تولیدی سوسیالیستی در چین نمی‌تواند محرک نیرومندی برای رشد نیروهای مؤلده در چین باشد و لذا نه بر ادامه انقلاب سوسیالیستی تحت دیکتاتوری پرولتاریا بلکه به رشد نیروهای مؤلده در چین به‌عنوان وظیفه عمده تأکید نمود.

همان طوری که در سطور قبلی این یادداشت‌ها تذکر دادیم کمونیست‌های چینی تحت رهبری مائوتسه‌دون قبل از موضع‌گیری علیه رویز یونیزم مدرن شوروی به نقد سیاست اقتصادی شوروی یا ساختمان سوسیالیزم در شوروی و بعد از موضع‌گیری علیه آن به تیوری و پراتیک انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی یا به عبارت دیگر به تیوری و پراتیک ادامه انقلاب (انقلاب مداوم) تحت دیکتاتوری پرولتاریا دست یافتند.

در هر حال کمونیست‌های چینی تحت رهبری مائوتسه‌دون، بعد از سرنگونی سوسیالیزم در شوروی و شناخت عوامل آن، دریافتند که سوسیالیزم یک مرحله بس طولانی تاریخی است و نه یک مرحله گذار کوتاه مدت. آن‌ها مصمم شدند و تصمیم گرفتند که علیرغم طولانی بودن این مرحله گذار روی ادامه انقلاب سوسیالیستی، حفظ و تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا و ادامه انقلاب سوسیالیستی تحت رهبری آن، یعنی عمده دانستن ادامه انقلاب سیاسی و به تبعیت از آن مهم دانستن انقلاب تولیدی و انقلاب علمی، ایستادگی نمایند. برعکس، رویز یونیزت‌هایی که در انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی آماج انقلاب قرار گرفتند، به دلیل عقب‌ماندگی اقتصادی جامعه چین و عقب‌ماندگی نیروهای مؤلده در آن بر عمده دانستن انقلاب تولیدی نسبت به انقلاب سیاسی یعنی عمده دانستن رشد نیروهای مؤلده نسبت به حفظ، تحکیم و رشد دیکتاتوری پرولتاریا، و در نتیجه حفظ، تحکیم و رشد سوسیالیزم پافشاری داشتند.

آن رویز یونیزت‌ها در جریان انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی سرنگون شدند. اما عده ای از آن‌ها پس از کودتای ناکام لین پیائو دوباره به مراجع قدرت حزبی و دولتی

برگشتند، قدرت خود را تقویت کردند و گسترش دادند و عاقبت پس از درگذشت مائوتسه‌دون از طریق یک کودتای نظامی قدرت را غضب کردند. آن رویزونیست‌هایی که از زمان پیروزی کودتای رویزونیستی سال 1976، طی سه نسل متوالی، قدرت را در چین در دست دارند، کماکان بر عمده بودن رشد نیروهای مؤلده در چین به عنوان وظیفه عمده پافشاری دارند و دلیل شان این است که نیروهای مؤلده در چین هنوز نسبت به نیروهای مؤلده کشورهای بزرگ امپریالیستی عقب‌مانده‌تر است و باید به آن سطح برسد و از آن پیشی بگیرد.

آن‌ها در واقع هم اکنون یک قدرت بزرگ سوسیال امپریالیستی در جهان هستند، به طرف ابرقدرت سوسیال امپریالیستی شدن در جهان حرکت می‌کنند، دومین قدرت اقتصادی برتر جهان، بعد از ایالات متحده آمریکا، اولین اقتصاد بزرگ در آسیا و اولین سرمایه‌گذار خارجی غارتگر در افریقا محسوب می‌شوند.

در واقع طرح رشد نیروهای مؤلده به عنوان وظیفه عمده در چین در کنگره سراسری هشتم حزب کمونیست چین، طرح آن توسط رویزونیست‌های مورد آماج انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین و بعد از پیروزی کودتای رویزونیستی سال 21976 در اساس به مفهوم نفی ضرورت ادامه انقلاب سوسیالیستی و مقدم بر آن نفی ضرورت گذار از انقلاب دموکراتیک نوین به انقلاب سوسیالیستی در چین بود. در کنگره سراسری هشتم حزب کمونیست چین حتی جناح انقلابی حزب نیز نتوانسته بود به درک روشن این موضوع دست یابد. اما در جریان تدارک و برپایی انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی و پیش‌برد آن به چنین درکی نایل شده بودند و توانستند انقلاب مذکور را به پیروزی برسانند و این پیروزی را روی هم‌رفته تا سال 1976 حفظ کنند. ولی آیا این درک شان در ایام آخر حیات مائوتسه‌دون زایل شده بود و در نتیجه در همان ایام رویزونیست‌ها به‌طور روز افزون در درون حزب و دولت تقویت یافتند و قدرت شان گسترش یافت؟

نه، کماکان چنان درکی وجود داشت، اما تهاجم گسترده رویزونیسم به درون حزب و دولت از جای دیگری یا بهتر گفته شود از جاهای دیگری شروع گردید.

همان طوری که در سطور قبلی این یادداشت‌ها بیان گردید، کودتای لین پیائو با وجودی که شکست خورد باعث تضعیف جناح انقلابی حزب، فروکش کردن نسبی امواج عظیم انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی و مشخصاً فروکش کردن توان بسیج توده‌های مبارز توسط حزب گردید. اما این یگانه عامل نبود، بلکه عوامل دیگری نیز در کار بود. ما درینجا فرصت نداریم که عوامل مذکور را به تفصیل مورد بحث قرار دهیم. امیدواریم بتوانیم در یک فرصت دیگر بحث‌های نسبتاً مفصل روی عوامل مذکور داشته باشیم. ولی درین جا لازم است حداقل مکث کوتاهی روی یکی از کمبودات جدی اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب کمونیست چین بیندازیم.

در اساس‌نامه مذکور گفته می‌شود که:

«تئوری و پراتیک انقلاب مداوم تحت دیکتاتوری پرولتاریا یگانه راه حل تضادهای بزرگ جامعه سوسیالیستی» است.

همین اساس‌نامه یکی از این تضادهای بزرگ را این‌گونه مشخص می‌سازد:

«خطر براندازی و تخریب و تجاوز از جانب امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم جامعه را تهدید می‌کند.»

اما نتوانسته است شکل مشخص "انقلاب مداوم" برای حل این تضاد بزرگ جامعه سوسیالیستی را، که در واقع وجهی از کلیت تضاد میان سیستم‌های سوسیالیستی و امپریالیستی را تشکیل می‌دهد، روشن سازد. در "اساس‌نامه" فقط گفته شده است که:

«به این ترتیب انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی یک انقلاب کبیر سیاسی است که پرولتاریا در شرایط سوسیالیسم، جهت تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا و جلوگیری از احیاء سرمایه داری علیه بورژوازی و سایر طبقات استثمارگر به آن دست زده است. باید به چنین انقلاباتی در آینده بارها و بارها دست زد.»

واضح است که انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی که در سال 1967 برپا گردید و در سال 1973 یعنی سال تدویر کنگره سراسری دهم حزب کمونیست چین کماکان رسماً برپا

بود، آن شکل از "انقلاب مداوم" در جامعهٔ سوسیالیستی چین نبود که برای مقابله با خطر براندازی و تخریب و تجاوز از جانب امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم، به‌عنوان تضاد عمده در جامعه، به‌راه افتاده باشد. انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین عمدتاً «علیه بورژوازی و سایر طبقات استثمارگر» برای «تحکیم دیکتاتوری پرولتاریا و جلوگیری از احیای سرمایه‌داری» به‌راه افتاده بود و نه علیه «براندازی و تخریب و تجاوز از جانب امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم» به‌عنوان تضاد عمدهٔ بالفعل. بنابراین انقلاب مذکور نمی‌توانست شکل مشخص "انقلاب مداوم" علیه «خطر بالفعل براندازی و تخریب و تجاوز از جانب امپریالیزم و سوسیال امپریالیزم» به‌عنوان تضاد عمدهٔ جامعهٔ سوسیالیستی چین را ارائه نماید.

در تاریخ انقلابات پرولتری فقط یک نمونهٔ دفاع نسبتاً موفق یک کشور سوسیالیستی در مقابله با تجاوز و اشغال‌گری امپریالیستی وجود داشت، نمونه ای که کماکان یگانه باقی مانده است: مقابله با تجاوز و اشغال‌گری قدرت امپریالیستی فاشیست آلمان هتلری در چهارچوب کلی جبههٔ واحد ضد فاشیزم در جهان در جریان جنگ دوم جهانی. این جنگ به‌نام «جنگ کبیر میهنی» و «جنگ دفاع از میهن سوسیالیستی» نیز یاد شده است.

در دههٔ هفتاد قرن بیست، تهدیدات نظامی سوسیال امپریالیستی شوروی در مرزهای چین فزونی یافت و برخوردهای جنگی در مرزهای دو کشور افزایش یافت. در آن زمان کشورهای ویتنام، کمبودیا و لاوس نیز عمدتاً تحت نفوذ سوسیال امپریالیست‌های شوروی قرار داشت و هم‌چنان روابط هند، که در اتحاد نزدیک با "شوروی‌ها" قرار داشت، با چین متشنج بود. در شمال چین، مغولستان نیز با سوسیال امپریالیست‌های شوروی روابط دوستانه و نزدیک داشت. این در حالی بود که نیروهای اشغال‌گر امریکایی کماکان در جاپان، کوریای جنوبی و فلیپین حضور داشتند، در تایوان رژیم دست‌نشاندهٔ امریکا مستقر بود و قوای نظامی اشغال‌گر امریکایی در آن‌جا حضور داشت، هانکانگ کماکان تحت اشغال امپریالیست‌های انگلیسی بود و قوای اشغال‌گر امپریالیست‌های انگلیس درانجا حضور داشت. بنابراین چین تقریباً به‌صورت کامل در محاصرهٔ نیروهای نظامی دشمنان سوسیال امپریالیست و امپریالیست خود قرار داشت.

در چنین حالتی جبهه واحد ضد فاشیسم، به عنوان یگانه نمونه نسبتاً موفق تاریخی الگو برداری گردید. الگوبرداری رویزیونیست‌های سه جهانی چینی ازین نمونه یک الگوبرداری وسیع بود. طرح آن‌ها به‌جای جبهه واحد ضد فاشیسم در جریان جنگ جهانی دوم، جبهه واحد ضد "شوروی" در جهان بود، یعنی جبهه واحد جهان سوم، جهان دوم و بخشی از جهان اول (امپریالیسم امریکا) علیه سوسیال امپریالیسم شوروی بود و به‌عنوان «تیوری سه جهان - استراتژی جهانی پرولتاریای بین‌المللی» مطرح گردید. اما جناح انقلابی حزب که تحت رهبری مائوتسه‌دون قرار داشت، نیز به‌صورت قسمی از جبهه واحد ضد فاشیسم در جریان جنگ جهانی دوم، الگوبرداری کرد. درین الگوبرداری قسمی، جبهه واحد ضد "شوروی" در جهان به‌عنوان استراتژی جهانی پرولتاریای بین‌المللی مطرح نگردید، اما در چهارچوب «تقسیم دنیا به سه جهان» به عنوان استراتژی بین‌المللی دولت چین در سیاست خارجی در عمل پیاده شد.

درین مقطع از تاریخ چین، سیاست خارجی دولت چین، نقطه مماس جناح انقلابی و جناح رویزیونیست حزب گردید و عمدتاً تحت رهبری رویزیونیست‌ها پیش رفت. این وضع لبه تیز مبارزه علیه رویزیونیست‌ها در درون حزب کمونیست و دولت چین را کند ساخت، شعارهای انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی را به علالت انداخت و در نهایت به نفع رویزیونیست‌ها تمام گردید.

در نهایت همان‌گونه که کودتای رویزیونیستی خروشچف "تیر خلاص" بر بدن سوسیالیسم در شوروی بود، کودتای رویزیونیستی 1976 در چین نیز "تیر خلاص" بر بدن سوسیالیسم در چین گردید. البته شوروی سوسیالیستی از لحاظ مقابله با این "تیر خلاص" در واقع آمادگی نداشت، اما چین سوسیالیستی مقابله نسبتاً مهم ولی ناکامی علیه این "تیر خلاص" به عمل آورد. این تفاوت ناشی از برپایی و پیش‌برد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی و طرح تیوری انقلاب مداوم و تطبیق پراتیکی آن در چین بود. ازین لحاظ پایه تیوریکی و پراتیکی اولیه ای برای پیش‌روی‌های انقلابی آینده به میراث گذاشته شده است.

اندیشه مائوتسه دون

اندیشه مائوتسه دون به عنوان تلفیق تیوری‌های عام مارکسیزم -
لنینیزم با شرایط مشخص انقلاب چین:

اندیشه مائوتسه دون به عنوان تلفیق تیوری‌های عام مارکسیستی - لنینیستی با پراتیک مشخص انقلاب چین برای اولین بار در کنگره سراسری هفتم حزب کمونیست چین، که در سال 1945 برگزار گردید، مورد تصویب قرار گرفت، در اساس نامه حزب درج گردید و به نام "خط راه‌نما"ی حزب به رسمیت شناخته شد. در آن زمان انقلاب چین هنوز در مرحله انقلاب دموکراتیک نوین قرار داشت. بنابراین تلفیق تیوری‌های عام مارکسیستی - لنینیستی با پراتیک مشخص انقلاب چین هنوز به مفهوم تلفیق با پراتیک مشخص انقلاب دموکراتیک نوین چین بود و پراتیک مشخص انقلاب سوسیالیستی چین را در بر نمی‌گرفت، زیرا که انقلاب مذکور هنوز به آن مرحله نرسیده بود.

وقتی در سال 1949، یعنی تقریباً چهار سال بعد از تدویر کنگره سراسری هفتم حزب کمونیست چین، انقلاب دموکراتیک نوین چین به پیروزی سرتاسری، یا تقریباً سرتاسری، در سرزمین اصلی چین دست یافت و پس از یک مرحله گذار نسبتاً کوتاه از انقلاب دموکراتیک نوین به انقلاب سوسیالیستی گذار نمود، حزب کمونیست چین با وضعیتی مواجه گردید که در کنگره سراسری هفتم حزب پیش‌بینی نشده بود. این در حالی بود که "خط راه‌نما"ی حزب یا اندیشه مائوتسه دون که تطبیق تیوری‌های عام مارکسیزم - لنینیزم در شرایط مشخص انقلاب دموکراتیک نوین چین دانسته می‌شد، درستی خود را در پراتیک پیروزمند انقلاب دموکراتیک نوین کشور به اثبات رسانده بود.

در آن زمان درک حزب کمونیست چین آن بود که "خط راه‌نما"ی مذکور برای انقلاب سوسیالیستی چین چیزی را در بر ندارد. بنابراین قبل از آن که عبارت "اندیشه"

مائوتسه‌دون" در کنگره سراسری هشتم حزب کمونیست چین در سال 1956 رسماً از اساس‌نامه حزب حذف گردد، سال‌ها قبل این عبارت از ادبیات حزب عملاً حذف گردیده بود. در واقع در آن سال‌ها حزب کمونیست چین، بنا به گفته مائوتسه‌دون، در امر ساختمان سوسیالیسم، به‌خصوص در بخش صنایع سنگین، مقلد شوروی بود و از خود تجربه‌ای نداشت.

بنابراین در مرحله مذکور اندیشه مائوتسه‌دون دارای سه ویژگی مشخص بود:

1 - اندیشه مائوتسه‌دون خط راه‌نمای حزب کمونیست چین - و نه اندیشه راه‌نمای آن - یعنی تطبیق تیوری‌های عام مارکسیزم - لنینیسم در شرایط مشخص انقلاب چین بود و یک امر مربوط به چین و حزب کمونیست چین دانسته می‌شد و نه یک امر بین‌المللی.

2 - اندیشه مائوتسه‌دون تطبیق تیوری‌های عام مارکسیزم - لنینیسم در شرایط مشخص انقلاب دموکراتیک نوین چین بود و تطبیق تیوری‌های عام مارکسیزم - لنینیسم در شرایط مشخص انقلاب سوسیالیستی چین را در بر نداشت. در آن زمان حزب کمونیست چین حتی گذار سریع مؤفقانه از انقلاب دموکراتیک نوین به انقلاب سوسیالیستی در چین را، که در مقایسه با انقلاب شوروی یک ویژگی مشخص انقلاب چین بود، به‌عنوان بخشی از ویژگی انقلاب چین و به‌عنوان بخشی از اندیشه مائوتسه‌دون به رسمیت نشناخت.

3 - اندیشه مائوتسه‌دون به‌عنوان تکامل مارکسیزم - لنینیسم مورد پذیرش قرار نگرفته بود بلکه به‌عنوان تلفیق تیوری‌های مارکسیزم - لنینیسم با شرایط مشخص انقلاب دموکراتیک نوین چین مورد پذیرش قرار گرفته بود و گویا هنوز از مرحله درک مارکسیزم - لنینیسم و سپس تطبیق مارکسیزم - لنینیسم فراتر نرفته بود.

اندیشه مائوتسه‌دون به عنوان مرحله جدید در تکامل

مارکسیزم - لنینیسم:

مدت زمان اندکی پس از کنگره سراسری هشتم حزب کمونیست چین، حزب مذکور یک بار دیگر، به‌خصوص از لحاظ ذهنی خود حزب، با اوضاع غیر مترقبه‌ای روبرو گردید

که در کنگره سراسری هشتم حزب پیش‌بینی نشده بود. به عبارت روشن‌تر اوضاع غیر مترقبه‌ای که با قدرت‌گیری رویزیونیست‌های خروشچفی در شوروی در سال 1953 و پس از آن پیش آمده بود هنوز در کنگره سراسری هشتم حزب کمونیست چین درک نشده بود و پیش‌بینی نیز نگردیده بود.

قدرت‌گیری رویزیونیست‌های خروشچفی در شوروی که ملازمات آن در جریان اشتباهات دوره استالین انباشته شده بود و درگذشت استالین و کودتای خروشچف فقط تیر خلاصی بر سوسیالیسم در شوروی بود، یک تحول منفی عظیم در شوروی و در سطح جهان محسوب می‌گردید. رهبری حزب کمونیست بلشویک شوروی که تحت رهبری لنین و استالین قرار داشت به دست رویزیونیست‌ها افتاده بود و دژ قدرت‌مند اولین انقلاب پیرومند سوسیالیستی در جهان از درون و در غیاب جنگ و مداخله مستقیم تجاوزکارانه امپریالیستی تسخیر شده بود. حزب کمونیست چین اولین حزبی بود که نه تنها علیه اشتباهات اجتناب‌پذیر و اجتناب‌ناپذیر دوره استالین و ضعف‌های انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم در شوروی مرزبندی نمود، بلکه علیه رویزیونیست‌های بر سر قدرت خروشچفی در شوروی، موضع‌گیری نمود و واقعیت تلخ تاریخی عظیم دیگرگون شدن ماهیت پرولتری حزب بلشویک به ماهیت بورژوایی رویزیونیستی، سرنگونی انقلاب سوسیالیستی در شوروی و مبدل شدن دولت شوروی از یک دولت سوسیالیستی به یک دولت سوسیال امپریالیستی را درک نمود و مبارزاتش علیه آن‌ها را به راه انداخت.

معهدا چندین سال بعد از 1953 و حتی 1956 بود که حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه‌دون قادر به درک روشن تحول منفی عظیم در شوروی گردید و مدت زمانی بیش‌تری را در بر گرفت تا حزب کمونیست چین ادامه مبارزه علیه رویزیونیسم خروشچفی شوروی را در خود چین به شکل انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین طرح و تطبیق نماید.

در واقع قبل از رسیدن به چنین درک روشنی از رویزیونیسم در حزب کمونیست شوروی و رویزیونیسم در حزب کمونیست چین، حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه‌دون نیاز داشت که حداقل تا حدی به طور روشن و واضح با کمبودات، اشتباهات و انحرافات

اجتناب‌پذیر و اجتناب‌ناپذیر ساختمان سوسیالیزم در شوروی مرزبندی کند، روی ویژگی‌های انقلاب سوسیالیستی در چین انگشت بگذارد و این ویژگی‌ها را فرمول‌بندی نماید. بدون این گام مقدماتی موضع‌گیری صریح و روشن علیه رویزیونیزم مدرن شوروی تا حد زیادی می‌توانست ممکن و میسر نباشد، زیرا ریشه‌های اولیه این رویزیونیزم به تدریج بر زمینه اشتباهات تیوریک و عملی حزب کمونیست شوروی در دوره استالین نضج یافته بود و به همین جهت توانست بعد از درگذشت او قادر به تصرف قدرت سیاسی در شوروی گردد. ارزیابی جامعه سوسیالیستی شوروی از طرف استالین به عنوان یک جامعه فاقد تضادهای طبقاتی انتاگونیستی، که در عین حال جوانب منفی پراتیکی خود را نیز در بر داشت، فقط می‌تواند نمونه‌ای از این اشتباهات باشد.

در هر حال، میان آنچه که در کنگره سراسری هفتم حزب کمونیست چین به نام "اندیشه مائوتسه‌دون" نامیده شد و آنچه که در کنگره سراسری نهم این حزب، پس از برپایی و پیش‌برد مؤفقانه انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، و سپس در کنگره سراسری دهم حزب، بدین نام خوانده شد، تفاوت کیفی مهمی وجود دارد. این بار "اندیشه مائوتسه‌دون" صرفاً تطبیق تیوری‌های عام مارکسیزم-لنینیزم در شرایط مشخص انقلاب چین نبود، بلکه تکامل آن در تمامی عرصه‌های سیاسی، اقتصاد سیاسی و فلسفی نیز بود. این بار مارکسیزم-لنینیزم-اندیشه مائوتسه‌دون در مجموع "راه‌نمای اندیشه حزب" یا "هدایت‌کننده افکار حزب" دانسته شد. به عبارت دیگر اندیشه مائوتسه‌دون دیگر "خط راهنمای حزب" نبود، بلکه علیرغم ضعف‌های معین کنگره سراسری نهم حزب و ضعف‌های بیشتر کنگره سراسری دهم حزب درین مورد، "هدایت‌کننده افکار حزب" یا "راه‌نمای اندیشه حزب" بود، درست مثل مارکسیزم و لنینیزم و به ادامه آن‌ها.

بنابراین تفاوت میان "اندیشه مائوتسه‌دون" در کنگره سراسری هفتم حزب کمونیست چین و "اندیشه مائوتسه‌دون" در کنگره سراسری نهم و دهم حزب کمونیست چین، تفاوت میان تطبیق مارکسیزم-لنینیزم و تکامل مارکسیزم-لنینیزم یا به عبارت دیگر تفاوت میان "خط راه‌نما" و "هدایت‌کننده افکار" یا "راه‌نمای اندیشه"، است. عبارت اول به مفهوم تطبیق ایدیولوژی است و عبارت دوم به مفهوم بخشی از ایدیولوژی. درک تفاوت کیفی میان این دو عبارت خیلی مهم است.

اندیشه مائوتسه‌دون و تیوری اضمحلال کامل امپریالیزم و پیروزی جهان‌شمول سوسیالیزم:

در اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین، در مورد اندیشه مائوتسه‌دون تصریح شده است که:

«حزب کمونیست چین مارکسیزم-لنینیسم-مائوتسه‌دون اندیشه را بمثابة اساس تیوریک هدایت افکار خود میداند. مائوتسه‌دون اندیشه مارکسیسم-لنینیسم عصری است که در آن امپریالیزم بسوی اضمحلال کامل می‌گراید و سوسیالیسم به سوی پیروزی جهان‌شمول گام بر میدارد.»

اما در اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب کمونیست چین، جمله اول پاراگراف فوق به صورت ذیل وجود دارد:

«حزب کمونیست چین مارکسیسم-لنینیسم-اندیشه مائوتسه‌دون را به بمثابة اساس تیوریک راهنمای اندیشه خود بکار می‌بندد.»

ولی جمله دوم پاراگراف اصلاً وجود ندارد. به عبارت دیگر تیوری عصر زوال امپریالیزم یا تیوری عصر اضمحلال کامل امپریالیزم و پیروزی جهان‌شمول سوسیالیزم و مربوط ساختن اندیشه مائوتسه‌دون به تیوری مذکور از اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب به کلی حذف گردیده و در آن وجود ندارد.

تیوری عصر زوال امپریالیزم یا تیوری عصر اضمحلال کامل امپریالیزم و پیروزی جهان‌شمول سوسیالیزم در واقع یک تیوری لین‌پیانوئیستی بود و توسط او فرمول‌بندی شده بود. درج شدن این تیوری در اساس‌نامه حزب کمونیست چین انعکاس تیوریک موقعیت درجه دوم لین‌پیانو به عنوان جانشین رسمی مائوتسه‌دون در کنگره سراسری

نهم حزب کمونیست چین بود. این تیوری از بنیاد نادرست بود.

استالین در جریان مبارزه برای رسمیت بخشیدن بین‌المللی لنینیسم به‌عنوان مرحله دوم تکامل ایدئولوژی و علم انقلاب پرولتری، تیوری عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری را مطرح کرد و لنینیسم را مارکسیسم این عصر دانست. حزب کمونیست چین نه تنها تیوری عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری را به‌درستی قبول داشت، بلکه مربوط بودن انحصاری عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری به لنینیسم را نیز به‌صورت نادرست پذیرفته بود.

عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری یک وحدت اضداد است و مثل هر وحدت اضدادی شامل یک اثبات (امپریالیسم) و یک نفی (انقلابات پرولتری) است. اگر مبارزات آشکار میان این دو جنبه عمده و غیر عمده، طبق یک تشابه غیر دقیق با مراحل مختلف جنگ خلق در یک کشور، را شامل مراحل دفاع استراتژیک، تعادل استراتژیک و تعرض استراتژیک بدانیم، قطعاً می‌توانیم بگوییم که: حرکت سوسیالیسم به‌طرف پیروزی جهان‌شمول و حرکت امپریالیسم به‌طرف نابودی کامل نشان‌دهنده مرحله تعرض استراتژیک انقلابات پرولتری علیه امپریالیسم است و این مرحله حتی تا هنوز آغاز نشده است. در واقع می‌توانیم بگوییم که با سر برآوردن و شگوفایی زودگذر اردوگاه سوسیالیستی از زمان پیروزی انقلاب چین در سال 1949 تا سال 1953 (سال درگذشت استالین) و حداکثر تا سال 1956 (سال تدویر کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی) یعنی سال مسجل شدن سلطه رویونیسم خروشچی بر حزب کمونیست و دولت شوروی، یک نوع تعادل نسبتاً متزلزل و غیریقینی میان انقلابات پرولتری و امپریالیسم به‌میان آمده بود که پس از سرنگونی انقلاب در شوروی توسط رویونیست‌های مدرن شوروی به‌سرعت از میان‌رفت و بار دیگر انقلابات پرولتری در موقعیت دفاع استراتژیک قرار گرفتند.

وقتی در سال 1969 کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین دایر گردید، بیش‌تر از یک دهه یا بیش‌تر از یک‌ونیم دهه از این شکست عمیق و تلخ انقلابات پرولتری در مقابل امپریالیسم در شوروی و در کل کشورهای شامل در بلوک وارسا می‌گذشت. با وجودی که درین زمان مبارزات آزادی‌بخش ملی علیه امپریالیسم در سه قاره آسیا، آفریقا و امریکای لاتین در دهه شصت و در زمان برگذاری کنگره سراسری نهم حزب

کمونیست چین وسیعاً شگوفا گردیده بود، ولی این مبارزات نه می‌توانست، و نه توانست، شکست تلخ مذکور را جبران نموده و یک‌بار دیگر انقلابات پرولتری در مقابل امپریالیزم را حتی به حالت تعادل استراتژیک متزلزل برگرداند، چه رسد به این‌که آن را وارد مرحله‌ی تعرض استراتژیک سازد. حتی اگر انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین را بر این مجموعه بیفزاییم، باز هم نمی‌توانیم ادعا نماییم در آن زمان انقلابات پرولتری در حالت تعرض استراتژیک قرار داشته‌اند.

مربوط بودن انحصاری عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری به لنینیسم نیز نادرست است. وقتی استالین لنینیسم را به عنوان مارکسیزم عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری مشخص نمود، منظورش این بود که با ورود سرمایه‌داری به دوره‌ی امپریالیزم، لنین توانسته است این تحول عینی در جهان را تیوریزه نموده و مارکسیزم را به مارکسیزم-لنینیسم تکامل دهد و به این ترتیب راه تکاملات بعدی ایدئولوژی و علم انقلاب پرولتری را برای جنبش کمونیستی بین‌المللی از لحاظ ذهنی باز نماید. به عبارت دیگر منظور او این نبود که لنینیسم آخرین حد تکامل ایدئولوژی و علم انقلاب پرولتری در جهان است و گویا راه تکاملات بعدی در ارتباط با تحولات عینی و ذهنی در جهان مسدود است.

یک موضوع دیگر هم این مسئله است که هیچ‌کس نمی‌تواند ادعا نماید که مثلاً مارکسیزم نه تنها حد‌اعلای بنیادگذاری ایدئولوژی و علم انقلاب پرولتری در عصر سرمایه‌داری رقابت‌آزاد است، بلکه حد‌اعلای تکامل آن نیز بوده است. چنین ادعایی در واقع ایده‌آلیستی و متافریکی و مبتنی بر انطباق کامل عین با ذهن و غیر قابل تکامل بودن ذهن و رسیدن به آخرین مرز قابل حصول علم، در همان مرحله‌ی مشخص، است. چنین حکمی در مورد تکاملات توسط لنین و هم‌چنان تکاملات توسط مائوتسه‌دون نیز صادق است.

مائوئیزم

سومین مرحله در تکامل ایدئولوژی و علم انقلاب پرولتری

در اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب کمونیست چین به‌درستی تئوری عصر زوال امپریالیزم مورد حذف قرار گرفت، اما هم‌زمان با این کار درست یک کار نادرست نیز انجام یافت و آن نادیده گرفتن اهمیت بین‌المللی تکامل مارکسیسم-لنینیسم توسط مائوتسه‌دون و ارتقای آن به یک مرحله "کاملاً نوین" بود.

اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین به‌ترتیب ذیل روی نقش مائوتسه‌دون برای جنبش کمونیستی چین و جنبش کمونیستی بین‌المللی تأکید می‌نماید:

«رفیق مائوتسه‌دون طی نیم قرن اخیر در رهبری مبارزه عظیم چین بخاطر انجام انقلاب دموکراتیک نوین، در رهبری مبارزه عظیم انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیزم در چین و در مبارزه عظیم جنبش کمونیستی بین‌المللی عصر کنونی، علیه امپریالیسم، رویزیونیسم معاصر و مرتجعین کشورهای مختلف، حقیقت‌عام مارکسیسم-لنینیسم را با پراتیک مشخص انقلاب تلفیق داده، مارکسیسم-لنینیسم را دنبال کرده، از آن دفاع نموده، مارکسیسم-لنینیسم را رشد و تکامل داده و به مرحله کاملاً نوینی ارتقا داده است.»

اما در اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب کمونیست چین، به‌جای مطالب فوق، مطالب ذیل گنجانده شده است:

«حزب کمونیست چین طی بیش از پنجاه سال مبارزه سرسختانه در کسب پیروزی کامل در انقلاب دموکراتیک نوین، کسب پیروزی‌های عظیم در انقلاب سوسیالیستی و

پروزی‌های عظیم انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی، رهبری خلق چین را بر عهده داشته است.»

گرچه کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین، چه در گزارش سیاسی و چه در اساس‌نامه حزب، روی نقش انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی چین در مجموع و روی تیوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا به‌طور خاص، در تدوین و شکل‌دهی اندیشه مائوتسه‌دون تأکید نموده است؛ ولی غیابت این مهم‌ترین عناصر تشکیل دهنده اندیشه مائوتسه‌دون و تکامل دهنده مارکسیزم-لنینیزم به‌مرحله کاملاً نوین در مطالب نقل شده فوق از اساس‌نامه تصویب شده در کنگره مذکور، نمی‌تواند یک نقص و کمبود کوچک تلقی گردد.

در اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب کمونیست چین، این نقص و کمبود نه چندان کوچک، ظاهراً رفع شده و در آن روی انقلاب دموکراتیک نوین، انقلاب سوسیالیستی و انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی به‌طور یک‌سان تأکید به‌عمل آمده است. اما آن‌چه که درین مورد در این اساس‌نامه به‌طور وحشتناکی جلب توجه می‌نماید، سه نکته فوق‌العاده مهم زیرین است:

1-- نادیده گرفتن رشد و تکامل مارکسیزم-لنینیزم و ارتقای آن به‌مرحله کاملاً نوین توسط مائوتسه‌دون یا حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه‌دون.

2-- نادیده گرفتن نقش فعال رهبری کننده حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه‌دون «در مبارزه عظیم جنبش کمونیستی بین‌المللی عصر کنونی، علیه امپریالیسم، رویزیونیسم معاصر و مرتجعین کشورهای مختلف» یا در واقع نادیده گرفتن کامل نقش مبارزاتی فعال و رهبری کننده حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه‌دون در مبارزات عظیم جنبش کمونیستی بین‌المللی، به‌ویژه مبارزه عظیم علیه رویزیونیسم معاصر. (تأکید از ما است.)

3-- نادیده گرفتن تلفیق حقیقت عام مارکسیزم-لنینیزم با پراتیک مشخص انقلاب، نه تنها به‌مفهوم محدود انقلاب چین بلکه به‌مفهوم وسیع انقلاب در سطح جهان و یکایک کشورهای جهان.

در رابطه با اندیشه مائوتسه دون آن چه میان مطالب مندرج در اساس نامه های تصویب شده در کنگره های سراسری نهم و دهم حزب کمونیست چین مشترک است، نکات اساسی زیرین است:

1-- مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون به عنوان اساس تیوریک هدایت افکار حزب یا اساس تیوریک راه نمای اندیشه حزب، یعنی توجه به اندیشه مائوتسه دون به عنوان مرحله سوم تکاملی اساس تیوریک و نه صرفاً تلفیق تیوری های عام مارکسیزم - لنینیزم با پراتیک مشخص انقلاب چین.

2-- تأکید روی عمده بودن تضاد طبقاتی در جامعه سوسیالیستی، ضرورت برپایی انقلاب فرهنگی و تکیه بر تیوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا، که در اساس نامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب روی ضرورت برپایی انقلابات فرهنگی متعدد نیز تأکید گردیده است.

می توان گفت که همین وجوهات مشترک، عمدتاً مضمون مشترک ایدیولوژیک - سیاسی هر دو اساس نامه در دفاع از تکامل مارکسیزم - لنینیزم به مارکسیزم - لنینیزم - اندیشه مائوتسه دون را تشکیل می دهد. ولی در عین حال باید به صورت غیر عمده توجه نمود که وجوه افتراق مهمی نیز میان مضمون ایدیولوژیک - سیاسی هر دو اساس نامه در رابطه با اندیشه مائوتسه دون وجود دارد که ناپی گیری بیش تر اساس نامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب نسبت به اساس نامه تصویب شده در کنگره سراسری نهم حزب در مورد اهمیت بین المللی اندیشه مائوتسه دون را نشان می دهد.

در واقع ناپی گیری مشترک هر دو اساس نامه در مورد اهمیت بین المللی اندیشه مائوتسه دون یا مرحله سوم در تکامل مارکسیزم - لنینیزم قبل از همه در خود استفاده از اصطلاح اندیشه مائوتسه دون به جای استفاده از اصطلاح روشن و صریح مائوئیزم است.

چنانچه قبلاً گفتیم: اساس نامه تصویب شده در کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین به صراحت بیان می دارد:

«رفیق مائوتسه‌دون طی نیم قرن اخیر در رهبری مبارزهٔ عظیم چین بخاطر انجام انقلاب دموکراتیک نوین، در رهبری مبارزهٔ عظیم انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم در چین و در مبارزهٔ عظیم جنبش کمونیستی بین‌المللی عصر کنونی، علیه امپریالیسم، رویزیونیسم معاصر و مرتجعین کشورهای مختلف، حقیقت عام مارکسیسم-لنینیسم را با پراتیک مشخص انقلاب تلفیق داده، مارکسیسم-لنینیسم را دنبال کرده، از آن دفاع نموده، مارکسیسم-لنینیسم را رشد و تکامل داده و به مرحلهٔ کاملاً نوینی ارتقا داده است.»

حال باید این سوال را مطرح نمود که چرا باید حقیقت عام مرحلهٔ اول تدوین و تکامل ایدئولوژی و علم انقلاب پرولتری با اصطلاح «مارکسیزم» و مرحلهٔ دوم تکامل آن با اصطلاح «لنینیزم» بیان گردد، ولی مرحلهٔ سوم، که در خود اساس‌نامه به‌عنوان «مرحلهٔ کاملاً نوین» مطرح می‌گردد، با اصطلاح «اندیشهٔ مائوتسه‌دون» بیان گردد؟

در واقع باید صریحاً گفت که اندیشهٔ مائوتسه‌دون بیان غیردقیق و نارسای هم‌سطح بودن خدمات مائوتسه‌دون با خدمات مارکس و لنین به ایدئولوژی و علم انقلاب پرولتری نیست، بلکه آشکارا سطح پایین‌تر این خدمات نسبت به خدمات مارکس و لنین را نشان می‌دهد، در غیر آن چرا باید با اصطلاحی غیر از مائوئیسم بیان گردد و نه با اصطلاحی معادل مارکسیزم و لنینیسم، یعنی مائوئیسم.

ناپی‌گیری مشترک دیگر هر دو اساس‌نامه در مورد اهمیت بین‌المللی اندیشهٔ مائوتسه‌دون یا مرحلهٔ سوم در تکامل مارکسیزم-لنینیسم عبارت است از توصیف جنبش کمونیستی بین‌المللی به‌عنوان جنبشی مرکب از سازمان‌ها و احزاب مارکسیست-لنینیست اصیل و نه سازمان‌ها و احزاب مارکسیست-لنینیست-مائوئیست یا حداقل سازمان‌ها و احزاب مارکسیست-لنینیست-مائوتسه‌دون اندیشه.

اگر به‌خوبی دقت نماییم متوجه می‌شویم که در توصیف اندیشهٔ مائوتسه‌دون در اساس‌نامهٔ تصویب شده در کنگرهٔ سراسری نهم حزب کمونیست چین یک تناقض وجود دارد. این اساس‌نامه از یک‌طرف اندیشهٔ مائوتسه‌دون را مرحلهٔ کاملاً نوین تکامل و

ارتقای مارکسیزم - لنینیزم می‌داند و از جانب دیگر جنبش کمونیستی بین‌المللی را جنبشی شامل سازمان‌ها و احزاب مارکسیست - لنینیست اصیل می‌داند و نه سازمان‌ها و احزاب مارکسیست - لنینیست - مائوئیست یا حداقل مارکسیست - لنینیست - مائوتسه‌دون اندیشه. اما در اساس‌نامه تصویب شده در کنگره سراسری دهم حزب، این تناقض - حداقل در همین مورد مشخص - وجود ندارد، چرا که در این اساس‌نامه اندیشه مائوتسه‌دون به صورت روشن و صریح به عنوان مرحله کاملاً نوین تکامل و ارتقای مارکسیزم - لنینیزم در سطح بین‌المللی توصیف نشده است.

اگر در همین مورد اخیر به خوبی دقت نماییم متوجه می‌شویم که هم‌زمان با این عدم توصیف روشن و صریح، تیوری عصر زوال امپریالیزم نیز از اساس‌نامه حذف شده است. بنابراین نظر حزب کمونیست چین در هر دو کنگره این بوده است که مرحله کاملاً نوین در تکامل و ارتقای مارکسیزم - لنینیزم یا مرحله سوم در تکامل ایدئولوژی و علم انقلاب پرولتری، مستلزم ورود جهان به عصر دیگری غیر از عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری است.

در واقع کنگره سراسری دهم حزب کمونیست چین پذیرفت که عصر کماکان همان عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری است؛ بنابراین در عین حذف تیوری عصر زوال امپریالیزم از اساس‌نامه حزب، اهمیت بین‌المللی خدمات مائوتسه‌دون در تکامل و ارتقای مارکسیزم - لنینیزم به مرحله کاملاً نوین را نیز به طور مشخص نادیده گرفت.

نقش جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در رسمیت بخشیدن بین‌المللی به مائوئیزم

با توجه به مطالب فوق باید گفت که: حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه‌دون یک حزب رسماً مائوئیست، یا حداقل یک حزب رسماً مائوئیست پی‌گیر، نبوده است. در واقع همین ناپی‌گیری ایدئولوژیک - سیاسی، که ناشی از دگم‌اندیشی در مورد تیوری عصر بود، در جریان مبارزه برای پذیرش بین‌المللی مائوئیزم توسط جنبش انقلابی انترناسیونالیستی چالش اصلی محسوب می‌گردید.

حزب کمونیست پیرو حتی قبل از تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، به جای استفاده از اصطلاح اندیشه مائوتسه دون استفاده از اصطلاح مائوتیزم را شروع نمود. اما حزب کمونیست انقلابی امریکا قبل از کنفرانس بین‌المللی مؤسس جنبش انقلابی انترناسیونالیستی علیه این موضع‌گیری حزب کمونیست پیرو به موضع‌گیری شدید مخالف پرداخت و پذیرش مائوتیزم توسط آن حزب را ناشی از انحراف لین پیاوئیستی حزب کمونیست پیرو و مبتنی بر پذیرش تیوری عصر زوال امپریالیزم و در ضدیت با تیوری عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری دانست.

در کنفرانس بین‌المللی مؤسس جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در سال 1984، اصطلاح مائوتیزم اصلاً مورد بحث قرار نگرفت چه رسد به این که مورد پذیر قرار بگیرد و لذا جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به‌عنوان یک جنبش مائوتسه دون اندیشه تشکیل گردید و نه مائوئیست.

اما در یکی دو جای از بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی عبارت "نیروهای مائوئیست" مورد استفاده قرار گرفت، که ناشی از موجودیت غیر مسلط گرایش رسماً "مائوئیستی" در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در همان زمان بوده است.

حزب کمونیست پیرو دو سال بعد از تشکیل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و سال‌ها بعد از شروع استفاده از اصطلاح مائوتیزم به جای اندیشه مائوتسه دون، یعنی در سال 1986، در یکی از اسناد کنگره سراسری خود به توضیحات نسبتاً منسجمی در مورد مائوتیزم دست زد که توسط جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به زبان‌های مختلف غیر هسپانوی ترجمه شده و در مجله جهانی برای فتح منتشر گردید. در واقع این اقدام اولین کار ترویجی منظم در مورد مائوتیزم در سطح بین‌المللی بود. با وجودی که در سند کنگره یی حزب کمونیست پیرو، تقسیم دنیا به سه جهان توسط مائوتسه دون به‌عنوان یکی از اجزای مهم مائوتیزم، که نادرست بود، مطرح گردیده بود، نشر سند مذکور به زبان‌های مختلف در مجله "جهانی برای فتح" تأثیرات بین‌المللی مهمی در میان اعضای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی داشت.

دو سال بعد، یعنی در سال 1988، حزب کمونیست انقلابی امریکا در یکی از پولینوم‌های کمیته مرکزی خود سرانجام مخالفت در مورد مائوئیسم را کنار گذاشت و به پذیرش آن تن داد. سند تصویب شده در پولینوم کمیته مرکزی حزب کمونیست انقلابی امریکا در مورد مائوئیسم نیز توسط جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به زبان‌های مختلف ترجمه شده و در مجله جهانی برای فتح منتشر گردید. این اقدام ترویجی مجله جهانی برای فتح نیز تأثیرات بین‌المللی خود را در میان سازمان‌ها و احزاب عضو جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به جا گذاشت و زمینه‌های بیش‌تری در میان این سازمان‌ها و احزاب برای پذیرش مائوئیسم به وجود آورد.

در حدود یک‌ونیم سال بعد از به تصویب رسیدن سند پولینوم کمیته مرکزی حزب کمونیست انقلابی امریکا و سپس منتشر شدن بین‌المللی آن در مجله جهانی فتح، سازمان کمونیست‌های انقلابی افغانستان در سند "اعلام مواضع سازمان کمونیست‌های انقلابی افغانستان"، هم‌زمان با اعلام موجودیت خود به تاریخ 25 دلو 1368 (15 فبروری 1990)، پذیرش مائوئیسم به جای اندیشه مائوتسه‌دون توسط آن سازمان را اعلام کرده و به موضع‌گیری منسجمی در مورد مائوئیسم پرداخت. سازمان کمونیست‌های انقلابی افغانستان نه تنها مدت زمان اندکی پس از تشکیل و اعلام موجودیت به عضویت جنبش انقلابی انترناسیونالیستی پذیرفته شد بلکه سند این سازمان در مورد مائوئیسم توسط جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به زبان‌های مختلف ترجمه شده و در مجله بین‌المللی "جهانی برای فتح" منتشر گردید. مدت زمان اندکی پس از آن، اتحادیه کمونیست‌های ایران (سربداران) نیز در یکی از پولینوم‌های کمیته مرکزی خود سندی در مورد پذیرش مائوئیسم به جای اندیشه مائوتسه‌دون به تصویب رساند. سند مذکور نیز توسط جنبش انقلابی انترناسیونالیستی به زبان‌های مختلف ترجمه شده و در مجله بین‌المللی جهانی برای فتح منتشر گردید. از آن پس سایر اعضای جنبش انقلابی انترناسیونالیستی یکی پس از دیگری به پذیرش مائوئیسم دست زدند.

اما حتی در نشست عمومی دوم کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در ماه اکتوبر 1993 که با تصویب سند "زنده باد مارکسیزم- لنینیسم- مائوئیسم" پذیرش مائوئیسم توسط جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و رسمیت یافتن بین‌المللی آن توسط جنبش را

اعلام نمود، مخالفت با پذیرش مائوئیسم به جای اندیشه مائوتسه دون در میان اعضای جنبش دوام نمود و مشخصاً توسط حزب کمونیست نیپال (مشعل) در نشست متذکره مطرح گردید.

حزب مذکور در جریان مباحثاتی که در جلسات نشست در مورد مائوئیسم و اندیشه مائوتسه دون مطرح گردید، با استفاده از اصطلاح مائوئیسم به جای اندیشه مائوتسه دون مخالفت ورزید و برای اثبات این مخالفتش اسنادی را در میان شاملین نشست پخش کرد.

این مخالفت حزب کمونیست نیپال (مشعل) روی تیوری "عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری" استوار بود و در آن استدلال می شد که: لنینیسم مارکسیسم عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری است و چون عصر کماکان همان عصر است و عصر جدیدی فرا نرسیده است، بناءً ایزم دیگری بعد از لنینیسم نیز نمی تواند در میان باشد. در اسناد پخش شده حزب کمونیست نیپال (مشعل) در میان شاملین نشست گفته شده بود که به همین جهت تیوری عصر زوال امپریالیسم در کنگره سراسری دهم حزب کمونیست چین، که تحت رهبری مائوتسه دون قرار داشت، رد گردید و حزب کمونیست چین تا آخر حیات مائوتسه دون روی "اندیشه مائوتسه دون" تأکید داشت. نتیجه گیری نهایی حزب مذکور از مباحثاتش این بود که وقتی مائوتسه دون خود تا آخر حیاتش روی اندیشه مائوتسه دون تأکید داشته است، ما چرا باید با پذیرش مائوئیسم کاری را انجام دهیم که مائو خود نخواست انجام دهد.

تمامی سایر مشمولین نشست مذکور و هم چنان تمامی اعضای کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی با نظرات حزب کمونیست نیپال (مشعل) مخالفت کردند و به بیان مواضع شان مبنی بر پذیرش مائوئیسم به جای اندیشه مائوتسه دون پرداختند.

نماینده حزب کمونیست افغانستان در آن نشست بیان داشت که:

«در جنبش افغانستان سنتریزمی وجود دارد که به نام سنتریزم سمندر معروف است. این سنتریزم توسط تشکیلاتی به نام "املا" (اتحاد مارکسیست - لنینیستهای

افغانستان) که بعد از جدا شدن املاي بخش مائوتسه‌دون اندیشه از آن منحل گردید، حمل می‌شد. استدلالات این سنتریزم دقیقاً همین استدلالات حزب کمونیست نیپال (مشعل) بود، اما نه به خاطر رد مائوئیسم، بلکه به خاطر رد اندیشه مائوتسه‌دون. سنتریزم سمندر استدلال می‌کرد که: لنینیسم مارکسیزم عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری است و چون عصر کماکان همان عصر است، بنابراین مائوتسه‌دون گرچه یک مارکسیست - لنینیست کبیر است، اما نمی‌تواند صاحب اندیشه باشد.» (نقل به مفهوم از جریان مباحثات نشست).

اما مخالفت حزب کمونیست نیپال (مشعل) تا آخر نشست مذکور دوام نمود. در جریان رأی‌گیری در مورد تصویب سند "زنده باد مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم"، رأی منفی نماینده حزب مذکور یگانه رأی منفی موجود در نشست بود و سند با اکثریت قریب به اتفاق رأی مثبت و یک رأی منفی به تصویب رسید.

پس از نشست مذکور جنبش انقلابی انترناسیونالیستی رسماً از یک جنبش مائوتسه‌دون اندیشه به یک جنبش مائوئیستی مبدل گردید. بعد از آن مخالفت حزب کمونیست نیپال با جنبش انقلابی انترناسیونالیستی سیر روزافزون داشت و عاقبت به جایی رسید که جنگ خلق آغاز شده در نیپال را تروریستی خواند و کل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی را متهم به افتادن در دامان تروریزم نمود. این حزب سرانجام به اتفاق آرای کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و تمامی اعضای جنبش - غیر از خود حزب مذکور - از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی اخراج گردید.

مخالفت با مائوئیسم تحت نام دفاع از اندیشه مائوتسه‌دون، پس از اخراج حزب کمونیست نیپال (مشعل) از جنبش، نه تنها تبارز مشخص نه یافت، بلکه تعداد زیادی از سازمان‌ها و احزاب مارکسیست - لنینیست - مائوتسه‌دون اندیشه، که در خارج از جنبش انقلابی انترناسیونالیستی فعالیت می‌کردند، از قبیل حزب کمونیست هند (مائوئیست)، حزب کمونیست فلیپین، حزب کمونیست مائوئیست فرانسه، حزب کمونیست انقلابی کانادا و سازمان‌ها و احزاب دیگری از کشورهای مختلف جهان. به این ترتیب جنبش مائوئیستی و پذیرش مائوئیسم به عنوان سومین مرحله تکاملی ایدئولوژی

و علم انقلاب پرولتری در سطح جهان تعمیق و گسترش بیش‌تری یافت، حتی پس از آن‌که جنبش انقلابی انترناسیونالیستی فروپاشید و مقدم بر آن کمیتهٔ جنبش منحل گردید.

صریحاً باید خاطر نشان ساخت که مطرح شدن مائوئیزم به‌عنوان مرحلهٔ سوم تکامل ایدئولوژی و علم انقلاب پرولتری و رسمیت بخشیدن بین‌المللی به آن، خدمتی است که توسط جنبش انقلابی انترناسیونالیستی صورت گرفته است. خود حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه‌دون تا آخر حیات ایشان در اسناد رسمی حزبی از "اندیشهٔ مائوتسه‌دون" فراتر نرفت و حاضر به پذیرش صریح مائوئیزم به‌عنوان مرحلهٔ سوم تکامل ایدئولوژی و علم انقلاب پرولتری نگردید.

بنابراین جنبش انقلابی انترناسیونالیستی با طرح مائوئیزم و رسمیت بین‌المللی بخشیدن به آن، کاری را انجام داد که حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه‌دون حاضر به پذیرش و اجرای آن نگردیده بود. هم‌اکنون در گوشه و کنار جهان احزاب و سازمان‌های به‌اصطلاح مائوتسه‌دون اندیشه‌ای وجود دارند که ظاهراً تحت همین بهانه و تا حد زیادی در ارتباط با تیوری عصر امپریالیزم و انقلابات پرولتری استالین حاضر نیستند مائوئیزم را بپذیرند و هنوز گویا مارکسیست-لنینیست هستند و "اندیشهٔ مائوتسه‌دون" برای‌شان در سطح پایین‌تری از مارکسیزم-لنینیزم مطرح است.

این سازمان‌ها و احزاب فراموش می‌کنند که در تاریخ جنبش کمونیستی بین‌المللی، قبل از مائوتسه‌دون و قبل از حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه‌دون، رسمیت بین‌المللی مارکسیزم و لنینیزم نیز در زمان حیات مارکس و لنین صورت نگرفت. انگلس رسمیت بین‌المللی مارکسیزم را پس از درگذشت مارکس و بر سر قبر ایشان اعلام نمودند. هم‌چنان استالین سال‌ها بعد از درگذشت لنین، کتاب‌های اصول لنینیزم و مبانی لنینیزم را نوشت و مبارزه برای رسمیت بین‌المللی بخشیدن به لنینیزم را در سطح بین‌المللی به‌فرجام رساند. در زمان حیات مارکس و هم‌چنان در زمان حیات لنین حتی چیزی به‌نام "اندیشهٔ مارکس" یا "اندیشهٔ لنین" نیز رسمیت بین‌المللی و حتی رسمیت حزبی، مثلاً در حزب سوسیال‌دموکرات آلمان یا حزب بلشویک روسیه و

شوروی، نیافت. ازین نظر حزب کمونیست چین حتی با طرح و رسمیت حزبی و تا سطح معینی رسمیت بین‌المللی بخشیدن به "اندیشهٔ مائوتسه‌دون"، به یک سنت‌شکنی اصولی بی‌سابقه در جنبش کمونیستی بین‌المللی دست زد، ولی نتوانست با طرح مائوئیسم و پیش‌برد مبارزه برای رسمیت بین‌المللی بخشیدن به آن، این سنت‌شکنی اصولی را به فرجام نهایی‌اش برساند.

ولی اگر به خوبی دقت کنیم متوجه می‌شویم که پذیرش مائوئیسم به عنوان مرحلهٔ سوم تکامل ایدئولوژی و علم انقلاب پرولتری، علاوه از دلیل یا دلایلی که در سطور قبلی این مبحث مطرح نمودیم، یک دلیل بسیار مهم عینی و هم‌چنان ذهنی دیگر نیز دارد که در عین حال در تناقض با تیوری عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری نیز قرار ندارد.

تیوری عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری، تیوری عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری است و نه صرفاً تیوری عصر امپریالیسم. ما وقتی از عصر حاضر صحبت می‌نماییم نباید جزء دوم این عصر یعنی انقلابات پرولتری را به فراموشی بسپاریم و صرفاً از عصر امپریالیسم صحبت نماییم.

پایهٔ عمدهٔ عینی تکامل ایدئولوژی و علم انقلاب پرولتری به مرحلهٔ سوم یعنی مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم تحول عینی عمیق و وسیعی بود که با قدرت‌گیری رویزیونیست‌های مدرن شوروی از طریق استحالهٔ درونی حزب کمونیست شوروی از یک حزب پرولتری به یک حزب بورژوایی (رویزیونیست) و از این طریق سرنگون شدن سوسیالیسم در کشور شوراها، در جزء دوم عصر یعنی انقلابات پرولتری به وقوع پیوست. حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه‌دون نه تنها علیه رویزیونیست‌های مدرن شوروی مبارزهٔ عمیق و وسیع بین‌المللی را پیش‌برد، بلکه از طریق راه اندازی و پیش‌برد انقلاب کبیر فرهنگی پرولتاریایی در خود چین راه جلوگیری از احیاء سرمایه داری را نیز نشان داد و کل این تجربه را در "تیوری ادامهٔ انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا" فشرده ساخت و توانست تقریباً یک دهه از احیای سرمایه داری در چین توسط رویزیونیست‌ها جلوگیری نماید.

به همین جهت "تیوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا" مهم ترین تیوری مائوئیستی یا به عبارت دیگر تیوری عمده مائوئیزم است، به نحوی که امروز طبق نتیجه گیری بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی فقط کسی را می توان مارکسیست (کمونیست) نامید که نه تنها تیوری مبارزه طبقاتی و ادامه مبارزه طبقاتی تا سطح دیکتاتوری پرولتاریا را قبول داشته باشد بلکه ... تیوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا در جامعه سوسیالیستی را نیز بپذیرد. به قول مائوتسه دون ناروشنی در مورد این مسئله به رویونیوزم می انجامد.

در تجربه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، استحاله احزاب کمونیست از احزاب پرولتری به احزاب بورژوایی از طریق مسلط شدن انحراف و رویونیوزم بر این احزاب، در جریان پیش برد جنگ خلق یعنی پیش برد انقلاب دموکراتیک نوین و قدرت یابی های قسمی قبل از تصرف قدرت سیاسی سرتاسری و حتی قبل از رسیدن به چنین مرحله ای از مبارزه، موارد متعددی داشته است. این نشان می دهد که کماکان خطر رویونیوزم برای احزاب کمونیست اصیل خطر عمده یا حداقل یک خطر بسیار مهم است.

اگر از انحرافات رویونیوستی وینو در کمیته مرکزی بازسازی حزب کمونیست هند (م-ل)، سینگ در حزب کمونیست نیپال (مشعل) و هم چنان در حزب کمونیست انقلابی هند در میان احزاب شامل در جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، که تأثیرات منفی عمیق و وسیع در سطح کل جنبش نداشتند بگذریم، باید بگوییم که سه حزب از جمله احزاب پیش رو در جنبش به بیراهه های انحرافی و رویونیوستی ضد مائوئیستی خام بازی ها و خام اندازی های لاف زانه ای سقوط کردند که تأثیرات منفی عمیق و وسیع زبان باری در سطح کل جنبش به جا گذاشت.

حزب اول، حزب کمونیست پیرو بود که در ابتدا "اندیشه گونزالو" را به عنوان اندیشه راه نمای خود مطرح نمود و سپس برای آن از جهات معینی اهمیت بین المللی قایل گردید و ایدئولوژی راه نمای خود را مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم- اندیشه گونزالو اعلام نمود. سپس ایدئولوژی راه نمای خود را مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم (عمدتاً مائوئیزم)- اندیشه گونزالو اعلام نمود و سر انجام آن را مارکسیزم- لنینیزم- مائوئیزم- اندیشه گونزالو (عمدتاً اندیشه گونزالو) دانست. فرمول بندی های عمدتاً انحرافی "اندیشه گونزالو" و تطبیقات عملی آن در انقلاب پیرو سرانجام جنگ خلق در پیرو را

به شکست کشاند و غیر از یک مورد (طرح مائوئیسم) دیگر هیچ دست آورد تیوریک برای جنبش کمونیستی بین‌المللی و مشخصاً جنبش انقلابی انترناسیونالیستی نداشت. برعلاوه باید متذکر شد که حزب کمونیست پیرو، حتی در اوج شهرت و فعالیتش، مسئولیتی را که باید در پیش‌برد کارهای مستقیم جنبش، و مشخصاً در کارهای کمیته جنبش، بر عهده می‌گرفت هیچ‌گاهی متقبل نگردید و در واقع در مورد مسایل جنبش دایماً تماشاچی و منتقد باقی ماند.

حزب دوم، حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) بود که در ابتدا چیزی را به نام "راه پاراچندا" به‌عنوان تطبیق اصول عام مارکسیزم-لنینیسم-مائوئیسم در شرایط مشخص انقلاب نیپال مطرح نمود و سپس برای "راه" مذکور از جهات معینی اهمیت بین‌المللی قایل گردید و سرانجام ایدیولوژی راه‌نمای خود را مارکسیزم-لنینیسم-مائوئیسم-راه پاراچندا اعلام نمود. فرمول‌بندی‌های انحرافی تیوریک و تطبیقات عملی "راه پاراچندا" توسط حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) حزب مذکور را به‌منجلاب رویزیونیسم پاراچندا-باترای سقوط داد و جنگ خلق در نیپال را به شکست کشاند.

حزب سوم، حزب کمونیست انقلابی امریکا بود که از لحاظ تیوریک عمیق‌تر و گسترده‌تر از دو حزب دیگر، به بی‌راهه رویزیونیستی (بی‌راهه) پسا مارکسیزم-لنینیسم-مائوئیسم) سقوط نمود و با این سقوط خود باعث از میان رفتن کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و فروپاشی کل جنبش انقلابی انترناسیونالیستی گردید.

رویزیونیسم پاراچندا-باترای و رویزیونیسم پسا مارکسیستی-لنینیستی-مائوئیستی اوآکیانی از درون حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) و حزب کمونیست انقلابی، که نمایندگان شان در کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی شامل بودند، باعث بروز بحران در درون کمیته جنبش گردید. افتادن حزب کمونیست ایران (م ل م) به بی‌راهه پسا مارکسیزم-لنینیسم-مائوئیسم این بحران را بیش‌تر از پیش تشدید نمود. روی‌هم‌رفته می‌توان صریحاً گفت که: این عمدتاً رویزیونیسم پسا مارکسیستی-لنینیستی-مائوئیستی حزب کمونیست انقلابی امریکا و حزب کمونیست ایران (م ل م)- که هنوز اسم بی‌مسمای "م ل م" را در پسوند نام خود حفظ کرده است- بود که باعث انحلال کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی و فروپاشی کل جنبش گردید؛ زیرا کار دایمی کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی در واقع توسط نمایندگان این دو

حزب پیش برده می‌شد و نقش نمایندگان دو حزب دیگر شامل در کمیته، فرعی و موقوفه بود. در عین حال نقش منفی مهم نظری و عملی رویونیوم پاراچندا- باترای در بحرانی شدن کمیته جنبش و کل جنبش و سرانجام انحلال کمیته و فروپاشی جنبش را نباید به فراموشی سپرد و کم‌اهمیت تلقی نمود.

برعلاوه، با وجودی که در حال حاضر حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) یک‌جا با حزب کمونیست نیپال (اتحاد مارکسیست- لنینیست‌ها) حکومت را در نیپال در دست دارد، اما رویونیوم پاراچندا- باترای دیگر در وضعیتی قرار ندارد که بتواند خود را به‌عنوان یک خطر تیوریک در جنبش مائوئیستی بین‌المللی مطرح نماید. اما حزب کمونیست انقلابی امریکا و رویونیوم پسا مارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی اوکیانی، با وجودی که در مواجهه با مخالفت شدید و تقریباً همگانی جنبش مائوئیستی بین‌المللی قرار گرفته است، کماکان روی به اصطلاح سنتزهای نوین اوکیان اصرار دارد و برای آن هم در داخل امریکا و هم در سطح بین‌المللی با سماجت و یک دندگی تبلیغ و ترویج می‌نماید. این تبلیغ و ترویج رویونیومی پسا مارکسیستی- لنینیستی- مائوئیستی شامل موارد زیرین است:

- دید فلسفی نادرست متبلور در همین اصطلاح "سنتزهای نوین اوکیان"،
- برخورد ضد ماتریالیسم تاریخی با کل تاریخ جوامع بشری،
- دید غلط نسبت به جهان کنونی یعنی تماماً جدید و بنیاداً متفاوت خواندن آن،
- دید نادرست نسبت به کل تاریخ جنبش کمونیستی بین‌المللی از زمان سرنگونی انقلاب در چین تا حال یعنی پایان یافته تلقی کردن امواج انقلابات پرولتاری در جهان،
- نفی کل ایدئولوژی راه‌نما یعنی مارکسیسم- لنینیسم- مائوئیسم و نشان دادن به اصطلاح سنتزهای نوین اوکیان به‌جای آن،
- نفی راه قهری انقلاب یعنی رد راه قیام مسلحانه عمومی توده‌بی در امریکا و سایر کشورهای امپریالیستی و رد جنگ خلق‌های جاری در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم از طریق تحقیر فوق‌العاده بز دلانه جنگ خلق‌های جاری در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم،

- تسلیم طلبی در قبال امپریالیزم کشور خودی و سایر قدرت‌های امپریالیستی از طریق عدم موضع‌گیری مبتنی بر شکست طلبی انقلابی در قبال جنگ‌های تجاوزکارانه و اشغال‌گرانه امپریالیستی آن‌ها در جهان،
 - در پیش گرفتن سیاست هژمونیستی و قدرقدرتی امپریالیستی در قبال کل جنبش کمونیستی بین‌المللی،
 - اعلام آشکار توسعه طلبی امپریالیستی در قبال کانادا و مکزیکو و از هم اکنون آن‌ها را جزئی از قلمرو ایالات متحده آمریکا در آینده اعلام کردن،
 - تبدیل تیوری ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا به تیوری ادامه انقلاب تحت سوسیالیزم،
 - رد محوریت مبارزه طبقاتی در سه جنبش عظیم انقلابی و نشان دادن محوریت آزمون‌های علمی به جای آن،
 - کمرنگ ساختن دیکتاتوری پرولتاریا و غیره و غیره.
- درین جا به بحث بیش‌تر درین مورد نمی‌پردازیم. برای مطالعه مفصل درین مورد می‌توان به اسناد قبلاً منتشر شده توسط حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان مراجعه نمود.

مائوئیزم و مائو:

نادرست است که بین مائوئیزم و مائو علامت تساوی مطلق بکشیم، درست همان‌طور نادرست است که بین مارکسیزم و مارکس و انگلس و بین لنینیسم و لنین و استالین علامت تساوی مطلق بکشیم. در واقع بین آن‌ها عمدتاً علامت تساوی وجود دارد، ولی به صورت غیر عمده علامت تساوی وجود ندارد.

مارکس و انگلس ابتدا به سوی فلسفه هگل گرایش یافتند و جزء هگلیست‌های جوان شدند. سپس به سوی فلسفه فویرباخ کشانده شدند و به فویرباخیست‌های فعالی مبدل گشتند. مدتی پس از آن بود که آن‌ها به گسست‌های معینی از فویرباخ دست یافتند و شروع به تدوین اندیشه‌های مستقل خود کردند و مارکسیزم را به صورت اولیه

بنیادگذاری نمودند و تا آخر حیات‌شان به‌پرورش آن پرداختند. معهدا درین دوره نیز مسیر فکری شان کاملاً بی‌عیب‌ونقص پیش نرفت، بلکه با فرازونشیب و پیچ‌وخم به‌تکامل خود ادامه داد. مثلاً امروز و با تکامل مارکسیزم به‌مرحلهٔ سوم یعنی مارکسیزم-لنینیسم-مائوئیسم می‌دانیم که دیالکتیک ماتریالیستی به‌آن صورتی که در زمان مارکس و انگلس دارای سه قانون عمومی پنداشته میشد نیست، و در همان زمان نیز در واقع نبوده است، بلکه قانون تضاد یگانه قانون عمومی دیالکتیک ماتریالیستی است. به‌این معنا که قانون تبدیل کمیت به‌کیفیت جلوه‌ای از قانون تضاد است و مهم‌تر از آن این که چیزی به‌نام قانون نفی‌درنفی اصلاً وجود ندارد.

لنین در ابتدا تا حد معینی به‌سوی برادر بزرگش که یک انارشیست بود تمایل داشت. بعدها که او پس از یک اقدام ناکام برای ترور تزار دستگیر و اعدام گردید، لنین به‌این نتیجه رسید که در مبارزه علیه تزاریزم نباید به‌راه او رفت و راهش را از او جدا کرد. لنین پس از آن که سوسیال‌دموکرات شد و به‌حزب سوسیال‌دموکرات کارگری روسیه پیوست نیز دائماً و به‌صورت کامل دارای نظرات و عملکردهای درست و اصولی نبوده است. لنین نیز علیرغم این‌که مثل مارکس قانون تضاد را جوهر دیالکتیک ماتریالیستی می‌دانست، نتوانست از تریوالیزم (سه قانونه بودن) دیالکتیک هگلی گسست نماید. برعلاوه او نه تنها در دوران قبل از انقلاب بلشویکی 1917 دارای بعضی نظرات و عملکردهای نادرست بود، بلکه حتی پس از انقلاب نیز نظرات و عملکردهای نادرستی داشت. مثلاً او باری سوسیالیزم را مرادف با "برقی‌سازی" اعلام کرد. یا مثلاً او با استثمار و مافوق‌استثمار امپریالیستی منابع نفت و گاز قفقاز، مشخصاً جمهوری آذربایجان شوروی، مشکلی نداشت و برای بهبود زندگی مردمان آن دیار چنین استثماری را لازم می‌دانست.

مائو بنا به‌گفتهٔ خودش در "گفتگو راجع به‌مسائل فلسفه" از همان ابتدا مارکسیست-لنینیست نبود. او می‌گوید:

«در گذشته کنفوسیوس را مطالعه کردم و شش سال را روی چهار کتاب و پنج کلاسیک گذراندم. من یاد گرفتم که آنها را از بر بخوانم، اما آنها را نفهمیدم. در آن موقع من

عمیقا به کنفسیوس اعتقاد داشتم و حتی مقالاتی نوشتم (برای تفسیر عقاید او). بعدا به یک مدرسه بورژوایی رفتم، به مدت هفت سال. هفت به علاوه شش می شود 13 سال. من تمام چیزهای بورژوازی، علوم طبیعی، علوم اجتماعی را مطالعه کردم. یک مقدار هم تعلیم و تربیت به من یاد دادند. پنج سال مدرسه عادی، دو سال مدرسه متوسطه، هم چنین اوقاتی را که در کتابخانه گذراندم نیز اضافه شد. در آن زمان من به دوآلیسم کانت اعتقاد پیدا کردم و به خصوص به ایده آلیسم او. من اصلا یک فیودالیست و در عین حال مدافع دموکراسی بورژوایی بودم. جامعه مرا وادار کرد که در انقلاب شرکت کنم. من چند سال را به عنوان معلم مدرسه ابتدایی و مدیر یک مدرسه چهارساله گذراندم. من همچنین تاریخ و زبان چین را در یک مدرسه شش ساله تدریس کردم و نیز برای مدتی در یک مدرسه متوسطه تدریس کردم. ولی چیزی نفهمیدم. وقتی به حزب کمونیست ملحق شدم، دانستم که ما می بایست انقلاب را به انجام رسانیم. اما بر ضد چه؟ و چطور میخواستیم این کار را انجام دهیم؟

البته مسلم بود که میبایست انقلاب را بر ضد امپریالیسم و جامعه کهنه انجام داد. من کاملاً نمی فهمیدم امپریالیسم چه نوع چیزی است، در این باره که چطور می توانستیم انقلاب را انجام دهیم هنوز کم فهمیده بودم. هیچ کدام از چیزهایی که در طول 13 سال یاد گرفته بودم برای انجام انقلاب مناسب نبود.

جامعه ما را واداشت تا وارد صحنه سیاسی شویم. آیا هزگر کسی بوده که در گذشته با مارکسیسم مخالفت نکرده باشد؟ من حتی نشنیده بودم آنچه که خوانده و شنیده بودم کنفوسیوس بود، ناپلیون بود، واشنگتن، پتر کبیر و استرداد میخی، سه میهن پرست برجسته ایتالیایی - به عبارت دیگر تمام قهرمان های سرمایه داری - همچنین زندگی نامه ای از فرانکلن خوانده ام. او از خانواده فقیری برخاست، بعد از آن یک نویسنده شد و تجربیات در الکتریسیته به دست آورد.»

پس از سهم گیری مائوتسه دون در تأسیس حزب کمونیست چین و حتی پس از تأمین رهبری او بر حزب کمونیست چین در جریان راه پیمایی طولانی در جلسه زونیه در سال 1935 و سالها و دهه های بعد، چه پیش از پیروزی انقلاب چین در سال 1949 و چه پس از آن، نیز مائوتسه دون دچار اشتباهات و کمبودات معین تیوریک و عملی بوده است.

مثلاً در اثر معروف خود "در باره حل صحیح تضادهای درون خلق" وی میگوید که بورژوازی ملی چین سوسیالیزم را پذیرفته است، در حالی سوسیالیزم فقط می تواند بر بورژوازی، اعم از بورژوازی ملی و بورژوازی کمپرادور، تحمیل گردد، زیرا که هیچ طبقه ای به دلخواه از منافع طبقاتی خود نمی گذرد.

همچنان وی در همین اثر خود متذکر می گردد که تضاد میان زنان و شوونیزم مرد سالار و تضاد میان شوونیزم ملیت هان و "اقلیت های ملی" در جامعه سوسیالیستی چین از جمله تضادهای درون خلق است و از نوع تضاد میان خلق و دشمن خلق نمی باشد. بعدها در دوره انقلاب فرهنگی، مائوتسه دون متذکر گردید که ممکن است انقلاب فرهنگی بعدی در چین در مورد مسئله زنان باشد. این نشان می دهد که در آن زمان وی باورمند نبوده است که تضاد میان زنان و شوونیزم مرد سالار از جمله تضادهای درون خلق، یا حداقل مطلقاً از جمله تضادهای درون خلق، است.

اما در رابطه با تضاد میان شوونیزم ملیت هان و "اقلیت های ملی" در چین، موضع گیری های مائوتسه دون هیچ گاه با اصل "حق تعیین سرنوشت ملل" منطبق نبوده است. در اثر معروف مائوتسه دون به نام "انقلاب چین و حزب کمونیست چین"، از تاریخ پنج هزار ساله ملت چین (عمدتاً ملت هان) صحبت می گردد، گو این که موضوع ملت در چین یک سابقه پنج هزار ساله داشته است. در این اثر، چین نه یک کشور کثیر الملیتی بلکه یک کشور تک ملیتی (ملت هان) و شامل اقلیت های ملی، و نه ملیت های اقلیت، محسوب می گردد. در حالی که چین یک کشور کثیر الملیتی شامل یک ملیت اکثریت و حاکم - هان - و چند ملیت اقلیت و تحت ستم - ترک های اوغور، تبتی ها، مغول ها و منچورها - است. این ملیت های اقلیت در حالی که از لحاظ نفوس، فیصدی کوچکی از مجموع نفوس چین را تشکیل می دهند، از لحاظ قلمرو، فیصدی بیش تری از مجموع قلمرو چین نسبت به قلمرو ملیت هان را در اختیار دارند. این قلمروها هر کدام شان در تاریخ گذشته، گاهی مستقل از چین بوده اند و گاهی توسط لشکرکشی های امپراطورهای گذشته چین حالت مستقل شان را از دست داده اند. برعلاوه مغول ها و منچورها در مقاطعی از تاریخ برکل چین حاکمیت داشته اند. باید به صورت صریح و روشن متذکر شد که مائوتسه دون هیچ گاه اصل "حق تعیین سرنوشت ملل تا سرحد جدایی" را در رابطه با ملیت های اوغور، تبت، مغول و منچور در چین مورد پذیرش

قرار نداد. حزب کمونیست چین در کل نیز هیچ‌گاه اصل "حق ملل تا سرحد جدایی" را مورد پذیرش قرار نداده است.

هیچ سندی وجود ندارد که ثابت سازد مائوتسه‌دون با فیصله‌های مبتنی بر "تیوری رشد نیروهای مؤلده" در کنگره سراسری هشتم حزب کمونیست چین، تیوری عصر زوال امپریالیزم در کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین و جانشینینی لین پیائو و درج رسمی آن در اساس‌نامه حزب درین کنگره مخالفت کرده باشد.

تقسیم دنیا به سه جهان توسط مائوتسه‌دون نیز یک تقسیم‌بندی نادرست بود و نتیجه عملی آن نیز هم‌سویی نسبی با رویزیونیست‌های سه‌جهانی در سیاست بین‌المللی دولت چین و در مجموع عمدتاً زیان‌بخش بود.

اما تمامی این اشتباهات و کمبودات مائوتسه‌دون، اشتباهات و کمبودات مائوتیزم نیست، چرا که مائوتیزم جمع‌بندی خدمات تیوریکی و پراتیکی مثبت مائو به‌ایدیولوژی و علم انقلاب پرولتری و رساندن آن به مرحله تکاملی سوم یعنی مارکسیزم-لنینیسم-مائوتیزم است که به‌صورت اولیه توسط خود حزب کمونیست چین تحت رهبری مائوتسه‌دون تحت نام اندیشه مائوتسه‌دون صورت گرفت و سپس این جمع‌بندی توسط جنبش انقلابی انترناسیونالیستی تحت نام مائوتیزم مضمون روشن و صریح پیدا کرد و رسمیت بین‌المللی یافت.

یک بخش از اشتباهات و کمبودات تیوریکی و پراتیکی مائوتسه‌دون، مثلاً بعضی از اشتباهات کنگره‌های سراسری هشتم و نهم حزب کمونیست چین، در سال‌های بعد اصلاح و رفع گردید، اما یک بخش از این اشتباهات و کمبودات تا آخر باقی ماند.

در واقع پسا مارکسیست-لنینیست-مائوتیست‌های اوکیانی به‌جای بحث روی کمبودات مارکسیزم-لنینیسم-مائوتیزم، روی "اشتباهات و کمبودات" مارکس، انگلس، لنین، استالین و مائوتسه‌دون پرگویی می‌کنند و با جمع‌بندی‌های من‌درآوردی از این "اشتباهات و کمبودات"، به‌نفی مارکسیزم-لنینیسم-مائوتیزم می‌رسند و کل این عبارت را از ادبیات حزبی شان حذف می‌نمایند.

وقتی در جریان آخرین نظرخواهی‌ها در باره سند "زنده باد مارکسیزم-لنینیسم-مائوتیزم" در نشست عمومی سوم کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، نماینده حزب کمونیست افغانستان به‌طور خلاصه بیان کرد که:

«مائوئیسم جمع‌بندی مجموع خدمات مثبت مائو در تکامل بخشیدن ایدئولوژی و علم انقلاب پرولتری به مرحله سوم تکاملش است که اشتباهات و کمبودات مائوتسه‌دون را در بر نمی‌گیرد.»

نماینده حزب کمونیست ایران (م ل م) در مقابل این گفته عکس‌العمل منفی شدیدی نشان داد و گفت که:

«این گفته رفیق ما نشان می‌دهد که هنوز درک عمیقی از انقلاب چین ندارند.»

در مقابل، نماینده حزب کمونیست افغانستان از نماینده حزب کمونیست ایران (م ل م) پرسید که:

«مطابق به‌درک عمیق خودتان از انقلاب چین، جانشینی لین‌بیائو و رسمیت یافتن اساس‌نامه‌ی آن در کنگره سراسری نهم حزب کمونیست چین را چگونه می‌توانید بخشی از مائوئیسم به حساب آورید؟»

درین موقع وضعیت متشنج شد و یکی از اعضای دائمی کمیته جنبش انقلابی انترناسیونالیستی، که نماینده حزب کمونیست ایران (م ل م) نیز بود، از ادامه این پرخاش جلوگیری نمود و کل جلسه را به‌طرف رأی‌گیری برای تصویب سند سوق داد. حالا همین رفقای قابل احترام دیروزی ما، یک‌جا با سایر رفقای حزبی شان، و مهم‌تر از آن به‌دنباله روی از حزب پسا مارکسیست-لنینیست-مائوئیست امریکایی، که در قبال امپریالیسم جهان‌خوار امریکا شکست طلبی انقلابی را در پیش نگرفته است، نه تنها با "نقد" از "کمبودات و اشتباهات" مائوتسه‌دون بلکه "کمبودات و اشتباهات" مارکس و انگلس و لنین و استالین، به‌نفی مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم دست یافته‌اند. حال باید پرسید که این سقوط به‌بیراهه رویونیسم پسا مارکسیسم-لنینیسم-مائوئیسم چگونه و به‌چه صورتی می‌تواند درک عمیق از انقلاب چین و کل تاریخ جنبش کمونیستی بین‌المللی را نشان دهد؟

عکس این برداشت و نتیجه‌گیری نیز نادرست است. ما مائوئیست یا به عبارت روشن‌تر مارکسیست - لنینیست - مائوئیست هستیم. اما نباید تمامی پندارها، گفتارها و کردارهای مارکس، انگلس، لنین، استالین و مائوتسه‌دون، حتی پندارها، گفتارها و کردارهای متناقض شان، را درست بپذیریم و از آن‌ها به صورت غیر مدلل و صرفاً به خاطر تعلق داشتن شان به کلاسیکران، حجت و دلیل برای درست بودن پندارها، گفتارها و کردارهای درست و نادرست خودمان بسازیم.

*



نشرات حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان

قوس 1396

www.sholajawid.org

sholajawid2@hotmail.com

<http://www.facebook.com/896077590481875>

وبسایت حزب کمونیست (مائونیست) افغانستان:

ایمیل آدرس شعله جاوید:

فیسبوک شعله جاوید: